

ایستاد

مهرش



هنری از تاجیکستان

۱۳۷۰
آذر-اسفند

سال هفدهم
شماره‌های ۹-۱۲

فهرست مندرجات

(شماره‌های ۹-۱۲ سال هفدهم، آذر-اسفند ۱۳۷۰)

دکتر محمود افشار

۶۴۱- قلمرو زبان فارسی

شعر

۶۴۵- عزت‌الله فولادوند - پرویز خائفی - محیط طباطبائی - رحمت موسوی گیلانی - عرفان کرمانی - جلال بقائی نائینی - دکتر محمود صنایعی - پدالله بهزاد - جلیل وفاکرمانشاهی - افسر معرفت - علی باقرزاده بقا - ابراهیم صهبا - محمد کاظم کاظمی (افغانی) - پروین دولت آبادی.

تحقیقات ایرانی

دکتر خسرو خسروی

۶۵۴- ده در شاهنامه

مهران افشاری

۶۶۶- ورق الخیال در آیین قلندری

دکتر محمد دبیرسیاقی

۶۷۱- پدید آمدن از فراوان زر

دکتر هاشم رجب‌زاده

۶۷۵- شاهنامه شناسی در ژاپن

هاشم رضی

۶۸۳- مرگ در دیانت زرتشتی

عقاید و آراء

دکتر ابراهیم تیموری

۶۹۷- نگاهبانی اسناد و تاریخ‌نویسی میان ایرانیان

تقی پیش

۷۰۴- ویرایش

عزت‌الله فولادوند

۷۰۹- شعرهای اخوان ثالث (بخش دوم)

دیدارها و یادگارها

ابوالقاسم کسمایی

۷۲۴- مشروطیت و قیام جنگل

دکتر غلامحسین صدیقی

۷۳۷- داوری امان ناپذیر تاریخ

محمدعلی جمالزاده

۷۴۱- کمیتهٔ ملیون ایران در برلین

جهانگیر تفضلی

۷۴۸- قوام السلطنه و ایران ما

رحیم صفاری

۷۵۷- خاطرات

جلال بقائی نائینی

۷۶۰- پیش‌بینی سوم شهریور ۱۳۲۰

عبدالحسین فرزین

۷۶۲- سید محمد فرزاد

مهدی آستانه‌ای و ایرج افشار

۷۶۵- گوشه‌ای از تاریخ جای

باب کتاب

فیروز منصوری

۷۷۰- زمین‌لرزه‌های تبریز (ازیحیی ذکاء)

چارلز ملویل

۷۸۲- دائرة المعارف بزرگ اسلامی

عارف نوشاهی

۷۸۴- فهرست مقالات فارسی (جلد پنجم)

ابوالقاسم اسماعیل‌پور

۷۸۶- استاد کوه مغ

دکتر منوچهر ستوده

۷۹۱- واژه‌های پزشکی پارسی (از دکتر جامی شکیبی گیلانی)

اسناد و مدارک

عنایت‌الله مجیدی

۷۹۳- نامه‌های قزوینی به فروزانفر

احمد شعبانی

۷۹۷- کلوب ایران، هیئت و داد...

عبدالله عقیلی

۷۹۹- اولین فرمان سانسور

گزارش

دکتر ایرج پارسی نژاد

۸۲۲- ایران شناسی در ژاپن

دکتر جعفر شهیدی

۸۳۵- زبان فارسی در مصر

دکتر مهدی محقق

۸۴۱- مجمع نسخه‌های خطی اسلامی

دکتر شریف قاسمی

۸۴۴- طوطیان هند

عبدالقادر رصین

۸۵۰- ادیبان و شاعران و دانشمندان افغانستان

یادداشت و حاشیه - نامه - یادبود نویسندگان - معرفی کتابهای تازه

ایرشاد

مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
بنیاد گرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج افشار

آدرس: ایفند

۱۳۷۰

سال هفدهم

شماره ۹-۱۲

خواننده گرامی

چون بتازگی چشمهایم دچار بیماری شده است و ناچارم از گران باری آن بگازم. از اینکه مجله را نمیتوانم چاپ بکنم پوزش میخواهم. دفتر مجله اشتراک‌های را که برای سال ۱۳۷۱ رسیده است پس خواهد داد. ضمناً انتظار می‌رود کسانی که وجه اشتراک سال ۱۳۷۰ را نپرداخته‌اند هر چه زودتر مرحمت کنند.

باسپاسگزاری از همه نویسندگان و یاران همکار و خوانندگان

ایرج افشار

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف متولی، محل دفتر مجله آینده را که رقبه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی-از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.

۲) موقوفات مفکور مطابق وقفنامه و بنا بر نیت و عمل واقف هر سال سیصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشندان و مراکز ایرانی‌شناسی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

□ بخش تکفروشی توسط «به نگار»، تلفن ۸۹۰۹۳۷

□ حروف چینی: میثاق □ لیتوگرافی: بزرگمهر

□ چاپ و صحافی: بهمن

سه هزار و هشتصد نسخه از این دفتر در خرداد ۱۳۷۱ انتشار یافت

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت پایک افشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم-

تلفن ۶۴۰۶۴۲۶

مادر همکار گرامی ما (محمدرسول دریاگشت) در اردیبهشت درگذشت. بدین روی همکاران آینده به آقای دریاگشت صمیمانه تسلیت می‌گویند.

زبان فارسی

دکتر محمود افشار

قلمرو زبان فارسی افغانستان - ایران - تاجیکستان

در شماره پیش به مناسبت پیشامدهای روسیه شوروی که منجر به بروز تمایلات مردم همزیانمان - تاجیکان - شده است چند نوشته به چاپ رسید و بسیاری از علاقه‌مندان ما را تشویق کرده‌اند که موضوع را دنبال کنیم.
دکتر محمود افشار در سال ۱۳۲۴ مقاله‌ای به عنوان «قلمرو زبان فارسی» نوشته است که بخشی از آن نقل می‌شود.
خوشبختانه موقوفه دکتر محمود افشار بدین مناسبات مجموعه‌ای به نام قلمرو زبان فارسی درباره همین مباحث و مسائل در دست تهیه و نشر دارد.
آینده

افغانستان برادر عزیز ایران است

هر مرد سیاسی «آیده آل» یا آرزوئی دارد. یکی از مهم‌ترین آرزوهای سیاسی من هم پس از حفظ تمامیت ایران مستقل امروز این است که در قلمرو زبان فارسی همیشه یگانگی و حسن تفاهم حکمفرما باشد. قلمرو زبان فارسی کجاست و خود زبان فارسی چیست که من اینقدر دل‌باخته این و پای

بند آنم؟

بیست و چند سال پیش که با کشتی از اروپا به ایران می آمدم یک نفر تاجیک اهل ماوراءالنهر با من همسفر شد. همینکه لب به سخن گشود و دانستم پارسی گوی است سفر دراز دریا را کوتاه گرفتم و حقیقتاً لذتی که از مصاحبت او بردم فراموش نشدنی است. مثل اینکه در زمان سامانیان می زیستم و با یکی از فرزندان رودکی مکالمه می کردم و اشعار نغز آن شاعر فصیح را با لهجه بخارائی می شنیدم که می فرمود:

یاد جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای آن زیر پایم پرنیان آید همی
آب خیحون با همه پهناوری خنگ ما را تا میان آید همی

همچنین وقتی سعادت ملاقات یک نفر برادر افغانی مرا دست می دهد گذشته پرافتخار و با عظمت دربار محمود سبکتکین در غزنه در نظر می آید... ملک الشعرا عنصری را می بینم که سر صف شاعران در جلو بارگاه یمین الدوله ایستاده این اشعار آبدار را می خواند:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد رود بدیده دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اخترگر نه فالگیر بکار آیدش نه کار گزار
رود چنانکه خداوند شرق رفت برزم زمانه گشت مرا و رادلیل و ایزد یار
حس می کنم که مابا افغانها و تاجیکها همیشه از یک اصل و نسب و دارای یک زبان و تاریخ و ادبیات مشترک بوده و مهمترین چیزی که ما را تا کنون به یک رشته یگانگی استوار داشته است همانا زبان فارسی است که شیرین ترین زبانهای جهان می باشد.

من اگر «امپراطوری» ایران امروز را در دو شماره گذشته از لحاظ لفظ مورد گفتگو قرار دادم و بی مورد دانستم، اکنون می‌خواهم از جهت سیاست هم مخالفت خود را صراحتاً با آن اظهار کنم، به این معنی که معتقدم باید از دل‌های خود این هوس و آرزو را، به فرض اینکه وجود داشته بیرون کنیم که باز حکومت ایران چنان شاهنشاهی را ایجاد کند که ایران و افغانستان و هندوستان و ترکستان و قفقاز و آسیای صغیر و عراق و غیره را فرضاً شامل باشد، زیرا به عقیده من این آرزوی سیاسی هوس است که دیگر بامقتضیات زمان وفق نمی‌دهد.....

اما من به یک امپراطوری دیگر علاقه دارم و آن «امپراطوری ادبی» یعنی «قلمرو زبان یا ادبیات فارسی» است که شامل افغانستان و تاجیکستان و ایران و بلوچستان و کرهستان می‌باشد. که بعضی از آنها ادبیات با عظمت کم‌نظیر فارسی را در قرون متمادیه مشترکاً به وجود آورده. ادبیاتی که فقط اشتراک مساعی آنها توانسته است آنرا بدین زیبایی بیاراید. اشتراک مساعی که باید پایدار بماند تا بتواند چنین آثار بزرگ و جاویدانی را حفظ کند و باز به وجود آورد. سران و تاجداران و صاحب منصبان این «آمپیر» Empire نویسندگان و شعرا و دانشمندان و کلیه زبان آوران این لسان شیرین بیان از اقوام و طوایف گوناگونند که هر یک با لهجه یا لحن یا نمک محلی خود سخن می‌گویند یا شعر می‌سرایند و می‌خوانند. فرنیاست در مجالس بزم به ساز آواز «پای کویان» و در میدانهای رزم «کین جویانه» از دوست و دشمن کام گرفته‌اند. این زبان دیگر شهرستان یا کشور خاص یا وطن مخصوص کسی نیست که ایجاد اختلاف کند... اگر وطنی نیست، نوعی از وطن است، زیرا هر یک از ما چون وطن آن را دوست می‌داریم.

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهرست کورانام نیست!

چرا نام هم دارد و چه زیبا اسمی!

«قلمرو زبان فارسی» نام این «وطن» مشترک عمومی تمام فارسی

گویان است...

«قلمرو زبان فارسی» اسم این «امپراطوری ادبی» با عظمت است.

«قلمرو زبان فارسی» عنوان این «جامعه اخلاقی» مشترک ما می باشد. همه ما به یک نسبت به آن افتخار می کنیم. عنصری و سنائی، فردوسی و سعدی، یا رودکی و معزی، به همه ما تعلق دارند و به یک اندازه از اشعار آبدار آنان بهره می بریم. در ایران قصاید غزالی عنصری را کمتر نمی خوانند چون سراینده افغانست، یا در افغانستان از غزلیات فصیح سعدی کمتر لذت نمی برند چون گوینده ایرانی می باشد.....



ایران، سرزمین شعر

سفرنامه واری خانم جانگ جین، دانشجوی مستعد و علاقه مند به زبان و فرهنگ ایران، بعد از دیدار دانشجویان بخش فارسی دانشگاه پکن از ایران نوشته که خدمتتان تقدیم می شود. از آنجا که برای تشویق فارسی دانان از این دست مطالب درآینده چاپ می فرمائید اگر تمایل داشتید چاپ شود.

منظر بختیار

هیچ شادی نیست اندر این جهان برتر از دیدار روی دوستان
هیچ تسلی نیست بر دل تلختر از فراق دوستان پر هنر

وقتی که هواپیمای روی باند فرودگاه شروع به پرواز کرد و نظره شب تهران با چراغ‌های چون ستاره از چشم اندازم بتدریج دور می‌شد، این شعر رودکی به یادم آمد. در مدت سه هفته اقامت در ایران دوستان صمیمی پیدا کردم. غریزه شاعرانه و برهنه و بی آرایش ایرانیان بر من اثر کرد. فهمیدم که چرا در این سرزمین فرهنگ خیز شاعران زیاد پدید آمده و چنین گنجینه‌ای سرشار به ادبیات جهان عرضه داشته.

نخست آنکه ایران مناظر زیبای طبیعی دارد. طلوع آفتاب در صحراء گل‌های خود روی زیر آسمان فیروزه قام. گردش در خیابان شلوغ، قایق رانی در دریاچه، همه اینها انگیزه‌های شاعرانه پدید می‌آورد. و از طبیعت باشکوه شاعران برای بیان احساسات و اندیشه‌های عرفانی کمک گرفتند.

هرجا که گلی و لاله زاری بوده است از سرخی خون شهریار ی بوده است
هرجا که بنفشه رسته بر روی زمین خطی است که بر روی نگاری بوده است

منظره‌ای که در رشت دیدم خاطره دلپذیری در قلبم باقی گذارده است. بز روی دریای خزر کرجی‌بان ناگهان مسیر خود را تغییر داد و قایق را به یک تیزار میان مرداب راند که منظره‌ای بهشتی در جلو ما آشکار شد. خیزران‌ها راست ایستاده بودند و قامت بلند و استوار خود را نشان می‌دادند. نیلوفرها در میان آنها روئیده بودند. بی‌پرایه و معصوم مانند نیلوفر شعر شین‌بی‌چی شاعر چینی. پرندگان گرد هم آمده بودند و در گوش یکدیگر نجوا می‌کردند و در جزیره خود از قیل و قال جهان فارغ بودند. در آنجا معنای این اصطلاح چینی را بی توجه به خواب و بیدار دنیا حس کردم. می‌خواستم به گیاهی یا پرندهای تبدیل شوم و دنیای انسان‌ها را رها کنم. در همانجا معانم و بپریم. فکر می‌کردم که شاعران تیزار از جهان حتما دوست داشته باشند درجائی مانند آنجا گوشه نشین بشوند و اشعار پاک و روح نواز بسرایند. ایران برای شاعران سرزمین مطلوب است نه فقط به خاطر مناظر و دیدنی‌های زیبا و آداب و رسوم باستانی، بلکه به خاطر خلق و خوی ایرانیان، هم برای آنکه ایرانیان خیلی مهمان نواز و مهربان هستند. یک وقت به خانه همسایه دوست دوستم مهمان شدم. صاحب خانه چایی آورد و از من پذیرایی کرد. درست مثل اینکه از سال‌های قبل مرا می‌شناخت: خجالت نکش، تعارف نکن. هرچه می‌خواهی بگویی بگو. خانه خودتان است! آنها سوالات مختلف از شما می‌پرسند و بعضی وقت‌ها هم با شما بحث خواهند کرد. اما هرگز شما را ناراحت و دست پاچه نخواهند کرد. من در خیابان‌های شلوغ همیشه راه را گم می‌کردم. اما فقط یک سلام، می‌گفتم و هرکسی مائل بود به من کمک کند. یکبار در خیابان توانستم ایستگاه اتوبوس را پیدا کنم. وقت عابران را که با شتاب می‌گذشتند نمی‌خواستم بگیرم. خانم جوانی حالت ناگوارم را حس کرد و از من پرسید که آیا کمک می‌خواهید؟ سپس ده دقیقه همراه من آمد و ایستگاه را پیدا کرد و از من پرسید که آیا بلیط دارید؟ پس از آنکه مطمئن شد بلیط دارم و دید سوار اتوبوس شدم به طرف دیگر رفت. هنگامی که به شهر اصفهان رسیدیم شب بود. در خیابان توریست‌ها و کسانی که برای کار یا گردش آمده بودند زیاد بود. حدس زدم که در چنان شهر جهانگردی مردم حتما می‌خواهند کیسه‌های توریست‌ها را تهی کنند. اما در حقیقت اشتباه کرده بودم. وقتی تازه وارد اصفهان شدیم نمی‌توانستیم هتلی را که قبلاً سفارش کرده بودیم پیدا کنیم. عابری بیدرتنگ ما را راهنمایی کرد. پس از آنکه شنید اطلاق‌های ما کافعی نیست از ما

دعوت کرد به خانه بزرگ خودش برویم. ما را دوستان قدیمی خود داشت. فکر کردم این روابط صمیمانه در بین مردم در تمام دنیا خیلی کمیاب است. راهنمایی اصفهان هم خیلی زحمت کشید که در تمام مدت دیدنی‌های شهر خود برای ما توضیح می‌داد. به ایشان گفتم ما زحمت زیاد به شما دادیم. کار شما خیلی سخت است. اما ایشان با تبسم گفت که عادت کرده‌ام. ده سال آزرگار این کار را کرده‌ام و هنوز آن را دوست دارم. می‌خواهم بیشتر از مردم جهان با فرهنگ و هنر ملی ما آشنا شوند.

در جهان امروزه روابط بین مردم روز بروز گسسته‌تر می‌شود. اما زندگی مدرن غریزه مهمان نواز و مهربان ایرانیان را تغییر نداده است. در اینجا با مردمی که تازه آشنا می‌شوند مهربان هستند. به هر جای می‌روم، می‌خواهم با مردم رفت و آمد کنم. زیرا مناظر تقریباً همه جا یکسان است. فقط رفتار مردم آن را زنده می‌کند. اگر محیط زیبا اما چهره انسان‌ها سرد باشد، به جهانگرد خوش نخواهد گذشت. می‌خواهم بگویم که ایران برای مسافرت مناسبترین جایی است. پذیرایی مردم از دانشجویی کفش کتابی بر پا و لباس ساده دربر با تروتمندی صاحب زر ترق ندارد. ایرانیان کوتاه نظر نیستند و به پول شما توجه ندارند. وقتی که در اطاق پاکت و تسمیز با صاحب خانه روی فرش می‌نشینید و چایی پیر رنگ می‌نوشید، سخنان لطیف و دلنواز در اطاق می‌پیچید. در کشور ما چین ضرب المثلی است که «از دوری وطن دلنگی مکن، جایی که به شما محبت شود خانه خود شماست» ایران برای انسان بی‌خانه هم راحت است. دل شما همیشه مثل آسمان صاف و پهناور اینجا خواهد بود و هرگز احساس تهایی نخواهد کرد. زیرا هرکسی که خانواده دارد می‌خواهد شما از گرمی کانون خانواده‌اش سهمی ببرید. شاید بهمین علت سعدی شاعر خوش‌بین نمی‌خواست در جای ثابت بماند و مایل بود در جهان وسیع گردش کند:

که بر و بحر فراخت و آدمی بسیار	بهیچ یار سده خاطر و بهیچ دیار
چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار	چو ما کبان بدرخانه چندبینی جور

روح شاعرانه مردم ایران شاعرانی خوش قلب مثل سعدی پرورش داد تا شعاری مورد تحسین همه مردم جهان سرایند:

که در آفرینش ز یک گوهرند	بسی آدم اعضای یک پیکرند
دگر عضوها را نماند قرار	چو عضوی به درد آورد روزگار
نشاید که نامت نهند آدمی	تو کز محنت دیگران بیغمی

دلیل دیگر که ایران شاعران بزرگ دارد این است که کشور ایران محیط فرهنگی خوبی دارد. همه مردم از مرد و زن و پیر و جوان به فرهنگ کهن خود افتخار می‌کنند. اگر یک خارجی در بازار بتواند برای فروشنده شعری از حافظ و سعدی بخواند، هر چیزی که می‌خواهد بخرد رایگان به او خواهند داد. در اصفهان با پسر چهارده ساله راهنمای خودمان دوست شدم. در باغ چشم‌نواز چهل ستون کنار پل با شکوه سی و سه پل وقتی که پدرش برای ما توضیح می‌داد، این پسر دوستی داشتی آجرها و سنگ‌ها را نوازش می‌کرد و احساس فرور می‌نمود. در ورامین با هنرشناسی یازده ساله آشنا شدم. دیدم که هر چند که خردسال است درباره زندگی و هنر صاحب نظر است. در تهران در جلسه شعرخوانی شرکت کردیم. دیدم حواس گوینده و شنونده بسیار جمع است. دیدم عامه مردم به شاعران خیلی احترام می‌گذارند. بیشتر از مردم می‌توانند معروفترین اشعار فارسی را از حفظ بخوانند. بنابراین در ایران احساس کردم به وطن شعر رسیدم. فکر می‌کنم هر شاعر خارجی هم این سرزمین شاعرانه را وطن خود می‌داند. مردم به شعر و شاعران اهمیت زیاد می‌دهند و احساس خواهید کرد که شاعر خوب در ایران جایگاه بلند دارد. شاعر گرانباترین اندوخته‌ها را به دست خواهد آورد. این ثروت بی‌نظیر

احترام و محبت مردم است. در قهوه‌خانه‌ای کوچک این شعر را خواندم:
 خوشدلم زآنکه به کاشانه‌ی ما آمده‌ای از برای دل دیوانه‌ی ما آمده‌ای
 سالها دیده‌ی ما در طلب رویت بود عجب آن است که در کلبه‌ی ما آمده‌ای
 این شعر کوتاه به زیبایی محیط سستی قهوه‌خانه رنگی از صمیمیت و معنویت زده بود. در این سرزمین فرهنگی شاعر احترام و تفاهم مردم را جلب می‌کند. این برای هنرشناسی ارزنده‌ترین چیز است.

هوایما به سوی آسمان بال گشود. تهران قشنگ در چشم اندازم تار شد. اما محبت دوستان تازه آشنای ایرانی در دلم بیشتر نمایان شد. گذشت زمان ممکن است تصویری محو از سیمای این دوستان در من باقی بگذارد. اما محبت‌های‌شان همیشه مثل نور خورشید تابناک ایران زمین در طول زندگی بر دلم پرتو می‌افکند:

خداحافظ...

ای دوست خداحافظ! با «گوهر شعری»
 دیگر این بار تنها نخواهم بود که به من دادی تو*
 کوله باری دارم، انباشته از مهر،

جانک جین
 ۱۹۹۱/۳۰/۱۰

اظهار تمنا

شود آيا که من یکبار روی اصفهان بینم
 تصور کردم در دل چها از کشور ایران
 زاندر، بهره می‌جویم ز ایرج، حوصله یابم
 جهانی در جهان شیراز، شهر حافظ و سعدی
 که سیر معنوی اینجامست و کنج خانقاه اینجاه
 گل و لاله بهم آید چو بلبل در چمن گوید
 چراغ لاله باشد در چمن روشن بزیبائی
 بیوسم چون نظر دوزم درو بام شکسته را
 هوای جانفزا گویا چو دریای خزر دارد
 ارسن امروز هم گوید فسانه از کهن ایران
 به اظهار تمنا بیقرارم، شعر می‌گویم

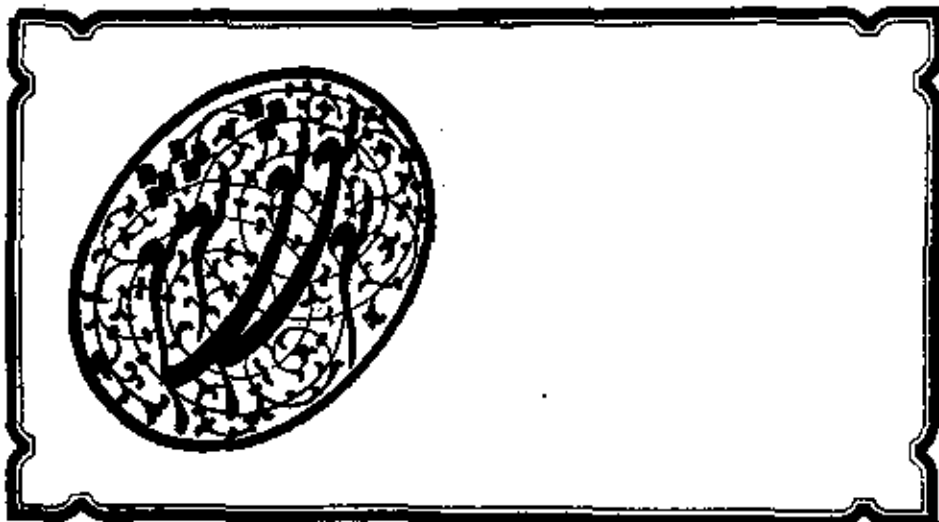
یکی از شهرها بینم که من نصف جهان بینم
 ز چشمان خودم لطف فضای گلستان بینم
 هر یک گوید مرا هر دم که روی دوستان بینم
 اگر ممکن شود رعنا ی نقش جهان بینم
 ز چشم شوق می‌خواهم در پیرمغان بینم
 نشان دوستی، مهر و وفا در بوستان بینم
 دلم خواهد کرشمه سازی یک باغبان بینم
 گذشته شوکت ایران ز شهر باستان بینم
 نشینم ساحل دریا و ابر در فشان بینم
 نما یک جلوه از ماضی که در موج روان بینم
 بود آيا که من یک لحظه چهر دلستان بینم

محمد صدیق

استاد بازنشسته زبان و ادب فارسی
 دانشگاه پاتا، بهار (هند)

آینده - چه خوب عقیده‌ای داشت مرحوم حبیب یغمائی که می‌گفت، هرگونه شعری که به فارسی در شبه قاره سروده می‌شود باید در مطبوعات ایران چاپ شود تا فارسی‌زبانان از طرز سخن یکدیگر آگاه شویم.

جانک جین



...شعوش از دنیا نرفت

شب نشد ما را بلب فریاد و او سلا نرفت!
 پرچمی جز پرچم آزادگی بالا نرفت
 دام گسترده‌اند، لیکن، ماهی از دریا نرفت
 گردبادی آمد آتش لیک تا صحرا نرفت!
 سفره رنگین بود اما، هیچکس از ما نرفت
 آستین، بهر نام آوارگان، بالا نرفت
 بسید مجنونش، بدنیا! نرازشها نرفت
 یکقدم با آرزو، پای توانفرسا نرفت
 هست مجتونی مرا، یک کوچه با لیل نرفت!
 خانه آبادان! که امروز آمد و فردا نرفت؟
 اهل معنا، در پس مضمون بی معنا نرفت

آب اگر عکس مسیر خویشتن بالا نرفت
 تا کدامین دوره از عمرم شهاب آسا نرفت؟
 رنگ رفت از شیشه اما هستی از مینا نرفت
 رفت از دنیا، ولیکن شعوش از دنیا نرفت

رحمت موسوی گیلانی

بزرگریز باغ، از بساد چمن پیرا نرفت
 گرچه صد میدان خون، با یک قلم بگشود، لیک
 در کمینگاه محیط آشوب، صیادان عمر
 جاده توفانی عطش در ذره، مقصد مرز و بوم
 سنگ در پی داشت نان و نام این توکیگان
 هرکه آمد همجلس خورش را، رونق فزود
 نیازم آن شمشاد پرور دشت را، کز بیکی
 دست شستم از امید نارمای بست گام
 صد بیسپان شمرم دارم در بیروز عاشقی
 ایستدر در بهره از فرصت، تعلل تا بچند؟
 بازمی گویم به خود ای بر خرد آغشته جان

همچو برگ افتاده‌ام در گوشه‌ای، حیرت مکن
 نیست تنها شکوه از عهد شبایم، بیش و کم
 کهر با رخ گشتم از پیری، ولی شوختم بجهاست
 آفرین بادا بر آنکس (رحمت) از اهل سخن

پیری

به مقامی رسیده‌ام که مرا
در سرم دستگناه حافظه‌ای
دستگناه جهاز حافظه‌ای
از پس راه رفتن امیسی
لیک از بهر سایر اعضاء
چو بدین سان نمی‌توانم زیست

عینک و سمک و عصا باید
که ز نسیان کند رها باید
بهر تحریک اشتها باید
که دهد قوتم به پا باید
می‌ندانم مرا چه‌ها باید
هوس مانندم چسرا باید

جلال نقابی نالینی

زاد بوم

...آدمی بنی‌وطن نیارد زیست
نگینم زاد بوم خویش رها
گو بمان و به نام نیک بمیر

مرغ اگر هست، بی‌نشین نیست
که گرمی ترم ز میهن نیست
چنگونی که جای ماندن نیست
بدالله بهزاد

پاسدار زبان پارسی

برای استاد بزرگوارم عبدالله بهزاد کرماتشاهی

سرخ سرفراز اوج خور تاب دماوندی
تو با زرفای تاریخ آمدی تا عصر نوسنگی
حماسی شیوه شعر تو را، شاگرد بی‌تایم،
غزل پرداز آمدیم در این نیاوری - آری
زخود بیگانه بودم، آشنا با لب آوازی
سری بر آستانات سودم و از غم رها گشتم
چه جای شکوه از این ناسپاسان هنر - کانجا
به شعر خویش می‌نارم که در این قحط‌همدردی
در این فقر عطشناک محبت، تاک هستی را
به کرماتشاه شهر پاک نام مردمی پرورد
حضور اوج ناب پرتوان شعر امروزی
مگر از قصر شیرین قوم تازی را بتارانی
تو، استاد وفای، اوج آفرین شکوه فریادی

بلوغ باورد انسانی ما را فرایندی
که بُت‌های کتی، دست توانمند خداوندی
که بازوی غرور اندیشه را کلک توانمندی
به شور شکوه‌ام در وسعت اندیشه خرمندی
تهیگاه وجودم را، ز شور عشق آکندی
که هرگز در به روی کمترین‌ها، هم نمی‌بندی
پس از کباخ حکیم توس باز دیگر آگسندی
غزل اولزتابم را، تو نارو بود و پیوندی
زالال راهیاب تشنه‌کام چشم آوندی
زبان پارسی را، پاسداری پاک سوگندی
تو، آن پامرد مردان‌دیشه «بهزاد» خردمندی
ز فریاد غزل، موج خروش رود آروندی
هنوز، آن شهسوار پاک جان بی‌همانندی

جلیل وفا کرماتشاهی

سراب

به چشم خستگیم شوق خواب گم شده است
شهاب نورفشان در سحاب گم شده است
خدای را مددی آفتاب گم شده است
امید یافتیم در سراب گم شده است
حدیث عشق تو از این کتاب گم شده است
شکوه و شادی هر التهاب گم شده است
حکایتی است که در اضطراب گم شده است
ز بیم پرده دری در حجاب گم شده است
تلم شکسته و گفتار ناب گم شده است

به شام زندگی، ماهتاب گم شده است
کجاست انجم رخشنده تا بتابد نور
کدام بار و ایمان، کدام روزن نور؟
به جستجوی تو ای چشمه زلال حیات
بهار گمشده از فصل زندگانی ما
نه اشتیاق نگاهی نه شوق دیداری
شکفتن گل بیادی به دشت خاطره‌ها
رُخس که قصه اندوه جاودانی‌هاست
سرود معرفت و انوره کجا کنی آغاز

المسر معرفت

صدای جوز

مرا کن سسیر، بی عذر و بهانه
که می خور مغز آن را دانه دانه
زجا برخاست تا گسرد روانه
دعایی کن، دعایی صادقانه
بسه پاسخ این کلام عارفانه
نگسردد محو از لوح زمانه
صدایش را خدایانند یگانه

گرسنه رهروی گفنا به دهقان:
به نزدش هشت دهقان یک طبق جوز
شکت و خورد یک یک را به تمجیل
بگفتش شکر احسان را بر ایتم
نظر بر آسمان انگند و گفتا
چه حاجت بر دهها؟ نقش نکونی
یقین دان چون شکستم جوز، بشنید.

علی باقرزاده (بقا)

خزان زندگی

تا نثار مقدم جانان کم ، جانی نماند
حاصلی از عمر ، جزرنج فراوانی نماند
آرزوهای نخستین کم کمک پایان گرفت
دردها بسیار شد ، امید درمانی نماند
اجتماع دوستان کم کم رهم پاشیده شد
بهر ما ز آن جمع ، جر فکر پریشانی نماند
نوبهار عمر رفت و شد خزان زندگی
در ساط ماگل شاداب خندانی نماند
ابراهیم صهبای

پیاده خواهم رفت

این منظومه شیوا و زیبای پر از تأثر و احساس که حکایتی است از شور عشق نسبت به خانه و کاشانه و نمونه‌ای است از تازگی مضامین، زاده طبع شاعری جوان است از کشور افغانستان که سالهایی چند از زندگی را در شهر مشهد، با همزبانان و همدلان و خویشان تاریخی خود گذارنیده و شعر را در همان شهر چنانکه بدان تلویحا اشارت کرده است سروده.

شاعر گرامی درین منظومه مضمون‌نهایی را تصویر کرده است که ما همزبانان و همفرهنگ‌های او هم به هنگامی که می‌خواهیم در خانه دوستی که چندی با او زندگی کرده‌ایم به پوزش خواهی می‌گوئیم، پس موجب مہاسگوازی است که این شاعر حساس به همان آداب رفتار کرده و دوستان خود را که همه مردم ایران‌اند، مورد التفات قرار داده است.

امای دوست و همزبان همدل که در پاسداری زبان فارسی و فرهنگ همسان با ما مشترکی، بدان که ما هم اگر نتوانستیم کاری آنچنان که سزاوار پذیرایی شما بوده است بکنیم آرزوی چشم‌پوشی داریم، بدان که این خانه همیشه خانه خود شماست. نه من در غزنین و بدخشان غریبم و نه تو در مشهد و شیراز.

آینده

پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت
و سفر هام - که تھی بود- بسته خواهد شد
صدای گریه نخواهی شنید، همسایه
و کودکی که عروسک نداشت خواهد رفت

* * *

منم که هر که مراد دیده، در گذر دیده
و سفر هام - که نبود- از گرسنگی پر بود
به سنگ سنگ بناها نشان دست من است
تمام سردم این شهر می‌شناختم
نماز خواندم اگر شهر این ملجم شد

* * *

و سفر هام - که تھی بود- بسته خواهد شد
پیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت

* * *

چگونه؟ آه! مزار برادرم آنجاست
و تیغ منتظر بوسه بر سرم آنجاست
قیام بستن واللہ اکبرم آنجاست
کرانه‌ای که در آن خوب می‌پریم، آنجاست
مگیر خرده که آن پای دیگرم آنجاست

* * *

و شرمسارم از الطاف بیشتر شما
شهید داده‌ام از درد تان خیر دارم

غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت
طلسم غریبم امشب شکسته خواهد شد
و در حوالی شهبای عید، همسایه
همان غریبه که فلک نداشت خواهد رفت

منم تمام افق را به رنج گردیده
منم که نانی اگر داشتم ز آجر بود
به هر چه آینه تصویری از شکست من است
اگر به لطف و اگر قهر می‌شناختم
من ایستادم اگر پشت آسمان خم شد

طلسم غریبم امشب شکسته خواهد شد
غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت

چگونه باز نگردم؟ که سنگرم آنجاست
چگونه باز نگردم؟ که مسجد و محراب
اقامه بود و اذان بود آنچه اینجا بود
شکسته بالی‌ام اینجا، شکست طاقت نیست
مگیر خرده که یک پا و یک عصا دارم

شکسته می‌گذرم امشب از کنار شما
من از سکوت شب سردتان خیر دارم

طول و عرض شعر

از همایون صنعتی چند قطعه شعری در مجله چاپ شده است. پیش از این هم مجموعه‌ای از اشعارش به نام «قالی عمر» منتشر شده بود. اخیراً مجموعه‌ای از اشعارش بنام «شورگل» نشر شده و این است نظر او درباره شعر.

(آئنده)

در صنعت ظریف و دشوار، شعره ساختن تخصص ندارم و بی تجربه هستم. از روی تفنن شعر می‌سازم. مانند آنها که به قصد مشغولیت خاطر نقاشی، باغبانی، عکاسی، یا نجاری و صحافی می‌کنند. اگر از شعر و نقاشی در چهارچوب صنعت و حرفه یاد می‌کنم و نه زیر عنوان «هنر» بی‌سبب نیست. لازمه هنر، نوع و الهام و خیریت است. مقولانی که می‌دانم از آنها بی‌بهره‌ام. ساختن هر یک از قطعات یا تابلوهائی که در این مجموعه آمده‌اند مدتها طول کشید. عبارت دیگر هیچکدام آنها بالبداهه بوجود نیامدند و حاصل «حال» و یا سیوه «ذوق» و یا نتیجه «طبع» نیستند. روی بعضی آنها ماهها و حتی سالها کار کردم. نه دایم و یکنواخت بلکه متناوب. آنگاه که فراغتی پیش می‌آمد.

بیان شاعرانه دیدهایم. چون تجربه و تخصص نداشتم. سهل و آسان نبود. زبان و قلم من نتوانست اند حق خیال و چشم را ادا کند. قافیه و وزن کمک کار بودند، مانند مسافری که بخواهد از رودخانه سیلابی و بی‌پل کوهستانی گذر کند. قافیه سنگهایی است که در فواصل کم و بیش مساوی سر از آب بیرون آورده باشند. مسافر از این سنگ بدان یکی می‌جهد تا عرض رودخانه را طی نماید. وزن طنابی است بر پهنای رود تا مسافر بدان تکیه کند. آنقدر که روابط منطقی و مکانیسم مجاز عناصر تابلو هستم، نگران تناسب رنگها و یکدستی سایه روشن‌ها نیستم. کوشیدم مناظر چشمگیر را با لحنی دلپذیر ابراز کنم. اما مواظب بودم تا امانت در نقل، قربانی خوش آمد لفظ نشود.

طبیعت و بافت مناظری که ترسیم شده‌اند، رعایت قواعد علم مرثی و مناظر را اجباری کرد. بقول اروپائی‌ها نوعی «پرسپکتیو» را رعایت کرده‌ام، یا لاقول سعی کرده‌ام که بکنم.

غزل بمعنی رایج آن در ادب فارسی به نظرم نوعی نقاشی به سبک مینیاتور است، فارغ از زمان و مکان. نقاشی است که از زاویه دید مشخصی تصویر نشده است. آنچه در این مجموعه آمده است، نقاشی در محکب مینیاتور نیست. تصور می‌کنم بیشتر شباهت به نقاشی کلاسیک غربی دارد. تماشا از پنجره چشم نقاش صورت می‌پذیرد.

آنچه سروده شده خلاصه‌ایست از تجارب شخصی و مشاهدات سیاحت زندگی. احتمال می‌دهم برای کسانی مسکن است مطبوع و مأنوس باشند که در سیر و سیاحت تنهای خویش از همان مرز و بوم و عوالم گذشته‌اند. در غیر این صورت، سعی و استدراک آنها نمی‌تواند سریع و فوری باشد. بایستی از مرحوم حبیب یغمائی استاد هنرمند و قلندر زمان یاد کنم که همیشه به آنچه در دست ساختن داشتم نگاه می‌کرد و اصلاح می‌نمود و گاهی تشویق. هم چنین از خانم پروین دولت‌آبادی که یکی دوبار دستم بگیرت و پا به پا برد.

همایون صنعتی‌زاده



دکتر خسرو خسروی

«ده» در شاهنامه

ده از کلمه فارسی باستان دَهیو، به معنای کشور و منطقه و ایالت (ولایت) به کار می‌رفته است و فرمانروای کشور رامیز دهبویت می‌نامیدند، اما در دوره ساسانی پادشاهان مناطق (ملوک طوایف) کدک خدای خوانده شده‌اند. در شاهنامه ده همچنان به مفهوم منطقه روستایی به کار می‌رفته است. درباره دهبو و دهبویت باید افزود که تقسیمات اجتماعی ایران در دوره باستان، از کوچکترین تا بزرگترین آنها، در زمان مادها و هخامنشیان و حتی پیش از آن به صورت زیر بوده است:

۱- نمانه (Nimuna-) یا دمانه (dumana-) یا دم (dam-)

دم یا دمانه یا نمانه (در اوستا) به مفهوم خانه و خانواده گسترده (بر پایه‌های پدرسلااری) استعمال می‌شده، و در رده پایین تقسیمات اجتماعی قرار می‌گرفته است. رئیس نمانا در اوستا نمانوتی (در پهلوی مان پد) می‌گفتند. نمانا امروز به صورت مان در اصطلاح «خان و مان» در زبان فارسی به کار می‌رود، احتمالاً واژه مال در گویش لری و کردی به معنی خانه، باید همان مان باشد. امروز مال در بین لرها و کردها به کوچکترین واحد سکونت یعنی دهکده متحرک یا خانه‌های چادری یا مردمی که با ساختار قبیله‌ای در آن زندگی می‌کنند، گفته می‌شود.

۲- ویس (Vis-)

ویس نوعی دهکده بود و واحد اقتصادی- اجتماعی به شمار می‌آمد. مردم آن اغلب ساختار عشیره‌ای (یا قبیله‌ای) داشتند و دارای نیای مشترک واقعی بودند و در نظام پدسلااری به سر می‌بردند و نخست در زیر چادرها زندگی می‌کردند سپس آبادی نشین شدند. در زمانهای بعدی گاهی ویس دارای بارو (حصار) بود. در تقسیمات اجتماعی در ایران باستان ویس بالاتر از نماها قرار داشت. ویس بیشتر نام حایبی است که خانواده‌های آریایی در آغاز آبادی نشینی در آنها ساکن

شده‌اند. طبق اوستا هر ویسی رئیس به نام ویس پتی (در پهلوی ویس بد) داشت که تنها رئیس عشیره نامیده نمی‌شد، بلکه به رئیس دهکده هم گفته می‌شد و درست به مفهوم دهگان^۲ در دوره ساسانی به کار می‌رفته است. ویس با اصطلاح «کلان» در میان مردم شناسان و جامعه‌شناسان کمابیش مطابق است. کلان‌ها و توتم، هم داشته‌اند. اما از توتم ویس‌ها اطلاعی در دست نداریم. در بین مغولها و ترکها چنین اصطلاحی را اوبا (یا اوبه) و رئیس آنها را اوبه باشی می‌گفتند. (از مولانا: ای رئیس اوبه و کیخای ده - دبه آوردم یا روغن بده).

امروز بین کردها به چنین دهکده‌هایی در برخی از مناطق سردسیر زومه (یا زوما) گفته می‌شود و رؤسای آنها را سر زومه می‌گویند. ظاهراً واژه زم (زموم) در جغرافیای تاریخی فارس به همین زومه ارتباط دارد، واژه ویس هنوز در نام بعضی از آبادی‌ها در ایران دیده می‌شود. چنانکه از کتیبه بیستون برمی‌آید هنگام شکل‌گیری امپراطوری هخامنشی و برقراری مرکزیت در ایران بویژه در دوره پادشاهی داریوش، شورش‌ها و مقاومت‌هایی در ویس‌ها صورت گرفت که لشکریان داریوش آنها را سرکوب کردند. ظاهراً بدنبال درهم شکستن قیام‌ها و سقوط رژیم‌های ویت (ویس)‌ها بتدریج واژه ویس به مفهوم دهکده عشیره‌نشین مستقل نیز از میان رفته است.

۳- زنتو (Zantu)

زنتو به مفهوم قبیله به کار می‌رفته است و در مرتبه بالاتر از ویس قرار می‌گرفت. رئیس زنتو، زنتومه یا زنتوشی- (در پهلوی زند بد) نامیده می‌شده. طبق مآخذی زنتو ۳۰ خانواده، و ویس ۱۵ خانواده جمعیت داشته است.^۵

۴- دهیو (Dehyu)

دهیو (در گاتها) در خرده اوستا (دنگهو) به مفهوم کشور، سرزمین، ایالت (و ولایت) و معنا: استعمال می‌شده است. ظاهراً مردمی که در آن زندگی می‌کرده‌اند منشاء اجتماعی مشترک داشته‌اند. به دیگر سخن قبیله‌های متحد بودند. دهیو در بالاترین تقسیمات اجتماعی و اراضی ایران قدیم قرار داشت. فرمانده دهیوها، دهیوپت (در پهلوی ده بد)^۶ نامیده می‌شد. ظاهراً کلمه «دس پت» یونانی باید از دهیوپت گرفته شده باشد.^۷ در دوره پادشاهی ساسانیان به تدریج با گسترش آبادی نشینی و با مستی گرفتن و سرانجام با فروریزی نظام قبیله‌ای و ازسوی دیگر با برقراری مرکزیت شدید در نظام اداری که در زمان انوشیروان به اوج خود رسیده، ده پدها از رؤسای ایالات و ولایات به رؤسای مناطق کوچک روستایی (= ده) تنزل مقام پیدا کرده‌اند، به دیگر سخن قلمرو آنها کوچکتر شد و نام ده بت هم به دهگان تبدیل گشت. بنابراین دهگان چنانکه از واژه آن برمی‌آید به مهر یا کدیور یکت ده به مفهوم قدیمی آن یعنی رئیس یک منطقه کوچک روستایی گفته می‌شد.

مفهوم دهیو در اوایل دوره ساسانی به مفهوم مملکت همپتان بکار برده می‌شد. در کتیبه پایکولی، در بند ۳۱، در دوره پادشاهی نرسی ۲۹۳-۳۰۳ م دهیو آمده است و بصورت دهیو بد پادشاه ایرانشهر و غیر ایرانشهر ضبط شده است.^۸

* * *

مفهوم و تعریف ده در سراسر شاهنامه مورد توجه است. درباره زندگی اندرونی ده تنها آنرا در دوره بهرام گور در نظر گرفته‌ایم. در تفاوت شهر با ده در شاهنامه بروخیم در ویران کردن موبد بهرام گور دهی راه چنین آمده است:

شمسا را همه یکسره کرده مه
بدان تا کند شهر این خوب ده^{۱۱}
در شاهنامه چاپ مسکویت مذکور به صورت زیر است:
شمسا را همه یکسره کرده مه
بدان تا کند شهره این خوب ده^{۱۱}

به نظر می‌رسد شهره درست‌تر باشد، چون هیچگاه در دوره ساسانیان ده در برابر شهر قرار نمی‌گرفت و شهرها نخست در دهیوها عمدتاً با وظایف اداری پدیدار می‌گشت، و نخستین علائم آن هم احداث شارسان (برج و بارو)، و ساکن شدن شاه یا نماینده شاه در آن بود.

همچنین در آمدن کیقباد به اصطخر در شاهنامه چاپ بروخیم آمده است:

بسی شهر عزم پناکرد کسی
چو صد ده پناکرد برگرد ری^{۱۲}

بیت مذکور در چاپ مسکو و چاپ‌های معتبر دیگر دیده نشد.

در کارنامه اردشیر بابکان آمده است: که اردشیر هنگام ساختن شهرستانی (شارستانی) در فارس که اردشیر خوره خوانده شد در پیرامون آن نیز بسیار دهها و دستکردهای آباد برپا کرد.^{۱۳} در دوره ساسانیان در اراضی دیه‌ها دستکردها (دستکردها) که گاهی دارای بارو و برج هم بود برپا می‌شد. این امر نشان دهنده این است که دستگرد کوچکترین واحد تقسیمات کشور بوده است. فردوسی در شاهنامه به جای دستگرد، به کاخ و به جای ده، روستا آورده است. ظاهراً فردوسی در دیها، هنگامی که از کاخ و باغ و میدان سخن می‌گوید، قصدش دستکرده است، آنچنانکه در سروده‌های وی درباره ساختن اردشیر خوره که بعداً شهر گور خوانده شد بروشنی دیده می‌شود.

اردشیر:

سوی پارس آمد ز ری نامجوی	بر آسوده از رزم و از گفتم و گوی
یکی شارستان کرد بر کاخ و باغ	بدو اندرون چشمه و دشت و راغ
که اکنون گرانمایه دهقان پیر	همی خواندش خوره اردشیر
یکی چشمه بد بی‌کران اندروی	فراوان از او رود بگشاد و جوی
بر آورد زان چشمه آتشکده	بدو تازه شد مهر و جشن سده
بگرد اندرش باغ و میدان و کاخ	بر آورده شد جایگاه فراخ
چو شد شاه با دانش و فرّ و زور	همی خواندش مرزبان شهر گور
بگرد اندرش روستاها بساخت	چو آباد کردش کس ایدر نشاخت ^{۱۴}

ریخت شناسی ده

چنانکه از شاهنامه برمی‌آید، ده در دوره بهرام گور مشتمل می‌شد، نخست بر شارستان^{۱۵} (شارستان یا شهرستان)، با برج و بارو که در مرکز ده قرار داشت، و در آن دهقانان (= دهگانان) روسای ده زندگی می‌کردند.

هنگامی که بهرام گور در دشت و نخجیر گاه به دهی وارد می‌شود بنا به گفته فردوسی:	
یکی شارستان پیشش آمد براه	پسر از برزن و بازار گاه
بفرمود تا لشکرش بسا بُنه	گذارند و مانند خود از یک تنه

یا:

بدرگفت مویب که از یک سخن	پسای آمد این شارستان کهن
--------------------------	--------------------------

سپس در پیرامون شارستان در باغها، کاخها (با ایوانها) قرار می‌گرفت.

بسرآورد زو کاخهای بلند
همه راغ و هامون پر از گوسفند
یکی باغ پیش اندر آمد فراخ
بسرآورده از گسوشه باغ کاخ
پس از آن دو برزن‌ها و کوی‌ها و بازارها (بازارگاهها) و آسیاها و باغها و بیشه قرار داشت و در برزن‌ها
جوی‌ها جاری می‌شد بطوری که بهرام گور در دهی:
یکی آسیا دید در پیش ده
نشسته پسرانگینده سردان مه
یا:

یگایک سوی ده نهادند روی
بهر برزن آباد کردند جوی
همه راغ آب و همه دشت جوی
همه ده پسر از مردم خوب روی
هنگامی که بهرام گور به دهی می‌آید، دهقانی بنام مهرینداد دربارهٔ بیشه‌ای به بهرام گور می‌گوید:
زمانی درین بیشه آسی چنین
یاشی به شیر و می و انگبین
بره هست چندانک بساید بکار
درختان بارآور و سایه‌دار
فرود آمد از باره سپهرامشاه
همی‌کره زان بیشه جایی نگاه
که باشد زمین سبز و آب روان
چندان چون بسود جای مرد جوان
بشد مهرینداد و رامشگران
بسی گوسفند فریه بکشت
بیاورد چندی زده مهتران
چنین می‌نماید هر ده یا دیهای بزرگ آتشکده (یا درست‌تر آتش‌خانه‌ای) داشته و مردم روزهای
جشن در آنجا اجتماع می‌کردند.

چو شد ساخته کار آتشکده
همان جای نوروز و جشن سده
بیفتند همه رسم آتشکده
نه نوروز مانند نه جشن سده
برفتند یکسمر به آتشکده
بایوان نوروز و جشن سده

رؤسای ده

رئیس ده که فردوسی از ارتباط اداری او با شاه سخنی نمی‌گوید بنامهای دهقان، خداد، مهر،
کدخدای، و حتی پیر خوانده می‌شد.

یکی مرد دهقان یزدان پرست
بدان بیشه بودیش جای نشست

به بهرام:

یکی مرد دهقانم ای پاک رای
خداوند ایمن جا و کشت و سرای

بهرام:

بهرمید تما مهتر ده کجاست
سر اندر کشید همی رفت راست

نمایندهٔ شاه:

چو شب روز شد مهتر آمد به ده
بدین پیر گفتا که ای روز به
بفرستم بگفتم بپسه پسران ده
که ای مردمان پر شما نیت مه
بدین سرز دهقانم و کدخدای
خداای بر و بوم و ورز و سرای

ظاهراً بنابر شاهنامه مفهوم روستا^{۱۶} در دوره ساسانیان تفاوتی با ده ندارد. چو برخاست زان روستا دستخیز گرفتند ناگاه از آن ده گریز از بررسی مطالب شاهنامه درباره ده بدین نتیجه می‌توان رسید که اندرون شناسی (فیزیولوژی) ده، بیش از ریخت شناسی آن قابل بررسی است.

اندرون شناسی ده

دیها در زمان ساسانیان، حداقل هنگام پادشاهی بهرام گور یکدست نبود، آنچنانکه برخی دیها توانگر و پاره‌ای از ده‌ها مردم تنگدست داشته است.

دارایی، ثروت و تمول در ده

روزی بهرام گور در نخجیر شیر با مردی به نام لُبکک آبکش که بکار سقایی اشتغال داشت، و مرد دیگری به نام براهام که جهود بود برخورد می‌کند. براهام مردی خسیس و لُبکک آبکش تهی‌دست و مهمان نواز بود.

فردوسی درباره دارایی براهام که با دارایی پادشاه برابری می‌کرد چنین می‌گوید:

بشد پاک دل تا بخان جهود	همه خانه دیبا و دینار بود
ز پوشیدنی هم ز گسترده	ز افکندنی و پسرانگندنی
یکی کاروان خانه بودو سرای	کز آن خانه بیرون نبودیش جای
ز در و ز یاقوت و هر گهری	زهر بدهری بر سرش انگری
که داننده موبد سر آنرا شمار	ندانست کسردن به بی روزگار
فرستاد موبد بدانجا سوار	شتر خواست از دشت جهوم هزار
چو بانگ درای آمد از بارگاه	بشد سره پینا بگفت آن به شاه
که گوهر فزون زین به گنج تو نیست	همان مانده خسروار باشد دویت

هنگامی که دهقانی به نام برزین با بهرام سخن می‌گوید: دارایی و تمول خود را چنین بیان می‌کند:

ز پوشیدنی هم ز گسترده	ز افکندنی و پسرانگندنی
همانا شتر بار باشد دویت	به ایوان من بنده‌گر بیش نیست
همان یاره و طوق هم تاج و تخت	کز آن دختران را بوه‌نیک بخت

و یا درباره قیمت کشتزار فرشیدورد یکی از مهران ده آمده است:

چنین داد پاسخ که فرشید ورد	بماند همه ساله بی‌خواب و خورد
اگر کشتندش فرو شد به زر	یکی خانه بومش کند پر گهر

جواهرات یک مهر ساکن ده (منطقه روستایی) به نام ماهیار که گوهر فروش هم بوده و به

بازرگانی سنگهای گرانها نیز اشتغال داشته، از جواهرات شاهی هم بیشتر بود.

اگر بشمری گوهر ماهیار
فزون آید از بدره شهریار

و در مرزارها نیز گوسفندان بی شمار وی مشغول چرا بودند. هنگامی که بهرام به نخبیر می‌رود

یکی بیشه دیدند پُر گوسفند

یکی سرشبان گفت کای شهریار

همین گوسفندان گوهر فروش

توانگر خداوند این گوسفند

بسخروار پسا نامور گوهر است

دهقانان غیر از زمین و شغل بازرگانی، صاحب دام و پرندگان نیز بودند

همان مرغ و گاو و خر و گوسفند

یکایک بر افروزد بر گشتند

بهرام گور هنگام نخبیر به ده بی‌نویی فرود می‌آید، در آنجا خانواده تهیدستی از وی

پذیرایی می‌کنند و فردا از ده بیرون می‌آید:

بشسد زان ده بسی نوا شهریار

بیامد بسایوان گسوه نگار

ستمگری بر اهالی ده

هنگام گذراندن بهرام شبی در ده، زنی وضع ده را و دلایل تنگدستی اهالی را چنین بیان

می‌کند.

زن پسر منش گفت ای پاک رای

همیشه گذار سواران بود

یکی نسام دزدی نهند بر کسی

ز بهر درم گردهش کسینه کش

زن پاک تن را به آلودگی

در همین ده بی‌نوا هنگام پذیرایی از بهرام گور، شوهر به زن خود چنین می‌گوید:

نداری نمک سود و هیزم، نه نان

چه سازی تو برگ چنین میهمان

سرانجام خانواده روستایی از شاه با غذای اندکی پذیرایی می‌کند.

بیابره خوانسی و بنهاد راست

برو توه و سرکه و نان و ماست

همچنین بنا بر مطالب شاهنامه روزی که بهرام گور در دهی مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرد

دستور ویران کردن ده را صادر می‌کند:

به پیش اندر آمد یکی سبز جای

از آن ده فراوان بسراه آمدند

جهاندار پر خشم و پرتاب بود

نکردند زیشان کسی آفرین

بسی اندر و مردم و چسار پای

نظاره همه پیش سپاه آمدند

همی خواست کاید بدان ده فرود

توگفتی بیست آن خزان را زمین

از آن مردمان تنگ دل گشت شاه	بسخری نکرد اندر ایشان نگاه
به موبد چنین گفت کاین سبز جای	پس از خانه و مردم و چهارهای
کنام ده و دام و نخچیر باد	بجوی اندرون آب چون قیر باد
بدانست موبد که فرمان شاه	چه بود اندرون سوی ده شد ز راه

گروههای اجتماعی

تقسیم کار سبب پیدایی گروههای اجتماعی در دهها در دوره ساسانیان شده بود. چنانچه در دهها مردم تهیدست از ساریان و شبان و مزدور گرفته تا برده و کنیز مشاهده می شود. در مرغزارها شبانان و سرشیانان گوسفندان را به چرا می بردند و کنیز و برده ها در خانه بکار اشتغال داشتند. هنگامی بهرام گور در دهی به مرغزاری می رسد در کشتنندگان و خانه ها مزدور و کنیز و برده و خار زن بکار اشتغال داشتند:

بدان مرغزار اندرون راند شاه	ز لشکر هر آنکس که بد نیکیخواه
یکی همیشه دیدند پر گوسفند	شیسانان گسریزان ز بیم گزند
بدو سر شبان گفت کای شهریار	ز گیتی من آیم بدین مرغزار
بدین ده چه مزدور و چه کدخدای	بیک راه باید که دارند جای
آسیابان وضع خود را به بهرام چنین بیان می کند:	
نه جاهت ما را نه بوم و نه بر	نه سیم و سرای و نه گاو و نه خر
بیامد کنیزک به دهقان بگفت	که مردی همی خواهد از ما نهفت
دلفسروز بدنام آن خار زن	گرازنده مردی به تیروی تن
از سوی دیگر فرشیدورد در ده صاحب ثروت و اموال و دارایی فراوانی بود:	
مگر گوسفندش بود صد هزار	همان اسب و استر بود زمین شمار
زمین پر ز آگنده دینار اوست	که نه مغز بادش به تبر نه پوست

شستر بسوه بر کوه ده کاروان	بهر کاروان بر یکی ساروان
ز گاووان ورزو ز گاووان شیر	ز پشم و ز روغن ز کشک و پنیر
ز شیراز و ز ترف ^{۱۷} سیصد هزار	شتروار بد بر لب جویبار

ازدواج در ده

به طوری که از مطالب شاهنامه برمی آید، چند زنی در دوره ساسانیان، حداقل بین اشراف رایج بود و ازدواج با چند خواهر را نیز حقوق ساسانی می پذیرفت. بهرام گور از شاهان ساسانی پیش از خسرو پرویز در این باره افراط می کند به طوری که وزیر بهرام گور، روزبه، نگران زن بارگی شاه و هزینه سرسام آور دربار است که بر اثر خراج از مردم باید آن هزینه تأمین شود.

همی باز خواهد ز هر سرز و بوم
بسالی پریشان روه باز روم

روزبه در انتقاد از بهرام گور با موبدان به گفتگو می نشیند و فردوسی با زیبایی هرچه بیشتر این گفتگو را چنین بیان می کند:

چنین گفت با سویدان روزبه نشیند بدان خاک گوهر فروش بخواهد همان دخترش از بدر نیاید همه سیری از حفت و غیز شبهستان مراو را افزون از صد است کنون نهصد و سی زن از مهتران ابا باره و تاج با تخت و زر شمر دست خادم به مشکوی شاه	که اکنون شود شاه ایران به ده همه سوی گفتار دارید گوش نهد بی گمان بر سرش تاج زر شب تیره زو جفت گیره گریز شهنشاه زین سان که باشد بد است همه بر سران افسر از گوهران در افشان ز دیبای روسی گوهر کز ایشان یکی نیست بی دستگاه
--	--

ازدواج با چند خواهر

بهرام گور که شی را در دهی می گذراند، از چهار دختر آسیابان پیری خواستگاری می کند و پدر می پذیرد:

شهنشاه بر روشنی بستگرید یکی آسیبا دید در پیش ده	بیکو دهی خرم آمد پدید نشسته سراکنده مردان مه
--	---

بهرام:

بدو گفت بهرام کاین هر چهار	بمن ده و زین بیش دختر مکار
----------------------------	----------------------------

پدر:

بدو گفت هر چهار جفت تواند بهرام گور در ده دیگری از سه دختر دهقانی به نام برزین خواستگاری می کند	پرستارگان نهفت تواند چشیده ز گیتی بسی گوم و سرده
بدو گفت شاه ای سرافراز مرد نیایی تو داماد بهتر ز من	گسو شهریاران سر انجمن بکیوان سرافرازم اخترت را

شادی و جشن در ده

بهرام گور در دهی با جشن و شادی دختران روپرو می شود، که هر سه دختران آسیابان پیری بودند:

یکی آتشی دید رخشان ز دور وز آن سوی آتش همه دختران ز گل هر یکی بر سرش افسری همی جامه رزم خسرو زدند همه ماهروی و همه جعد سوی به نزدیک پیش در آسیا وزان هر یکی دسته گل به دست بهرام گور با دختران در ده سخن می گوید:	بر آن سان که بهمن کند شاه سوز یکی جشن گه ساخته بر کیران نشسته بهر جای رامشگری وز آنجایگه هر زمان نو زهند همه جامه گوهر همه مشک سوی بسرامش کشیده نخ ^{۱۸} برگیا ز شادی و از می شده نیم مست وزین آتش المروغن بر چه اید بسهر چسبیز مسانده شهریار
--	---

بهرام گور با دختران در ده سخن می گوید:

که ای گل رخان دختران که اید
یکی گفت کای سرو بالا سوار

پدرمان یکی آسیایان پیر / بدین کوه نخجیر گیرد به تیر
همچنین فردوسی درباره دختران خواننده و نوازنده و پایکوب برزین (دهقان) در دهی چنین
می گوید:

یکی چامه گوی و یکی چنگ زن / سیم پای کوید شکن بر شکن
چهارم به کردهار خرم بهار / بدین سان که بیند همی شهریار
بنان چامه و چنگ بر ساختند / یکایک دل از غم سپرداغتند
بهرام گور هنگامی که سراخ دهقانی را که گوهر فروش هم بوده می گوید:
کجا باشد ایوان گوهر فروش / بدیدار کن راه بر ما مهوش
سربان پاسخ می دهد:

بدو سربان گفت از ایدر برو / دهی تازه پیش اندر آیدت نو
بشهر آید آواز زان جایگاه / بسه نزه یکی کساح بهرامشاه
چسو گرهون ببوشد حریر سیاه / بچشن آید آن مرده با دستگاه
گراید ونک با شدت لغتی درنگ / بگوش آیدت نوش و آواز چنگ
بهرام گور در خانه به دهقان می گوید:
من ایدر به آواز چنگ آمدم / نه از بهر جای درنگ آمدم
دختر دهقان:

دلارام را آرزو نسام بود / همو میگسار و دلارام بود
پدر:

بسرو سهی گفت بر دار چنگ / به پیش گشسب آی با بوی و رنگ
زن چنگ زن، چنگ در بر گرفت / نخستین خروش رضان^{۱۹} در گرفت
هگر چامه را باب خود ماهیار / تو گفتی بناله همی چنگ زار
چو رود بریشم^{۲۰} سخن گوی گشت / همه خانه وی سخن بوی گشت

هنو، ادب (چامه گویی)

هنگامی که بهرام گور در خانه ای دهگانی به سر می برد، پدر خانواده با دختران خود برای
بهرام گور به سرودخوانی و چنگ نوازی و چامه گویی می پردازند، دختری بدون آمادگی قبلی با
دیگر اعضای خانواده به سرودخوانی و چنگ نوازی می پردازد:

بدان چامه زن گفت کای ماه روی / سپرده از دل چامه شاه گوی
بنان چامه و چنگ بر ساختند / یکایک دل از غم سپرده اغتند
نخستین شهنشاه را چامه گوی / چنین گفت کای خسرو ماه روی
نمانی مگر بر فلک ماه را / بشادی همان خسرو گاه را
بدیدار ماهی و بسالای ساج / بنازد بستو تخت شاهی و تاج
عسک آنکه شبگیر بیثدت روی / خنک آنک یابد ز موی تو بوی
میان تنگ چون شیر و بازو سبیر / همی قر تاجت برآید با بر
بگلنار مانند همی چهر تو / بشادی بخندد دل از مهر تو
دلت همچو دریا و رایت چو ابر / شکار ت نه بینم همی جز هزبر
همی موشکافی به پیکان تیر / همی آب گرهه ز داد تو شیر

سپاهی که بپند گمند ترا	همان بسازوی زورمند ترا
بسدرد دل و مسفز جنگاوران	وگر چسند یاشد سپاهی گران
چسرو آن چسامه بشنید بهرام گور	بخوره آن گران سنگ جام بلور

نتیجه ۲۱

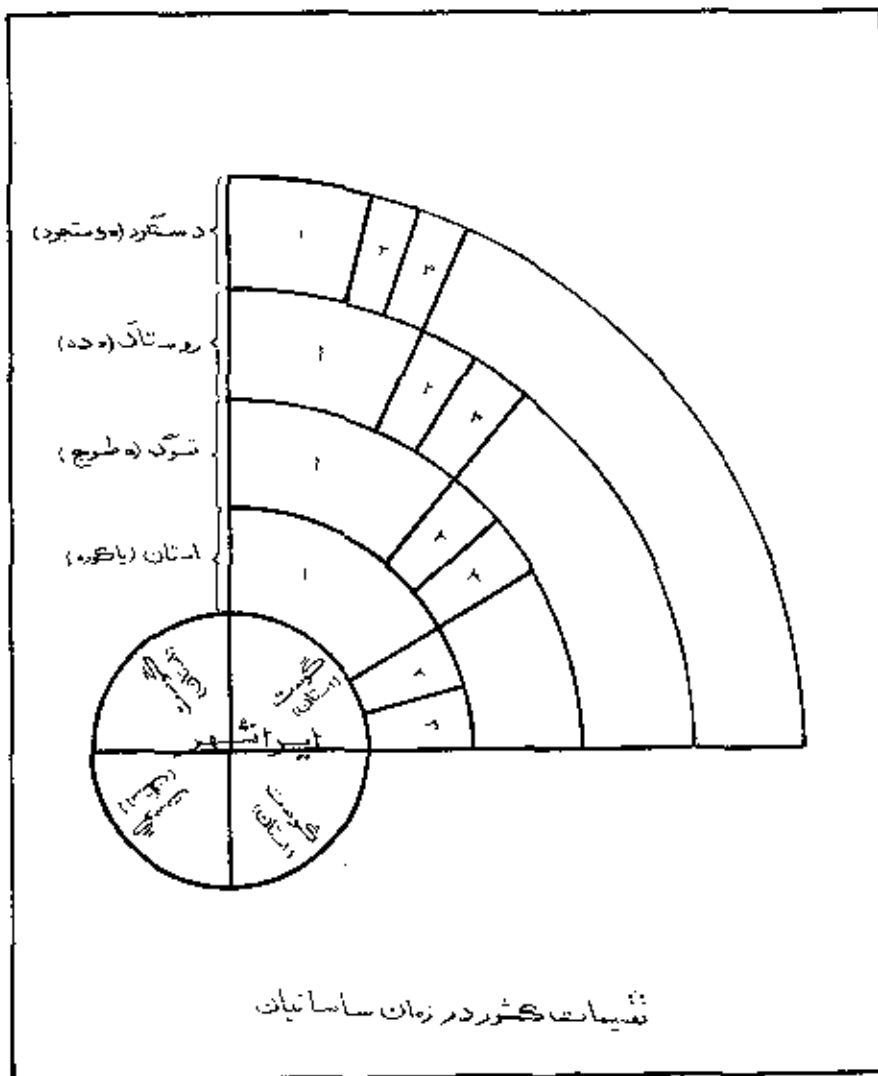
بررسی ده در شاهنامه فردوسی ما را به نتیجه گیری زیر رسانده است:

ده در تقسیمات کشوری در دوره ساسانیان و حتی مدتی پس از آن، در برخی از مناطق ایران نه اینکه کوچکترین واحد تقسیمات کشوری نبوده، بلکه به منطقه روستایی گفته می‌شده، به دیگر سخن ده قسمتی از کشور به شمار می‌آمد و مرکز آن شارستان خوانده می‌شده است، تصادفی نیست که در دوره‌های بعدی نیز مرکز منطقه روستایی (= ده) را قصبه (به معنی مرکز) ترجمه کرده‌اند و حتی در ترجمه‌های قدما به زبان عربی قریه را مترادف لوه آورده‌اند. زیرا قریه هم در زبان عربی به معنی مرکز بزرگ (شهر) یک منطقه به شمار می‌آمد.^{۲۲} همچنین باید افزود که ده در دوره ساسانیان در یک نظام (سیستم) اقتصادی-اجتماعی مستقل بسر می‌برد، و نیازی به شهرها نداشت.

ریخت‌شناسی ده در آن دوره مشخص بود. هر ده یک شارستان (شارمان، شهرستان) داشت و دارای برج و بارو بود و در پیرامون آن برزن‌ها و باغها و کوی‌ها و بازار و آسیا و گگاهی کماخها (دستگرد) قرار می‌گرفت که در آن مهتران ده زندگی می‌کردند. احتمالاً در هر دهیو کنار شارستان، آتشخانه‌ای (آتشکده‌ای) هم بود. کشتزارها (= کشتندها) و چراگاه‌ها در پیرامون شارستان‌ها قرار می‌گرفت که در آن بزگران به کشت، و شبانان با سر شبانان گوسفندان دهگانان را می‌چراندند. شارستان، نوعی دژ روستایی، محصور بود. ظاهراً دیه‌ها (مناطق روستایی) بر اثر جنگها مانند جامعه شهری با کاهش جمعیت روبرو بوده است. رئیس ده یعنی رئیس منطقه روستایی، دهگان یا مهتر یا کدبور یا کدخدایا خداوند خوانده می‌شد، و گاهی دهگانان به غیر از کشتزارها (= کشتندها) صاحب دارایی‌های دیگر مانند گورهای گرانها بودند و به بازرگانی هم مشغول می‌شدند و دارایی آنان جنبه افسانه‌ای داشت به طوری که گاهی با موجودی خزائن شاهی برابری می‌کرد. دهگانان ثروتمند (= صاحبان کشتزارها) و مشمول (= گوسفند داران و شترداران و...) دارای اراضی بزرگ مزروعی و صاحب هزاران رأس دام بودند. بی‌شک انباشت ثروت در دیه‌ها (مناطق روستایی) در دوره ساسانیان باعث گسترش یافتگی آن شده بود، آنچنانکه ده با شهر که تنها جای بازرگانان و مرکز اداری منطقه بود از لحاظ ثروت و تمول قابل مقایسه نبود، شهر تنها وظیفه اداری و تجاری به عهده داشت و از تولید کشاورزی به دور بود و در برخی از شهرها که نماینده شاه (دولت مرکزی) ساکن می‌شد شهر به دژ و بارو آراسته می‌شد. چنین شهرهای اداری گاهی نظامی با شهرهای تجاری تفاوت داشت. ظاهراً به تدریج با از میان رفتن استقلال اقتصادی ده (منطقه روستایی) و ادغام شدن آن در شهرها و به لحاظ وابستگی به اقتصاد شهری و رونق اقتصادی در شهرها و افزایش سهم اداری شهرها و اداره مناطق کشور و سرانجام انباشت ثروت در شهرها به لحاظ سرازیر شدن خراج به آن، مفهوم ده هم دگرگون شد و ده تنها به شارمان (مرکز آن) گفته شد.

درباره مالکیت مرززارهای پیرامون شارسانها هیچگونه اطلاعی در دست نیست، ولی مالکیت کشتندگان و به احتمال زیاد و مالکیت آسیابها به دهگانان تعلق می‌گرفت، ظاهراً مالکیت مرززارها به جامعه روستایی تعلق داشته است. در شارسانها و به طور کلی در منطقه روستایی (= ده) اختلافاتی بین گروه‌های اجتماعی از لحاظ توزیع ثروت دیده می‌شد، به طوری که مزدور و کدخدایا در ده مقابل یکدیگر قرار داشتند و تهیدست و توانگر در دیه‌های ساسانی مشاهده می‌شد. دهگانان

بنابر گفته شاهنامه صاحب برده و کنیز هم بودند. بنابراین دیه‌های یتوا هم که مردم آن با تنگدستی زندگی می‌کردند در جامعه ساسانی دیده می‌شد. در دوره ساسانی شادی و شادخواری در هر ده به لحاظ رفاه اجتماعی حداقل در میان برخی از گروه‌های اجتماع رواج داشت، و مذهب زرتشت نیز مدافع آن بود، سود بردن از موسیقی هنگام جشنها و نواختن چنگ و رباب در دیه‌ها رایج بود، از آوازهای آن دوره متأسفانه آهنگی به جای نمانده است. در دوره ساسانی زنان گروه‌های پایین اجتماع از مردان روی می‌گرفتند، ولی زنان بزرگان پای بند آن پوشش نبودند و بدون حجاب بسر می‌بردند، ظاهراً هنگام نوروز و جشن سده و مراسم دیگر مردم در آتشکده‌ها (آتشخانه‌ها) اجتماع می‌کردند.^{۲۳} همچنین باید افزود که خانواده در جامعه دهگانی، به دیگر سخن در میان دهگانان و مهتران و کدیوران ده کانون فرهنگ ایرانی و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر بوده است.



یادداشتها

- ۱- اسکندر... ایرانشهر بر اینای ملوک ایشان قسمت کرد و ملوک طوایف نام نهادند (نامه نسرا، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۴۶).
- ۲- به کارنامه اردشیر پاپگان بدون نوشته بود که پس از مرگ الاسکندر ارومسی ایرانشهر را دو صد و چهل کدخدای بود (کارنامه اردشیر پاپگان - صادق هدایت، ص ۶).
- ۳- بر طبق مطالبه کتیبه بیستون و پس واحد اقتصادی بود و نشان یا خانوادۀ معنوده جزئی از و پس به شمار می رفت (دیاکونوف، تاریخ ماد ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۷۵، پرورداد- پشت ها ص ۴۴۵).
- ۴- منوچهر پادشاه افسانه ای ایران نخستین کسی بود که رسم دهقانی پدید آورد، بهر دهکدای دهقانی گماشت و مردم آنجا را بنده کرد و لباس پوشانید (طبری، جلد ۱، ص ۲۸۹، ترجمه پاینده).
- ۵- بک روایت قدیم زرتشتی که در تفسیر بنه ای AIX منعکس شده (نقل از تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۵۰۲).
- ۶- داریوش بزرگ، در کتیبه بیستون خود را شاه دیوها مانند پارس، ماد، ارمنستان و مصر و غیره می نامید.
- ۷- بیرونی در آثارالباقیه معرب دهیوت را در دهوقذبه ضبط کرده، وی تنها کسی است که اصطلاح دهیوت را در دوره هوشنگ پادشاه افسانه ای درست ضبط کرده است. طبری اصطلاح دهیوت را در دوره منوچهر، شاه افسانه ای دهگان که اصطلاح دوره ساسانی بوده نوشته است.

8- Benveniste, E. le vocabulaire des institutions indo - europeennes. pp 292-319

9- Hertzfeld: Paikuli, 2 vols. Berlin 1924

- ۱۰- بروخیچ، شاهنامه فردوسی، جلد ۷ و ۸، ص ۲۱۳۷.
 - ۱۱- شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۷، ص ۳۶۹.
 - ۱۲- بروخیچ، جلد ۱ و ۲، ص ۳۱۴.
 - ۱۳- در کارنامه اردشیر پاپگان، ص ۱۶. صادق هدایت دستکرت را به روز ترجمه کرده است. آقای قاسم هاشمی نژاد دستکرت را به کشاورز ترجمه کرده است (۱) ص ۴۴.
 - ۱۴- شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۷، ص ۱۳۶.
 - ۱۵- در کارنامه اردشیر پاپگان شهرستان به مفهوم دژ آمده است: «اردشیر دخت لردوان را به زنی گرفت، و باز به پارس آمد و شهرستانی (فردوسی شهرستانی) که اردشیر بخوره خوانند برپا کرده (صادق هدایت ص ۱۶).
 - ۱۶- در کارنامه اردشیر پاپگان روستا و ده بک مفهوم دارد: ایشان گفتند که: «لو اینجا سه فرهنگ و ستایی هست بسیار آبادان اردشیر به آن ده شده (صادق هدایت، ص ۱۷).
 - ۱۷- ترف به معنی کشکک، شیراز به معنی مواد شیر (لینی).
 - ۱۸- تیغ: به معنی جرگه، صف، لشکر و مردم هم آمده است. (برهان قاطع، محمد معین).
 - ۱۹- خروش حقان: آهنگی از موسیقی (دهخدا).
 - ۲۰- بریشم زن: چنگ زنه نوازنده (دهخدا).
- 21- Conclusion
بجای
- ۲۲- قره در قدیم در زبان عربی به معنی شهر (مصر جامع) به کار می رفته است. (ابن فارس معجم المقاییس اللغة، جلد ۵، ص ۷۸ و ابن منظور، لسان العرب، جلد ۱۵، ص ۱۷۷).
 - ۲۳- تراسی ۴ دیه بنا کرده، به هر دیهی آتشخانه ای بنا کرد... به هر دیهی ۴ باغ بنا کرد بزرگ، به هر باغی هزار سرو بنشانند و هزار بن درخت ویتون و هزار بن درخت خرماء و هر باغی به آتشخانه وقف کرد. (تاریخ بلعی، ص ۹۴۹ و ۹۵۰).

ورق الخیال در آیین قلندری

(گزارش گفتاری از شمس تبریزی)

شمس‌الدین تبریزی، عارف ناشناخته‌ی قرن هفتم، گوید: «یاران ما به سبزک گرم می‌شوند. آن خیال دیوست. خیال فرشته اینجا خود چیزی نیست، خاصه، خیال دیو. عین فرشته را خود راضی نباشیم، خاصه، خیال فرشته. دیو خود چه باشد تا خیال دیو بود؟ چرا خود یاران ما را ذوق نباشد از عالم پاک بی‌نهایت ما؟ آن مردم را چنان کند که هیچ فهم نکنند، دنگ باشد...»^۱

مقصود او از «سبزک»، همان «بنگ» است.^۲ «بنگ» که در متون کهن فارسی به صورت «منگ» نیز به کار رفته است، نوشیدنی‌ای سخت سکر‌آور و مخدر بوده است، چنانکه «تاوریه»، «ایرانگرد عهد صفوی»، در سفرنامه‌ی خود گوید: «... مشروب دیگری دارند، خیلی بد مزه و تلخ است، آن را بنگ می‌گویند که از برگ شاهدانه می‌گیرند و ادویه‌ی دیگری هم داخل آن می‌کنند که از همه‌ی مشروبات قویتر می‌شود. هرکس بخورد، به حال جنون می‌افتد و حرکات غریب از او سر می‌زند، به همین جهت در مذهب اسلام بنگ حرام است...»^۳

آنگاه که منتقدان، احوال صوفیه را نقد می‌کنند، خرده می‌گیرند که برخی از صوفیان «بنگ» استعمال می‌کردند.^۴ مطابق با گفته‌ی بیشتر محققین «قلندریه»، از میان فرقه‌های متصوفیه، بنگ را به کار می‌برده‌اند.^۵ طرفه آنست که دنباله‌ی گفتار «شمس تبریزی» نیز در برخی از نسخه‌های کتاب «مفالات» به این گونه آمده است: «این سبزک را عجم در قلندریان الکنندند»^۶ داستان ذیل هم از تاریخ فرشته، ظاهراً انتساب بنگ را به قلندران تأیید می‌کند و شاید از آن بتوان دریافت که قلندران چگونه بنگ را استعمال می‌کردند:

«در کتاب خبرالمجالس ملفوظ شیخ نصیرالدین محمود اوده‌ی مسطور است که روزی شیخ افریدالدین گنج شکر) در حجره‌ی خود به شعلی مشغول بود، قلندری آمده برگلی می‌که شیخ می‌نشست جلوس نموده، مولانا اسحق قدری طعام حاضر ساخت و او بعد اکل به مولانا گفت: می‌خواهم که شیخ را ببینم. جواب داد که: شیخ به حق مشغول است و کس را درینوقت به خدمت شیخ راه نیست. قلندر انبانی که داشت، سرش بگشود و گیاه سبز که آن قوم بدو منسوبند به در آورده، در کجکول انداخت و به خمیر کردن مشغول گشت چنانکه قدری از آن برگلیم افتاد. مولانا بدرالدین گفت: ای درویش! بی‌ادبی از حد نباید برد. (...) شیخ متوجه مولانا بدرالدین اسحق شده، گفت که: در لباس عام، خاصی هم می‌باشد و گگاهی که او خمیر می‌ساخت، می‌تواند بود که آن نباشد که قلندران به کار می‌برند...»

غور و بررسی در سخنانی که از «شمس» در آغاز مقاله نقل شد، ما را به این نتیجه خواهد رساند که «قلندران» بنگ را نه از روی بی‌قیدی و نه از بهر عیش، بلکه به سبب عقیده‌ای بس کهن به مصرف می‌رساندند.

سمی بر آن است تا این عقیده و ریشه‌های آن در مقاله‌ی حاضر شناسانده شود.

۱. خیال و بنگ

در تصوف اسلامی مانند مکتهای عرفانی دیگر، یکی از کارهای واجب هر سالک، «ریاضت»

بوده است. ریاضت صوفیان که «مراقبه»^۸ نام داشته است، آنان را به «خلسه»^۹ فرو می‌برده است. صوفیان «واقعه»^{۱۰} های را درخله می‌دیدند که معتقد بوده‌اند آنها رمزهایی از حقایق عالم غیبند و پیامهایی را برای آنان دربردارند.^{۱۱} «شمس» واقعه‌های مذکور را «خیال»^{۱۲} نامیده است. سخنان وی درباره‌ی «سبزک» یا «بنگ» و «خیال فرشته و دیو»، به پیوند اینها با هم دلالت می‌کند و از آنچه که او گفته است می‌توان دریافت که «قلندران» برای آنکه بی‌خود شوند و عالم خیال را دریابند، از «بنگ» استفاده می‌کرده‌اند^{۱۳} و شاید از بهر این است که آن را «ورق‌الخیال»^{۱۴} می‌گفته‌اند.

۲. منگ گشتاسپی

از سخنان «شمس تبریزی» درمی‌یابیم که قلندران می‌پنداشته‌اند، آنچه که در حالت و هم آلود مستی از بنگ می‌دیدند، صورتهایی از عالم بالا بوده است. این پندار که «بنگ» انسان را با اسرار جهان فراسوی زمین می‌تواند آشنا کند، قرن‌ها پیش از پدید آمدن قلندریه، در ایران وجود داشته است و نمونه‌ای از آن را در «ارداویراف نامه» نیز، که یکی از داستانهای کهن و مذهبی زرتشتیان است، می‌توان دید. در «ارداویراف نامه» می‌خوانیم که:

پس از یورش اسکندر به ایران، مردمان این بوم و بر سالیانی دراز در آشفتگی به سر می‌بردند. بزرگان دین زرتشتی بر آن شدند که کسی را به «عالم مینوی»، یا «عالم غیب و معنی» بفرستند تا وی از آن جهان برای ایرانیان پیام آورد و آنان را به نیکی و راستی رهنمون گردد. هفت تن از بزرگان زرتشتیان در آتشکده‌ی «آذر فرنبخ» گرد آمدند و به رای خود «ویراف» نامی را برگزیدند و او را فراخواندند.^{۱۵} «پس آن ویراف چون آن سخن را شنود، برپای ایستاد و دست برکش کرد و گفت که: اگر شما را پسند افتد، پس بی‌میل من مرا منگ مدهید تا شما مزدیستان نیزه افکیند، و اگر نیزه بر من رسد، با میل بدان جای پرهیزگاران و دروندان روم و این پیام را به درستی برم و به راستی آورم. پس آن مزدیستان به همان گونه نیزه افکندند، نخستین بار به اندیشه‌ی نیک و دیگر بار به گفتار نیک و سدبگور بار به کردار نیک، هر سه بار نیزه به ویراف آمد... پس آن ویراف پیش مزدیستان دست به کش کرد و بدیشان گفت که: دستوری است تا روانگان را نیایش کنم و خورش خورم و وصیت کنم، از آن پس می‌ومنگ بدهید. دستوران فرمودند که همچنان کن!... پس آن دستوران دین می و منگ گشتاسپی در سه جام زرین برکردند و یک جام را به اندیشه‌ی نیک و دیگر جام را به گفتار نیک و سدبگور جام را به کردار نیک فراز به ویراف دادند. او آن می و منگ را بخورد و با طهارت باز بگفت^{۱۶} و به بستر بخت... روان آن ویراف از تن به چگاد دایینی^{۱۷} چپودیل^{۱۸} رفت و هفتم شبانه روز باز آمد و در تن رفت. ویراف برخاست، گوئی که از آن خواب خوش برخیزد با اندیشه‌ای بهمن گونه و خرم...^{۱۹} سپس آنچه را که در معراج خود دیده بود، برای مردم باز گفت تا راستی و درستی را دریابند.

«منگ» در این داستان همان مسگر بسیار قوی و مردافکن است که «تاورنیه» از آن سخن گفته است و از آن است که هفت خواهر ویراف هنگامی که درمی‌یابند برادرشان «منگ» باید بنوشد، بی بی تاب و نگران می‌شوند که مبادا ویراف از معراج سالم بازنگردد.^{۲۰} همان‌گونه که قلندران برای درک «واقعه» از «بنگ» استفاده می‌کرده‌اند، آنچه که سبب گردیده است که ویراف «عالم مینوی» را ببیند، «بنگ» است و چنین به نظر می‌رسد که دیده‌های او در خواب و سرمستی یا «واقعه»‌های صوفیان مطابق است و جهان مینوی‌ای که به آن عروج کرده بوده است نیز به «عالم خیال» صوفیان در حال «خلسه» شبیه است.

نو گفتمی: «شمس تبریزی» از پیشینه‌ی مذهبی بنگ در ایران باستان آگاه بوده است که گفته است: «این سبزک (= بنگ) را عجم در قلندریان افکندند...»^{۲۱}

در روایات زرتشتی نخستین کسی که با نوشیدن «بنگه» به عالم مینوی عروج کرده است، «گشتاسب»، پادشاه کیانی، است. داستان عروج «گشتاسب» به عالم مینوی در «زواتشت نامه» آمده است اما در این کتاب به بنگ نوشیدن او هیچ اشاره نشده است. مطابق با آنچه که در کتاب مذکور آمده است، زرتشت، پیامبر در سالهای آغازین پیامبری خود به «بلخ» نزد «گشتاسب» می‌رود و پس از آنکه در مجادله و مباحثه با حکیمان دربار «گشتاسب» پیروز می‌گردد، اودین زرتشت را می‌پذیرد. «گشتاسب» پس از آنکه دین بهی را می‌پذیرد، چهار خواسته‌ی خویش را به «زرتشت» بازمی‌گوید تا وی برآورده شدن آنها را از یزدان بخواهد، سه خواست به «اسفندیار»، «پشوتن» و «جاماسب» مربوط بوده و یکی به خود او که می‌خواسته است جایگاهش را در جهان مینوی بنگرد. «زرتشت»، «گشتاسب» را دعوی‌ای می‌نوشاند و او سه روز در خواب به سر می‌برد و جایگاه خود را در مینوی می‌بیند:^{۲۱}

از آن، یشته می، خورده‌ی شاه گشت	ز خورده‌ن همانگاه آگاه گشت
تنش خسته سه روز برسان مست	روانش به مینو شد ایزد پرست
بسدید اندر آن مینوی کرده‌گمار	روانش همه نیکی آشکار
به مینو در، آن جای عوه بنگرید	هم آن جای نیکان و پاکان بدید
بسدید اندرو پایهی هر کسی	همیدون بدید از هجایب بسی (...)
پس آنگاه گشتاسب بیدار گشت	از آن غراب مستی هشیوار گشت
بمسالید رخصسارگان بر زمین	همی گسرد بر کرده‌گار آفرین
همی گفت کای ایزد رهنمای!	تو فریاد رس مان به هر دو سرای! ^{۲۲}

۳. منگ و گاو یکتا آفریده

نام «بنگ» یا «منگ» در «اوستا» بصراحت نیامده است تنها واژه‌ی «بنگه»، در «وندیداد» و یشتها به کار رفته است که برخی از مستشرقان آن را همان «بنگ» دانسته‌اند اما «هیننگ» معنای آن را «تاهی» دانسته است.^{۲۳} گذشته از «ارداویراف نامه» «منگه»، یا همان «بنگه»، در «گریده‌های زاد سپرم» و «بندهشن» نیز به کار بسته شده است. در این دو کتاب «منگ» حافظ «گاو یکتا آفریده» از گزند اهریمن، دانسته شده است؛ این گاو پنجمین آفریدی «هرمزده» بوده و با «کیومرث» - یعنی نخستین انسان - شباهت بسیار داشته، قد آن دو مانند هم بوده است، هر دو از زمین آفریده شده بودند و...^{۲۴} هنگامی که اهریمن از جهان تاریک فرودین به جهان روشن فرازین تاخته است تا آفریده‌های هرمزد را به گناه و غم و رنج گرفتار کند، هرمزد برای رهاییدن گاو یکتا آفریده از «منگ» و برای رهاییدن کیومرث از «خواب» بهره جسته است:

«اورمزد منگ را که بنگ نیز خوانده شود - برای خوردن به «ماداد» و پیش چشم او نیز بمالید تا او را («گاو») از نابودی و یزد («گناه») ناشادی کم باشد. گاو نزار و بیمار شد و به سمت راست افتاده و درگذشت. پیش از فراز آمدن [اهریمن] به سوی کیومرث - که آن هنگام مانند مردی به بالایی («قد») زرتشت بود و چون خورشید روشن بود - اورمزد خواب را به اندازه‌ی پشاهو و لیرویی^{۲۵} که گفته شود - بر او برد («بر او چیره گردانید») هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آنگاه جهان را دید که چون شب تاریک بود...»^{۲۶}

با عنایت به این داستان شاید بتوان گفت که «بنگ» و «خواب» نزد برخی از ایرانیان باستان مقدس بوده است از جهت اینکه آنها را یاریگر آفریده‌های هرمزد در برابر تازش اهریمن می‌دانسته‌اند؛ و ظاهراً به سبب همین، معتقد بوده‌اند که با نوشیدن بنگ و فرو رفتن به عالم خواب مستی از بنگ می‌توان از غم و رنج زندگی دوری نگرید و به جهان مینوی سفر کرد و آنچه را در عالم بالا است،

مشاهده کرد. قلندران نیز بر اساس چنین عقیده‌ای، نه تنها بنگ را برانگیزنده‌ی فساد نمی‌دانسته‌اند، بلکه آن را وسیله‌ای برای عروج به عالم بالا می‌شمارده‌اند؛ هرچند که عارفانی روشن ضمیر چون ه‌شمس تبریزی، اینگونه اندیشه‌ها را باطل می‌دانسته‌اند.

یادداشتها

۱. تبریزی، شمس‌الدین محمد: مقالات شمس تبریزی، با تصحیح و تعلیقات محمدعلی مرحد، مؤسسه‌ی علمی دانشگاه صنعتی، ۱۳۵۶-ص ۷۵
۲. میرکت: مصغر سبز باشد و به معنی صرامی شرب از آبیگی سبز و مرغ هفتن. که زاغ دشتی گویند. و به معنی بنگ نیز گفته‌اند.
۳. محمد پادشاه [متخلص به شاه]: فرهنگ آنتدرج، زیر نظر محمد دبیرسیاهی، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی نیام، ۷ مجلد، ۱۳۳۹.
۴. ناوریه، ژان بانیست: سفرنامه‌ی ناوریه، ترجمه‌ی امیرتاب نوری، با تجدید نظر و تصحیح از حمید شیروانی، تهران، کتابخانه‌ی سنائی (با همکاری کتابفروشی تأیید اصفهان)، ۱۳۳۶-ص ۶۴۰
۵. زرین‌کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲-ص ۱۷۱ و همچنین زرین‌کوب، عبدالحسین: جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳-ص ۳۶۶-۳۶۵
۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان: شرح مشوی شریف، ج ۲، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۳ مجلد، ۱۳۴۷-ص ۷۲۴ و نیز جستجو در تصوف ایران، ص ۳۶۶-۳۶۵
۷. مقالات شمس- ص ۲۲۱. این گفتار شمس تبریزی، ارزشی دیگر نیز برای پژوهشگران عرفان و تصوف اسلامی دارد و آن شاساندن طریقت شمس است؛ مرحوم استاد «عبدالقادر گلپینارلی» با استناد به این سخن شمس- که قلندریان را باران خویش گفته است- وی را از قلندریه دانسته است. گولپینارلی، عبدالباقی: مولانا جلال‌الدین، ترجمه و توضیحات از نویس سبغانی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳-ص ۱۱۹-۱۱۸
۸. فرشته، ابوالقاسم: تاریخ فرشته، ج ۴، هندوستان، ۱۲۴۷ ق (چاپ سنگی، قطع رحلی)، ص ۷۲۲
۹. دربره‌ی «مراقبه» - شمس تبریزی، ابوالقاسم: ترجمه‌ی رساله‌ی فشرده (ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی)، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵-ص ۲۸۹ و نیز کاشانی، عزالدین محمود: مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، کتابخانه‌ی سنائی، تاریخ متفده‌ی مصحح ۱۳۲۵-ص ۱۷۱. ویژه‌ی «مراقبه» یعنی نگاهبانی کردن (فرهنگ فارسی) چون صوفیان خلوت می‌گزیدند و آنگاه مراقبت می‌کردند که تنها بیاد خدا را در ضمیر خود نگهدارند. ریاضت آنان «مراقبه» نام داشته است.
۱۰. غلخه: «سالمی است صوفی را بین خواب و بیداری که در آن حقایق بر وی مکتوف گردد». (فرهنگ فارسی / ذیل نوله)
۱۱. دربره‌ی اصطلاح صوفیانه‌ی «مراقبه» - مصباح‌الهدایه، ص ۱۷۱ و همچنین زری، نجم: مرصاد العباد، به تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵-ص ۲۸۹ و نیز ص ۲۹۴-۲۹۲
۱۲. مرصاد العباد، ص ۲۹۴
۱۳. خیال: «صورتی که در خواب دیده شود». (فرهنگ فارسی / ذیل خیال)
۱۴. گفتنی است که بسیاری از قلندران دوره گرد عهد قاجاریه به استعمال بنگ و چرس شهرد بوده‌اند و آنها را اسواژ می‌گفته‌اند، نویسنده‌ی «بستان السباحه» درباری قلندری به نام «گلشاه» گویند: «مدت سی سال پاره‌نه سیاحت کرده، اکثر بلاد هند و سند و دکن و پورب و کشمیر و کابل را دیده و در عالم بسیار گردیده بود و در موسم تابستان و زمستان برهنه بودی و به سز لنگرته ندانستی و بنگت بسیار بخوردی و حبشش بی‌حد کنیدی و به چیزی عقید نبودی. روزی فقیر از وی پرسید که چرس چیست؟ گفت: خاموش که اسواژ است و هرکه فاش کند، مستوجب دانه. شیروانی، زرین‌العابدین: بستان السباحه، تهران، چاپ سنگی، کتابخانه‌ی سنائی، بی‌تا، ص ۱۸۰. گویا چون بنگ و چرس را وسیله‌ی آشنا شدن با اسرار عالم بالا می‌دانسته‌اند، آنها را «اسرار» می‌گفته‌اند. هنوز نیز برخی از درویشان عصر ما بنگ و حبشش را «اسواژ» می‌گویند.
۱۵. ورق‌الخیال: «بنگ شاعده‌ای هندی را گریند که از جوشانده‌ی آن مشروب می‌آورد و نشاء دهنده به دست می‌آید که آن را برخی از درویش به کار می‌برند و گاهی از کوبیده‌ی برگهای آن به صورت تدخیر نیز استفاده می‌شود. در حقیقت کوبیده‌ی برگهایش نوعی بنگ است». «فرهنگ فارسی / ذیل ورق‌الخیال» (با سخنان ناوریه درباری بنگ مقابله شود).

۱۵. بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، (ارداویراف نامه)، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲-ص ۲۵۱-۲۵۰
۱۶. باژ گفتن: «ماج گفتن، سیاگزاران از نمنهای اهزی است که پیش از آغاز به صرف غذا، انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۲۸۶)
۱۷. جنگاد دانیسی: «جنگادی هت، یک هزار مرد بالای، میان جهان که جنگاد دانیسی خوانند» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۲۸۸)
۱۸. چنود بل، پلی است در جنگاد دانیسی همانند بل صراط در اعتقادات مسلمانان - پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۲۸۸
۱۹. پژوهشی در اساطیر ایران، ارداویراف نامه، ص ۲۵۲-۲۵۳
۲۰. همان-ص ۲۵۲
۲۱. مقالات شمس تبریزی-ص ۲۲۱
- ۲۲ و ۲۳. زرنشت بهرام بزود: زرنشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ، با تصحیح مجدد محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه‌ی مطبوری- ۱۳۴۸-ص ۷۶-۷۷
- در برخی از روایات زرنشتی نام «بنگ گنناسپی» آمده است و در برخی دیگر از «می گنناسپی» یاد شده است. در ارداویراف نامه می و سگد به همراه هم ذکر شده است. ظاهراً کسانی که بنگ می نوشیده‌اند آن را به «می» می آمیخته‌اند. (مقایسه شود با پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۲۸۴). حافظه هم به ریختن «لیون» در «می» اشاره کرده است، شاید مقصود او از «لیون» «بنگ» باشد:
- ازین لیون که سالی در می افکنند
حرفسان را سه سر مانند و نه دستار
خوانده شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، ج ۱، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۴ مجلد، ۱۳۶۲-۲۴۱/۶
۲۴. هنینگ، والتر برتون: زرنشت سیاستمدار با جادوگر، ترجمه‌ی کامران فانی، تهران، ۱۳۶۵-ص ۶۹-۷۲. از استاد مینوی خوی خود، جناب آقای دکتر محمدتقی راشد محصل صمیمانه سپاسگزارم که مرا به سنگ در اسطوره‌های آفرینش راهنمایی کردند. همچنین از استاد مهربانم سرکار خانم دکتر مزداپور برای راهنمایی‌هایشان سپاسگزارم.
۲۵. پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۱۵ و گزیده‌های زاد سپهر، ترجمه و توضیحات از محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی- ۱۳۶۶-ص ۵.
۲۶. بنه اهر و نیرو: «سرود و نیایشی که در آغاز و پایان همه‌ی سرودهای هوستایی می‌آید» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست-ص ۱۲۵)
۲۷. گزیده‌های زاد سپهر-ص ۵-۶

پدید آمدن از قر و اوکان زر

در مقدمه شاهنامه فردوسی (پس از آمدن ابیاتی ذیل عناوین «ستایش خرد»، «آفرینش عالم» «آفرینش آدمیان»، «آفرینش آفتاب» «آفرینش ماه» «ستایش پیغمبر و یارانش»، «فراهم آوردن شاهنامه» «داستان دقیقی شاعر»، «بنیاد نهادن کتاب»، و «ستایش ابومنصور» و پیش از پادشاهی کیومرث، در ستایش سلطان محمود غزنوی ابیاتی آمده است که چنین آغاز می‌شود:

جهان آفرین تا جهان آفرید چکنو شهرسازی نیامد پدید
و بعد از دو بیت آمده است:

ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت نهاد از بس تاج خورشید تخت
ز خاور بیاراست تا باختر پدید آمد از قر و اوکان زر

شاهد بر سر مصراع اخیر است که به پدیدار شدن معدن زری اشاره دارد که به نظر شاعر: بخت بلند و قره شاهی و طالب سعادت محمود، عامل آشکار شدن آن است. و این واقعه‌ای است که حقیقت دارد و واقعاً در آغاز سلطنت امیر غزنوی چنین معدن زری پیدا آمده است و غیر از فردوسی، شاعری از معاصران محمود و مورخی در دوران بعد از آن یاد کرده‌اند، اما بُنداری، فتح بن علی بن محمد اصفهانی که شاهنامه را در فاصله سالهای ۶۲۰ تا ۶۲۴ هجری به عربی برگردانده است با اینکه تذکر مدیحه فردوسی در حق امیر محمود شده، آن مدیحه و تمام مقدمه شاهنامه را ترجمه نکرده است و مرحوم دکتر عبدالوهاب غزام مصحح کتاب که آن مدیحه و مقدمه را خود در آغاز ترجمه بنداری جای داده است، متوجه این واقعه نشده و دو بیت اخیر را چنین ترجمه کرده است:

«فَأَبُو الْقَاسِمِ الْعَلِيُّ الْقَاسِمُ الْمُطْفَرُّ قَدْ وَضَعَ عَلَى تَاجِ الشَّمْسِ عَرَشَهُ فَاشْرَفَتْ الْأَرْضُ مِنَ الْعَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَ قَتَحَتْ كَنُوزَهَا لِمَجْدِهِ»، یعنی پس ابوالقاسم شاه فیروز و مظفر، پایه تخت خود بر تاج ماه نهاد و از خاور تا باختر زمین درخشان شد و گنجهای خود را به قر و بزرگواروی او گشود. وی فاعل فعل هر دو مصراع بیت دوم را زمین دانسته است و حال آنکه در مصراع اول فاعل محمود است و در مصراع دوم معدن زر.

اما مورخی که از گنج مورد اشاره یاد کرده است حمدالله (با حمد) سنوفی قزوینی است. وی در تاریخ گزیده که به سال ۷۴۰ هجری تألیف کرده است چنین می‌نویسد:

«... در اول سال حکومتش در سیستان معدن زر سرخ به شکل درختی در زمین پدید آمد، چندانکه به شب می‌رفت قویتر بود و زر خالص برمی آمد تا چنان شد که دورش سه گز گشت. در زمان سلطان محمود از زلزله کوه ناپدید شد...»^۱

چند نکته درباره این عبارت تاریخ گزیده گفتنی است:

یکی سال اول حکومت محمود غزنوی است که ظاهراً باید ۳۸۹ هجری را محسوب داشت، هرچند به حسابی سال ۳۸۷ را نیز می‌توان دانست که آغاز امارت او باشد به جلوی پدرش، بدین توضیح که پدرش سبککین که امارت غزنه را داشت در شعبان ۳۸۷ در راه بلخ به غزنه درگذشت. محمود که سپهسالار خراسان و این هنگام در نیشابور بود به هرات آمد. چه برادر کهنترش اسماعیل بنا به وصیت پدر در غزنین به امارت نشسته بود و محمود به یاری عمش بُعراجق و برادر دیگرش نصر بر اسماعیل در محرم ۳۸۸ غلبه کرد و امارت غزنین را به دست آورد. در ذی قعدة سال ۳۸۹ هجری است که خلیفه عباسی القادر بالله محمود را با لقب «بِعَمَلِ الدَّوْلَةِ وَ أَمِينِ الْعَمَلِ» رسماً به جای سامانیان والی

خراسان کرده است، و البته مقارن این احوال لقب سلطان را گویندگان و نویسندگان به وی داده بودند، عنوانی که نخستین بار برای پادشاهی به کار رفته است.^۲

نکته دوم محل پیدا شدن این معدن است که در تاریخ گزیده سیستان ذکر شده است، اما چنانکه خواهیم دید معاصران محمود کوه غزنین را محل آن دانسته‌اند.

نکته سوم آنکه معدوم شدن معدن مذکور در نسخه چاپ لندن تاریخ گزیده در زمان محمود غزنوی نوشته شده است و حال آنکه در چاپ طهران، چنانکه نقل شده، به دوران سلطنت مسعود برمی‌گردد و ظاهراً ضبط چاپ طهران درست باشد. با موثقی که بر آن از شعر فرخی میسانی نقل خواهد شد.

اما شاعر معاصر محمود غزنوی و پسرش مسعود که از این معدن یاد کرده است فرخی میسانی (متوفی به سال ۴۲۹ هجری) است. این گوینده بزرگ فارسی در پنج قصیده، این معدن را با صفاتی از قبیل «زر روینده»، «زرکامی» و «زر رویان» ذکر کرده و محل آن را کوه غزنین دانسته است بدین تفصیل:

بکنه در قصیده‌ای به مدح محمود غزنوی با مطلع:

تا گزتم صنما وصل تو فرخنده به فال
جز به شادی سپردم شب و روز و مه و سال
پس از ایاتی در تشبیه و ورود به مدح گوید:

کبست آنکس که سر از طاعت تو بازگشدد
چون خداوند، سخا در کف راه تو بدید
کوه غزنین ز پس آنکه ببخشی به مراد
که نه چون ایلیک آید شته و چون چپال
گفت با بخشش تویی نبود بیت المال
زر روینده بدید آورد از سنگ چپال... ۵

«زر روینده» در این قصیده و «زر رویان» که در قصیده دیگر فرخی آمده است با عبارت تاریخی گزیده که گفت معدن زر به شکل درختی پدید آمد تناسبی دارد.

اشاره به چپال که محمود او را در ۳۹۲ مغلوب کرده است و ایلیک خان نصر که به سال ۳۹۸ در دشت کتر نزدیک پل چرخیمان، چهار فرسنگی بلخ به اتفاق قدرخان از محمود شکست سختی خورد تاریخ سرودن قصیده را پس از واقعه اخیر قرار می‌دهد.
دو در قصیده دیگر به مدح سلطان محمود، با مطلع:

بزرگی و شرف و قدر و جاه و بخت جوان
در ورود به مدح آرد:

بسرآب جیحون پل بستن و گذاره شدن
و بعد از هفت بیت:

بر آب جیحون در هفته‌ای یکی پل بست
و بار پس از نه بیت:

علی نگین را کز پیش تو مالک بگریخت
و پس از شش بیت:

به هر شمار قدر خان از تو فزوتتر بود
و پس از ده بیت:

خدای داند و تو کآنچه دم بدو دادی
و آنگاه پس از دو بیت:

ولیکن ارچه فراوان عطا بدو دادی
به گنجت اندر نقصان کجا بدید آید
بدید نامد در هیچ گنج تو نقصان
که باشد او را همسایه کوه زر رویان... ۷

اولاً گنج محمود و گنج خانه او در غزنین بوده است و کوه زر رویان که در همسایگی آن قرار داشته، ناگزیر در کوه غزنین خواهد بود، نه سیستان. ثانیاً پل بسن محمود بر جیحون برای تعقیب علی نگین که به دستاری بگنیکین چوگاندار محمودی صورت گرفته در ۴۱۵ هجری بوده است و در همین سال است که محمود با یوسف قدرخان دیدار کرده و بدو هدایای بسیار و گوناگون داده است که شرح آن در تاریخ زین الاخبار گردیزی به تفصیل آمده است.^۱

سه - در قصیده‌ای به مدح محمود و اشاره به فتوحات او با مطلع:

چهار روز افزون و هالی دولت این دولت سلطان / که روز افزون بدو گشته است ملک و ملت ایران
پس از مقدمات گوید:

تو داری از کنار گنگ تا دریای آبسکون / تو داری از در گرانج تا قزو دار و تاشکوران
نه سال ماوراءالنهر در گنجت بیفزاید / نه در ملک تو افزونی پدید آید ز صد چندان
بمده چندان که در ده سال آن کشور خراج آید / به یک هفته برآید سر ترا از کوه زر رویان... ۹
از این قصیده بر محتایه بودن آنچه از معدن زر غزنین استخراج می شده است می توان پی برد و تاریخ سرودن قصیده نیز ناگزیر پس از بازگشت محمود از ماوراءالنهر (۴۱۵ هجری) است.

چهار - در قصیده‌ای به مدح ابویقوب عضدالدوله یوسف بن ناصرالدین برادر سلطان محمود با

مطلع:

روز خوش گنت و هوا صافی دگیتی خرم / آبها جاری و می روشن و دلها بیم...
پس از پنج بیت گوید:

برکشیدند بسه کهساره غزنین دبا / در نوشند ز کهسایه غزنین شلخم
کوه غزنین ز پی خمسور زر زاد همی / زاید امروز همی ز مُرد و یاقوت به هم... ۱۰

این قصیده تصریح بیشتری به محل معدن که کهساره غزنین بوده است دارد.

پنج - در قصیده دیگری به مدح سلطان محمود غزنوی با مطلع:

خوشا عاشقی خاصه فصل جوانی / خوشا با پرچهرگان زندگانی
پس از تشبیه و تزیین و ورود به مدح در سخن از انبوهی لشکریان سلطان گوید:
سپاهیت او را که از دخل گیتی / به سختی توان داد شان بیستگانی
اگر نیستی کوه غزنین توانگر / بدین سیم روینده و ز کانی،
به اندازه لشکر او نبود / گراز خاک و از گل زندگی نیانی... ۱۱

سلطان محمود در ۲۳ ربیع الاول سال ۴۲۱ هجری در گذشته است و مسعود پسر بزرگتر وی، پس از آنکه برادر کبوترش محمد هفت ماه در غزنین به جای پدر و به خواست او بر تخت سلطنت نشست، او را برکنار کرد و خود مستقلاً پادشاه شد، چون اولاً فرخی شاعر در ۴۲۹ هجری در گذشته است و ثانیاً پس از جنگ دندانقان و شکست خوردن مسعود در همین سال سلجوقیان بر خراسان مسلط شده اند، لذا قصیده اخیر باید در فاصله ۴۲۲ تا ۴۲۹ سروده شده باشد آن هم در اوج اقتدار مسعود و انبوهی سپاهیان او و معدن زر مورد اشاره هم تا این سنوات دایر بوده است. معدوم شدن آن بر اثر زلزله کوه نیز باید تا پیش از قتل مسعود، یعنی ۴۲۲ هجری رخ داده باشد.

در مورد محل معدن این تظن را احتمالاً می توان داد که شاید کوهی که این معدن در آن واقع بوده در مشرق غزنین، به جانب سیستان، یا بر سر راه سیستان قرار داشته و از این جهت مستوفی، یا منبعی که مستوفی از آن نقل مطلب کرده است، به سامحه سیستان نوشته باشند و به هر حال سخن فرخی از هر جهت یعنی هم از جهت محل و هم از جهت دوم معدن تا عهد مسعود معدوم شدنش به روزگار وی نه ایام محمود غزنوی نه واقعیت نزدیکتر است.

- ۱- الشاهنامه، با مقدمه و تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، چاپ مصر ۱۳۵۰ قمری (ص ۱۱).
- ۲- در چاپ لندن: محمود.
- ۳- تاریخ گزیده به تصحیح ادوارد براون، چاپ عکسی لندن ۱۳۲۸ قمری، ۱۹۱۰ میلادی (ص ۳۹۵) و چاپ طهران به تصحیح دکتر عبدالحمین نوائی، ۱۳۳۹ شمسی (ص ۳۹۲).
- ۴- تاریخ ایران عباس اقبال آشتیانی، به کوشش دکتر دیبوسیاقی، چاپ کتابفروشی خیام، طهران ۱۳۴۶ شمسی (ص ۲۵۶).
- ۵- دیوان فرخی سیستانی به تصحیح دکتر دیبوسیاقی، طهران ۱۳۶۳ شمسی (ص ۲۱۳ تا ۲۱۵).
- ۶- تاریخ ایران تألیف اقبال آشتیانی (ص ۲۵۸).
- ۷- دیوان فرخی سیستانی (ص ۲۴۹ تا ۲۵۲).
- ۸- زمین‌الخبیار گردبزی چاپ بنیاد فرهنگ ایران به تصحیح عبدالحی حبیبی، طهران ۱۳۴۷ شمسی (ص ۱۸۷ و ۱۸۸).
- ۹- دیوان فرخی سیستانی (ص ۲۵۴ تا ۲۵۸).
- ۱۰- دیوان فرخی سیستانی (ص ۲۳۳).
- ۱۱- دیوان فرخی سیستانی (ص ۴۳۳).

چند کتاب تازهٔ ایران‌شناسی

['Alī [bn-Hāmid Kūfī] 'Alī Ibn-Hāmid Ibn-Abī-Bakr al-Kūfī: Fathnāma-i-Sind ma'rūf'on-Šādnāma. [Hrg.:] Nabī Bāqī Hān Balūč. ([Engl. Nebent.:] Fathnamah-i-Sind. Being the Orig. record of the Arab conquest of Sind known later by such other names as "History of Dūhar son of Chach", "Tārikh-i-Hind wa Sind", "Tārikh-i-Fāth-i-Sind alias Chachnāma", "Mānhāj al-masālik alias Chachnāma", "Tārikh-i Qāsīmī", or simply as "Chach-nama". Persian text. Ed. with introd., notes and comm. by N. A. Baloch.

l. lāmībād: Idāra-i-Tārīḫ wa Taqāfat wa Tamaddun-i-Islāmī ۱۴۰۳ h.q. = ۱۹۸۳. Getr. Seitenz. [Pers.]

Azwari-Alhosseyni, Shams: Logaz und Noʿamā : e. Quellenstudie zur Kunstform d. pers. Rätsels / von Shams Azwari-Alhosseyni. - 1984. - XV, 291 S. Auch als: Islamkundliche Untersuchungen; 116. - Köln, Univ., Diss., 1985

Balcer, Jack M.: Herodotus & [and] Bisitun : problems in ancient Persian historiography / Jack Martin Balcer. Stuttgart : Steiner-Verlag-Wiesbaden-GmbH, 1987. - 166 S. ; Ill.

Götz, Lothar: Gilan, Iran : traditionelle Architektur u. Konsequenzen für d. Städteentwicklung ; Forschungsbericht / Lothar Götz ; Issa Madani. Inst. für Baustofflehre, Bauphysik, Techn. Ausbau u. Entwerfen, Univ. Stuttgart

Stuttgart : Inst. für Baustofflehre, Bauphysik, Techn. Ausbau u. Entwerfen, 1986. - VI, 283 S. ; 146 Ill., graph. Darst. u. Kq.

Literaturverz. S. 272 -

شاهنامه‌شناسی در ژاپن

از سده نوزده که ژاپن جهانی دیگر فراسوی خود دید انگیزه‌های تازه برای خودشناسی از راه جهان‌بینی یافت. از همان آغاز سده کنونی که خاورشناسی اندیشه‌ها را به خود گرفت، دنیای پر مایه و رمز ایران باستان هرچه بیشتر ارج نهاده شد. شاهنامه از نخستین گنجینه‌های دانش ایرانی بود که در چشم خاورشناسان و ایراندوستان ژاپن نوین جلوه کرد. از سخن فردوسی، داستان رستم و سهراب بیشتر در جان و دل ژاپنیان نشست. گزیده‌هایی از شاهنامه، بویژه رستم و سهراب، پيشاهنگ گلچین ادب پارسی بود که به ژاپنی درآمد.

شاهنامه نشان و پیامی از پیوندهای دیرین ایران و ژاپن دارد. بنیاد کشور باستانی ژاپن با پادشاهی جمشید هم‌زمان است. شماری از پژوهندگان، بگواهی نشانه‌های تاریخی، پیوندی بس نزدیک‌تر میان ایندو می‌شناسند.

داستانها و قهرمانهای شاهنامه برای مردم ژاپن بیگانه نیستند. دلبران و آزادگانی که در پی نامند در تاریخ و افسانه‌های ژاپن همان والایی را دارند که در شاهنامه، قهرمانان ناکام هم در ژاپن بیشتر دوست داشته و ستایش می‌شوند، چنانکه سیاوش و سهراب نزد ایرانیان. ژاپنی‌ها در افسانه و سرگذشت به چند چیز بیشتر شیفته می‌شوند: یکی سرشت و سرنوشت قهرمانان است، دیگر، پیوندهای دیرین تاریخی و نمود آن در اثر ادبی، سوم، همسانی‌ها در تاریخ و فرهنگ، و هر آنچه که در گنجینه ادب ژاپن مانند دارد. چهارم، رویدادهای شگفت، کاخ بلند سخن فردوسی از همه این مایه‌ها و گیریه‌ها سرشار است.

پیوندهای تاریخی و مایه‌های هسان در اندیشه‌ی مردم و میراث ادبی دو سرزمین، زمینه‌ای آماده برای آشنا یافتن و ارج نهادن حماسه‌های ایرانی نزد ژاپنیان ساخته است.

سرنوشت غم‌انگیز قهرمانان ناکام برای مردم ژاپن گویایی دارد. چنین است سرانجام کار سهراب دلیر و جوان که دلش به دشته‌ی کین پدر از هم می‌درد. ادب دوستان ژاپن پایان غم‌انگیز او را با بهره‌ای از داستان حماسی محبوب مردم سرزمین آفتاب بنام هچی که مؤنوگاتاری، برابر می‌نهند. در این داستان که در سال ۱۱۸۳ م. می‌گذرد، کانه یاسو، رزمده‌ی بیباک سالخورده، از نامداران خاندان هچی که، که بدست خاندان دشمن، گن‌جی، اسیر افتاده بود، بتدبیر می‌گریزد و در برج و بارویی گران در سرزمین آشنای خود، ییزن، پناه می‌گیرد. اما در نبردی سهمگین بسیاری از یارانش را از دست می‌دهد و پس از دلیریهای بسیار بسوی کوه میدوروی می‌تازد. کانه یاسو در میان راه و در میانه‌ی تاختن و جان بدر بردن از دشمن، پسرش مونه یاسو را که از توتمندی بسیار ناتوان شده و از پا افتاده بود، می‌یابد و چون او را پشت سر می‌گذارد، به نهیب یکی از دو همراهش به خود می‌آید و باز می‌گردد و بر بالین پسر می‌نشیند تا فرزند را دل‌داری دهد.

مونه یاسو می‌نالد و از پدر می‌خواهد که او را بگذارد و بگریزد، مبادا که در اینجا گزندگی از دشمن به پدر رسد و فرزند مایه‌ی مرگ پدر، که آزرده‌ش یکی از پنج گناه بزرگ در آئین بوداست، شده باشد. کانه یاسو می‌گوید که فرزند را تنها نمی‌گذارد، و می‌خواهد در کنارش بنشیند که کانه هیرو سردار دشمن با سواری پنجاه از راه می‌رسد. کانه یاسو با هشت تیر که در ترکش دارد، پنج-شش سوار را از یا می‌اندازد و سپس با شمشیر آخته نخست سر از تن پسر جدا می‌کند و آنگاه به دشمن می‌تازد و

بسیاری را می‌افکند تا که خود نیز از پا درمی‌آید. سرش را که نزد یوشی‌ناکا سردار گین‌جی می‌برند، می‌گویند: راستی را که اوشایسته‌ی نام مرد هزار مرد است.

داستانهای هی‌که را مانند نقالی و سرگذشت قهرمانان شاهنامه، در انجمن می‌خوانده‌اند و می‌خوانند. خواندن آهنگین داستانهای هی‌که با نوای بیوا (بربط ژاپنی) همراهی می‌شود، که آنرا هی‌که بیوا می‌گویند و آهنگ آن یادآور نقالی و شاهنامه خوانی است.

احساس و سخن رزمندگان و سرداران در افسانه و تاریخ ژاپن به پیش قهرمانان شاهنامه نزدیک است، چنانکه توپوتومی هیده‌یوشی (۱۵۹۸-۱۵۲۶) سردار بزرگ ژاپن که به یاسو توکوگاوا با شکست دادن او سپهسالاری حاکم سه سده‌ی پیش از تجدید ژاپن را بنیاد گذاشت، پنداری که سرنوشت و سرانجام خود را پیش از مرگ به چشم دل می‌دید که چنین سرود:

چونان زاله‌ای آمدم

و بسان زاله‌ای می‌روم.

زندگیم،

و همه‌ی کارها که در اوسا کا کردم،

چون خوابی اندر خواب بود.

ه‌چو باد آمدی، رفت خواهی چو گرده (فردوسی)

از آن هنگام که دانش دوستان ژاپن شاهنامه را شناختند و در نوشته‌هایشان از آن یاد کردند، بیش از صد سال می‌گذرد. ماساهارو یوشیدا نخستین فرستاده‌ی دولت ژاپن که در سال ۱۸۸۰ همراه با گروهی به ایران آمد، در سفرنامه‌اش نگاهی به تاریخ ایران کرده و از شاهنامه و فردوسی هم یاد آورده است. اما نگارش شاهنامه به ژاپنی از سده‌ی بیستم آغاز شد.

در سال ۱۹۱۶، پرشیا شینوا (افسانه‌های ایرانی)، نگارش دلنشین و ستایش برانگیز، بوئیمی تسوجیا شاعر ژاپنی، از داستانهای شاهنامه منتشر شد. پرشیا شینوا از برگردان انگلیسی، جیمز اتکینسون (James Atkinson) از شاهنامه گرفته شده و بهر‌فای از وندیداد، زند اوستا، نیز به پایان کتاب افزوده شده است. این کتاب، در بیش از پانصد صفحه، داستانهای گوناگون شاهنامه را در بر دارد و جا به جا به پرده‌ها و چهره‌نگاریهایی از شاهنامه آراسته است. تسوجیا در پیشدرآمد کتاب می‌گوید که فردوسی «همراه ایران است و شاهنامه «ایلیاد» وی، که این هر دو اثر در زیبایی سخن و برآوردن مفاهیم بلند، والا و پربراند، او می‌افزاید: آنچه که ما ژاپنی‌ها در حماسه و افسانه‌های باستانی شاهنامه می‌ستاییم و ارج می‌نهیم، همانندی آن با تاریخ ژاپن است، و سرآغاز شاهنامه رنگ و نمادی از افسانه‌ی «سان-کو» گوئی» چینی دارد که در ادب ژاپن آشناست. زندگی بسیاری از قهرمانان شاهنامه، داستان رزم و دلدادگی است. رستم و سهراب را باید شاهکار شاهنامه دانست و کشته شدن سهراب بدست پدر نقطه‌ی اوج این داستان و حماسه است. تسوجیا در پایان، آئین ایران باستان را که حماسه و افسانه و تاریخ ایران را سرشار ساخته است، می‌ستاید.

بوئیمی تسوجیا که با نگارشی زیبا از داستانهای شاهنامه به ژاپنی در کتابی پانصد و چند صفحه‌ای بسال ۱۹۱۶ شاید بزرگترین گام پیشاهنگ را در شناساندن شاهنامه در ژاپن برداشت و شاعری نامور شد، و بسا که پرتو الهام و بهره‌گیری از کار و اندیشه‌ی بزرگ و روح والای استاد طوس به این سراینده‌ی سرزمین آفتاب جان و توان داد تا در آسمان ادب ژاپن بیشتر بدرخشد.

تسوجیا در خانواده‌ی کشاورز در استان گونما بار آمد، و در نوجوانی راهی توکیو شد و نزد

«ایبو ساچیو» که شاعری نامور بود، ماند و از اینراه استعدادش پرورده شد. خود می‌گفت که از بازنده سالگی شعر ساخته و سروده‌هایش با گذشت زمان واقع‌گراتر شده است. درباره‌ی شعر گفت: «هرجا که زندگی ست، سخن هست؛ و هرجا که سخن هست، شعر هست.»

کتاب شعر «فویو کوسا» از او در سال ۱۹۲۵ منتشر شد. شعر «نیلوفر آبی» و آن زیباست:

«نیلوفر زیبای آبی! گلبرگهای صورتیت چه دل‌انگیز است.

شوق دیدنت را دیرگاه در دل داشته‌ام.»

اما این زیبایی چندان نمی‌پاید. بهره‌ی زندگی ما چه کوتاهش. سروده‌های او پیرامون سال

۱۹۳۰ و در هنگامه‌ی بالاگرفتن موج نظامیگری در ژاپن بازنمایی از احوال زمانه و احساس مردم بود.

در سالهای جنگ جهانی خاموش ماند. گفته بود:

«شاعران به این قضیه که می‌رسند، حالی چون بازیگران پیدا می‌کنند. یکت چند خواهم آسوده.

یونمی تسوجیا در آغاز همین ماه (۸ دسامبر ۱۹۹۰) درگذشت. صد سال داشت و تا سال پایان

زندگی همچنان می‌سرود و می‌نوشت؛ گفت:

«در صحبت بسیاری یاران یکدل بس دراز زیستم.»

«افسانه و تاریخ ایران» (پرشیا-نو-دنه چو تو رکیشی) ترجمه‌ای بود که «سوما آکسی جیرو» از

روی گزیده‌ی شاهنامه‌ی بنجامین (Benjamin) امریکایی با افزودن‌هایی از خود، به ژاپنی پرداخت. این

کتاب در سال ۱۹۲۲ فرا آمد، که شور جوش مبینی بالا می‌گرفت و بسوی نظامیگری و سودای

کشورگیری دهه ۱۹۳۰ می‌رفت. حال و هوای حماسی و رزمی شاهنامه در این هنگامه به کار می‌آمد.

«کنگو مورااکاوا» در سرآغازی بر برگردان «سوما» می‌نویسد: «... ایران تاریخی بس دراز و

سرساز دارد. اکنون ایران میدان رودررویی نیروها (رقابت روس و انگلیس) است اما در آینده کشوری

والا و وزین خواهد شد؛ پس این کتاب درجه‌ای است بسوی دانش تاریخ ایران... نداشتن کتابی

درجه‌ی ایران برای روزگاران پست و بلند داشته است، با جنگهای فراوان... و تاریخی گبیرا دارد...

شیوه‌ی ادبی این کتاب روان و زیباست.»

سوما، نگارنده‌ی این کتاب، انگیزه‌ی کارخود را چنین می‌گوید: «ایران به گذشته‌ای پر فرّ و

شکوه سرفراز است، و ایرانیان امید بزرگ برای آینده دارند. امپراتوری روم اروپا را گرفت اما

نتوانست با ایران برآید، چنانکه ناپلئون هم به اینجا راه نیافت. سوما با مروری به تاریخ ایران، پایداری

این سرزمین را در گذر تندباد رویدادهای سهمگین می‌ستاید و ایران را برای نویسندگان و سرایندگان

و اندیشمندان بزرگش ارج می‌نهد، و می‌گوید که سخنوران نامور ایران از آزاده‌ی آسمان گفته‌اند و در

ستایش یزدان و از عشق پرچم‌های ایران و ژاپن همانندی این دو را نشان می‌دهد. ایران به تاریخ دیرین

و سرشار خود می‌بالد و ایرانیان روح مبین‌پرستی والا دارند. ما ژاپنی‌ها باید از ایران یاد بگیریم، تا در

میان مردم آسیا به داشتن روح داد و مردمی ممتاز باشیم.

«شنگه رو آراکی» نیز در کتاب خود در تاریخ ادبیات ایران بنام «یونگا کو شینگو» که در همان سال

۱۹۲۲ منتشر شد به معرفی شاهنامه پرداخته است. کتاب او بیشتر پژوهشی است در زبانهای ایرانی، و

بهره‌ای نیز در تاریخ ادب فارسی دارد.

«ماساهارو هیگوچی» در میانه‌ی سالهای جنگ، بسال ۱۹۴۱، رستم و سهراب را بزبان رزمی

ژاپن درآورد و نمایشنامه‌ای برای کابوکی از آن ساخت. «کابوکی» هنر نمایش چند صدساله‌ی ژاپن

است که مایه و بیانی رزمی و آیینی دارد. در نگارش ژاپنی هیگوچی، گفتگو میان قهرمانان داستان

رستم و سهراب بزبان نمایش کابوکی و بشیوه‌ی سخن سامورایی است که شیوه‌ی قدیم است اما پر

طنین و سرشار از شکوه و گیرایی، چنانکه اگر امروز هم بر صحنه بیاید بسیاری را شیفته خواهد کرد.

ترجمه‌ی هیگوچی بر کاغذ ژاپنی، «واشی» و با طرح و نقشی لطیف و زیبا چاپ شده است. هیگوچی خود از خلبانهای پیشتاز ژاپن و نخستین کسی بود که با هواپیمای ساخت ژاپن در آسمان چین پرواز کرد، و با این کار خود نامور گشت و وابسته‌ی نظامی سفارت ژاپن در پاریس شد و همانجا بود که قریحه‌ی ادبی خود را پرورد، با ادب فارسی آشنا شد و شاهنامه را شناخت و رستم و سهراب را بزبانی در آورد.

سابورو ناگافوچی در پیشدرآمدی بر کار هیگوچی، داستان بدرود تهمینه را با سهراب به وداع مادری با یسر خلبانش که روانه‌ی پرواز جنگی است، مانند می‌کنند. در این سالهای پیشروی ژاپن در چین، نخستین خلبانان ژاپنی را که پرواز جنگی می‌کردند، «آراواشی» یا «عقاب دور پرواز» نام داده بودند، و آخرین سخنان مادر را که نگران فرزند دلیندش بود، «آراواشی» - نواها - نوبنگامی می‌گفتند. ناگافوچی می‌گوید که شاهنامه به نمایش کابوکی ژاپن نزدیک است و از چند نمایش معروف کابوکی، مانند «ایچی» - نوتانی فوناباگون کی - نام می‌برد. کابوکی نمایش محبوب «ساموراشی» یا نیساریان ژاپن بوده است. با همه‌ی دوگانگی فرهنگ و الگوهای رفتار مردم ایران و ژاپن، اگر شاهنامه در اینجا بر صحنه بیاید، مردم ژاپن آنرا بیگانه نمی‌یابند.

«موتوئوری نوبوناگاه» دانشمند ادب قدیم ژاپن که شعر کوتاه «واکای» بسیار سرود، در یکی از سروده‌هایش می‌پرسد که روح ژاپنی چیست؟ و خود آنرا چنین وصف می‌کند: «آسامی - نی نیو - یوآما زاکورا»، «گل‌های گیلاس وحشی رایحه‌ای بس لطیف دارند و در آفتاب می‌درخشند». (شکوفه‌ی گیلاس در ژاپن نشانه‌ی روح «بوشی» یا سامورایی است.) در ایران هم گل‌های سرخ زیبا عطری بس دل‌انگیز دارند و نمادی از روح دلیر ایرانیانند.

شاهنامه سرشار از دانش رزمی است، و همان «سن جین کون» یا «آیین رزمندگان برای ژاپنیا» (توجو هیده کی سردار بزرگ ژاپن، سال ۱۹۴۱ فرمان «سن جین کون» داد تا ژاپنیان دانش رزمی بیابند. سربازان و رزمندگان باید این فرمان را یاد می‌سپردند و به آن رفتار می‌کردند. این فرمان هم سرشار از روح بوشی بود).

پیشدرآمد ناگافوچی بر ترجمه‌ی هیگوچی با این سخن پایان می‌یابد که «کتاب شاهنامه از مایه‌ها و ارزشهای والای سامورایی، مانند «نین جو» (مهر و دلنازکی) و «گیری» (غیرت) آنگنده است. شاهنامه همان احساسی را به ژاپنی می‌دهد که خواندن نوشته‌های «چیکاماتسو» و «موکوآمی» (نمایشنامه‌نویسان کابوکی).

ناگافوچی سرانجام می‌نویسد که «روح شاهنامه در برابر اندیشه‌ی مارکسیست است». اینهم نمونه‌ایست از بهره‌گیری از شاهنامه در سوی هدف اجتماعی در حال و هوای آنروزگار ژاپن که هراس از مکتب اشتراکی و مرام گریان مقام پرست روزافزون بود.

در همین سال، ۱۹۴۱، در مجموعه‌ای با نام «ایرامو - نو جیجو» (موقع اسلام)، چاپ وزارت خارجه ژاپن، نیز مقاله‌ای درباره‌ی فردوسی و شاهنامه آمد.

* * *

استاد نسونه نوکوروبانانگی در سال ۱۹۶۹ ترجمه‌ای از داستانهای شاهنامه، با نام «اوشو» انتشار داد. ژاپنی این کتاب ساده و روشن است، و برای بهره‌مندی همگان. استاد کوروبانانگی در مقدمه‌ی این کتاب مایه‌ی اندیشه‌ی تیرد اهورامزدا و اهریمن را در زندگی ایرانیان باستان بازمی‌نماید، و میان باور آنان به فرقه‌ایزدی با دلیستگی و احترامشان به تشیع و امامت پیوندی می‌شناسد و می‌افزاید که شاهنامه آدمی را در برابر چرخ با سرنوشت ناتوان می‌داند. نیزه شاهنامه از مایه‌ی دانش و خرد سرشار است و ژاپنیان می‌توانند ارزش ادبی آنرا دریابند و ارج نهند و با شاهنامه روح ایرانی را بشناسند. شاهنامه برای

مردم ایران چنانست که «کوجیکی» و «نیهون شوکی» (دو اثر افسانه‌ای و تاریخی ژاپن) برای ژاپنی‌ها.

* * *

ایرانشناسان ژاپن پژوهشهایی هم درباره‌ی شاهنامه فرا آورده‌اند. استاد «ایچی ایموتو» در نوشته‌ای خواندنی درباره‌ی جمشید که در شماره‌ی سال ۱۹۶۸ مجله «اورینت» (سالنامه‌ی انجمن خاورشناسی ژاپن) آمده، به بررسی این چهره‌ی تاریخ باستان در افسانه‌های اوستایی و پس از آن پرداخته و پیوند جمشید را با نوروز ایرانی از یکسو، و با چهره‌ی افسانه‌ای ژاپن بنام «یاماها» که او را همان جمشید دانسته‌اند، از سوی دیگر، بررسی کرده است. «اوکیو سوزای» (۱۷۲۸-۱۹۹۷)، اندیشمند بزرگ ژاپن و دنباله‌رو آئین کنفوسیوس، این فرزانه‌ی چین را می‌شناید که همان رسم و راه رهبران نخستین را داشته است، رسم و راهی که صلح و سعادت برای همه آفریدگان آورد. فضیلتی که متفکر ژاپنی در این رهبران می‌یابد همان است که در ایران باستان برای جمشید یا کیومرث شناخته‌اند. به سخن او، این رسم و راه مفهومی گسترده دارد، که مراسم آئینی، موسیقی، قانونگذاری و کشورداری را فرامی‌گیرد. رهبران باستان بمایه‌ی دل‌بندار و خرد‌والای خود فرمان آسمان را دریافتند و بر جهان فرمان راندند. این رهبران، از آنمیان، در چین، فو‌هیسی که حیوانات را رام ساخت و دام پرورد، شن تونگ که کشاورزی را بنیاد کرد، و دیگری که نوشتن را به مردم یاد داد، همه از ایزدیان بودند.

* * *

در سال ۱۹۶۶ استاد کوریاناگی در مقاله‌ای در مجله‌ی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به معرفی شاهنامه‌های پیش از فردوسی پرداخت. در سال ۱۹۷۴ هم نوشته‌ای پژوهشی از استاد کوریاناگی درباره‌ی «جام جم در ادب فارسی» در مجله «اورینت» منتشر شد.

پژوهش مقایسه‌ای خانم استاد امیکو اوکادا درباره‌ی «سیمای زن در حماسه‌ی ایرانی شاهنامه» که چکیده‌ی آن در شماره‌ی سال ۱۹۸۴ همان سالنامه «اورینت» منتشر شد نیز از کارهای یادکردنی است. برگردانی از متن تازه‌ی این نوشته بقلم نگارنده در شماره‌ی ۱۱-۱۲ سال دوازدهم (۱۳۶۵) مجله آینده بفارسی آمده است.

دریغ است که در این سالهای نزدیک، کار تازه و گسترده‌ای درباره‌ی شاهنامه در این دیار رخ ننموده است. بسیاری از پژوهندگان که اندیشه‌ی باز و پویا دارند و ادیب و ادب‌شناس توانمندند، به افسون رویدادهای روز در افتاده و به‌وای نام در چتر ترقند بازیگران سرگردان مانده‌اند، که:

«جهان پر شگفت است چون بگری»

افسانه دلکش

چو افسانه خواهد به پایان رسید
بود زندگانی هم افسانه‌ای

اگر چند ناخوش بود خوش شود
سرانجام شاید که دلکش شود

اسدالله آل‌بویه

مرگ در دیانت زرتشتی

در آغاز باید به این نکته اساسی اشاره کرد که اغلب سائیل مورد اشاره، مستند است به «وندیداده» و منابع و مآخذ پهلوی سامانی که مأخوذ است از وندیداد و اندیشه‌ها و برداشت‌های متأثر از وندیداد. جز در مورد بحث از روح و روان و بخش‌های متفاوت آن که در سایر بخش‌های اوستا کم و بیش آمده است، سایر موارد مورد اشاره در وندیداد و آثار پهلوی سامانی نقل است و در اوستای جدا از وندیداد، و به ویژه «گاتاه» هیچ اثر و نشانی از چنین معتقدات و رسوم نیست.

برابر با متن وندیداد و به شکلی متفاوت، اوستای متأخر، مرگ عبارت است از جدایی روح از بدن، آن چنان که تجزیه و تفکیک دو جزء اصلی از یک دیگر است.^۱ چیزی که فاسد شدنی و فناشدنی است، جسم یا تن می‌باشد. چیزی که باقی و جاودان است، روح نام‌گذاری شده است.

روح بر اثر برخورد و رویارویی با رویدادهای گوناگون و مکان‌های مختلف از خود عکس‌العمل‌های متفاوتی ظاهر می‌کند. این عکس‌العمل‌ها در واقع نشانگر فعالیت و انعطاف و قدرت وی محسوب می‌شود. بر اساس همین فلسفه اوستایی، روح دارای نیروهایی چندگانه و عکس‌العمل‌هایی گوناگون است که از هیچ جنبه‌ای با یکدیگر همانندی و یکسانی ندارند. برای شناخت و درک بهتری از این سائیل و آشنایی با شیوه فکری و برداشت اصولی فردیستانی درباره روح طی مباحث و مستندات، روح و چگونگی نفس آن را در دوران زندگی و پس از مرگ مورد کتدوکاو قرار می‌دهیم. نخست باید به این نکته اساسی متوجه بود که روح و نیروی حیوانی، دو چیز متفاوت و متمایز از هم هستند. قوه حیوانی را غذا تأمین و برقرار می‌دارد؛ بر اثر زوال نیروی حیوانی است که روح اجباراً بدن را ترک کرده و آن جدایی و انفکاک که اشاره شد، میان روح و تن روی می‌دهد.

زمانی که مرگ حادث می‌شود، روح در دم و فوری کالبدی را که در آن بوده و بدان وابسته بوده است ترک نمی‌کند، بلکه به مدت سه روز و سه شب در جوار جسم باقی می‌ماند.^۲ بنابراین مرگ نوعی جابه جا شدن و جدا شدن روح از بدن است که طلی آن روح از آینده‌ای که در انتظارش می‌باشد، آگاه می‌گردد. در طول این مدت است که ارواح پارسایان و نیکوکاران از سرنوشت خویش آگاهی می‌یابند. سرنوشتی که مشحون است از لذات و خوشی‌ها و سعادت و کامیابی‌هایی که در فردوس برین بر آنها می‌گذرد. به همین نسبت ارواح اشخاص پلید و گناهکار از سرنوشت دردناک خود که همراه با زجر و شکنجه دردورخ است آشنایی شوند.

چنین تصویری نباید پیش آید که جسم مزداپرستان پس از آن که روح آن را تودیع کرد به تسخیر قوای اهریمنی درآمده و مورد آزار و شکنجه واقع می‌شود. جسمی که در معرض مرگ واقع می‌شود و قوای حیاتی از آن زایل شده یا به عبارت دیگر آن را ترک می‌گوید، فاقد هرگونه آثار زندگی است و آنگرمینو (= اهریمن) توانایی هیچ‌گونه دخل و تصرف و استفاده‌ای از آن را ندارد. اما پس از وقوع مرگ، کار دیر پلیدی و ناپاکی (Nasu) آغاز می‌شود. این دو یکی از شریرتوین دیوان معرفی شده است. هر آن‌گاه که یک مزداپرست به دام مرگ درافتد، دیوان شیر و بدکار بر مرگش شادی‌ها کنند.

از نواحی شمالی است که این دیوان به بدکاری و دخالت می‌پردازند. بنابر پندار ایرانیان خاوری، نواحی شمالی جایگاه و خاستگاه شیاطین و عناصر شر است.^۳ جاهایی که سراسر پوشیده از بیابان‌های خشک و بی آب است؛ جایی که در تابستان جولانگاه بادهای سوزان و در زمستان عرصه توفان‌های

شدید برف و یخبندان‌های سخت و جایگاه قبایل شریر و بدکار است.^۹
 دیو سهم‌گین و ترس‌ناک و حمله‌کننده دروچ-نوسوشه Druj- Nasush به صورت و ریخت مگس از نواحی شمالی به پرواز درآمده و جسد را مورد حمله قرار می‌دهد. با سرعت و تندوی، مگس با تخم‌ریزی، جسد را به سوی فساد، تباهی و گندیدگی سوق می‌دهد. و به همین علت است که مگس را از جمله کثیف‌ترین حشرات دانسته و به کنایه بزرگ‌ترین دیو عامل اهریمن معرفی می‌کنند. بینی، چشم، دهان و گوش-کانون‌های نخستین حمله از سوی این حشره بسیار پلید است و از همین سوراخ‌های مورد اشاره است که پلیدی و فساد با سرعت به بخش‌های درونی بدن راه می‌یابد.^{۱۰}
 از بدن مرده، یعنی از لاشه-پلیدی و آلودگی به محیط اطراف-در خانه و گذرگاه حمل‌لاشه و همه کسانی که به نحوی با جسد برخورد داشته باشند سرایت می‌کند. سرایت این پلیدی و کثافت کم‌کم تبدیل به سرایت بیماری به ساکنان خانه و خانه‌های هم‌جوار و همسایه گردیده و آنان را نیز به سوی بیماری مرگ سوق می‌دهد. برای جلوگیری از این گسترش آلودگی و توسعه بیماری یک رشته مراسم ویژه برای تطهیر و پلشت‌زدایی وجود دارد که باید بلافاصله پس از مرگ انجام پذیرد.
 مهم‌ترین و ضروری‌ترین این مراسم که لازم است روی جسد، پس از مرگ و رویداد هر نوع عفونت و پاشیدگی انجام پذیرد، مراسم «سنگ‌دیده» است. از لحاظ اهمیت ویژه موضوع و درک درست آن، ناچار به شرحی کافی در این زمینه می‌باشیم.^{۱۱}

در سراسر این مراسم، مهم‌ترین نکته درخور تأمل، آوردن سنگی است بر سر جسد. این کار باید گونه‌ای انجام پذیرد که چشم‌های سنگ بر جسد افتد، یا سنگ جسد را ببیند. دلیلی که برای توجیه این رسم نقل شده آن است، بر اثر نگاه سنگ که جانوری بسیار مقدس است موجودات اهریمنی متواری و دور می‌شوند. بنابر همین عقیده و رسوم سنگ مزبور هرگاه از راهی که جسد را حمل کرده‌اند نیز عبور نماید، آن راه تطهیر می‌شود و پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی را که بر اثر عبور جسد به وجود آمده از بین می‌برد و بدین وسیله عبور و رفت و آمد از آن جاده برای مردم و حیوانات مجاز می‌شود.
 سنگی که در مراسم سنگ‌دید از وجودش استفاده می‌شود، باید از ویژگی‌های متمایزی بهره‌مند باشد. این ویژگی‌ها به طور خلاصه عبارتند از: نخست باید دارای چهار چشم باشد (طبیعی است که سنگ چهار چشم وجود ندارد. باید مقصود دو سنگ باشد که با چهار چشم به جسد بنگرند). یا درست‌تر از نوع سنگ‌هایی باشد که دارای دو خال مشخص بالای چشم‌های باشند که وقتی بدنها بنگرند به نظر چهار چشم می‌آیند و هنوز در ایران «سنگ چهارچشم» اصطلاحی شناخته شده است که دارای نگاهی نافذ و جویا بوده و به کسی اطلاق می‌شود که با نفوذ و جویایی و دقت بنگرد. دو دیگر آن که باید این گونه سنگ‌ها سفید یا زرد و با گوش‌هایی به همین رنگ باشند.^{۱۲}

بی‌گمان این رسم شگفت و جالب توجه، در روزگار گذشته و نخستین ابام پیدایش، توجیهی قانع‌کننده و دلیل یا دلایلی شایان توجه داشته است که در روزگاران بعد، آن دلایل و حکمت از یادها رفته و خود رسم، چون بسیاری از سنن دیگر باقی مانده است.^{۱۳} چنان که اشاره شد، شامه نیز و تند سنگ، به ویژه سنگ‌هایی که از نژادی خاص بوده و تربیت می‌شوند، مرگ قطعی یا مرگ کاذب را درست تشخیص می‌دهد و با عکس‌العمل نشان می‌دهد است که آیا سکه و مرگی به وجود آمده که جسم در حالت تعلیق و یا برزخی میان مرگ و زندگی حادث شده با مرگ قطعا روی داده است. و بدین ترتیب کسی را که قطعاً هنوز نمرده بوده با تمهیداتی نگاه می‌داشتند تا شاید این تعلیق برطرف شود.

اما آن چه که از روایات هند باستان و ویرایی برمی‌آید، «یَمَه-یَمَه» Yama (= جمشید) خدای مرگ،^{۱۴} دارای دو سنگ بوده که وی را بدرقه می‌کرده‌اند و در معیت وی بودند. وظیفه اصلی این

سنگ‌ها حفاظت و نگهداری گذرگاه میان دو دنیا بوده است. مراقبت و راهنمایی ارواح، پس از مرگ با این دو سنگ بوده و ارواح سرگردان و ره گم کرده و شریر را از این گذرگاه می‌رانند. این سنگ‌ها در شمار شکارچیان و پیام‌آوران نیمه محسوب می‌شدند که برای آوردن و راهنمایی ارواحی که در دام خدای مرگ گرفتار شده بودند، اقدام می‌کردند.

در یکی از سرودهای شایان توجهی که در «ریگ ودا» نقل است و درباره مرده و رنای متوفا خوانده می‌شود، چنین آمده است:

به پیش رو، و از دو سنگ دست‌ماه^{۱۰} که چهارچشم و سپیدرنگ است پیش جوی
در یک سرود دیگر ودایی، ارواح در گذشتگان از یقه درخواست می‌کنند تا از راهنمایی
سنگ‌های نگهدارنده برای رسیدن به جایگاه ویژه ارواح بهره‌مند شوند:
ای یقه، به آن دو سنگی که کارگزار نگهداران تو هستند،
به آن دو سنگ چهارچشم که نگهدارنده جاده می‌باشند،
ای شاه، مرده را به آنان واگذار؟
و به مردگان امنیت‌رهایی از درد را به بخشای.

پس ارواح درگذشتگان به درخواست خود از خدای مرگ ادامه داده و می‌خواهند تا خود نیز در شمار همراهان باشند و در معیت راهنمایی سنگ‌ها راه یابند و تنها یک بار دیگر از یک زندگی شاد بهره‌مند شوند:

به ما تنها یک بار دیگر زندگی سرشار از شادی به بخشای.^{۱۱}

برای اثبات کهن بودن سرود یاد شده و قدمت چنین معتقداتی، تنها به ذکر نام نگهدارنده دروازه دوزخ «هارس»،^{۱۲} سنگ شکاری دوزخ سربوس^{۱۳} Cerberos - یا سنگ نژم Garm، سنگی که مطابق با روایت اده Edda زوزه خویش را برای شکستن سکوت شفق خدایان در ژرفای جنوپا-هوئو Genupa-Hollow رها می‌کند، اکتفا می‌شود.

بنابراین اشاره می‌شود که در ایران کهن، رسم بر این جاری بود که سنگی را پس از وقوع مرگ، به نزدیک جسد متوفا می‌بردند. این مراسم، اجرای یک اصل بنیادی و تمثیلی و کنایت‌آمیز بوده است به منظور راهنمایی و در اختیار قرار دادن روح در گذشته به خدای مرگ و همراهان وی.
مقایسه متن روایتی «ریگ ودا» با متن دگرگون شده واصل ایرانی، بنابر آنچه در اوستای متأخر (= وندیداد) و منابع پهلوی آمده و در ایران کهن روزگار، تحت شرایطی مرسوم بوده است، نشانگر یک ریشه قومی و اشتراک بسیار استوار و نزدیک میان سزم هند و ایرانی است.^{۱۴}
هرچند امروزه چنین رسمی، چون بسیاری دیگری از رسوم به فراموشی و یاد رفتگی مانده است و اثرات آن تنها در کتاب‌ها باقی است، اما همین اواخر، میان خانواده‌های سنت‌گرای و پارسیان انجام می‌شد.^{۱۵}

موضوع مهمی که جلب توجه می‌کند و در توصیف دو سنگ یاد شده است، اشاره به این مورد است که از سنگ چهار چشم (= چترو- چشمن chathru- chashman) یاد شده که ابهامی در پی دارد. اصولاً زبان شعر، خود در بردارنده تزییدگویی و اغراق است. به ویژه آن که در این جا اشاره به روایتی است صریح و بسیار کهن که در شعر ودایی منعکس است. توجه به دو نکته در این جا لازم است. نخست صفت چهار چشم بودن، دو دیگر جنبه مراقبت و نگهداری. این دو مکمل هم بوده و به طور اصولی مطلب پیرامون اثر مضاعف چشم است که حاصل آن دیدن دقیق و مراقبت تمام است. چون عملاً در جهان سنگی که چهارچشم داشته باشد، وجود ندارد، اصطلاح «چهارچشم» یک صنعت شعری و اغراق جهت رسانیدن مفهوم دقیق دیدن چیزی نیست. هنوز در زبان فارسی مثل سنگ

چهارچشمه دیدن که کنایه است از دقت در دیدبانی و نگهبانی مشهور است. اجراکنندگان و کارگردانان این رسم تطهیر، مبادرت به یافتن و تربیت سنگ‌هایی می‌کردند که دوخال سیاه در بالای چشم‌ها داشتند و تا همین اواخر نیز به ویژه پارسبان چین می‌کردند تا هم طبق دستور و سنت رفتار شده باشد و هم تأثیری افزون را شامل شود.^{۱۶}

پس از مراسم و پایان کار تطهیر (= سگدیده)، جهت دست یافتن به بهترین شیوه مطلوب، جسد را از بین می‌بردند. این عمل، یعنی از بین بردن جسد، راه و روش ویژه‌ای دارد. به این مفهوم که جسورانه دفن می‌کردند و نه می‌سوزانیدند. بلکه طبق یک روش کهن که در بخشی از ایران و میان قبیله‌ی مرسوم بوده، بر فراز یک بلندی خارج از محدوده زندگی قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران گردد.

هرودوت و آگذاری جسم و قرار دادن جسد را در معرض هوای آزاد، رسم و سنتی ویژه مغان مادی دانسته است و می‌گوید پارسی‌ها چنین رسمی را معمول ندارند. استرابو Strabo گذاردن جسد را بر بلندبهای دور از آبادی برای آن‌که طعمه لاشه‌خواران شود، رسمی معرفی کرده که هیرکانیان (مردم ساکن در خطه مازندران) بدان عمل می‌کردند و میان سایر مردم ایران رواجی نداشته است. چی‌چرو Cicero (= سیروس) با روشنی و وضوح، مطالب دیگران را تکرار می‌کند که روش و آگذاری جسم و قرار دادن جسد مردگان بر بلندبها، برای آنکه طعمه لاشه‌خواران شود فقط رسمی محدود میان پیشوایان دینی ایران بوده است و توده مردم ملزم به اجرای آن نبودند.^{۱۷}

دستورها و احکام جالب توجهی که در مورد رفتار با اجساد مردگان در «وندیداده» و منابع فارسی میانه (= پهلوی) آمده است، هرچند در ابتدای امر و مطالعه شگفت و عجیب به نظر می‌رسد، اما برای مردم مغرب زمین رسومی آشنا و معمولی است. آن چه که محقق و آشکار است، احکام یاد شده در همه جای ایران جاری و معمول بوده است، و منحصر به نواحی بیابان‌های شمال شرقی و خانواده‌های موبدان بوده است. به موجب وندیداده که مأخذ و منبع است برای استاد به این رسوم، خود به تصریح آمده است که در چختر Chaktra مردم مردگان خود را می‌سوزانند.^{۱۸}

هم چنین از سرزمینی دیگر از شهرهای آریائی اهورا آفریده یاد شده است به نام هرذئی تی^{۱۹} (= هرات) که ساکنان آن جامردگان خود را نه می‌سوزانیده‌اند و نه در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند، بلکه مردگان را دفن می‌کردند. چنانکه دریافت می‌شود، روش‌های دفن کردن، سوزاندن و در معرض هوای آزاد در بلندبها قرار دادن اجساد مردگان رواج داشته است. اما این روش اخیر، ویژه مغان و روحانیان بوده که به احتمال خود بدان عمل می‌کردند و می‌خواستند آن را عمومیت بخشند.

آن طور که از شواهد دریافت می‌شود، در شرق ایران تأکید و اصرار بر آن بود که جسد را به شکلی کاملاً عادی در بلندبهای متروکه، در معرض هوای آزاد قرار دهند که احکامی در مورد تشریفات و چگونگی انجام آن وجود داشته است. اما ایرانیان ساکن در باختر ایران، مردگان را با وضعی ویژه در آرامگاه‌هایی بزرگ و متصل، به موازات هم دفن می‌کرده‌اند. اینان دلایل زیادی جهت این گونه تدفین داشتند. جسد با تشریفات و اشیایی به همراه به آرامگاه ویژه حمل می‌شد. جهت مراسم پس از مرگ و مجلس یادبود و سوگد، از عموم وابستگان و آشنایان دعوت به عمل می‌آمد. در این گونه مجالس و نشست‌ها به طور معمول از دعوت‌شدگان با خوراکی‌های گوناگون (شام یا ناهار) پذیرایی می‌شد. آن چه که مسلم است، شرایط اقلیمی و منطقه‌ای و آب و هوا نیز تأثیر به‌سزایی در این امر دانسته است. گروه‌هایی دیگر از ایرانیان، مردگان خود را درون ریگ‌زار یا نمک‌زارها، بدون تشریفات دفن می‌کردند.

باتوجه به شواهد و اسناد مکتوب، چون «وندیداده» و بعضی کتابهای پهلوی یا فارسی میانه - نه

باتوجه به رسوم متداول و آثار باستانی بر دو نوع واگذاری جسم مردگان به صورت دفن کردن و سوزاندن، از دیدگاه واضعان آن احکام، کاملاً مردود بوده و عمل کنندگان بدان مرتد و مرتکب گناه بدون توبه می‌شده‌اند. چون در هر دو شیوه یاد شده، جسد که آلوده و ناپاک است در اختیار حشرات و جانوران خزننده ناقل بیماری قرار گرفته و هم چنین با عناصر مقدسی چون آتش و زمین (= خاک) تماس پیدا کرده و موجب آلودگی و ناپاکی می‌شود.

با این که در کهن بودن واگذاری جسم به صورت در معرض هوا نهادن شک و گمانی نیست، با این حال جز در مواقع ضروری که فرصت دفن کردن یا آتش زدن و سوزاندن جسد فراهم نبوده، هیچ قوم و گروهی مبادرت به این گونه واگذاری جسم و رفتار با جسد نمی‌کرده است. هرگاه نظر به رسمی کهن که ریشه آریایی (هند و ایرانی- هند و اروپایی) داشته باشد، چنین رسمی غریب و بدون مستندات و شواهد باقی می‌ماند.^{۲۱} در مجموعه وداها، در آئین ودا که از آثار کهن هندوان است اشاره و نمونه‌ای یافت نمی‌شود. در این ودا، کهن، مسأله واگذاری جسم به صورت قرار دادن جسد در یک گودال، که همانندی با دفن و چگونگی تدفین دارد توصیه شده است. در واقع در این ودا نمونه‌های متفاوت واگذاری جسم، چون سوزاندن، در گودال قرار دادن، رها کردن به صورت آزاد را یاد کرده و درباره هر یک توضیحاتی نقل شده است و در پایان روش درست و صواب واگذاری جسم را مشخص کرده است.^{۲۲}

بحث یاد شده آداب و رسوم و عقاید اقوام، کافره kafirs را تداعی می‌کند. قوم کافر از دیدگاه اجتماعی بسیار قابل ملاحظه‌اند. اینان در دره‌های غیر قابل عبور کوه هندوکش واقع در شمال کابل در افغانستان زندگی می‌کنند. واگذاری جسم میان این قوم، بدین صورت است که جسد را داخل صندوقی چوبی قرار داده و بر بلندی کوهها رها می‌کردند.^{۲۳} این قوم از لحاظ این که در افغانستان از دیدگاه دینی در اقلیت و فشار بسیاری هستند، با این حال تاکنون آداب و رسوم و معتقدات خود را حفظ کرده‌اند. هرگاه بررسی دقیقی در مورد آداب و رسوم این قوم که هم‌چنان مثل ایام گذشته و روزگار کهن، آداب و رسوم و فرهنگ و معتقدات خود را حفظ کرده‌اند انجام شود، خواهیم توانست موارد بسیاری از رسوم همانند و مشابه را که میان روحانیان و موبدان ایران قدیم برقرار بوده دریابیم. مطابق پژوهش‌ها و کتدوکاوه‌های ترومپ Trumpp، کافرها مطلقاً به زبان هندی سخن می‌گویند و این عمده‌ترین و قطعی‌ترین دلیل جهت شناخت آنان و منشأ نژادی و چگونگی مراسم و عقایدشان می‌تواند باشد.

در مورد چگونگی واگذاری جسم، و قرار دادن اجساد در ارتفاعات دور از شهر و جایگاه زندگی، باید اشاره کرد که این رسمی است بسیار کهن، و پیش از رستاخیز دینی زرتشت در ایران و مناطقی دیگر معمول بوده است. هم چنین سوزاندن اجساد نیز رسمی متعارف بوده است، چنانکه این رسم اخیر میان هندی‌ها باقی ماند و آن یکت در ایران در شمار شرایع و احکام درآمد. البته به شکلی طبیعی، سوزاندن، دفن کردن، و در معرض هوا قرار دادن اجساد در آغاز وابستگی مستقیمی داشته است با شرایط اقلیمی و چگونگی منطقه و آب و هوا. به موجب وندیداد، زمانی که اقوامی از ایرانی‌ها در سرزمین‌های شمالی که بسیار سردسیر بود و ده ماه از سال یخبندان بود و زمین بسیار سرد و پوشیده از یخ و سخت بود و سرما و باد و بوران برف درگیر بود، امکان دفن اجساد امکان نداشت؛ پس در هوای آزاد قرار می‌دادند.^{۲۴} در هند همان اقوام یا دفن اجساد می‌کردند یا با فور چوب و چگونگی وضع اقلیمی می‌سوزاندند. چنانکه معمول بودن هر سه نوع در فرگرد نخست از وندیداد مورد اشاره است و شرح آن گذشت.

جایگاهی که ویژگی برای نهادن اجساد داشت، دخمه Dakhma نامیده می‌شد که هنوز تا همین

اواخر معمول بود. این واژه در اوستا با توجه به ریشه و کاربرد و نیز در سانسکریت به معنی جلی سوختن می باشد و به محلی اطلاق می شد که اجساد را در آن جا می سوزانیدند.^{۲۵}

دخمه به طور معمول یا در قلعه‌ها و بلندی‌های کوهها و یا در دامنه‌های آن ساخته می شد. بدین گونه گرگ‌ها و سگ‌ها و سایر درندگان و لاشه‌خواران با توجه به احساس بویایی و بوی جسد، به لاشه‌ها رسیده و کار خود را به انجام می رسانیدند. برج خاموشانه Silence که در خدمت پارسیان بمبئی واقع است برای قرار دادن اجساد بنا شده است. این برج یا دخمه بر فراز کوه Malabar قرار دارد. منظره عمومی این برج‌ها بسیار دلننگ کننده و ملال آور است. به طور معمول کرسی‌ها (= Karkasa) بر فراز این گونه برج‌ها با سروصدایی فراوان در پروازند و یا خاموش نشسته و در انتظار طعمه می باشند، چنان که اشاره شد هرگاه جسد و یا اجساد به این برج نهاده شوند، در اندک زمانی، لاشه‌خواران اعم از پرند و چاربا، کار خود را انجام داده و از اجساد جز توده‌ای استخوان چیزی بر جا نمی ماند. امروزه حتی در جوامع پارسیان که سنت گریانی سخت پای بند هستند، این شیوه رو به انحاط متروک شدن است.

از نظر اصولی، دخمه چیزی جز غارهای طبیعی و یا فرورفتگی‌های به نسبت بزرگی در دل سنگ‌های کوه نیست که به شکل شکاف‌های بزرگ قرار دارد. در عصر ما اکتشاف و یافتن چنین غارها و اشکفت‌هایی که دارای مشخصات دخمه‌های طبیعی آن مردم کهن باشد بسیار دشوار می باشد، زیرا یکی از مشخصات بارز این گونه دخمه‌ها، آن بوده است که رویاز بوده و به گونه‌ای بوده باشد که درندگان و پرندگان لاشه‌خوار به آسانی بتوانند بدانها راه یابند؛ و نیز نور خورشید بتواند بدان جاها بتابد و باران بر آن ببارد.^{۲۶}

آشکار است که با توجه به دشوار بودن تهیه و دست‌یابی به چنین دخمه‌هایی طبیعی که مناسب باشد، مردم آن روزگار کهن که می خواستند چنین روشی را عملی کرده و به کار گیرند، اقدام به ساختن و بنای چنین جایگاههایی می کردند. یکی از شرایط اصلی این دخمه‌ها، آن بود که از سنگ ساخته شده باشد. چون خاک از عناصر مقدسی بود و هست که مردم ایران زمین از آلوده کردن و ناپاک ساختن آن به هر عنوانی که بود پرهیز می کردند. مزدایرستان این جایگاه‌ها را بسیار منقور و کراهت آور دانسته و معتقد بودند محل سکونت و تردد دیوان و شیاطین است، چون به هیچ وجه از چنین زمین‌های سنگی، استفاده زراعی و کشاورزی نمی شد. مزدایرستان و ایرانیان روزگار کهن در یک مبارزه دائمی و پی گیر به منظور استفاده از زمین جهت امور کشت و زرع بودند و تبدیل زمین‌های بایر به مزارع و کشت‌زارهای سرسبز با بازدهی محصول، یکی از هبازات و قریایشان محسوب می شد. به همین دلیل است که کویرها و جاهایی را که غیر قابل کشت بودند جایگاه دیوان و شیاطین می دانستند. در این مبارزه پی گیر و دامنه‌دار، جنگ افزار مزدیشنان، بیل و خیش بوده است و هر قطعه زمینی را که آباد می کردند، غلبه‌ای بود بر اهریمن و عوامل وی. به همین دلیل است که امروزه دست یافتن به آن چنان دخمه‌هایی بسیار مشکل و بلکه ناممکن است.^{۲۷} پس برای اجرای سنت و رسوم در مورد مسألهٔ «خورشید نگرشی» اغلب نیاز به احداث دخمه بود، چون مزدایرستان با آن عقاید راسخ در مورد آبادانی، حتی دامنه‌های نیمه سنگی کوهها را نیز با ابزارهای چون بیل و خیش به زمین‌های زراعی تبدیل می کردند. و چنانکه اشاره شد، پرهیزگاری که مبادرت به تبدیل سنگ‌لاخ‌ها به کشت‌زار می کردند، نه تنها بر سطح و مقدار درآمد خود می افزودند، بلکه بر اساس عقاید دینی خود، از سطح قرارگاهها و جایگاههای دیوان و شیاطین نیز می کاستند.

اصولاً دخمه‌ها منحصر به این نبود که مامن و جایگاه دیوان و شیاطین باشد، بلکه جاتوران وحشی و مودی نیز در آن جاها کتام می گزیدند و پرندگان لاشه‌خوار بر فراز آن لانه می ساختند. چنین

دخمه‌هایی چنان که ایرانیان به خوبی آگاهی داشتند، محل تولید و پرورش انواع پلیدی‌هایی بود که موجب شیوع بیماری‌های سُری را فراهم می‌کرد. به همین جهت است که از شروط اصلی بنای دخمه، آن بود که اشعه خورشید به طور مستقیم بر سطح آن نیفتد و ریزش مستقیم باران بر آن امکان‌پذیر باشد. از این جاست که درمی‌یابیم آنان به تأثیر نور خورشید در از بین بردن میکرب‌ها آگاهی خوبی داشتند.^{۲۸} چون اجزای که بدین ترتیب دخمه‌گذاری می‌شدند و به روی سنگ یا ساروج قرار می‌گرفتند، به زودی به وسیله لاشه‌خواران و آفتاب و باران نابود شده و تنها استخوان باقی می‌ماند.^{۲۹}

برابر با این احکام، تا هنگامی که در همه امعاء و احشاء و زواید بدن ناپدید و نیست نشود و جز اسکلت چیزی باقی نماند، لازم است هم چنان جسد بر جای باقی باشد.^{۳۰} پرنده‌گان و جانوران لاشه‌خوار قسمت‌های تازه و قابل اکل جسد را از استخوان‌ها جدا کرده و با سرعت می‌خورند. اما جهت آن که جسد از جا کنده نشود و به اطراف، تکه‌های آن پخش نشود، جسد را به روی سطح بلندی یا برجی که اشاره شد و روی آن با سنگ یا ساروج پوشانده می‌شد، با زنجیر (یا ریمان) بسته می‌شد تا بدین ترتیب از پراکندگی و انتقال احتمالی کثافات به اطراف جلوگیری شود.^{۳۱}

همه این موارد، و آن چه که می‌آید، در ایران و روزگار کهن این سرزمین، برابر با شواهدی که از سده چهارم پیش از میلاد در دست است و بدان‌ها اندکی اشاره شد، ویژه گروهای اندک و محدود از روحانیان مادی بود که پس از کسب قدرت در زمان ساسانیان در صدد برآمدن آن را همگانی کنند، اما در این امر موفق نشدند و پس از سقوط ساسانیان، آن هم سده‌هایی چند پس از آن، تا اندازه‌ای به سان یک سنت مقدس به اجرا درآمد که در همین اواخر به کلی منسوخ گشت.

باری، پس از زمان معینی که می‌گذشت، استخوان‌ها یا اسکلت را از دخمه بیرون برده و درجایی که از دست رسی حیوانات محفوظ بود و باران و آفتاب بدان نمی‌بارید و نمی‌تابید (= استودان) قرار می‌دادند.^{۳۲} در وندیداد که آن همه مسائل و احکام دربارهٔ و گذاری جسد نقل است، شرحی در مورد چگونگی دخمه استخوان مردگان یا «استودان» نیامده است. پارسیان جدید هر سال دوبار مبادرت به نظافت دخمه یا برج خاموشان و جمع آوری استخوان مردگان و حمل آن به استودان یا استخوان دان می‌کنند که به طور معمول چاهی است در میان برج.^{۳۳} ممکن است که در زمان‌های دور، جاها یا محازنی به منظور نگهداری استخوان مردگان درست می‌کردند؛ و چه بسا که این استودان‌ها به طور کلی از دخمه‌ها جدا بوده و در جایگاهی دور از دخمه‌ها ساخته می‌شده است و در آن جاها بنا بر شتون مردگان و مقام یا استطاعت بازماندگان، استخوان‌ها را در پوشش‌هایی گران‌بها بر برج‌های کوچکی می‌نهادند.

بدینی شدید نسبت به جسد، شاید سرچشمه اندیشه‌های عارفانه‌ای باشد که بعدها به تبع نوعی دیگر از جهان‌بینی به وجود آمده است. جسم آدمی شریف است به جان و روان او. کاملاً مفهوم «تن» آدمی شریف است به جان آدمیت؛ شاید از این نوع بینش به وجود آمده باشد. روح و روان جنبه‌ای ایزدی و الهی دارد، اما ماده و جسم منشأ اهریمنی داراست. هنگامی که برای انتقال زندگی مادی و جسمانی - از جهان مثالی به جهان جسمانی، روح الزاماً با جسم پیوند می‌یابد، جسم نیز بنا بر این پیوستگی شرافت و اصالتی می‌یابد. همه دوران زندگی جسمانی و مادی یک مبارزه بی‌امان و توقف ناپذیری است. در این دوران، وظیفه روح و روان است تا برای پالودگی خود از ماده و جسم پیکار کند. یک پیکار در راه تعالی بخشیدن به خود که تدریجاً و پیوسته رو به شکوه و بزرگی معنوی و آشویی و آشایی (پاکی و پارسایی) سیر کنند. روح و روان آدمی در نفس تن محبوس می‌شود. کلید این محبس و زندان را به دست خود وی می‌دهند. روح و فروشی Fravashi (در مقاله بعدی در زمینه ساخت وجود آدمی و عناصر مشکله مباحثی هست) که بخشش ایزدی است با نیکی کردن، پویایی در راه پارسایی،

تقویت جهان اهورایی، اهریمن را تضعیف می‌کند. در نهایت خود توانایی پیدا می‌کند تا از بند اهریمن و عوامل او بگریزد و جسم را تخلیه کند و خود به سر منزل مقصود و مبدأ خویش بیرون آید. پس از این جدایی است که ماده و جسم باید از بین برود و با سرعت منهدم شود تا اجزای آن منتشر نشود و سبب آلودگی نشود. به همین جهت است که شرافت تن وابسته به جان و روان است.

به نظر می‌رسد بعدها، بی آنکه در آغاز امر چنین نظر و دیدگاهی وجود داشت، بر اثر صورت ظاهر قضیه، این افکار صوفیانه پدید آمده باشد. شاید و به احتمال بیش از مانی کسانی این بنیاد فکری را بنا نهاده بودند، اما مانی یکی از چهره‌های مشخصی شکل دادن و اشاعه چنین اندیشگانی گشت و پس از سامانیان چنین دیدگاهی، به راه انحطاط کشیده شد.

به هر حال، روش و رفتاری که با جسد می‌شد و سرعتی که در مورد از بین بردن گوشت و زوائد بدن به کار می‌رفت، به احتمال بزرگ آن بود که می‌انداختند فساد و گندیدگی گوشت در اثر گذشت زمان به استخوان سرایت کند. این اندیشه از آن جا قوت گرفته و ناشی می‌شود که پس از تباهی و انهدام زوائد جسم از استخوان، با استخوان رفتاری مناسب‌تر داشتند.

چنین فکری منطبق با عقاید پارتیان است که ژوستین Justin به شرح و تفسیر آن در کتاب خویش پرداخته است. پارتیان، بعضی نه همه اجساد مردگان را در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران شده و آن‌گاه استخوان‌های آنان را دفن می‌کردند.^{۳۶} اما چنانکه اشاره شد این فقط طریقی از طرق رفتار و رسوم نسبت به مردگان بود، چون در میان پارتی‌ها، دفن مردگان در خاک نیز رایج بود. هم چنین ساختن مقابر زیرزمینی و سطح زمینی نیز رواج داشت که در این مقابر گمراهی حجره‌هایی متعدد برای نهادن مردگان بنا می‌شد. بیشتر مردگان را در تابوت‌هایی از سفال به اشکال گوناگون نهاده و همراه با هدایا و لوازم زندگی دفن می‌کردند. مغان در سراسر امپراتوری ایران، آسیای صغیر و بین‌النهرین، کارگزاران انجام انواع امور تدفین بودند. تنها دسته و طبقه‌ای ویژه از این مغان «روحانیان» بودند که نسبت به نوعی خاص از واگذاری جسم مرده که مورد بحث است و روش خاص از هدایا و مراسم تطهیر و آتش و عناصر دارای شیوه‌ای خاص در رفتار و سلوکت، همراه با تعصب بودند.

در اوستای قدیم، یعنی «گاتا» هیچ گونه اثر، یادکرد، اشاره و کاربرد واژه و اصطلاحات در این امور راه ندارد. حتی کاربرد هوم (= هومنه) Haoma و برشم (برشممن Baresman) که در اوستای متأخر بدان اندازه دارای ارج و گاتا‌های زرتشت برای یک بار هم - حتی به عنوان نفی یاد نشده است. مغان مزدایی، یا مزدیسنانی زرتشتی که پیرو زرتشت شدند، به اصطلاحات وی گردن نهادند، نیز گروهی از دینداران بسیار ایرانی بودند که روش خود را برگزیده و ادامه می‌دادند. اما در اوستای متأخر، که جنبه تلیق و ترکیب و پذیرش دین‌های متفاوت ایرانی را داراست، همه آن امور و باورها و مراسم و پذیرش ارباب انواع گسترده در ایران زمین ملاحظه می‌شود. و در بخشی از این اوستای نوین و متأخر موسوم به «وندیداد» است که شیوه یاد شده دخمه‌گذاری، مؤکداً توصیه می‌شود.

در این احکام است که جسد را فقط در هوای مناسب به دخمه حمل کنند.^{۳۷} تابیدن نور خورشید در واپسین روزهای سلامت تن، و هنگامی که جسد برای دخمه‌گذاری حمل می‌شود توصیه شده است. نیز دستور است که با آغاز تاریکی و ظهور هوای نامناسب از حمل و واگذاری جسد خودداری شود:

اگر در خانه مزداپوستی، آدمی یا سنگ بمیرد. اگر باران بیارد، و اگر برف بیارد، یا توفان در گیرد، اگر هوا تاریک باشد، یا روزی باشد که بیرون شدن از خانه نهی شده باشد، وظیفه مزداپوست چیست؟

پس با این پاسخ، حکم شرع جاری شده که: باید در هر ده یا نوزدهای، سه گته Kata یا گور موقت درست شود.^{۳۶} آن گاه توصیه می‌شود که این گته‌ها باید در جایی بنا شود که از گیاه و آب به دور بوده و کم‌ترین رطوبتی بدان نفوذ نکند. جایی باشد که از محل عبور انسان و حیوان به دور باشد. چندین گام از عناصر مقدسی چون آب و آتش و گله‌های گاو و گوسفند و مسکن مردم پرهیزگار فاصله داشته باشد. فقط چنین گته یا اتاقکی است که می‌تواند از اوضاع نامساعد جزوی به دور بوده و دخمه موقت جسم گردد.

این جایگاه باید به آن اندازه باشد که چون جسد را در آن قرار دادند با سقف تماس پیدا نکند و از طرفین به دیوارها تماس نشود. کف آن لازم است با شن و سنگ ریزه پوشانده شده باشد تا نه رطوبت زمین و نه خاک امکان تماس با جسد را نداشته باشد. در چنین جایی باید جسد را برای دو تا سه شب، و در صورت ضرورت برای یک ماه به امانت گذاشت، تا دوباره پرنندگان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، و بر درختان برگ و شکوفه نشیند، تا دوباره آب‌ها از کوه‌ها به سوی دره‌ها روان گردند، و باد زمین را خشک کند، پس از آن که پرنده‌ها به پرواز درآمدند و گیاهان رویندند و آب‌ها از بلندی‌ها به سوی پایین سرازیر شدند و باد زمین را خشک کرده، مرد مزداپرست می‌تواند جسد را از گته بیرون آورده و به دخمه حمل کند.^{۳۷}

باتوجه به این که کم‌ترین تماس با جسد موجب آلودگی و ناپاکی شدیدی می‌شد که برای احاده طهارت و پاکی، و نیاز به مراسم تطهیری بسیار پیچیده داشت، افراد ویژه‌ای مأمور حمل جسد به دخمه بودند. امروزه نیز چون روزگار گذشته، بازماندگان و خویشان و وابستگان مرده اقدام به حمل جسد نمی‌کنند، بلکه کسانی که نسا سالاره^{۳۸} نامیده می‌شوند این وظیفه را به عهده دارند و جز آنان کسی این کار را نمی‌کند. باتوجه به نفس قبیله و تحریم هر نوع تماس با جسد، و آن آلودگی شدیدی که بنا بر اعتقاد از جسد سرایت می‌کند، می‌توان دریافت که این گروه از مردم که وظیفه حمل جسد (نسو-گته، نسا سالار) را به عهده داشتند تا چه اندازه متزوی و مطرود بودند.^{۳۹}

هرگز یک نفر به تنهایی مبادرت به حمل جسد نمی‌کرد. هرگاه کسی به تنهایی اقدام به حمل جسد می‌نمود، یکی از بزرگ‌ترین گناهان را مرتکب می‌شد که هیچ‌گاه بخشوده نمی‌شد و هیچ نوع راه و رسم تطهیری نداشت و تا ابد و جاودان هم چنان ناپاک باقی می‌ماند. برای حمل جسد، حداقل دو نفر با همکاری اقدام می‌کردند. هر نسا سالاره Nasa-salar بلافاصله پس از حمل جسد به دخمه، مبادرت به تطهیر می‌کرد و آداب تطهیر در این مورد شامل غسل و شست و شوی ویژه‌ای بوده است. محل سکونت نسا سالارها همواره دور از جایگاه زندگی مردم ساخته می‌شد، و مردم می‌کوشیدند حتی الامکان با این افراد مناسبات و مراوداتی نداشته باشند. اینان در بعضی جاها حتی از داشتن خانه و زندگی در حریمی امن محروم بودند و مجبور به زندگی در شکاف کوه‌ها و مغاره‌ها بودند. چنین جایی حتی دور از زمین‌های زراعی است. مردم از نسا سالارها با خوراکی و پوشاک دست‌گیری می‌کردند. این تیره‌بختان تا پایان عمر محروم از یک زندگی آسوده و داخل اجتماع و احترام بودند. اما لازم به تذکر است که پارسیان، امروزه روابطی بسیار بهتر از گذشته با اینان دارند و شرایط و امکانات بهتری برای‌شان فراهم کرده‌اند.

پس از آن که جسد به دخمه حمل شده و مراسم تشییع پایان می‌یافت، دورانی برای اجرای مراسم پس از مرگ از سوی بازماندگان میت برگزار شده و می‌شود. مراسم سوگواری و آدابی که در یک صد سال اخیر وضع شده، جدید و تازه است، در مواردی متعدد از سوگواری و گریه و عزاداری منع مؤکد شده است و فعلی مکروه شمرده شده که عمل اهریمنی است. اما در دوندیده‌ها نیز گریه و عزاداری برای مدت سوگ و عزاکه با دور بودن و نزدیک بودن بازماندگان نسبت به متوفی از

لحاظ خویشاوندی متفاوت است نقل شده است. باری، پس از مرگ، روح از بند جسم خاکی و قالب مادی رها شده و به جهان فرازین پرواز می‌کند.

یادداشتها

۱- *Astacha. baodh ghascha. Vi. urvishi*. جدایی روح از استخوان یا اسکلت یا جسم. وندیداد ۸۲/۸۱ و ۸۲/۸. در اوستا برای تن، واژه «تنو» Tanu آمده است. اما در برابر تن و بدن، چون مورد مذکور واژه «آستی» Asta کاربرد دارد به معنی ماده، استخوان (= آسته، هسته) و آشوتوند Astumani به معنی مادی، استخوانی و هسته‌مند از همین واژه است. صورت دیگر «آستی» در اوستا مازدیسپار Azdebish (= اسکلت) می‌باشد که در اوستا واوشاشانه Ushiana نیز معنی تن نزدیک به همین مفهوم را دارند.

گلدنر، روزنامه کوهن، جلد ۲۵ صفحه ۳۰۹ یادداشت یک. Geldner, K.Z. XXV, P. 309, Note 1. در چند مورد نیز وندیداد، که در بالا اشاره شد، و عبارت اوستایی آن نقل شد، وجدایی روح از تن، تصریح شده است. در اوستا، بسا ۵۵/۱ از عناصر مشکله وجود آدمی یاد شده است، که به ترتیب چنین است:
الف - تنو = Tanu = تن که در فارسی باقی است. در پهلوی «تن».
ب - آزدی = Azdi = استخوان، که «آستی» نیز در اوستا آمده است و به صورت «هسته» در فارسی باقی است. در پهلوی = Ast استخوان.

ب - اووشاشانه Ushiana = جان یا تن. در این زمینه، در مقاله بعدی که با تفصیل از نام‌های بدن و اعضای آدمی برابر با اوستا مبیطی هست یاد شده است. در پهلوی واوشاشانه Ushian = روح، روان.
ت - کجورپ = Kehr = کالبد، پیکر. که به صورت تحریف در فارسی باقی است و به صورت «کجرب» کالبد Karp-kalpat در پهلوی ملاحظه می‌شود.

ث - تویشی Tevishi = توان، نیرو. Tukhsia.
ج - بوود Budh = بوی. در پهلوی «بود» Budh.
چ - اوورون Urvan = روان. در پهلوی «روان» Rawan.
ح - فرووشی Fravashi = در پهلوی فرَوَهَر Fravati, Fravahr.
۲- «اوورون» Urvan شامل قدرت اخلاقی و عقلانی آدمی است (= روان). «اوورون» و «بئوردنگه» Baodhangh و «فرووشی» روح محافظ آدمی در طول زندگی به شمار می‌رود.

برای آگاهی‌های گسترده درباره روح و روان و سرروشت پس از مرگ جهان پسین، به پشت ۲۱ و ۲۲ نگاه کنید. نگارنده ترجمه این دو پشت را که موسوم است به «هادخت نَسک» Hadokht-Nask در ترجمه وندیداد نقل کرده است. گلدنر در اوستای خود که پشت و یک پشت بیشتر نقل کرده، هادخت نَسک را نیاورده است. اما «ویشترگاده» در متن مصحح اوستای خود، سه فرگرد هادخت نَسک را در شمار پشت‌های ۲۱ و ۲۲ نقل کرده است:

Westergaard: *Zend Avesta, vol. I. Texts Yasht. Fragment. XXL-XXII.*
در کتاب‌های هشتم و نهم و دهم، که شرح بیست و یک نَسک اوستای ساسانی به تفصیل نقل شده است. هادخت نَسک، بیستمین نَسک اوستای ساسانی معرفی شده است.
«هوگ» متن اوستایی این نَسک را از روی نسخه‌هایی قدیمی تصحیح و ترجمه کرده و همراه با آوانویس ترجمه پهلوی آن در پایان آرداویراف نامه به چاپ رسانیده است:

Hoshaag and Haug: *The Books of Arda vīrat, with Goshū- Fryano, and Hadokht-Nask texts and Translations.* London, Bombay 1872.

نیز در این زمینه نگاه کنید به «رساله‌هایی دربارهٔ پارسیان» اثر هوگ - وست، صفحه ۲۱۹.
HAUG and WEST: *Essays*, P. 219
استاد هورداوود شرحی دربارهٔ «هادخت نَسک» و ترجمه فرگرد دوم را در جلد دوم پشت‌ها، صفحات ۱۷۳-۱۵۷ نقل کرده است.

۳- چنین اندیشهٔ تاصوایی هیچ‌گاه نباید پدید آید که قصد توهین و یا انکاری در بین برده هست. اما قابل توضیح است که چون زرتشت رستاخیز دینی خود را شروع کرد، پس از مدتها، برخی از نواحی و سرزمین‌ها، مردش دین تازه و اصلاحات زرتشت را نپذیرفته و به دین قدیم باقی ماندند و پرستندگانی خدا، بان و ارباب انواع (= دیوان: دیو daeva خدا) بودند و مزدای زرتشتی را چون بگ خدای واسد نپذیرفتند. به همین جهت «دَوتیشان» یعنی مزداهرستان مقابل «دَوتیشان» یعنی پرستندگان خدایان عصر قدیم

آریایی قرار گرفتند. سرزمین‌های شمالی ایران، نواحی زیر آدریای خزر به دین قدیم باقی ماندند. نیز اقوام دیگر آریایی که در شمال شرقی ایران زندگی شیانی و شکار و زوری و آذوقه گردآوری را رها نکرده و به آبیوت اقتصاد کشاورزی نگرویده بودند نیز دین زرتشتی را قبول نکردند. بنگه رفته جنگ‌هایی که منافع اقتصادی دینی و روش اقتصادی حاصل از اصلاحات زرتشت بوده میان این دو گروه در گرفت و مزدپرستان، چنان نواحی سرزمین‌هایی را جایگاه دیوان و دیوتیمان و عیستگاه دشمنان خود معرفی کردند.

۴- روز بعد از مرگ آمدی... هم چون که روان کالبد را ترک کند، از سوی شمال، آن دیو ناپاک جسد را مورد حمله قرار دهد، دیوی به شکل مگسی با پوی کند را... و نندیداد ۷/۲

۵- هرگاه کسی مرده را به تنهایی حمل کند، ناپاکی و پلیدی از منافذ یاد شده مرده به او نیز سرایت می‌کند و برای همیشه ناپاک و نجس خواهد ماند. و نندیداد ۳/۱۲.

هم چنین مورد همانندی در وندیداد: ۹/۴ آمده است که تحت شرایطی خروج نموش از منافذ بدن وارد فن آدمی می‌شود.

نیز نگاه کنید به کتاب یاد شده «هوک» - وست - ص ۸۲. *Haug-West: Essays. P. 82.*

۶- واژه «سگدیده» اسم مرکب است. *Sagdid* جزء لغت سگ امروزه نیز مصطلح است و بگ نام اصیل ایرانی است. جزء دوم «دیده» که مصدر آن «دیدن» و از ریشه آوستایی *da* (دیدن) درآمده است.

برای آگاهی‌های دقیق دربارهٔ رسوم و سنن و لغت، می‌توان به وندیداد ۳/۲۸ و «شایست ناشایست» بخش دوم بندهای ۱-۳ نگاه کرد:

E.W. West: Pahlavi Texts. Part I, P. 245-246

نیز وندیداد ۷/۲ و ۵/۱۰ در کتاب یاد شده از پوسته از صفحه ۲۳۸ تا پایان کتاب، ترجمهٔ کتاب پهلوی «شایست ناشایست» آمده است. نیز نگاه کنید به اثر عظیم «شپنگل»:

F. Spiegel: Iranische Alterthumskunde, vol II, P. XXXII

و «تمدن ایرانیان خاوری» جلد سوم - ص ۷۰۱

F. Geiger: Ostiranische Kultur im Alterthum, mit einer tabernick-karte von Ostira. vol III, P. 701

هم چنین کتاب «پارسینه» اثر دوستانهای فرانسوی، صفحه ۹۲.

Dostaboy: Franje: The panee, P. 93

7-Spanen. Zairtem. Chathru. chashken. Spacet. Zairt. Gaothet.

شایست زرتیری نیم، چترو، چشیم، مبه چشم، زرتیری، گتوشیم، و نندیداد ۸/۱۶

سگ زرد چهار چشم، یا سگ سفید زرد گوش.

۸- به شکل اصلی و قابل دفاع، آگاه نیستیم که چگونه مردم آن روزگار دیرین در ایران، از این عقیده رایج در حاکم و زمین از فرگرد سیزدهم و نندیداد مترجم است درک درستی نداشتند. در آیهٔ مورد اشاره نقل است که: روان *urvan* کسی که مرده، همانند بگ موجود زنده (در آغاز روز چهارم مرگ) در حالی که کاردل‌های محوش (چه خوب و چه بد) و دو سگ روحانی و مقدس (یعنی اعتماد روحانی و اعتماد بر خویش) پیشو - پانه *pasbu-pana* که نگهبان پل «چینوت» هستند بدرقه می‌شود، آن گاه روان به آغاز پل می‌رسد. دو سگ یاد شده که جنبه‌های از کتابه و تمثیل دارند، موظف هستند که روان به هنگام عبور از پل «چینوت» از هرگونه عکس العملی دیوان و شیاطین شریر که در گمین شکار روان‌ها هنگام عبور از پل هستند محفوظ و در امان بمانند که مبادا روانان نیکوکار و برهنگار توسط آن عاملان اهریمن به زیر کشیده شده و در دوزخ سقوط کنند.

این مراسم و سنت‌ها، و هم چنین مراسم سگدیده و وجود سگ‌های پیشو - پانه که نگهبان پل «چینوت» هستند بسیار کهن بوده و به عقاید آریایی نخستین برمی‌گردد. در «ریگ ودا» *Rig-veda* که از کتب مقدسه و بسیار کهن هندوان است نیز از سگ‌های زرد رنگ و چهارچشم یاد شده است. باتوجه به متن‌های ودایی با مطالب مترجم در وندیداد و منابع پهلوی و فارسی پس از آن، و تطبیق و مقایسه با روایات همانندی در یونان باستان، خواه ناخواه متوجه می‌شویم که این گونه عقاید و رسوم، از سرچشمه و آبشخور واحدی نشأت گرفته‌اند.

آن چه که از رسوم کهن سگدیده می‌توان دریافت، آن که ثابت می‌کند آن مردمان کهن، اعتماد به وجود نیرویی شگرف که زایل کنندهٔ بیماریها و آلودگی است در سگ برده‌اند. هم چنین از حس بویایی و شامهٔ تیز سگ در تشخیص قطعی مرگ آگاه برده‌اند: رساله‌هایی دربارهٔ پلوسیان، ص ۲۴۰، یادداشت:

Haug and West Essays - P. 240 Note 1.

۹- نگاه کنید به «فرهنگ نام‌های اوستا» جلد سوم، ص ۱۵۳۳. و برای عمدهٔ شواهد مطالب تطبیقی در مورد سگ‌های نگاهبان، به همین مآخذ، صفحات بعدی آن نگاه کنید.

۱۰- *Saruma*

۱۱- ریگ ودا ۱۰/۱۲، ۱۶/۱. نیز نگاه کنید به «تحقیقاتی دربارهٔ علم و زبان از ماکس مولر، جلد دوم، صفحه ۳۳۵.

Max Muller: lectures on the science of language, vol II, P. 435

هم چنین، به ویژه نگاه کنید به کتاب «ریگ و داه صفحات ۶۰-۵۹» با دداشت ۳۳۷. ترجمه Kaegi:

Kaegi: Der Rig Veda, PP. 59-60 Note 337

۱۲- هادس Hades در اساطیر یونانی برادر زئوس، خدای جملایان است. هنگامی که زئوس بنا بر حوادلی حکومت جهان را میان خود، خواهران و برادرانش تقسیم کرد، خود خدای آسمان ها شد و حکومت دنیای زیرزمینی، یعنی هادسگاه ارواح Etern بهره هادس شد. این نام به معنی نادیدنی و نامرئی است. نام وی «تابوه» بود و کسی باری آن را نداشت که خداوند جهان ارواح و مرگ را به نام یاد کند و خداوند دوزخ Tartare و تارتار، در اساطیر یونانی، یعنی هادس دارای سرگشتی جالب توجه می باشد.

۱۳- Cereber یا سرپس نام سنگ هادس و نگهبان و هادی ارواح است که حفاظت دنیای مردگان را به عهده دارد. ورود مردم زنده به این جهان ترسناک ممنوع است و خروج از آن غیرممکن، اما به موجب اساطیر یونانی، پهلوانی بی بدیل با این سنگ نبرد کرده و پس از ورود، از آن بیرون می رود. این سنگ دارای سه سرودی است که چون ماری مهیب دست (برای آگاهی های مشابه و تطبیقی، نگاه کنید به «تاریخ تطبیقی ادیان» جلد سوم. اثر نگارنده).

۱۴- برای همه آگاهی های مربوط به ریشه های مشترک مراسم و عقاید میان هندو ایرانی ها، نگاه کنید به مقالات نگارنده در «مباحثه فرژر» سال ۱۳۶۶ شماره های ۱۲-۷ با عنوان «ایران و هند».

۱۵- وندیداد ۲۲- ۱۵/۵

۱۶- وندیداد ۱۲/۹. این دو وندیداد به طوری که گذشت پیشوای پناه peshu- pana نامیده شده اند، یعنی نگهبان پل چینیوت chinvat که مبر و پل واسط میان دو جهان است. این نام یادآور اصطلاح و نامی است که در ریگ و داه، برای مورد همانند آمده است: chvanan- pathirakshim باید اشاره کرد که chathur- aiska یا chathru- chashma دارای مفهومی یکسان است. نگاه کنید به:

Kuhn, in Haupt's Zeitschrift für deutsches Alterthum, vol VI, P. 125 Weber's, Indische studien, vol II, P. 296; vide Justi, Hdb. S.V.

17- Spiegel: Eranische Alterthumskunde, vol II, PP. 703. 709

نیز برای آگاهی های گسترده نگاه کنید به «تاریخ مطالعات دین های ایرانی» و ترجمه وندیداد از نگارنده.

۱۸- وندیداد ۱/۱۷: من که اورامزدا هشتم، سیزدهمین سرزمینی که آفریدم چشتر chaktra شهر دلبران است که مقدس می باشد. اما اهریمن بر مرگ در آن جا گناه بدون توبه میزدان مردگان را پدید آورده.

در فرگرد نخست از بیست و دو فرگرد اوستا، از شانزده کشور اورا آفریده یاد شده است که سرزمین ها و شهرهای مورد سکونت آریایی ها بوده است و از شمال شرق ایران باستان تازی ادامه پیدا می کرده است.

۱۹- وندیداد ۱/۱۳: من که اورا مزدا هشتم، دهمین سرزمینی را که آفریدم حرکی می (د هرات) زیباست، که اهریمن بر مرگ بر ضد آن گناه بدون توبه دهن مردگان را پدید آورده.

۲۰- در دو مورد یاد شده، به موجب وندیداد، فرگرد نخست، دو اصطلاح «نوش پنجه» Nasush- pachya به معنی سوزاندن جسد و «نوش پنه» Nasush- payta به معنی دفن مرده آمده است.

۲۱- برای آگاهی از چنین رسمی، به دوره دوم مجموعه «تاریخ تطبیقی ادیان» با عنوان «دبانت و فرهنگ اقوام ابتدایی» جلد های چهارم تا ششم، از نگارنده نگاه کنید.

۲۲- وادام dadas چهار کتاب کهن و باستانی هندوان است. کهن ترین و مقدس ترین این چهار کتاب، ریگ و داه Rig- veda محسوب می شود. آترو- و داه Atharva- veda در بردارنده احکام و شرایع است که بخشی دیگر از وادها به شمار می رود. برای مطالب یاد شده به بخش هفدهم بندهای ۲ و ۳ نگاه کنید.

دو مأخذ یاد شده اشاره به ترکیب Nikhila- paropita می شود (از ریشه (vpa- para) و dagha, uddhita) نگاه کنید به Zimmer, Ait.P. 402 که درباره هندوان و رسوم آنان است. واژه و اصطلاح همانند در اوستا Uzdhana می باشد که مفهوم آن چوب پستی است که جسد را به روی آن قرار می دادند.

23- Masson: Narrative, vol. I, P. 224

میان مردم بادشده سیابوش ها Səpəsh در جمعه ای ساعته شده از جنوب جنوب قرار داده بودند آن که در آن را ببینند بر فراز ارتفاعات قرار می دهند.

Elphinstone: Kabul, vol II, PP. 336- 337.

Spiegel, F: Eranische Alterthumskund, vol. I, P. 398.

۲۴- وندیداد ۱۵- ۵/۱

۲۵- دحمة از ریشه dah day- ساتسکریت در آمده است که در اوستا دح، دح dagh, dakh می باشد به معنی سوزاندن. البته بعضی نظر به ریشه dak در ساتسکریت دارند که به همین معنی است. این واژه در برابر damq زرمی است که به معنی گاز گرفتن است. شاید این نیز اشاره به در معرض هوای آزاد قرار دادن اجساد باشد که طعمه لاشه خوران شوند و بدن و جسم به وسیله گاز گرفتن و دریدن جانوران لاشه خوار از استخوان پاک می شود.

۲۶. اصطلاح *Hvare-daresim-kar* به معنی «خورشید نگرشی» یا جسد و ابعث نظاره خورشید قرار دادن است که همان مفهوم دخمه کردن یا واگذاری جسم است.

۲۷. سراسر فرگرد سوم و زندگیاد راجع است به چنین مسایلی و احکام و شرایط و بسته به آن بهترین زمین‌ها، جاهایی است که در آن جاها بیشترین کشت و زرع انجام پذیرد. بدترین زمین‌ها جاهایی است که کوششی برای آبادانی آن‌جاها و نیندیشان به کشت‌زار و باغ و بوستان نشود. وظیفه مزدپرستان آن است که دخمه‌هایی را در زمین‌های قابل کشت ساخته‌اند و بران سازند. بدترین زمین‌ها جاهایی هستند که لاشه انسان و سنگ در آن مدفون باشد که این گودال‌هایی امریست است و جایگاه دیوان... در فرگرد ۷/۵۱ نقل است که اگر کسی از مزدپرستان گوری را که مردعی در آن نهاده‌اند ویران کند، آن چنان ثواب و کثرتی کرده است که همه گناهان وی که ناشی از اندیشه و گفتار و کردار است بخشوده می‌شود. در بندهای بعد، یعنی از بند ۵۱ تا ۵۶ به بعد در مورد همین مسأله است.

۲۸. سن. جانا *I. P. Sanjana* دستور بزرگی پارسی و مترجم کتاب *غصوب گیسگر* (= تمدن ایرانیان عتوری) با گورهای سنگینی می‌پرسد که ما نمی‌دانیم سببش ذکر گیسگر از رسم «خورشید نگرشی» این همه از چیست، و برای چه در مبعث دخمه و دخمه‌گذاری و مباحث وابسته چرا به تفصیل قابل شده است. در و زندگیاد نه سایر بخش‌های نوشتار، بارها به دخمه، یا جاهایی که باید مردگان را نهاد اشاره شده است:

بدترین جای زمین، آن جاست که دخمه بسیار ساخته شده باشد برای نهادن اجساد. ۳/۹

و آن کس موجب شادمانی زمین می‌شود که دخمه‌های ساخته شده را بیشتر ویران سازد. ۳/۱۳

از دفته در دو مورد یاد شده، که همانندهایی نیز دارد آشکار می‌شود که این یادکردها به ویژه اشاره به گور یا نوعی گودال است که جسد را در آن قرار می‌دادند و به روشی گور یا قبر منظور است، چون دستور است که مردگان را در ارتفاعات و قله‌های کوه قرار دهند که طعمه لاشه‌خواران شوند و این خراب کردنی و ویران ساختنی نیست. چون در وی زمین و زیر خاک نمی‌باشد تا مانع کشاورزی شود.

درجایی دیگر از *kata* (= کتده) یاد شده. در فصل زمستان که هوا سرد است و یخبندان، مزدپرستان لازم است در خانه یا ده، دور از محل زندگی، برای نگهداری اجساد مردگان، گنه بنا کنند و آن جایگاهی سقف یا آتازدهایی معین در طول و عرض و بلندی است که باید به طور موقت مردگان را در آن جا به امانت نهاد. چون زمستان سیری شده و بهار فراسد و زمین از زیر برف و یخ پیدا و خشک گردد و پرندگان به پرواز برآیند و گیاه و درخت برویند آن گاه مزدپرستان باید تحت شرایط و احکامی مرده را بردخمه یا بلندی و ارتفاع کوه و دو سنگ قرار دهند تا لاشه‌خواران و آفتاب و باران کافر خود را انجام دهند. ۵/۹۸-۵/۱۰۰ اصولاً در اوستا (= زندگیاد) منظور از دخمه، گور یا قبر است. در بند پنجاه و یکم از فرگرد پنجم، از ترجمه *gareva* (= گرهه) به کتابه و تمثیل دخمه یاد شده است.

در جایی دیگر از دخمه و «گنه» پستان یاد شده است. یا این که دخمه را با روشنی یا گور یکی دانسته است. پرسیده می‌شود که هرگاه مردمی را در دخمه نهاد (= گور- دفن کنند) آن زمین که ناپاک و آلوده شده، پس از گذشت چه مدت زمان پاک و قابل کشت می‌شود؟ پاسخ آن است که آن زمین پاک نمی‌شود، مگر آن که دخمه‌ها را ویران کنند و مدت زمانی که در شرایط متفاوت کم و بیش است بر آن بگذرد. فرگرد ۵/۱۰۰-۷/۴۸.

به طور مشخص از دخمه که به طور قطع در بلندی باشد و جسد در معرض هوای آزاد قرار گیرد یاد نشده است. اما آن چه که مسلم است از دخمه به عنوان گور و قبر یاد شده است. نیز فرگرد ۸/۲

اما اشاره می‌شود که جسد را باید در بلندی کوه، جایی که سنگ باشد نهاد که دور از مسکن مردم باشد. تا گورث و خون و چربی و مایه‌ای که موجب بروز عفونت و بیماری می‌شود، توسط لاشه‌خواران و آفتاب و باران از بین رفته، آن گاه استخوان‌های باقی مانده را به *Astodana* (= استودان استخوان دان. *astu-asta* = استخوان) و دان *dana* که پیوسته است بر جا و مکان) حمل کرد.

بجاستی که مطلبی را در این زمینه از *هروقتور مؤبده* که در کتاب *دهند جدید* و هندپایان آورده است نقل کنیم. «چنان که شایسته و لازم است، هنگامی که من به توضیح و دفاع از روش واگذاری اجساد در هیچ خاموشان» که توسط پارسیان اجرا می‌شد پرداختم، به اهمیت و فواید آن پی نبرده بودم. اروپائیان هنگامی به اثرات نیک و شایان توجه آن پی می‌بردند که موفقیت و ضرورت و فواید آن را بررسی کنند. هرگاه موفقیت زندگی ما با ایرانیان آن زمان موافق بود، ما نیز چون آنان نیست به عناصری چون آب و خاک، احترام لازم را رعایت کرده و چنین رسی را اجرا می‌کردیم. آنان خواهان آن بودند تا با این روش در حداقل زمان مورد نیاز اجساد را گونهای منهدم کنند تا موجب انتشار و بروز بیماری‌ها و آلودگی نشوند و حداقل زمین به گورستان اختصاص داده شود:

Monier, Williams: Modern India and the Indians. PP. 28,29.

۲۹. چون زمستان سیری شده و برف و یخ آب شود و زمین خشک گردد و شرایط برای حمل جسد از «گنه» فراهم شود، در مرد نیرومند باید مرده را از گنه بیرون آورده و برهنه به روی بلندی و برجی که سطح آن از سنگ و ساروج پوشانده شده است قرار دهند. فرگرد ۸/۱۰

۳۰. در بند ۲۹ از فرگرد هفتم این امر موکداً مورد اشاره است.

۳۱- این مورد در فرگرد ۶/۴۶ اشاره شده است. در این بند اشاره شده که مزدپدرستان مرده را بدان جا برده و دو پایش را ببندند به گیردهایی تمییه شده در زمین. نیر موهایش را به زمین یا سطح آن برج و بندی ببندند. چون هرگاه نکند، جانوران و پرندگان لاشه خورند- استخوان رابه آب با گیاه می‌پرکنند و آب و گیاه آلوده می‌شود.

در فرگرد ۵/۳۴ آمده است که آن قسمت‌هایی از مرده که به وسیله سنگ یا پرند را بزرگک یا باد یا مگس جا به جا شود، نجسی و ناپاکی آن آدمی را آلوده می‌کند. چون هرگاه چنین باشد به سرعت سراسر هستی مادی ناپاک و نجس خواهد شد. در این موارد اشاره به این است که دراز جا به جا شدن بسد و تکه‌هایی از آن- آب و گیاه است که آلوده و ناپاک می‌شود و این ناپاکی به انسان سرایت نمی‌کند.

۳۲- چنین آداب و احکامی در فرگرد هشتم آمده است. نیز فرگرد ۶/۴۴، ۶/۴۶ و بندهای ۴۹۵۰-۴۹۵۱ در این دو بند اخیر برسیده می‌شود که کالبد یا اسکلت مرده را پس از پاک شدن از گوشت و کلافات کجا قرار دهیم؟ پاسخ آن که در استودان، یا استخوان دان که از دسترس جانوران و باران و آفتاب محفوظ ماند. در بند ۵۱ آمده که اگر مزدپدرستان نتوانند برج دستور داده شده را بنا کنند چه نمایند و احکامی در این زمینه آمده است.

33. Spiegel, F: Commentar über das Avesta. vol. II, P. LVI.

34. Justin, 41.3

Spiegel, F: Iranische Alterthumskunde. vol. III, P. 704.

۳۵- جهت آگاهی درباره مراسم دهمه گذاری، در همین اواخر در ایران، به مقاله نگارنده در «مجله چستانه سال سوم، شماره ۱۰ و سال چهارم شماره یک نگاه کنید.

۳۶- کتّه *katka* واژه‌ای است که از آن روزگار کهن تا کون برجای مانده است. هنوز در خانه‌های قدیمی ساز، و مردم کهن سال این واژه و کاربرد آن آشناست. در خانه‌های قدیم، دور از جایگاه مرده سگک، جایگاهی می‌ساختند که به اندازه یک پانز زمین، محیطی را می‌کنند و دو برابر آن عمق را بالا آورده و چون اتاقکی مسقف می‌کردند با یک ورودی کوچک. تا این اواخر در این کتّه‌ها برای نگهداری ذغال و سوخت و یا بعضی اقلام غذایی استفاده می‌شد، چون کاربرد اولیه فراوش و متروک شده بود. واژه کتّه که در وندیداد (۱۰/۸۴، ۱۳) نیز (۵/۱۰، ۱۳) شرح بنای آن آمده است، امروزه هم خودواژه شناخته است و هم به صورت پسوند جا و مکان در پس اسم‌هایی باقی است؛ چون: بت‌کده دانش کده و...

۳۷- فرگرد ۸/۴-۱۰ فرگرد ۱۲-۱۰، احکام یاد شده در بالا، در هر دو فرگرد تکرار شده است. تفاوتی که در این دو فرگرد به نظر می‌رسد این است که در فرگرد هشتم تنها شرط تعبیر آب و هوا در انتقال جسد از کتّه به دهمه قید شده، در حالی که در فرگرد پنجم، شرط سبزی شدن زمستان و تغییر فصل در میان است. در فرگردهای دیگر در این زمینه، تکرار بسیار است، اما در همه زمینه سئله یکی است.

۳۸- در متن وندیداد کتّه *Naxu kasha* = مرده کتس، و امروزه بی‌شماره نامیده می‌شوند.

۳۹- فرگرد ۲۱-۳/۱۴، نیز فرگرد ۸/۱۰ نیز نگاه کنید به مجله انجمن شرقی آلمان، جلد ۳۴ صفحات ۴۲۰، ۴۱۹.

ZDMG. vol XXXIV, PP. 419- 420.

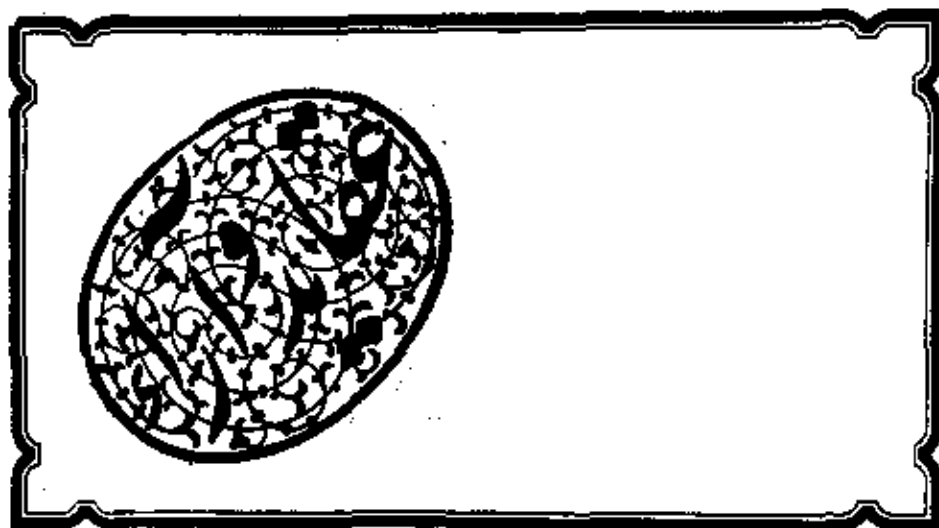
Spiegel, F: Avesta die Heiligen Schriften der parsen. vol. II, P. XXXIV.

Dosabhoj. Franjee: The parsees, P. 92.

شناسایی چند نام در اسناد

در شماره ۲ سال ۱ گنجینه اسناد [سازمان اسناد ملی ایران] صفحه ۷۵ سوادنامه وزارت عدلیه درباره متهمین به قتل علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق چاپ شده است. گمان دارم مقصود از آقامیرزا احمد خان در آن مرحوم احمد اشتری و از رئیس پارکته هدایت علی اکبر، مرحوم علی اکبر داور است.

سوادنامه همراهم سردار ملی به مجلس که در صفحه ۸۵ چاپ شده و خط تمجید السلطان است مراد سید احمد حسینی پدر گرامی آقای خسرو بهرون است. آن مرحوم سید احمد تفرشی نویسنده روزنامه خاطرات مشروطیت است که چاپ کرده‌ام، و زمان چاپ آن لقبش و هویتش را نمی‌شناختم. بعدها در مجله راهنمای کتاب متذکر این مطلب شدم.



دکتر ابراهیم تیموری

نگاهبانی اسناد و تاریخ‌نویسی میان ایرانیان

روضه‌الصفای ناصری تألیف رضا قلی خان هدایت معروف به لاله‌باشی (پیشکار عباس میرزا ملک آراء برادر ناتنی ناصرالدین شاه و سپس پیشکار مظفرالدین میرزا) که در سال ۱۲۷۴ ه. ق. در تهران بچاپ رسیده از جمله کتب مهم تاریخ دوره قاجاریه است که به دستور مقامات دولتی و یازیر نظر و با تصویب آنها تنظیم و چاپ و به نوشته کنت دوگوبینو نماینده فرانسه در تهران به دستور و با پول ناصرالدین شاه تهیه شده^۱ و به گفته مخبرالسلطنة هدایت، میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت آن را کم و زیاد کرده است.^۲ پس به همین ملاحظات می‌توان، آن را نوعی از اسناد و مدارک دولتی تلقی کرد.

اسناد و مدارک دولتی مانند گزارشهای سیاسی و بازرگانی مأموران رسمی اعم از خودی و بیگانه، بیانیه‌ها، نطق‌ها و دستورهای رسمی مقامات مختلف، عهدنامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها، یادداشت‌ها و خاطرات و امثال آن می‌تواند از منابع مهم برای تهیه تاریخ هر کشور باشد.

امروزه مجموعه‌هایی مانند بایگانی واتیکان، اداره بایگانی اسناد عمومی لندن، بایگانی دیوان هند در لندن و بایگانی ملی فرانسه در پاریس و بایگانی ملی هلند منحصر به خود آنهاست و در کشورهای دیگر همانند آنها نیست. در بین کشورهای دیگر شاید امپراطوری عثمانی استثناء باشد که لااقل قسمتی از اسناد و مدارک آن در «باش وکالت آرشیوی» استانبول حفظ گردیده اما تا این اواخر استفاده از این بایگانی نیز برای همه آسان نبوده است.

در ایران متأسفانه در گذشته هیچوقت سازمانی یا اداره برای بایگانی و حفظ اسناد و مدارک دولتی تأسیس نشده^۳ و یا اگر هم بایگانی‌های کوچکی به وجود آمد پس از مدتی از بین می‌رفت تا اینکه سازمان اسناد ملی طبق قانون مجلس در سال ۱۳۴۵ تشکیل شد.

در دوره قاجاریه بخصوص در اوایل آن دوران وزیران و دیگر مقامات غالباً اسناد و مدارک دولتی را نزد خود نگاهداری می‌کردند و یا مرگ آنها این اسناد در اختیار وراثت قرار می‌گرفت و بتدریج در گوشه و کنار به دست این و آن می‌افتاد و یا از بین می‌رفت، شاید هنوز قسمت عمده آنها را

می‌توان در نزد اشخاص مختلف یافت.

در ایران خوشبختانه از قدیم که به تاریخ نویسی تا حدی علاقه نشان داده می‌شد مورخین خاصه آنها که بواسطه شغل و مقام خود باسناد دولتی دسترسی داشته‌اند و یا با مقامات حکومتی مربوط بوده‌اند، با منعکس ساختن محتوای اسناد و یا اطلاعات بدست آمده در تاریخ خود تا حدی این نقیصه را جبران کرده‌اند. بعضی از این قبیل مؤلفین حتی گاهی متن سند را در کتاب خود نقل نموده‌اند.*

گذشته از آنکه بودن بایگانی و یا مرکز ثابت برای حفظ و نگاهداری اسناد و مدارک، موجب از بین رفتن آنها می‌شد، بعضی مواقع خود مقامات درباری و حکومتی و یا منتقدین محلی اگر سندی را به ضرر خود می‌دانستند آن را محو می‌کرده‌اند. بیهیجی مورخ اواسط قرن پنجم هجری می‌گوید مقادیری از یادداشت‌هایی را که برای تهیه تاریخش جمع‌آوری کرده بود به تحریک گروهی از قدرتمندان از بیم افشاگریهای او از بین بردند.

یادداشتی از محمدشاه

سرهنری رالینسون وزیر مختار انگلیس در دربار ناصرالدین شاه در یکی از گزارشهای خود در سال ۱۸۶۰ ضمن اشاره به سوءظن ناصرالدین شاه نسبت به عباس میرزا ملوک آراه برادرش و اینکه اگر محمد شاه کمی بیشتر زنده می‌ماند عباس میرزا را به جای ناصرالدین میرزا ولیعهد می‌کرد می‌گوید: «دفتر یادداشتی از محمدشاه مرحوم در دست است که یادداشت‌های مختلفی به خط او در آن ثبت شده و محبت او را نسبت به پسر جوانتر و علاقه و میل او را برای انتخاب کردن عباس میرزا به جانشینی خود بر تخت سلطنت نشان می‌دهد. یکی از این یادداشت‌های ثبت شده به این شرح است: «امروز مرشد من حاجی (حاجی میرزا آقاسی) مرا بشارت داد که دریافته است (یعنی با تفکر و اندیشه) پسر کوچک من عباس روزی شاه ایران می‌شود و از آن وقت قلب من روشن گردید.»

این دفتر یادداشت‌ها یا دفتر خاطرات کجاست؟ هیچ معلوم نیست.

احتمال زیاد این است که چون رابطه محمد شاه با همسرش مهد علیا (ملک جهان خانم) حسنه بود و در این دفتر مطالبی علیه این خانم و پسرش ناصرالدین میرزا نوشته شده بود آن را از میان برده‌اند. در حالی که اگر این دفتر و دفترهایی مانند آن مانده بود بروشن شدن خیلی از مسائل کمک می‌کرد.

ترجمه تاریخ ایران سرجان ملکم

بطور کلی از هنگامی که چاپ کتاب در ایران مرسوم شده، همیشه نویسندگان و مؤلفین و حتی مترجمین مجبور بوده‌اند نوشته‌های خویش را با آنکه خوانندگان آنها معدود بوده‌اند خود یا توسط مأمورین دولت تحت نوعی سانسور قرار بدهند، یا گاهی به تحریف دست بزنند تا مورد خشم و غضب مقامات هیئت حاکمه یا دیگر مقامات قرار نگیرند. این خود سانسوری، طبعاً ترجمه کتب تاریخ را هم دربرمی‌گرفت، چنانکه مثلاً ترجمه تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم باین سرنوشت دچار شده است. سرجان ملکم بعد از سه سفر و مأموریتی که در اوایل سلطنت فتحعلی شاه در ایران داشت کتاب «تاریخ ایران» را تألیف کرد و در سال ۱۸۱۵ میلادی آن را در لندن بچاپ رساند. جیمز موریه نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی نیز پس از خاتمه مأموریتش در ایران دو سفرنامه خود را در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۸ در لندن بچاپ رسانید. قسمتهایی از این دو سفرنامه و همچنین تاریخ ایران

جان ملکم کمی پس از چاپ برای اطلاع فتحعلی شاه و عباس میرزا به فارسی ترجمه گردید. مطالب سفرنامهٔ جیمز موریه موجب نارضایتی و ناخرسندی فتحعلی شاه شد، بطوریکه بعدها که ظاهراً دولت انگلیس تصمیم گرفته بود دوباره او را به تهران اعزام دارد با مخالفت مقامات دولت ایران روبرو شد.

نامهٔ میرزا صالح شیرازی و جیمز موریه

عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۸۲۲ محمد صالح (میرزا صالح شیرازی) متشی و مترجم خود را که از تحصیل کردگان انگلستان بود و زبان انگلیسی را خوب می‌دانست به مأموریتی از جمله درخواست احضار هنری ویلاک کاردار وقت سفارت انگلیس به لندن اعزام کرد. محمد صالح در بازگشت مدتی در پاریس توقف کرد و در آنجا اطلاع یافت که وزارت خارجهٔ انگلیس در نظر دارد جیمز موریه را با عنوان وزیر مختار در دربار فتحعلی شاه مجدداً به ایران بفرستد. محمد صالح در روی کاغذی با مارک:

Hotel D'Artois

Rue D'Artois

PARIS

نامه‌ای بتاريخ ۳۰ ژانویه ۱۸۲۳ به عنوان جورج کیننگ وزیر امور خارجهٔ انگلیس نوشته که ترجمهٔ فارسی آن بشرح زیر می‌باشد:

اطلاع یافته‌ام برای اموری که دربارهٔ آن با آنجناب مکاتبه کرده‌ام ترتیباتی داده شده و ضمناً نام ستر جیمز موریه نیز برده می‌شود که احتمالاً برای نمایندگی دولت انگلیس در دربار ایران در نظر گرفته شده است. هرچند مجاز نیستم در این باره رسماً چیزی بگویم، بلکه برعکس باید این موضوع را به تشخیص و نظر صایب خود شما واگذار کنم، اما چون از آنچه که واقع شده یقین دارم اگر تمام جریان به نظر جنابعالی برسد شما در استحکام مبانی دوستی دو کشور راسختر اقدام خواهید کرد و وظیفهٔ خود می‌دانم به اطلاع برسانم که ستر موریه شرح سفرهای خود را در ایران نوشته و منتشر کرده است که قسمتهای بسیاری از آن ترجمه گردیده و برای پادشاه، شاهزاده (ولیعهد) و صدر اعظم قرائت و موجب ناخرسندی زیاد آنها شده است. همچنین بعضی قسمتهای تاریخ ایران سرجان ملکم نیز برای شخصتهای مزبور خوانده شده و موجب نهایت رضایت آنها بوده و باعث مزید حسن نظر آنها شده است بر آنچه قبلاً نسبت به سرجان ملکم در سه بار سفرش به ایران داشته‌اند. جان ملکم در آن سفرها چنان خود را مورد توجه تمام ملت قرار داده بود که حتی امروز نیز همان روستائیان او را می‌ستایند.

با توجه به این حقایق و با علم و اطلاعی که خودم دارم مطمئن هستم که سرجان ملکم در سرتاسر ایران با نهایت صمیمیت مورد استقبال قرار خواهد گرفت. امید است دربارهٔ این موضوع بیشتر احتیاج به گفتن نباشد. جز این تقاضا که این نامه را فقط یک نامهٔ خصوصی تلقی نمائید که از طرف کسی که صمیمانه علاقه‌مند به خیر و سعادت واقعی کشورش می‌باشد و کسی که قویاً طرفدار مصالح انگلستان است یعنی کشوری که در آنجا با چنان محبت و مهمان نوازی با او رفتار شده است که هیچوقت فراموش نخواهد کرد.^۳

شاید همین نامه موجب شد که از اعزام دوبارهٔ جیمز موریه که رویهمرفته ایرانیان از رفتار سابق

او در تهران دل‌خوشی نداشتند جلوگیری شود و باز شاید بتوان گفت که همین موضوع باعث ناخشنودی بیشتر او از ایرانیان شد و در نتیجه چاپ کتاب حاجی بابای اصفهانی را جلو انداخت و سال بعد یعنی در سال ۱۸۲۴ چاپ اول آن را منتشر کرد.

تاریخ ایران سرجان ملکم با آنکه به گفته محمد صالح برخلاف سفرنامه‌های جیمز موریه مورد پسند فتحعلی شاه و عباس میرزا قرار گرفته بود و از او و تاریخش نهایت رضایت را داشتند، معیناً مدت نیم قرن یعنی تا سال ۱۸۹۵ طول کشید تا به فکر ترجمه آن افتادند و مدت شانزده سال ترجمه آن توسط میرزا حیرت و سپس چاپ آن بطول انجامید و سرانجام در سال ۱۸۷۶ انتشار یافت. این کتاب با آنکه در پیش چاپ شده، اما ترجمه کاملی از متن اصلی نیست و میرزا حیرت گذشته از آنکه حواشی را با متن در آمیخته، بنا بهمان ملاحظات که اشاره شد قسمتهایی از آنرا حذف کرده است چنانکه مثلاً صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳ متن انگلیسی چون مطالبی درباره شقاوت‌های آقا محمد خان دارد و یا صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷ که مربوط به کاترین امپراتریس روسیه و تصمیم او مبنی بر اینکه می‌خواسته است بجای آقا محمد خان برادرش مرتضی قلی خان را به سلطنت برساند بکلی حذف شده است.

روضه‌الصفای ناصری

اما در ره نازیخ روضه‌الصفای ناصری که در بالا به چگونگی تهیه و چاپ آن اشاره‌ای گردید چارلز مری که بهنگام اختلاف و جنگ بین ایران و انگلیس بر سر هرات وزیر مختار دولت انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود، در همان سال انتشار روضه‌الصفای (سال ۱۲۷۴ ه.ق.) ضمن گزارشی به شماره ۹۰ مورخ ۳ ژوئن ۱۸۵۸ به عنوان لرد مامزبری^۵ وزیر خارجه انگلیس قسمتهایی از آن کتاب را که مربوط به اختلاف و جنگ بین دو کشور است مورد انتقاد قرار داده و ایرادهایی به آن گرفته و می‌گوید در آن تحریقاتی شده است. چارلز مری که یک نسخه از کتاب روضه‌الصفای را نیز ضمیمه گزارش خود کرده و می‌نویسد:

«این کتاب اخیراً در چاپخانه دولتی تهران به چاپ رسیده و ظاهراً تاریخ جدید ایران می‌باشد که از طرف مقامات دولتی منتشر شده است. این کتاب مستم کتاب تاریخ ایران است که روضه‌الصفای یا «باغ سروره» نامیده می‌شود و در واقع شامل سه جلد هشت و نه و ده است که در یک مجلد صحافی شده است.

جلد آخر توسط رضا قلی خان رئیس مدرسه دولتی تهران (دارالفنون) تهیه شده و توسط خود صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) تجدید نظر و اصلاح شده است. اطمینان ندارم که این کتاب برای فروش همگان عرضه شود و نسخ آن را برای حکام تمام ایالات فرستاده باشند تا مطالب آن در تمام کشور منتشر گردد.

من فقط مجال کردم بطور سطحی قسمت آخر این تألیف را مطالعه کنم و از آنچه خوانده‌ام عقیده پیدا کردم دولت انگلیس می‌تواند به انتشار کتابی که با اجازه و دستور دولت ایران صورت گرفته (بعد از معاهده صلح و برقراری روابط دوستانه بین دو کشور) شکایت و اظهار عدم رضایت کند، زیرا بنظر من رسد هدف عمده آن منتشر کردن یک رشنه تهمت و افتراهای خفت‌آور به ملت و دولت و نمایندگی انگلیس در خارج است که برای همیشه باقی بماند. در مقابل عباراتی که مربوط به علت قطع رابطه، حوادث بعدی آن و جنگهای پوشهر و محمره (اگر بتوان آنها را جنگ نامید) است علامت گذارده‌ام. درباره شروع قطع رابطه به چند دروغ بزرگ

مکرر برخوردیم که درباره زن میرزا هاشم خان از طرف دولت ایران علیه من منتشر شده است. از جمله اینکه من، خواسته‌ام که آن زن باید از خانه پدرش به محل نمایندگی انگلیس منتقل شده در حالیکه گزارشهای رسمی در بایگانی وزارت خارجه در لندن و تهران حاکی است که من فقط بکیار درباره خانم مورد بحث درخواست کردم که او بایستی از توقیف به ناسخ آزاد شود و تحویل شوهرش گردد. شخصیت و رفتار آقای چارلز مری (نویسنده این گزارش و وزیر مختار انگلیس در تهران) در این مورد از لحاظ افکار عمومی چه در ایران و چه در انگلستان ممکن است اهمیتی نداشته باشد، اما جنابعالی شاید با نظر من در این عقیده موافق باشید که انتشار چنین تهمت و افترا از طرف مقامات ایران علیه وزیر مختار انگلیس که اقدامش از طرف دولت متبوعش مورد تصویب قرار گرفته و درخواستش مورد تأیید واقع شده، عملی چنان اهانت آمیز است که دولت انگلیس حق دارد قویاً بخواهد تا این جملات تهمت آمیز را از مجلدهی که می‌خواهند آنرا یک تاریخ معمول معاصر بدانند حذف نمایند.

چارلز مری سپس ضمن اشاره به اینکه پس از ملاحظه قسطنطین آخر مجلد مورد بحث که توسط متر رد هوس^۷ یا محقق صلاحیتدار دیگر در زبان فارسی ترجمه شده باشد، اتخاذ تصمیمی درباره آن با وزیر خارجه انگلیس است می‌نویسد:

«لازم نیست که اضافه کنم امور مربوط به خوشاب، محمره و غیر آن نیز همه به همان طریق بکلی تعریف شده است، تعداد افراد طرف انگلیسها سه برابر و از آن ایرانیان نصف گردیده و شکست‌هایشان را پیروزی جلوه داده است. اگر این تألیف از طرف شخص غیر مسئولی نوشته شده و در بکنه کنسوری که آزادی مطبوعات رایج است منتشر گردیده بود فقط مایه خنده می‌شد و قابل اعتنا نبود، اما چون یک تشریح رسمی است و به دستور دولتی منتشر گردیده است که مدعی است می‌خواهد روابط دوستانه با انگلیس داشته باشد موضوعی است که دولت انگلیس باید تصمیم بگیرد که آیا عبارات توهین آمیز آن باید مورد توجه قرار بگیرد یا نه.»^۸

این نمونه‌هایی از وضع تألیف و ترجمه در ایران قرن نوزدهم می‌باشد. روزنامه و روزنامه‌نگاری نیز وضعی بهتر ازین نداشته است. نامه‌ای از میرزا آقاخان صدراعظم بعنوان فرخ خان امین‌الملک سفر ایران در پاریس که سه چهار ماه پس از انعقاد عهدنامه پاریس (سال ۱۸۵۷) بین ایران و انگلیس نوشته شده در دست است که متن آن در اینجا نقل میشود و از روی آن نیز میتوان به چگونگی مطالب روزنامه آن دوره پی برد:

از جمله گله گزارهای سیولنج^۹ که از جانب دولت انگلیس بشما می‌کرد یکی این بوده است که دولت ایران در ایام جنگ در ضمن روزنامهجات خود اسناد شکست بقشون انگلیس و نسبت غلبه و قوت بلشکر خود داده است و باین واسطه خلاف شان نسبت بدولت انگلیس شده است. اولاً آنچه روزنامه درین دولت چاپ شده جمیعاً از نزد شما نمره نمره موجود است، کدام روزنامه در استخفاف شان آن دولت چاپ شده است که باین شدت مایه تحریف و شکایت باشد، ثانیاً در زمان جنگ مگر تکلیفی بر دولت ایران وارد بود که ملاحظه این قیدها را نمایند، یا اینکه دولت ایران بایستی اسناد ضعف و شکست بقشون خودشان بدهند، بدیهی است که هر دولتی در زمان جنگ لابد است که اگر هم شکست خورده باشد در داخله مملکت بجهت قوت قلب رعیت و قشون خودش اشتها بدهد که ما فلان کار را از پیش بردیم و فلان فتح را نمودیم. روزنامهجات انگلیس که در ایام صلح قبل از افتتاح

جنگ در قبح دولت و امنای دولت ایران چاپ شده و بکل دنیا منتشر گردید، چرا باعث شکایت اولیای این دولت نشده است که این روزنامه زمان جنگ سبب گنگه اولیای آن دولت گردیده است و حال آنکه بمقتضای حالت و استحضار آتروز خبری که خلاف باشد در روزنامه‌جات چاپ نشد. باری معنی این شکایت را نفهمیدم و شما باید موافق قاعده از عهده جواب ازین فقرات برآئید، لکن خبری دارم که با وجود بودن شما در پاریس و لندن که رفع هر نوع اشتباه کاری و افساد را قادر هستید اینگونه تهمت‌های بی‌معنی باولیای دولت بزنند و بنیان دوستی را هر ساعت متزلزل سازند، بعد از مراجعت شما چه خواهد شد و آیا اولیای دولت ایران بچه اطمینان از بقای این دوستی ایمن و آسوده خواهند بود. چیزی که برای شما زیاد زیاد لازم است این است که بهر طور توانید و یسرفت داشته باشد قراری درین باب بدهید که من بعد را اولیای دولت علیه ازین قبیل حرفها و مفسده‌جویی‌های ارباب غرض آسوده باشد. علم‌الله تعالی که اولیای این دولت را مقصودی بجز حفظ عهود مودت با دولت انگلیس چیزی در نظر نیست، اما با این اشتباهات که هر ساعت خاطر اولیای دولتمین را بشبهه می‌اندازد چه باید کرد، علاچی بکن کر دلم خون نیاید. فی ۲۴ ذیحجه الحرام سنه ۱۲۷۳

این خلاصه‌ای از سوابق و چگونگی تألیف و ترجمه تاریخ و روزنامه نگاری در ایران دوره قاجاریه و نمونه‌هایی از مطالب و محتویات آنها و همچنین زبان‌های ناشی از فقدان یک مرکز قدیمی برای حفظ اسناد و مدارک تاریخی است که می‌تواند تا اندازه‌ای مبین ناهمواری راه برای محققان در این زمینه باشد.

آینده - در این باره بارها و بارها در نشریات جدی بحث شده است. در دوره‌های اول و دوم مجله آینده که انتشار اسناد و مدارک تاریخی / سیاسی مرسوم شد انتقاداتی بر شیوه نگاه‌داری اسناد شده بود. پس از آن مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار اشاراتی درین موضوع کرد. اینجانب در مجله پیمان سال ۱۳۴۲ مقاله‌ای با عنوان «دیوان اسناد» منتشر کردم و بیشتر به لزوم تشکیل آرشیو پرداختم. البته در سال ۱۳۴۸ سازمان اسناد ملی به وجود آمد و سیروس پرهام در پایه‌گذاری آن سهم اساسی داشت، ولی تاریخ ایران آنقدر از، حبس اسناد و بالمآل ضایع شدن و از میان رفتن اسناد ضرر دیده است که گفتش ملال آور است، «سنده هنوز مقامش درست روشن نیست و تأسف آمیز است که همه تاریخ‌پردازان به دنبال اسناد موافق فضاوت‌های پیش‌ساخته و مطلوب عقاید خود می‌گردند و می‌خواهند اگر کسی را بد می‌دانند فقط سند‌هایی را چاپ کنند که بدیهی‌های او را بنمایاند و ملعون ازل و ابدش کنند و (اگر کسی را خوب می‌دانند دوست دارند) اسنادی را که دلالت بر بدیهی‌های او دارد مخفی کنند» و به آرامی از کنار آن بگذرند. درحالی که مورخ عالم باید به هر دو سند بنگرد و برایش تفاوتی نداشته باشد که از سند چه مضمونی عاید می‌شود. اسنادست که تاریخ را می‌تواند درست جلوه‌گر کند. در غیر این صورت فسانه‌های دروغ‌پردازی است.

یادداشتها

۱- سه سال در آسیه ترجمه عبدالرضا هرشتنگ مهابادی. صفحه ۲۲۴

۲- خاطرات و خطرات، صفحه ۶۰

۳- اگر هم باطابق اسناد دولت ناصری و مغربی وجود دولت با تأسیس ادارات پس از مشروطه و پس از آن تحولات تغییر سلطنت صدمه دید، پس از آن هم حشمت‌های دیگر بر این گونه گنجینه‌ها وارد آورد. برای تفصیل مراجعه شود به مقاله «دیوان اسناد» که در سال ۱۳۴۲ نوشتم و در مجله پیمان چاپ شد (۸).

* * * - از جمله این تواریخ برای نمونه می‌توان کتب ذیل را ذکر کرد:

الف - تاریخ بیہقی تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی دیر دربار سلطان محمود و سلطان محمود غزنوی بیہقی در حدود چهل سال از عمر خود را در خدمت فرمانروایان غزنوی گذرانده است.

ب - تاریخ جهانگشای جویزی تألیف عطا الملک جویزی که پدرش و خودش سالہائی در خدمت حکام مغول و ایخانان ایران بوده‌اند.

پ - جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان و ولولجایتو ایخانان ایران، در تاریخ مغول.

ت - عالم آرای عباسی نوشته اسکندر بیگ، منشی دربار شاه عباس اول در شرح وقایع دوران سلطنت آن پادشاه.

ث - جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه افشار.

ج - تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفہانی که به دستور جعفرخان زند دربارهٔ دوہمان زندہ نوشته شده است.

چ - گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی منشی پسر میرزا مہرالدین محمد مستوفی حلبیودخان زند.

ح - احسن التواریخ تألیف میرزا محمد ساروی که به دستور آقا محمدخان قاجار نوشته شده است.

خ - مآثر سلطانیہ، تاریخ جنگہای ایران و روس تألیف عبدالرزاق مفتون دسلی منشی دیوان عباس میرزا نایب‌السلطنہ

د - تاریخ ذوالفقریں تألیف میرزا فضل‌الله شیرازی متخلص به خاوری منشی فتح‌الشاہ.

ذ - نسخ التواریخ تألیف میرزا تقی سپہر (لسان‌الملک) که به دستور ناصرالدین شاه و صواب‌دیدہ میرزا آقاخان نوری صدر اعظم تهیه و چاپ شده است.

و - کتاب منتظم ناصرعی (در سه جلد) تألیف محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنہ بعسوق) وزیر انطباعات و دارالترجمة ناصرالدین شاه که کتب دیگر هم چون المآثر و الآثار و مرآت البلدان تهیه کرده است و این دو کتاب هم را می‌توان «رسمی» دانست، منصوصاً المآثر و الآثار که برای چهلین سال سلطنت ناصرالدین شاه تألیف شده.

ز - افضل التواریخ تألیف میرزا غلامحسین خان افضل الملک مستوفی دیوان که به دستور مظفرالدین شاه آن را تهیه نموده است.

بطوری که ملاحظه می‌شود مؤلفین و نویسندگان کتب فوق همه از وابستگان دیوان و دربار فرمانروایان وقت ایران بوده‌اند. این اشخاص به واسطه مقام و یا موقعیت شغلی خود به استاد و ملزک حکومتی و یا اشخاص صحنه‌های فعالیت‌های سیاسی و نظامی دسترسی داشته‌اند و در نتیجه بهتر می‌توانستند اخبار صحیح و موثق را تهیه و ثبت نمایند، اما از طرف دیگر به واسطه همان وابستگیها و ملاحظاتی شغلی ناچار می‌شدند نوعی سانسور را بر خود هموار نمایند و از ثبت و ضبط بعضی وقایع که موجب ناخشنودی فرمانروای متبوع آنها می‌گردیده چشم پوشی کنند و یا به تحریف و قلب آن وقایع پردازند، بطوری که در بعضی موارد حتی حوادث را بکلی برحسب سلیقه دهند و موجب گمراهی آیندگان بشوند.

۲. ادارهٔ بایگانی استاد عمومی لندن، مجموعه شمارهٔ F.O. 60/23

۶. CHA. Murray - سردیس رایت در کتاب خود به نام انگلیسها در میان ایرانیان (مجموعهٔ ۲۲ چاپ لندن) با آن که چارلز فری را ناآزموده‌ترین و نامناسب‌ترین نمایندگان انگلیس در دربار ایران تعبیه، اما استعدادهای او را در زبان و ادبیات می‌ستاید.

5- Malmsbury

6- The Garden of Pleasure

7- Redhouse

۸. بایگانی استاد عمومی - لندن، مجموعه شمارهٔ F.O. 60/232

۹. لنج، یک نفر انگلیسی بود که به هنگام مذاکرات بین ایران و انگلیس در پاریس وظیفهٔ رابط بین طرفین را به عهده داشت ویس از انعقاد عهدنامهٔ پاریس به پشهادت امین‌الملک از طرف ناصرالدین شاه یک قطعه نشان اول شیر و خورشید از مرتبهٔ سرتیپی با سمایل سرخ و لقب خانیه به او اعطا شد و از آن پس او را در مکاتبات و نصح صاحب‌خانه عطاقت می‌کردند.

* * *

در مقالهٔ آقای وحیدیان کامیار (صفحهٔ ۱۷) مندرج در شمارهٔ ۱ - ۴ سال

۱۶ «که راه و رسم و سفر از جهان براندازم» نادرست و «که از جهان ره

و رسم سفر براندازم» درست است.

ویرایش

بحث دربارهٔ عواملی که موجب پیدایش مفاهیم تازه و در نتیجه ورود یا ظهور لغات و اصطلاحات جدید در طی سالهای اخیر، در زبان فارسی شده به قدری پیچیده و مفصل است که فرصت کافی و موقعیت مناسبتری لازم دارد، ولی می‌توان این قبیل لغات و اصطلاحات را به دو دسته کلی تقسیم کرد: یکی مثل رادیو و تلویزیون و تلگراف و پهاش و اسید و انسولین و ددت که از زبانهای بیگانه اخذ یا اقتباس شده و نگاه نظیر تمبر (به فتح اوّل یا کسر باه) یا لیزر و لایزر با دو تلفظ مختلف یعنی از دو زبان بیگانه، رواج یافته است.

دستهٔ دیگر مانند: نالخت، چاکنای، تروه، نوفه کامی، اهتجار (به فتح اوّل)، بسخور و بتاهیدی که باید آنها را فارسی ساختگی نامید و به علت نامأنوس یا نامفهوم بودن احتیاج به توضیح و تفسیر دارند. یادم می‌آید چندین سال قبل یکی از استادان دانشکدهٔ ادبیات مشهد دربارهٔ زبان فارسی سخن رانی کرد و می‌خواست ثابت کند که فارسی یکی از بهترین زبانهای زندهٔ دنیاست. بعد از آن که سخن رانی تمام شد عده‌ای برای رفع خستگی به دفتر رئیس دانشکده رفتیم و در اطراف موضوع آن سخن رانی بحث شد. یکی از دوستان که متخصص گیاه‌شناسی بود سؤال کرد تکلیف امثال من که مجبور به پیروی از قواعد علمی نام‌گذاری گیاهان هستم چیست؟ و توضیح داد که معمولاً اسم هر گیاه از دو کلمه لاتین که نوع و جنس آن را معرفی می‌کند، تشکیل می‌شود. مثلاً به بنفشه سه رنگ و عطری که هر دو از یک نوع، ولی دو جنس مختلف هستند *Viola odorata* و *Viola tricolor* می‌گویند. آن استاد سخن ران گفت اگر بخواهید می‌شود کما این که وقتی گرامافون به ایران آمد به آن جعبهٔ ساز و آواز گفتند.

اکنون که چندین سال از آن تاریخ می‌گذرد هنوز اشکال به قوت خود باقی است و روش ثابت و متقنی اتخاذ نشده است. از یک طرف همین مردمی که به قول آن استاد به گرامافون جعبهٔ ساز و آواز می‌گفته‌اند رادیو و ویتامین و گاز و سمینار و نظایر متعدد آن را پذیرفته و نخواست یا نتوانسته‌اند برای آنها معادل فارسی بسازند. و از طرف دیگر می‌بینیم که به جای Notation نماد و در عوض Overtone اُبرتِن (دورگه نیمه فارسی) در کتابهای درسی راه پیدا کرده است. بدیهی است به حکم «حب الوطن» و علاقه‌ای که هر ایرانی به آب و خاک و زبان خود دارد باید از به کار بردن لغات خارجی و به تعبیری بیگانه پرستی اجتناب کند، ولی به طوری که تاریخ زبان نشان می‌دهد هیچ زبانی تاکنون نتوانسته است از نفوذ زبانهای دیگر مصون بماند. در زبان انگلیسی چندین هزار لغت فرانسه وجود دارد، ولی به جای این که کلمه‌ای به استقلال آن بزنند، به غنای آن افزوده است. همین حال را دارد عربی نسبت به فارسی، زیرا گذشته از آن که عرب به قول شادروان بهار «داد یکی دین گرامی به ماه نفوذ زبان عربی موجب کمال زبان و خط دری و شکوفا شدن استعداد فرهنگی نژاد آریا شده است. بنابراین تعصب در سره‌نویسی بی‌معنی است و نباید به جای لغات عربی وارد در زبان فارسی که از دیر باز همچون شیر و شکر امتزاج یافته و در آثار منظوم و منثور بزرگان ادب به کار رفته است به فکر لغت‌سازی افتاد. کسانی که به تقلید از دساتیر و از دیرباز تاکنون در صدد واژه آفرینی برآمده‌اند از این نکتهٔ دقیق غافل مانده‌اند که فارسی زبانی سماعی است، یعنی ممکن است لغتی یا ترکیبی به ظاهر صحیح و منطبق بر قواعد زبان فارسی و از لحاظ قیاس درست باشد، ولی به دلیل نداشتن سابقه و بودن در عتوق معتبر و آثار بزرگان ادب فارسی، نظیر سکهٔ قلب و شهر و قابل استفاده نخواهد بود. به‌عنوان مثال به شهادت کتابهای لغت و متون ادبی درودگر و برزگر و زرگر و آهنگر و خنیاگر و کارگر یا کاریگر (در شاهنامهٔ

فردوسی البته به شرط صحت ضبط) و رویگر و خوالیگر (یعنی طبّاخ) و مویه گر و کوزه گر و کاسه گر و دانشگر (کوره یز یا کوزه گر) و آهنگر و کفشگر و دادگر و فیروزه گر و دوانگر و بزه گر (معادل انیم عربی و لقب، یزدگرد) و حتی دعاگر (در شعر سوزنی) داشته‌ایم و می‌دانیم گر که ظاهراً در پهلوی با کاف بوده پسوند فاعلی است، ولی از تعاشگر معادل Vibrator که در کتاب میانی آکوستیک دیده می‌شود یا چاپگر و فلزگری که به طور قیاسی ساخته شده است اصیل و سماهی نیست.

همین حال را دارد، آوای خلف الحنکی اصم، در مقدمه کتاب حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت و دمای جوشش هنجاری، در فیزیک که مفردات آنها با معنی و خوب، ولی ترکیشان به قول معروف بی‌ربط است.

ویراستن یا ویرایش و همخانواده آنها از قبیل ویراسته و ویراستار یا ویراستکار (و به قول بعضی: ویراستگر) که این روزها تداول شده و حتی در آثار بعضی از تحصیل کرده‌ها و در پشت جلد کتابها دیده می‌شود به قول قدما خالی از وان قسته، نیست. اشکال اساسی نبودن این نوع لغات در فرهنگهای معتبر قدیم فارسی است. به عنوان مثال ویراستن در لغت فارس اسدی و فرهنگ سروزی و جعفری و فوّاس و برهان فاطح و آندراج و میث اللغات و صحاح الفوس وجود ندارد: در فرودسار یا فرهنگ نفیسی هم که از فرهنگهای جدید محسوب می‌شود ویراستن نیست، ولی بودن آن در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی دکتر معین قابل بحث و تأمل به نظر می‌رسد. علت این است که می‌دانیم لغت‌نامه بعد از فوت دهخدا بوسیله دکتر معین اداره و به طوری که شهرت دارد و ظواهر امر نشان می‌دهد فرهنگ فارسی بعضی از شماره‌های لغت‌نامه با سابقه واحدی تنظیم شده است. از طرف دیگر در لغت‌نامه ویراستن به معنی ویراستن و با رجوع به ویراستن ضبط شده، به طوری که جزوه شماره ۱۷۹ لغت‌نامه که ویراستن در آن ذکر شده است نشان می‌دهد ظاهراً بعد از فوت دکتر معین بوسیله دکتر علی‌رضا فیض صورت تدوین و تنظیم گرفته است و در فرهنگ فارسی هم که ویراستن با تلفظ Verastan نیز به معنی ویراستن دیده می‌شود فقط شاهی از هدایه المتعلمین دارد که به فرض صحیح بودن مشمول حکم خبر واحد و مثل والتاد کالمعدوم، واقع خواهد شد. عبارت مورد بحث که در فرهنگ فارسی دکتر معین با تغییری در رسم الخط نقل شده در چاپ دانشگاه مشهد به این شکل است: «وان بیخ کیوست کران پوست ویرا بند بوی، ولی مصحح فاضل کتاب در زیر صفحه توضیح داده که در نسخه مورخ ۴۷۸ هجری بادلیان که اقدم نسخ هدایه المتعلمین محسوب می‌شود به این صورت بوده است: «وان بیخ کیوست کران بدو ویرا بند» که با توجه به رسم الخط قدیم و یکمان نوشتن ب، باب و ک با گ باید چنین خواند: «و آن بیخ که پوست گران پوست بدو ویرا بند». بدین ترتیب شاهد منحصر به فرهنگ معین قابل اعتماد و استاد کامل نیست و معلوم نیست مصحح فاضل هدایه المتعلمین چرا برخلاف قواعد تصحیح متون و روش علمی انتقادی ضبط نسخه جدیدتر را بر اقدم ترجیح داده است و معلوم می‌شود ویراستن یا ویراستن را مؤلف هدایه المتعلمین مانند برهان به معنی «دباحت دادن چرم» به کار برده است. ویراستن اگرچه به قول برهان ارباب توسع در معنی می‌تواند به معنی مرتب کردن باشد در اصل با کاهش و کاستن ملازمه داشته است. ریاضی معروف و زیبایی عنصری که به روایت نظامی عروضی درباره کوتاه کردن زلف اباذر در مجلس محمود غزنوی سروده شده بوده است به خوبی نشان می‌دهد. در مواردی مانند بریدن شاخه درخت، یا کوتاه کردن موی سر و به طور کلی در مواقعی که چیزی را برای زیباتر شدن کم کرده یا می‌بریدند، ویراستن می‌گفتند و به همین دلیل است همان طور که مرحوم دکتر معین در حواشی برهان فاطح متذکر شده ویراستن در ادبیات قدیم فارسی معنی کاستن را حفظ کرده بوده است.

در عین حال ویراستن در زبان پهلوی وجود داشته و ظاهراً چنان که از یادداشت شادروان دکتر

معین در برهان قاطع برمی آید با یاء مجهول و به شکل ویراستن تلفظ می شده است. دکتر بهرام فره‌وشی در فرهنگ پهلوی تعدادی از مشتقات یا کلمات همخانواده مصدر ویراستن مانند ویراستک و ویراسته کیه و ویراستاریه و ویراست خیمه و ویرای و ویرایش را ضبط و نقل کرده است، ولی به قول استاد معین دو مصدر پتراستن و ویراستن پهلوی که به ترتیب در اصل به معنی زینت دادن و تراشیدن مو و غیره بر اثر تطوّر و مرور زمان در زبان دری به ویراستن تبدیل شده است.

بودن یا نبودن ویراستن در فرهنگهای دو زبانی نظیر فرهنگهای فارسی به تاریخ تألیف آنها بستگی دارد، به این معنی که در فرهنگهای دو زبانی قدیم نظیر نیکولا و خیم و حیم وجود ندارد ولی در فرهنگهای جدید از قبیل آریان پور کاشانی و معلم edit انگلیسی ویراستن ترجمه شده است. edit به طوری که فرهنگهای خارجی از جمله فرهنگ جدید قرن بیستم و ستر یا فرهنگ تعلیماتی و پیشرفته اکسفورد نشان می دهد مأخوذ از editus لاتین است و معانی متعددی نظیر آماده کردن برای چاپ و انتشار و اداره یا مدیریت روزنامه و مجله و کتاب و امثال آن دارد، بنابراین می توان آن را همان طور که در پشت جلد «داستان سیاوش» از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ذکر شده است «نظارت در چاپ» ترجمه کرد.

تردیده نیست توسعه روزافزون صنعت چاپ و اصل تخصص ایجاب می کند کسانی که با فنّ چاپ آشنایی دارند در چاپ کتابها نظارت داشته باشند و با اصرار ذوق و سلیقه و تخصص مراحل مختلف چاپ کتاب را از حروف چینی یا تایپ گرفته تا فرم بندی و صفحه بندی و رفتن زیر ماشین و صحافی و تجلد و انتخاب طرح پشت جلد و روکش جلد زیر نظر بگیرند. حتی در مورد کتابهای علمی چون معمولاً متخصصین علوم نمی توانند اطلاع ادبی و هنری زیاد داشته باشند ضرورت دارد که اگر کتابی تألیف یا ترجمه می کنند از لحاظ ادبی و دستور زبان فارسی بررسی شود، ولی هرکدام از این کارها باید با شرایط و ضوابط معین و صحیح انجام بگیرد و در غیر این صورت نتیجه معکوس می دهد. متأسفانه بر اثر عوامل گوناگونی مانند کمبود متخصص و اختلاف سلیقه در رسم الخط، وضع شایسته ای وجود ندارد و محدود بودن سازمانهای نشر مزید بر علت شده است.

اشخاصی که به عنوان ویراستکار یا ویراستگر در این قبیل سازمانها کار می کنند یا تحصیلات علمی و کلاسی کامل و مرتبی ندارند و یا اگر دارند ذوق فنون نیستند که در هر موضوعی اظهار نظر کنند، در نتیجه چون به قول سعدی قلم در دست آنهاست و طرف ایجاب هستند مثل دایه مهربانتر از مادر کارشان به خودکامی می کشد و به جای نظارت در چاپ و کیفیت کار به ماهیت می پردازند. به یاد دارم چندین سال پیش از این بین مرحوم عباس اقبال و شادروان بهار بر سر مصراع دوم بیت: «می آرد شرف مردمی پدید» بحثی در گرفت و هر دو در عقیده خود پافشاری داشتند. مرحوم اقبال در ضمن مقاله ای این بیت را به نقل از المعجم شمس قیس رازی به صورت

می آرد شرف مردمی پدید / آزاده — از مردم خسروید

آورده و شادروان بهار آن را به شکل:

می آرد شرف مردمی پدید / و آزاده بسوزد از مردم خسروید

تصحیح کرده بود و در چند شماره از مجله «دانشکده» بین آن دو هنری مرد بر سر این موضوع مباحثه و محاجه روی داد. هر چند آن مباحثات و محاجات برای دوستداران شعر و ادب فارسی متمم بود و اکنون نیز پس از گذشت سالها سودمند و جالب توجه است، ولی حکایت از خودکامگی ها یا به قول روان شناسها، خود شیفتگی ها را در مقاله ای به قلم یکی از این ویراستکارهای نواخته که در مجله ای درج شده بود دیدم و متوجه شدم که نویسنده محترم آن مقاله تا چه حد خود را به نام ویراستکار در تغیر و تبدیل و دستکاری محصول زحمت دیگران مجاز می داند! بعضی از سازمانهای

نشر به تقلید بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ سابق دستورالعملی تهیه و تکثیر کرده‌اند تا هرکس می‌خواهد چیزی بنویسد موظف به اجرای آن باشد و در حقیقت از آن پیروی کند. متصل نوشتن کلماتی نظیر تاریخنگاری و داستانبرداری و باریتمالی و صاحب نظر و لستامه و آنجمله یا یا دو سلیقه مختلف مثل به صورت و بلحاظ و قدیمتر و قدیم‌ترین و بخش‌ها و داستانها و نام‌ها و دستگاهها که در کتابهایی نظیر داستان سیاوش و منوچهری دامغانی و موسیقی و حیات و هدفداری! دیده می‌شود احتمال دارد از نتایج دولت بی‌زوال و ویرایش باشد.

نمی‌دانم چرا ما اصرار داریم که سلیقه خود را به دیگران تحمیل کنیم. آیا مثلاً به جای اول نوشتن اسم مؤلف و بعد کتاب که تقلید از خارجی‌هاست نمی‌شود برعکس ابتدا اسم کتاب و بعد مؤلف را نوشت! ماکه فارسی زبان هستیم می‌گوییم گلستان سعدی یا سعدی گلستان؟ یا وقتی سبک شناسی را جدا می‌نویسیم چرا زبان‌شناسی را سرهم بنویسیم؟ چراهای جمع را که به تنهایی معنی ندارد و کنار می‌سوند را انجام می‌دهد متصل به اسم نویسیم! البته با بعضی موارد استثنایی!

مقداری از این آشفتگی‌ها محصول ماشین نویسیها و چاپ است و خوشنویسیها و خطاطها هم نیز که به منظور تسهیل و تسریع یا زیبایی بعضی کلمات را جدا و بعضی را متصل کرده‌اند در این کار سهم بسزایی داشته‌اند، ولی رسم الخط چنان که از اسمش پیداست فرع رسم یعنی سلیقه است و سلیقه باید آزاد باشد، بنابراین اصرار در متصل یا مفصل نوشتن منطقی به نظر نمی‌رسد و به طوری که نسخه‌های خطی قدیمی حکایت می‌کند حتی در یک دوره یا در یک نسخه رسم الخط کلمات شیوه و قاعده ثابتی نداشته است. به طور کلی شخصیت لغات ایجاب می‌کند که هر لغت یا کلمه به عنوان واحد مستقلی تلقی شود و شاید بدین دلیل است که در نسخه‌های قدیمی حتی ساده‌ترین و کوچکترین کلمات مفصل نوشته شده‌اند. از طرف دیگر در شعر که شکل ملفوظ و صوتی کلمات مورد نظر بوده است و شاید هم برای کمک به خواننده سعی در متصل نوشتن حروف می‌شده است و گران یا دیر یابی کاغذ لزوم صرفه‌جویی و کمتر جاگرفتن یعنی متصل نوشتن کلمات را، ایجاب می‌کرده است. این است که به عقیده این جانب باید رسم الخط آزاد مشروط باشد و مادام که ضابطه متن و جامعی به وجود نیامده است هرکس هر طور که می‌پسندد بنویسد.

با تمام این تفصیلات چنان که در معنی edit دیده شد نظارت یا دخالت شخص دیگری غیر از مؤلف و نویسنده اصلی می‌تواند در بهتر چاپ شدن اثری بسیار مؤثر واقع شود. مخصوصاً در غلط‌گیری مطبوعه تنظیم نمونه‌های چاپی می‌توان از دقت نظر و دخالت ویراستکار فاضل و بصیر کاملاً استفاده کرد؛ تا آنجا که امکان دارد مؤلف و نویسنده چون سابقه ذهنی دارد کلماتی را که غلط ماشین یا حروف چینی شده است صحیح ببیند و متوجه به غلط بودن آنها نشود، به اضافه شایه یا اختلاف بعضی از حروف در تعداد نقطه و ویژگی‌های خط فارسی و آداب غلط‌گیری و دقایق فنی چاپ همه و همه ضرورت edit یا ویرایش به معنی نظارت در چاپ را تأیید می‌کند.

به خاطر دارم در فرهنگ خراسان یعنی اداره کل آموزش و پرورش خراسان به تعبیر امروز متصدی اموالی داشتیم که بسیار مقرراتی و خود شیفته بود و شهرت داشت حتی اثاث و لوازم خانه‌اش را شماره‌گذاری و ثبت کرده است و وقتی میهمان دارد از روی صورت منظمی ظرف و لوازمی که برای پذیرایی لازم است به هم‌سرش تحویل می‌دهد و بعد که میهمان رفت تحویل می‌گیرد.

آری ممکن است عادت یا تصور به حدی برسد که انسان فکر خودش را متن‌ترین و سلیقه‌اش را بهترین بداند و فراموش کند که جایز الخطاست.

به این دلیل معتقدم سازمانهای نشر باید برای مؤلفین احترام و شخصیت بسزایی قائل شوند و در عین راهنمایی محبت‌آمیز و انتقاد عالمانه اجازه ندهند محصول عمر و فکر آنها را دیگران سلبه

سلیقه و ذوق خود قرار دهند.

حسن ختام روایتی را که از استاد فقید دکتر علی اکبر قیاض شنیده‌ام نقل می‌کنم: به براون یا علامه قزوینی رحمه‌الله گفته بودند چرا چاپ مجلدات جهانگشای جویبی این قدر طولانی شده است. جواب داده بود یا داده بودند ما فرم (به اصطلاح چاپخانه ۶ صفحه) که آماده می‌شد برای متخصصین مختلف می‌فرستادیم که ببینند و مثلاً در مورد عبارات عربی یا نکته‌های تاریخی و اسامی اشخاص و اماکن اظهار نظر کنند و چون آنها هر کدام در کشوری و در گوشه‌ای از دنیا بودند جمع آوری اظهار نظر آنها مدتی مدید وقت می‌گرفت.

آینده

طبعاً نکته‌ای که فاضل محترم آقای بینش در باب آوردن اسم مؤلف و اسم کتاب نوشته‌اند مسئله‌ای است فنی در کتابداری و ارتباطی به سلیقه ندارد. نام مؤلف در کتابداری علمی جدید بدین لحاظ مقدم می‌آید که در یک رشته کوچک از علم ممکن است صدها کتاب به یک نام باشد (تاریخ اسلام - فیزیک - آستنی و زایمان - دستور زبان فارسی و...) و تا نام مؤلف گفته نشود نمی‌توان آن کتاب را شناخت و یافت. بدین لحاظ است که نام مؤلف در فهرست نگاری نام مؤلف نخست و سپس نام کتاب آن مؤلف آورده می‌شود.

چون این مقاله در بخش عقاید و آراء و چاپ شده است مجله از صاحب نظرانی که عقیده دیگر دارند درخواست می‌کند که نظر خود را بفرستند.

قصیده شکوه و اشک

از اینکه در شماره اخیر آن مجله نفیس به درج شعر مرحوم قائمیان و ضمناً یادآوری از بنده مبادرت فرموده‌اید ممنون و سپاسگزارم. ضمناً باین وسیله زحمت افزا می‌شوم که عنوان قصیده اینجانب «ارمغان شکوه و اشک» است که اشتباه چاپی در آن روی داده و ارمغان شکوه و رشک چاپ شده است.

همچنین برای روشن شدن بعضی اشارات و کنایه‌هایی که در آن قصیده آورده شده یادآور می‌شوم که این قصیده در زمان نخست وزیری آقای دکتر علی امینی سروده شده و متأسفانه فعلاً چون بستری هستم دسترسی به مدارک و اسناد و تاریخچه ندارم. در آن دوره برای کسانی که بیاد ندارند یا نشان اقتضا نمی‌کند و یا وارد جریان نبوده‌اند یادآوری می‌شود که یک مرتبه بهای اجناس بطور فوق‌العاده‌ای بالا رفت. حقوق عده مخصوصی اضافه شد و ضمناً آقای نخست وزیر در مسافرت‌هایی که به نقاط مختلف کشور می‌کرد در بازگشت در سخنرانی‌های خود می‌گفت من به حال آن شهر و مردم آن گریه کردم و عنوان قصیده «ارمغان شکوه و اشک» از آن گرفته شده است. وقتی از کابینه مشارالیه انتقاد می‌شد در دفاع از آنان از تقوی و پاکدامنی آنان سخن می‌گفت و یکی از وزرا اشاره می‌کرد که من لباس رسمی خود را هاربه کرده‌ام و دیگری بعد از چند روز وزارت می‌گفت پشت میز سکتۀ ناقص کرده است (یعنی دیگران اظهار می‌داشتند)!

این مختصر توضیحی درباره بعضی مطالب آن قصیده بود که البته در هر مورد در زیرنویسها توضیح داده شده است.

شعرهای اخوان ثالث در شیوه‌های نو

(بخش دوم)

(بخش اول - شماره‌های ۱-۲ سال هفدهم، صفحات ۲۸۲-۲۹۶)

آنچه گفته شد، دیباچه‌ای و یا مدخلی بود بر هنر اصلی اخوان، زیرا همچنانکه حافظ در غزل قله‌ای است تسخیر ناپذیر و مولوی در مثنویات عارفانه و نظامی در حکایات یزمی و عاشقانه و خیام با رباعیات زندانه و فردوسی توسی در حماسه‌های شکوهمند، امیده خراسانی ماء نیز در شیوه نوآیین نیمایی با این همه حماسه و چاووشی و روایت و حکایت و گزارش، فرازی است سر بلند و بهت‌انگیز، که راز و رمز ماندگاری او را باید در این دست از کارهایش جست و جو کرد، نه در قصیده‌ها و غزلها. اخوان از بدو آشنایی با نیما و اندیشه‌های جوشان او و شناخت بدعتها، و راه و رسم تازه‌اش در امر شعر و شاعری، تا آخرین دقایق عمر نسبت به اسلوب کار و (باید و نباید‌هایش) وفادار ماند و همه دقایق شیوهٔ پیروی‌اش را در آثار ارزندهٔ خود به کار بست، و بعد از نیما بطور مداوم در تعریف و تبلیغ و ترویج شعر نیمایی با دل و جان کوشید و از این رهگذر دو اثر بسیار گرانقدر به نامهای بدعتها و بدایع نیما و عطا و لقای نیما به جای نهاد. در این کتاب دو کتاب فنی و مدرسی اخوان با اثر پخته و دلنشین و نگاه طنزآلود به خرده‌گیران شعر نیما، مستند به موارد مشابه در آثار بزرگان سخن، پاسخ‌ها می‌گوید. سنجیده و مستدل و مفرضان را مجاب می‌سازد، و در مورد اوزان نیمایی و پیوندشان با عروض خلیل احمد و شمس قیس رازی به تحقیق و تطبیق می‌پردازد و پیرامون تفاوتها و کوتاه و بلندی مصرعها و پایان بندیشان به صورت مشروح سخن می‌گوید، و نگاه خوانندهٔ دیر آشنا به فضاهای ناشناخته و مه‌آلود و پر از ابهام شعر نیمایی را گام به گام با خود می‌کشاند و غبار تردید او را فرو می‌نشاند. هرچند اخوان قدرت و مهارت خویش را در شعر سنتی نشان داده بود و به ادب پیشین سرزمین خود سخت عشق و تعلق خاطر داشت، با این همه به محض شنیدن صدای نیما و رسیدن به او به پیکاره بدو دل باخت زیرا آنچه را که سالها می‌جست و آرزو می‌کرد و نمی‌یافت، یکجا در او یافت. پس با اشتیاق و ولعی سیری ناپذیر به سرودن شعر نیمایی اشتغال ورزید و شب و روز به تلقین و تکرار و ممارست پرداخت. و چندان در هماوایی و همفری با نیما مداومت و استمرار و عشق ورزید که زندگی و آب و نان را فراموش کرد و کوکوسرایان و حق‌حق‌گویان شبها بیدار ماند تا در آن زمهریر (استخوان سوز زمستان، را سرود و ه‌گرگنه را و قاصدکته را و در موخره‌ای نوشت «تا وقتی از تاریکیهای خاموش آوایی شنیدم، گوش دادم، صدای خودم بود، آوای من رفته بود و صدا شده بود و حالا داشت برمی‌گشت بدینگونه، بی آنکه خود دانسته باشم در ایتم که پیشنهادی کرده‌ام و اینست میدیدم و میدانستم که این پیشنهاد را مردم شنیده‌اند و صدایم را می‌شناسند» (نقل از ص ۱۸۸) و از این اوستا آری صدای خودش بود با سیاق و سبک و شأن و شمایل تازه.

در آن روزگار، کار اغلب شعرا و ادیبان، همان تقلید و تبع در لابه‌لای دیوانهای گرد گرفتهٔ قدما بود و بس. افرادی متأثر از افسانهٔ نیما به سرودن اشعاری غنایی و رمانتیک پرداخته بودند از آن جمله فریدون تولگی و استاد شهریار و... اما کار هیچ یک از اینان - جز نیما - طبیعت نو جو و بدعت خواه اخوان را خرسند نمی‌ساخت چنانکه در موخرهٔ از این اوستا می‌گوید:

«این تصور و آفاق را تنگ و کوتاه و صفوف اول جبهه را خسته و ملول، کناره گیر، بلاتکلیف و

مستأصل و ناتوان دید... از یک گذشته غنی و بی انتها و عجیب بریده، در حال بلا تکلیف و دختر خانمی و محدود، و آینده نیز تاریک و غبار آلود، کم کم چشمها متوجه فرنگ و مستفرنگ... (ص ۱۸۸).

بلبی این اخوان بود که نفس زنان از گرد راه رسید و به پیروی از نیما راه درست را نشان داد و ره گم کردگان را به نیما فراخواند و قبله را از رمانتیک غرب به خانه پدری، به حافظ به مولوی به سعدی به خیام به فردوسی به هدایت و شاملو و فروغ و... باز گردانید، و بین خراسان و مازندران برای خودش کومه ای نه، که کاخی پی افکند و گفت: «ده دوازده سال پیش در روزهای سرد تنهایی و بیگانگی زمستان... کوشیده ام از راه میان بری از خراسان دیروز به مازندران امروز بروم...» و رفت، و در این راه قرقریزان و خونچکان بارویی به گردون بر کرد، که از باد و باران نباید گزند.

چنانکه پیشتر آمد، زبان اخوان تلفیقی است استاده از زبان فخیم دری با لحن نوبافته نیمایی و مصطلحات زنده و رایج و جاری در کوچه و بازار زندگی امروزی و در عین حال بسی آراسته به ظرافتهای لفظی و پیراسته از معایب و مضایق و تعقیدات بیجای استاد مآبی و شسته رفته تر از زبان نیمای بنیان گزار، تا بدانجا که خرده گیران بر سخن نیما را، هرگز جسارت و قدرت عیب جویی بر کلام استوار و پر صلابت اخوان نبود و نخواهد بود.

نوآور غزل معاصر خانم سیمین بهیانی که این قالب کهن را تلذگی و ارج و اعتباری چشم گیر بخشیده است در مصاحبه اخیر خود با دنیای سخن ۳۴ پیرامون شعر اخوان می فرماید: «بسی تردید می توان او را پس از نیما با عنوان بزرگه مشخص کرد. در شعر نو وجودش ستونی بود که یک گوشه از سقف این بنای تازه برپا شده را بر دوش خود نگاه میداشت...» و در بخش دیگری از مصاحبه می گوید: «در این تردید نیست که اخوان با تسلط کم نظیری که در زبان فارسی داشت، توانست شعر نیمایی را با ویژگی روایی و در کلاسی حماسی یا با سیلابی تغزلی (و نگاه با آمیزه ای از همه این سه خصوصیت) ادامه دهد. او در این قالب محتوایی عرضه می کرد که پرشور بود و فاخر و در عین حال تصویرگر واقعیت خشن ایران معاصر...» در سبک متعین و متمایز و برجسته او، بیشتر ویژگیهای کلاسی شیوه خراسانی به وضوح دیده می شود از قبیل به کارگیری واژه های نظیر: کم، کت، کفش، نهش، نم، و استفاده بسیار از مضاف و یا موصوفهای مختوم به (های) غیر ملفوظ ب سکون (ها) نظیر «من پیاده ای دوره»، «لاشای جهده»، «فرسوده زیر پشتواری سرنوشتی شوم»، «ای درختان عقیم ریشه تان در خاکهای هرزگی مستوره»، «یک جوانه ای ارجمند» و موارد دیگر، و گاه سکونهایی که به حروف متحرک میدهد:

دستان و ناز قدمتان گرامی، سکون بیم مورد نظر است، و یا، تو چشمتی بجز بانگ خروس و خره سکون هشین، و یا «جز پدرم آیا نای دیگری را می شناسم من، سکون حرفه راه در پدرم و استفاده از حروف اضافه نظایر، اندر، و نشسته بر سر هر یک به سنگ اندر، حدیثی کش نمی خوانی بر آن دیگر» و به کارگیری واژه های درشت و خشن و پر صلابت مانند: چکاد، محبر، حنبر، پرلیقه، قبه زار و...

محتوی و مظلوف و پیام و رسالت شعر اخوان، همچنانکه خود او بارها گفته است و ناقدان شعرش نیز معتقدند، شکست ها و تجربه های همه تلخ است و چاوشی قوافل حیرت و خشم و خروش و نفرین و نفرت... حنجره زخمی او فریاد خونین نسلی را باز می گوید، شکسته و نومید و سرخورده، چرا که او واقعیت ملموس و تلخ روزگارش را چنانکه هست انعکاس می دهد، نه آن واقعیت دروغین رؤیایی و تخیلی را که سیاوش کسرای و بعضی یارانش پیام آور و رسول و راوی آن پوچ و هیچ بودند و دیدیم که، هر دروغ راویان بسیار خندیدند.

آری شعر او حماسه‌ای در شکست بود و نومی‌دی و در عین حال خشم و خروش و نفرت و نفرین:

طریبت می‌دهد بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست...
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،

سرها در گریبان است

نفس، کز گر مگاه مینه می‌آید برون، ابری شود تاریک...
شبی دزدان دریایی، به شهرش حمله آوردند،

و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر:

زنان، مردان! جوانان! کودکان! پیران

و بسیاری دلیرانه سخنها گفت اما پاسخی نشنفت

اگر تقدیر نفرین کرده، یا شیطان فسون، هر دست یا دستان،

صدایی بر نیامد از سری زیرا همه ناگاه سنگ و سردگر دیدند.

از اینجا نام او شد شهریار شهر سنگستان

شهزاده آواره کوه و کمر، پریشان خاطر زولیده زنده پریشان روزگار از پس سالیان در بدری و

درماندگی و پناه آورده زیر سایه سدر کهن سالی، از جا برمی‌خیزد و بشارت‌های کبوتران مهربان را به

کار می‌بندد. به کنار چشمه و چاه و غار معهود می‌رسد، غبار سالها دل‌سردگی را در آب چشمه

می‌شوید، امورا مزدا را نیایش می‌کند، آتشی برمی‌افروزد و نماز می‌گزارد، وهفت ریگ به نام هفت

امشاسپند در دهان چاه می‌افکند، اما آبی یا نه پاسخی به دلخواه از چاه نمی‌جوشد بلکه دودی به

غمگینی آبی شکننده از گلوی چاه بیرون می‌آید، و چشمه می‌خشکد و باد آتش را فرو می‌نشانند!

شهریار شهر سنگستان نومی‌د و ناگزیر سردر غار می‌کند...

... تو پنداری معنی دل‌مرده در آتشگهی خاموش،

ز بیداد ایران شکوه‌ها می‌کرد،

ستم‌های فرنگ و ترک و تازی را،

شکایت با شکسته بازوان میترا می‌کرد

و آن فرجام تلخ و نومی‌د:

... ضم دل با تو گویم غار،

بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست؟

صدا نالنده پاسخ داد:

... آری نیست؟

در کتیبه نیز شعر با چنین سرنوشت شعری روبروست.

... و یا آوایی از جایی، کجا؟ هرگز نرسیدیم.

چنین می‌گفت:

فتاوه نخته سنگ آنسوی، وز پیشینان پیری

بر او رازی نوشته است، هرکس طاق هرکس جفت...
و آن راز فریبی و دروغی بیش نبود.

... کسی راز مرا داند، که از اینرو به آنرویم بگرداند.

و خیل زنجیران که امید نجات دروغینی دست به کارشان کرده بود،

عزیزان، عزاء دشنام، گاهی گریه هم کردند...

وقتی صخره را غلتانند و آن اشتیاق و انتظار سوزان رهایی بی تابشان میداشت زنجیری فراز تخته سنگ را گفتند: «چه خواندی هان؟»

مکید آب دهانش را و گفت آرام

نوشته بود، همان،

کسی راز مراداند، که از اینرو به آنرویم بگرداند.

و شب که در میانه‌های شعر شط جلیلی بود، در پایان دردناک شعر، شط عیلی شد، این کتیبه ارجمند صرف نظر از برد اجتماعی-سیاسی، بازی فلسفی نیز با خود دارد.

در مرد و مرکب، هم با آن زهرخند طنز و غمآلوده، امیدهای عبث و پوشالین و پهلوان پنبه‌ها و مترسکهایی به استهزا گرفته می‌شوند، که گروه کثیری از ناآگاهان محروم زمین چشم در راه ظهور آنانند تا بیایند و گره از کار فرو بسته آنان بکشایند، با کبر و قرو و هارت و هورت می‌آیند ولی در راه از همه چیز دوروبر حتی از سایه نامبارک خودشان هم رم و در قمر دره‌ای به عمق حلق ما مردم نه که در قعر خط گندمی سقوط می‌کنند.

در شعر «آنگاه پس از تندر» نیز:

... «آنجا اجاقی بود روشن، مرد، اینجا چراغ افرد،

باران جرجر بود و ضجه ناودانها

و سقف‌هایی که فرو می‌ریخت،

افسوس آن سقف بلند آرزوهای نجیب ما،

و آن باغ بیدار و برومندی که اشجارش، در هر کناری ناگهان می‌شد صلیب ما / افسوس و

سرانجام شعر: انگار در من گریه می‌کرد ابر

انگار بر من گریه می‌کرد ابر

این ابر نوبیدی و شکست بر بام بسیاری از آثار اخوان سایه افکن و پازنده است، حتی می‌توان سایه‌اش را در بعضی از کارهای قدمايي آخرين کتاب او نیز حس کرد، مثلاً:

«پروازها و قفس»

چه پرشور است این زیبا کبوتر زند با شوق حتی در قفس بال
همه پرهای او پاک و سپید است سبید و پاکتر از برف توجال
ولی جفتش دورنگ است و زی شنگ چنانچون روز و شب یا نیک و بد فال
پس از توصیف زیبایی‌های پروبال و طوق گردن، شاعر کبوترهای دست‌آموز و قفس زاد خود را برای پروازی آزاد در آسمان آبی درمی‌گشاید:

گشادارم باز دره‌های قفس را ز نس سوت و کفی پر جبار و جنجال

که آیند از قفس بیرون و بگیرند ره آزادی افلاک آسمان

سبید آید بیرون، آهسته پسران نشیند آن طرف بر روی دیفال

کنم جنجال افزون، تا پرد خوب کشد جفت خودش را هم به دنبال

...

آلا پروازتان خوش باد و آواز

به هر تقدیر پرواز می‌کنند و معلق می‌زنند، و به گرد، بام و در و کوی و برزن می‌پرند و اوج می‌گیرند و شاعر از آزادی و پروازشان غرق لذت می‌شود، و:

زنم فریاد، آزادید و خوش باد همه پروازتان هر جا به هر حال

...

مصون باد از خطر پروازهاگان

آلا دیگرم میبازد بساز گسردید به این خاکی قفس، وین حال و احوال
شاعر سرخوش و خندان از آزادی و پرواز کبوترها به اطلاق بازمی‌گردد، تا پرواز آنان را
در دل خود اشتیاق تمام قاب بگیرد، ولی پس از چندی با افسوس و دریغ می‌بیند، کبوترها به قفس
بازگشته‌اند و پروبال خود را بی‌خیال می‌کاوند.

قفس زاد و قفس پروردگاسانند اسیر خوی و خواهش، بخت و اقبال
چومن دلسته این خاک بسی مهر گرفته خوبه این غمگین قفسچال
درینا گسوم و سودی ندارد تشو گسوم به روز و شب، مه و سال
مگر نه در شعر پیغام هم؟

چون درختی در صمیم سرده بی‌ابر زمستانی
هرچه برگم بود و بارم بود
هرچه از فرّ بلوغ گرم تابستان و میراث بهارم بود
هرچه یاد و یادگارم بود، ریخته است

...

ای بهار همچنان تا جاودان در راه،
همچنان تا جاودان بر شهرها و روستاهای دگر بگذر
هرگز و هرگز،

بر بیابان غریب من، / منگر و منگر،
شاعر بر اثر یأس سرمای زمهریر زمستانی، بهاران را هم از بیابان غریب خویش میراند و حتی
نمی‌خواهد از نسیم ساسر ابریشمین بهار نکهته سبزی بر پیرآهن خشک او بروید.
و این، اندوه و یأس کوچکی نیست،
و در «قصیده» اش می‌گوید:

در شب قطبی،
در شب شوم سحر گم کرده قطبی،
در شب جاوید، زی شستان غریب من،
- نقبی از زندان بکشتگاه - برگ زردی هم نیارد باد ولگردی،
از خزان جاودان بیشه خورشید،

شب، قطبی است، باد ولگردی هم برگ زردی به جانب شستان غریب شاعر ما نمی‌آرد چرا؟
به قولی شهریار باید: «از محیط خفقان آور تهران پرسیده».
و در «قاصدک» نیز:

... راستی آیا جایی خبری نیست هنوز؟
مانده خاکستر گرمی جایی؟
در اجاقی - طمع شعله نمی‌بندم - خردک شوری هست هنوز؟
و در «پیوندها و باغ» نیز...

... بعضای عاجلت ای بی نجات باغ،
بعد از آنکه رفته باشی جاودان بر باد، / هرچه، هر جا ابر خشم از اشک نفرت باد آبتن، /
همچو ابر حسرت خاموش بار من، /
ای درختان عقیم ریشه‌تان در خاکهای هرزگی مستور / یک جوانه‌ی ارجمند از هیچ جنانان
رست نتواند، / ای گروهی برگ برکین تار چرکین بود، /

یادگار خشکالیهای گردآلود / هیچ بارانی شمارا شست نتواند .../

هرچند نظارت بر شکست و گزارشش یأس و نومییدی حاصل از آن برای او دردناک بود ولی چه می توانست کرد. واقعیت ملموس فاجعه جز این نبود. فردوسی بزرگ راوی آن همه حماسه فتح و پیروزی و سرافرازی و آرمانخواهی قهرمانان بلند آوازه شهنامه نیز شکست ایرانیان را از ایران تازی به ناگزیر و از سردرد گزارش کرد و تلخ مویید وزمانه را تفویض گفت:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار / عرب را به جای رسیده است کار
که تاج کیسانی کند آرزو / تفویض تو ای چرخ گردان تفویض!

و در این حکایت و روایت ناکامی و شکست و سرخوردگی مقطعی از مقاطع تاریخ، حق با اخوان بود. هرچند حقیقت تلخ است. نه با دوست بزرگوار او استاد شفیعی کدکنی، که سخی پیش از سحرگه او را فریب می دهد تا به تعریض بگوید:

صبح آمده است، برخیز / (بانگ خروس گوید). / وین خواب و خستگی را / در شط شب رها کن. / مستان نیمشب را / زندان تشنه لب را / بار دگر به فریاد / در کوچه ها صدا کن /

خواب در بجهها را با نعره سنگ بشکن / بار دگر به شادی / دروازه های شب را رو بر سینه واکن / بنگر جوانه ها را، آن ارجسندها را / کان تار و بود چرکین، باغ عقیم دیروز / اینک جوانه آورد / بنگرید سسونهای بر شانه های دیوار / خواب بنفشگان را با نغمه ها در آمیز / و اشراق صبحدم را در شعر جویباران از بودن و سرودن / تفسیری آشنا کن / آیا آنچه را استاد شفیعی بشارت داد به وقوع پیوست یا آن حقیقت تلخی که عزیز به خاک خفته ما به ناگزیر روایت کرد؟!

مسکین چه کند خنظل اگر تلخ بگوید / پرورده ایسن باغ نه پرورده خویشم
القصه این بحث دراز دامن را بگذاریم و بگذریم.

همانطور که گفته شده زبان اخوان تلفیق و ترکیب سبک فاخر و برصلاطت و شکوه مند ادب دری است با شیوهٔ بغمایی، حال می خواهیم به کیفیت موسیقایی شعر اخوان دل بسپاریم. اخوان به شعر سپید شاملو اعتقاد راسخ داشت و از سر تجربه و تفنن چند شعر سپید ناموفق هم سرود، با این همه وزن را یکی از امتیازات ضروری شعر میدانست. دیداری که با او داشتیم ضمن حرفهایش می گفت: شعر بدون وزن در یادها نمی ماند و فراموش خواهد گشت. پیرامون ارزش وزن و موسیقی در شعر اخوان بهتر آنست که خواننده به کتاب، بدعتها و بدایع نیما، مراجعه کند.

پیش از آنکه در آثار اخوان برای دریافت چند و چون موسیقی به جست و جو پردازیم لازم است بدانیم که استاد شفیعی کدکنی در کتاب «ادوار شعر فارسی، آهنگ و موسیقی شعر را چنین برمی شمارد!

(۱) موسیقی بیرونی، (یعنی وزن عروضی)

(۲) موسیقی کناری، (یعنی قافیه)

(۳) موسیقی داخلی یعنی (تناسب های صامت ها و مصوتها)

(۴) موسیقی معنوی یعنی صناعات بدیعی از قبیل مراعات النظر، طباق، تضاد و جناس...

از آنجا که اخوان پیش از روی آوردن به شعر، زخمه های ساز و تار جانش را نواخته بود و به قول شهریار: اعصابش را با ساز و نوا کوک کرده بودند. گویی نغمه و صدا، آواز و زمزمه و ترنم و تغنی با آب و گل وجودش عجین و مختر افتاده است. شاید قسمتی از راز دل بستگی و عشق او به اوزان عروضی و نیمایی و اعجاز در به کارگیری وزن های دلنشین و استفاده به موقع از قافیه و دیگر لطائف و ظرائف موسیقایی در همین مسأله نهفته شده باشد، او چنان با مهارت و حسن ذوق از انواع برشمردهٔ موسیقی بهره می گیرد که هرگز تکلف و نصنع و تعمدی محسوس نمی شود. موسیقی شعر او بسیار

طبیعی و روان و روح نواز است، انگار شعر او همزاد موسیقی است.
 باغ بود و درّه چشم انداز پر مهتاب. / ذاتها با سایه‌های خود هم اندازه / خیره در آفاق و اسرار
 عزیز شب / چشم من بیدار و چشم عالمی در خواب / ...
 با تو دارد گفت و گو شوریده مستی / ... مستم و دانم که هستم من - / ای همه هستی ز تو، آیا تو
 هم هستی / مهتاب و خواب در قسمت اول و سنی و هستی در قسمت دوم که قافیه‌اند، موسیقی کناری
 را ساز کرده‌اند و آنها از نظر موسیقی بیرونی یا وزن، شعر در بحر رمل سروده شده است که یک
 مصرع آنرا با افاعیل عروضی تقطیع می‌کنیم:

باغ بو دو درّه چشم انداز پر مهتاب

— — — — —

فاع لات فاع لاتن فاع لاتن فاع

همانطوریکه ملاحظه می‌شود، همه مصاربع شعر نماز به اندک زحاف با افاعیل عروضی بحر
 رمل قابل تقطیع است و مصراعها با زحاف فاع پایانبندی می‌شود.
 بسیاری از شاهکارهای جاودان اخوان مثل: «قصه شهر سنگستان» «کبیه» «زمستان» «چاووشی»،
 «آواز کرک» «بغل» «مسادت؟ آه...» «سایه» «دریغ و درده» «پرنده‌های در دوزخ»... و خیلی از
 شعرهای دیگرش در بحر هزج سروده شده‌اند.

نگفتندش، چو بیرون می کشاند از زا دگانش سر،

— — — — —

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مصرع با چهار مفاعیلن تقطیع می‌شود یعنی در بحر هزج شمن سالم.

و این قسمت از شهر سنگستان

دو تا کفتر،

مفاعیلن

نشسته‌اند روی شاخه سدر کهن سالی

— — — — —

از زمستان»

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

— — — — —

مفاعیلن

که ارکان عروضی این اشعار از یک هجای کوتاه و سه هجای بلند مرکب است.

وزن چنان به وضوح در شعر اخوان مترنم و متغنی است که نیازی به شواهد بیش از این ندارد. و
 آنها قافیه یا موسیقی کناری در شعر اخوان چنان است که خانم سیمین بهبهانی فرموده‌اند: «اخوان به
 بیروی از نیما، با بهره‌گیری از قافیه‌هایی که به طور دقیق و حساب شده و در هر بزرگانه، مطلب را تمام
 و آغاز مطلب دیگر را اعلام می‌کند، موسیقی دلنشینی ایجاد می‌کند، و این شگرد چنانکه اشاره کردم،
 از قواعدی است که نیما مدتها پیش اعلام کرده...»

در تأیید گفته خانم سیمین بهبهانی یک بند از شعر دل‌انگیز «بیوندها و باغ» را نقل می‌کنیم:

... / سبز و رنگین جامه‌ای گل‌بفت بر تن داشت.

دامن سیرایش از موج طراوت مثل دریا بود.

از شکوفه‌های گیلاس و هلو طوق خوش آهنگی به گردن داشت.

پرده‌ای طناز بود از مخملی... گه خواب، گه بیدار،
با حریری که آرامی وزیدن داشت.
روح باغ شاد همسایه،

ست و شیرین می‌خوامید و سخن می‌گفت
و حدیث مهربانش روی با من داشت

فعلاً از این بگذریم که همین یک بند چه حلاوت و شادایی و شادی به همراه دارد.

نون ماقبل مفتوح در کلمات تن، گردن، وزیدن و من یش از تکرار ردیف «داشته» قافیه است و در انتهای کوچه باغ مصرعها با ضرب آهنگ جان بخش خود پایان هر بیت را چه خوش اعلام میدارد و روح شونده را به کوچه دیگری از شهر رنگین شعر «راه می‌نمایاند و او را لذت دوچندان، می‌بخشد.

... اما تو، ای بهترین، ای گرمی / ای نازنین تر مخاطب / اما تویی شک عجبی /

مریم تر از مریم، آن زن که زاید طفل خدا را / پاک و بزرگ و نجیبی /

تو روح رویدنی، سحر سبز جوانه، / تو در خزان غم آلود زندان / چون صد سبزه نامزده صد
بهاری / گم کرده‌های دلم را - آینه‌ی روشن بی‌غباری /

قافیه‌های شعر کاملاً روشن است

برای توضیح کاربرد موسیقی درونی یعنی تناسب صامت‌ها و مصوت‌ها در آثار اخوان نمونه‌ای را از کتاب «موسیقی شعر» استاد شفعی کدکنی عیناً نقل می‌کنیم:

«ترکیب تندر ترق / بین جنوب و شرق / زد آذرخشی بزق / اکنون دگر باران جرجر بود... /
گروه مصوت‌ها و صامت‌های (زق) در قافیه به صورت مکرر و بی در پی این صدا را در شعر (آنگاه پس
از تندر) نمایش می‌دهد.»

اخوان به برکت تسلط بی‌چون و چرا بر ادب گذشته پرسی و آشنایی با ظرفیتها و قابلیت‌های
واژه‌ها و شناخت زوایا و دقایق و راز و رمز آنها از موسیقی معنوی، یعنی استفاده از صناعات بدیعی:
مراعات النظر، طباق، تضاد، جناس و... به بهترین وجه ممکن همگراست. بدون آنکه از شعرش
رایحه نکلف و تصنع استشمام شود.

قبل از اینکه برای یکی از طرفه‌کارهای اخوان شواهدی بیابیم ذکر مقدمه‌ای ضرورت دارد.
محقق گرانمایه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب بسیار ارزمند و عمیق و دقیق خود حافظ‌نامه
ذیل غزل ۱۲۲ حافظ می‌فرماید: «واج آرایی... کاربرد آگاهانه- نگاه ناآگاهانه یک حرف به تعدد و
تکرار در یک جمله یا یک مصراع یا یک بیت است... سابقه این صفت یا ظرافت لفظی پس کهن
است، هفت سین معروف نیز نباید با همین تناسب لفظی بی‌ارتباط باشد، به فردوسی منسوب است که
گوید:

ازین پنج شین روی رغبت متاب شب و شاهد و شمع و شهد و شراب.

این واج آرایی و یا هم‌آوایی و همخوانی حروف و در بعضی موارد جناس اشتقاق چاشنی شعر
اخوان است. با هم مواردی را مرور کنیم:

با تو دیشب تا کجا رفتم / تا خدا و آنسوی صحرائ خدا رفتم. / تا ترا زویی که یکسان بود در
آفاق عدل او / عزت و عزل و عزار رفتم... / تجانس و همخوانی حروف (ع) و (ز) مورد نظر ماست.

و: «حریم خلوت و ساقی سکوت ساکت صحراء» س. در ساقی، سکوت، ساکت و (ص) صحرا و
یا: بازمانده، جاودان متعار او چون غار / اصوات مشترک در منقار و غار آبیاری می‌کنم اندو هزار
خاطر خود را / ز آن زلال تلخ شورانگیز / تا کراهِ پاک آشناک / موسیقی حاصل از تلفظ مصوت

(آ) در آبیاری. اندو هزاره خاطر، آن، زلال، تاکراد، پاک، آتشناک چه حالت سبکی و نرمش و پروازی را القاء می‌کند و نیز همخوانی (اکت) در سه واژه.

... و ما ایسو نشسته، خسته، انبوهی / زن و مرد و جوان و پیر / همه با یکدیگر پیوسته، لیک از پای / (س) در نشسته، خسته و پیوسته.

اخوان از انواع تجنیس در شعر خود سود می‌برد:

متزلی در دور دستی هست بی‌شک هر مسافر را / این چنین دانسته بودم، وین چنین دانم / لیک / ای ندانم چون و چندان ای دور / تو بسا کارآسه باشی به آیینی که دلخواهست، دانم این که بایدم سوی تو آمد، لیک / کاش این را نیز می‌دانستم، ای شناخته منزل / که ازین بیغوله تا آنجا کدامین راه / یادکدام است آنکه بپراهست / ای، برآیم، نه به رایم ساخته منزل / ...

در این شعر که اندوهی به سنگینی غربت مه‌آلوده خیم در آن منزل گردیده است، و سرگ اندیشی خیامپور اخوان را با زبانی درینسند و معصوم بیان میدارد، تجنیسی بس لطیف دیده می‌شود: ای برآیم، نه به رایم، ساخته منزل.

و در این مصرع از «کسیه» منقور بر پیشانی همیشه ایام:

... و دیگر سیل و خیل خستگی بود و فراموشی، / سیل و خیل

و این هم صنعت ردالصدر إلى العجز و ردالعجز إلى القدر، در این دو مصرع از «قصه شهر سنگستان»

نوازشهای این، آن را تسلی بخش

تسلیهای آن این را نوازشگر.

و یا تجنیس دو واژه «ستان» و «دستان» باز هم از قصه شهر سنگستان.

... نگفتی جان خواهر، اینکه خوابیده است اینجا کیست؟ / ستان خفته‌ست و با دستان فرو

پوشانده، و بادستان و خارقدهتان گرمی، سلام، اندر آید، / ...

دستان، و قدمتان، از نوعی جناس برخوردارند.

و این هم یک جناس خطا... بنایی کوچک است و روستایی وار / و هر چیزی در آن ساده /

ولی خالی ز حالی نیست / ...

اختلاف خالی و حالی فقط یک نقطه است. و درعین حال هم‌آوایی، «لی» در ولی و خالی و

حالی نیز بدون لذتی نیست.

اخوان به برکت داشتن ذهنی خلاق، کشف و جوشان و جست و جوگر و به علت کار و کوشش

مستمر و بی‌وقفه در آفاق بیکران ادب پارسی به گنجینه‌ای رنج آورد نه باد آورد، دست یافته که به

تعبیر خودش در «لحظات بی‌نایی» و «غلیان شعور نبوت» برای بازگفت سر و سرود و مکاشفات و

اشراقات و راز و رمزهای پر ابهام و نه توی زندگی هنری و سیاسی-اجتماعی خود با کمبود و فقر واژه

و تعبیر و ترکیب رو به رو نشد. چراکه از خردسالی ذهن او با واژه‌ها انس و الفتی یاور نکرده‌نی و

ناگستنی، گرفته بود و به کلمه‌ها با همه وجود عشق می‌ورزید: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که با

آنکه عمری سروکارم با کلمه بوده است و کلمه را نه تنها در آسمان، بلکه در زمین هم می‌دیدم و

می‌شناختم و همه زندگی و عمرم مسخور و مؤنس و یار و یاورم «کلمه» بوده است و کلمه را تجسد

ملفوظ و زمینی خدا می‌شناختم و کلمه ابتدا در آسمان بود و کلمه خدا بود و کلمه به زمین آمد... نقل

از ص ۸ مقدمه ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم

و کلمه‌ها نیز مسخور و مفتون او بودند، همچنانکه کبوترها فرمان‌پذیر اشارت دست مرد کبوتر

باز. در لحظات بی‌خویشی و خلجان روح واژه‌ها از دورتر آفاق، پسر زنان، آرام و رام بر فراز

گلدسته‌ها و برجها و کنگره‌ اندیشه‌های اومی‌نشستند، تصویر و مصراع و شعر می‌شدند، کتیبه می‌نوشتند و قصه شهزاده شهر سنگستان می‌گفتند و مایای او می‌شدند و هبده بدبند... می‌خواندند و قاصدک! هان چه خبر آوری...

راستی آیا رختی با باد؟ یا توام آی کجا رفتی؟ آی / راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟...
بی‌هیچ بوک و مگر، او یکی از تواناترین و غنی‌ترین گویندگان همه تاریخ زبان دری است، به لحاظ در اختیار داشتن خزانه لغات، تعابیر، تصاویر و ترکیبهای بدیع و شگرف و این خود شاید نیمی از ساز و برگ و لوازم و قابلیت شاعری باشد.

واژه‌ها چنان گوش به فرمان اویند که جموشترین و نوسن‌ترین و ناسازترینشان به سهلترین شکل ممکن در کنار کلمات مانوس و دست‌آموز و صیقل خورده ادبی قرار می‌گیرند:
... این دبیر گیج و گول و کوردل، تاریخ / نامذهب دفترش را نگاه گه می‌خواست / با پریشان سرگذشتی از نیاکامم بیاراید / رعشه می‌افتادش اندر دست.

در بیان درفشانش کلک شیرین سلک می‌لرزید / حیرش اندر محبر پرلیقه چون سنگ سیه می‌بست / واژه‌های، گیج و محول، رعشه، حبر، محبر، لیه، همان لغات ناسازگار و جموشند که دستی مقتدر و مسلط آنها را چنان سرچاپشان نشانده است که در ساختمان کلی شعر لطف و جلوه‌ای خاص به خود گرفته و هویتی جدید یافته‌اند.

و در جای دیگر همین شعر میراث: باز او ماند و سه پستان و گل زوفا /
باز او ماند و سکنگور و سه دانه، / و آن به آیین حجره زارانی / کانچه بینی در کتاب تحفه هندی واژه‌های، سه پستان، گل زوفا، سکنگور و... لغاتی نامألوفند که با ورود به شعر اخوان اهلیت می‌یابند و صاحب شناسنامه ادبی می‌شوند.

در شعر طلوع، بهالهاشان سرخه / زیرا بر چکاد دورتر کوهی که بتوان دید / رسته لختی پیش /
شعله‌ور خونبونه مرجانی خورشید... «چکاد همان واژه متروک و مدفون در قمر لغت‌نامه‌هاست که اخوان پس از هزار سال او را زنگور تاریخ بیرون آورده و به دم عیسوی خود به اوجان تازه بخشیده است.

از شعر خفتگان:

«من نمی‌گفتم کجايند آن همه بافنده رنجور / روز را با چند پاس از شب به (خلط سینه‌ی) در مزبل افتاده به نام، سکه‌ای مزدور...» خلط.

و اما واژه چبق را در شعر کم نظیر: «یک بار دگر، بنگرید:

مشرق چبق طسلايي خود را برداشت به لب گذاشت، روشن کرد
ز زمین دودی گرفت عالم را آفاق رهای روز بر تن کرد
و آن زلف گلابتون آبی پوش باغی گل آتشی به دامن کرد

انگار چبق و گلابتون به یمن نفس زندگی بخش او شخصی ممتاز و ابدی یافته‌اند. اینها که در این مقوله گفته شد به قول خود اخوان: بزرگی بود از باغی و از بسبارها تایی، و گرنه سخن گفتن از سحرکاری و اعجاز او در امر احضار لغات و تلفیق و ترکیبشان متوی هفتاد من کاغذ می‌طلبد.

صور خیال یا «ایمازه» در شعر اخوان

بیش از اینکه در دفترهای شعر اخوان ثالث به جست و جوی تخیل و تصویر بردازیم، برای ایجاد سابقه ذهنی افراد ناآشنا با این مقوله، ضرورت دارد تعریفی هرچند نه فراگیر و کلیت شمول

از کتاب ارجمند «صور خیال» تألیف استاد شفیعی کدکنی بیاوریم. «باتوجه به این نکته‌هاست که ما خیال را به معنی مجموعه تصورات بیانی و مجازی در شعر به کار می‌بریم و «تصویر» را با مفهومی اندک و سبتر، که شامل هرگونه بیان برجسته و مشخص باشد، می‌آوریم. اگرچه از انواع مجاز و تشبیه در آن نشانی نباشد. مثلاً گاهی آوردن صفت، چنانکه در بسیاری از موارد در شاهنامه دیده می‌شود بدون کمک از مجاز و تشبیه بخودی خود جنبه تخیلی دارد و همین صفت است که تصویر را به وجود می‌آورد...» وقتی که حافظ بزرگ می‌فرماید:

تنور لاله چنان بر فروخت باده‌باز
که غنچه عرق عرق گشت و گل بجوش آمد

صور خیال را به ملموس‌ترین و زنده‌ترین شکل ممکن کلامی حس می‌کنیم، شاعر با روح در، درون پدیده‌های اطراف خود، بین دو تصور منطقی «تنور» و «لاله» به کشف رابطه و پیوند نهانی تازه‌ای نائل می‌شود، و در کارگاه خلاق ذهن و ذوق رنگین خویش تصویر بدیع «تنور لاله» را - که یک اضافه تشبیهی است - می‌آفریند، و به معرض تماشای جان و دل آدمی قرار می‌دهد، باد بهار به محض دیدن تنور لاله جان می‌گیرد، زیرا اوست که آتش تنور لاله را دامن می‌زند و فروزاتر می‌دارد، و بر اثر هرم محسوس این تنور شاعرانه، بر چهره لطیف و نازک آرای غنچه از شبنم سحرگامی عرق می‌نشیند و گل نیز از تاب آتش مانند دینگی بجوش می‌آید و سرریز می‌کند، بیت لیریز است از تصویر و تخیل...

و این بیت سعدی فصیح و بلیغ:

ببند یک نفس ای آسمان در بیچه صبح
بر آفتاب که استب خوش است باقمرم

بیت از تصاویر سکر آور و رنگین و حیرت‌انگیز لبالب است، آسمان به هنر تشخیص سعدی انسانی مورد خطاب تخیل می‌شود، و صبح، در بیچه و پنجره بام خانه شاعر که باید بروی آفتاب بسته بماند تا بعد از عمری فراق و هجران داد دل از نازنین ماه زمینی خویش بستاند.

و این هم تصاویری متناسب از استاد شفیعی کدکنی: در آینه دوباره نمایان شد / با ابر گیسوانش در باد / باز آن سرود سرخ‌اللق / ورد زبان اوست / ... شاعر گیسوان حسین منصور حلاج را به گونه‌ای آری دیده است، و از تلفیق سرود که امری است موسیقایی و شفتازی با «سرخ» که رنگ ذاتهای محسوس می‌باشد و با بیانی سروکار دارد به نیروی حس آمیزی تصویر دلنشین سرود سرخ را می‌آفریند.

سهراب سپهری همچون شاعران سبک هندی در بعضی از آثار خود به ویژه «صدای پای آب» تصاویری ارائه می‌دهد به سادگی و صداقت و تازگی گل‌های وحشی دشتهای دور و زندگی روستا، من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم / ... من تعازم را وقتی می‌خوانم / که آذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو / ... تپش پنجره‌ها، و گل دسته سرو، دو ایماژ دلخواه ما هستند.

منوچهری دامغانی ستایشگر عشق، شراب، شادی، شکفتگی و سرزندگی و شادابی، در گزارش خود از لحظات حیات شادمانه خویش نقاشی است کم‌نظیر که با کمک تصاویر زیبا، زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستاره و شب و روز را و... در قصاید خوش آهنگ به توصیف می‌نشیند در قصاید:

شبی گیسو فرو هشته به دامن

و: آلا یا خیمگی خیمه فرو هل

و: فغان ازین غراب بین و وای او

و: چو از زلف شب باز شد تابها

می‌توانیم خوشترین تصاویرهای شعر قرن سوّم و چهارم را بشنویم:

شب در شعر منوچهری زنی است با گیسوانی سیاه و فرو ریخته، و گاه چاه بیژن، ستاره منیژه

است بر فراز چاه شب، خورشید وقتی از پس البرز آرام آرام برمی آید، به دزدی مانده می شود که با سرشکسته و خون آلوده از کمین گاه سرک می کشد، دم اسب شاعر ابریشم تاییده است و شمس هاون فولاد، شاعر، درشتناک بادیه ای را می خواهد در توردد که خرد در انتهای راهش گم می شود، و آسمان فراز او به نیمه راه نعام می شود، و...

بعد از این مقدمات وقت آن رسیده است که صور خیال را در شعر اخوان در حدّ حال و حوصله این مقال بررسی کنیم و به ذکر شواهد و موارد مطلوب بپردازیم.

گاهی سکونی بود و گاهی گفت و گویی / یا لحن محبوبانه قولی، یا قراری /

گاهی لبی گستاخ، یا دستی گنه کار / در شهر زلفی شیروی می کرد، آری / من بودم و توران و...
لب گستاخ و بدست گنه کاره تصویرند ولی گمشده ما، در شهر زلفه روی نهفته است. این تصاویر آدمی را به عوالم جوانمردان و عیالواران و شیروان می برند، آن هم در شهر زلفی مخیل و پر از کوجه باغهای مرموز و رازناک.

گاه تصاویر او مانند تصویرهای قرن سوم و چهارم تفصیلی است و در فضای چند بیت جلوه می کند: «باز آئینه خورشید از آن اوج بلند / راست بر سنگ غروب آمد و آهسته شکست / شب رسیده از ره و آن آینه خرد شده / شد پراکنده و در دامن افلاک نست / خورشید آینه ای است که از بلندای آسمان بر سنگ زمخت و بیرجم غروب فرومی آید و می شکند هنگامی که شب از راه می رسد، خرده های پراکنده بر دامن آسمان می نشیند و ستاره ها می شوند. مقصیده از آغاز تا پایان با تصویری ساخته و پرداخته شده است که غالباً چهار رکن تشبیه یعنی شبه و شبه به و، وجه شبه، و ادات تشبیه را به همراه دارند.

همچو دیوی سهمگین در خواب / پیکرش نیمی به سایه، نیم در مهتاب / در کنار برکه آرام /
اوفتاده صخره ای پوشیده از گلستنگ /

صخره پوشیده از گلستنگ، شبه، دیو (هرچند موجودی موهوم) شبه به، همچو، ادات تشبیه، سهمگینی و درشتی وجه شبه.

بند دوم شعر توصیف یسه است... سوی دیگر یسه انبوه / همچو روح عرصه شطرنج / در همان لحظه شکست، سخت، یا بیروزی دشوار / لحظه ژرف نجیب دلکش برنج /... بیسه محسوس و ملموس در این بند به روح نامحسوس عرصه شطرنج تشبیه می شود.

عصر بود و آفتاب زرد کجتابی، / برکه بود و پیشه بود و آسمان بار / برکه چون عهدی که با انکار / در نهان چشمی آبی خفته باشد، بود / پیشه چون نقشی. کاندرا آن نقاش مرگ مادرش را گفته باشد بود / آسمان خاموش / همچو پیغامی که کس نشنفته باشد، بود /... که تصاویر تفصیلی و مشروح را با بهترین اسلوب و توانمندی خاص خویش در شعر به کار گرفته است.

□ ... نگفتندش، چو بیرون می کشاند از زادگاهش سر / که آنجا آتش و دود است / نگفتندش زبان شعله می لیسد بر پاک جوانت را / همه درهای قصر قصه های شاد سدود است /... هرچند فضای کلی بنده تخیل و تصویر لازم را با خود دارد. اما زبان شعله می لیسد، بر پاک، جوانت راه تصویر اندوهگینی است که بر دل و جان آدمی جنگ می اندازد و عم شاعر را از این همه خدعه و تیرنگ گه بر سر راه برنده جوان به انتظار نشسته است. به مخاطب شری می دهد. در این شعر، شعله موجودی است زبانبخش و هولناک.

تصاویری از «باغ من»: آسمانش را گرفته ننگ در آغوش / ابر، با آن پوستین سرد نمناکش /...
«پوستین سرد نمناکش، و سکوت پاک غمناکش». ترصیعی زیبا آفریده اند و موسیقی کناری که از ضرب آهنگ دو واژه نمناکش و غمناکش به وجود آمده است، شنوائی، نوازشی و لذتی ناگفتنی

می‌بخشد، پوستین سرد نمناک، جامه تصویری است که راست بر بالای ابر دوخته شده است. یکی از طرفه کاریهای اخوان، استعمال، خلاف آمد عادت، صفت‌هاست. بدین صورت که صفت را جایی به کار می‌برد که دربرخورد اولیه از آن غرابتی احساس می‌شود، و تصور می‌رود که این صفت هیچ سنخیت و مؤانستی با موصوفش ندارد، فی‌المثل:

باده‌ای هست و پناهی و شبی شسته و پاک / جرعه‌ها نوشم و ته جرعه فشامم بر خاک / نم نمک زمزمه‌داری، رهش اندوه و ملال / می‌زنم در غزلی باده صفت آشناتک / ... صفات: شسته و پاک، برای موصوفی همچون شب ظاهراً قدری دور از عرف و عادت رایج به کار رفته‌اند، ولی با اندکی تأمل درمی‌یابیم که این موصوف و صفتها، انگار با هم الفتی دیرینه داشته‌اند. همچنانکه اسناد جاری بوده، آن هم برای لحظه‌ها به همان اندازه که غرابت دارد، ترم و روخوانی به‌مراه می‌آورد. از تهی سرشار / جویدار لحظه‌ها جاری است / ...

و گاهی بی‌آنکه موصوف و منظور و مراد خویش را نام برد، تنها به ذکر اوصاف و احوال آن بسنده می‌نماید و چه خوش می‌سراید:

/... آبیاری می‌کنم اندوه زار خاطر خود را / ز آن زلال تلخ شورانگیز / ناکزاد پاک / آشناتک / ... شاعر ماکه عمری «تهی جامش از باده خمیازه کش» بود، این بار به جای کستراران و باغهای سبز، بناچار اندوهزار خاطرش را که صرفاً ذهنیتی است غمگین - بازلال تلخ آبیاری می‌کند. و با این بیان دردمند، آنچه را بر دل و جان او می‌گذرد به تصویر می‌کشد، و به جای تصریح به می‌صاف مروق صوفی اندک، بیشه سوز، لوازم و اوصاف و متعلقاتش را که «زالله و تلخ» و «شورانگیزه و تاکراد» و «پاک» و «آشناتک» باشد به کار می‌برد. صدالبته که این امر در ادب گذشته و حال ما سابقه‌های بسیار دارد.

صور خیال شعر آید، بدون کمترین تردید، صرفاً ساخته و پرداخته کارگاه ذهن خلاق خود اوست، نه استحالته مانده و تقالده و نشخوار پیشینیان و یا معاصران، از این نظر وامدار هیچکس نیست، هرچند بسیاری از همعصرانش همواره مدیون و ممنون او خواهند ماند.

تصویری که از کِل زدن و هلهله لک‌لک با آن اطوار زیبا ترسیم می‌کند از خواننده دل می‌ریابد،... پاییز جان، چه شوم، چه وحشتناک / آنک بر آن چنار جوان آنک / خالی فاده لانه آن لک‌لک / او رفت و رفت غلغل غلبانش / پوشیده پاک پیکر عریانش / سرزی سپهر کردن غمگینش / تن باوقار شستن شیرینش / ... موسیقی کناری حاصل از همخوانی و هماوایی آنک و لک‌لک، غلبانش و عریانش غمگینش و شیرینش، مخاطب را به حیرت و حسد می‌کشاند.

همه این مهارتها و لطائف و ظرائف گوناگون سرشقی باد آنا ترا که شعر و شاعری را از سرتنن بیشه دارند و پاسخی نیز آنا ترا که از شعر نیمایی فقط چیستان و معما آموخته‌اند، ای تکیه‌گاه و پناه / زیباترین لحظه‌های / بر عصمت و پرشکوه / تهای خلوت من / ای شط شیرین پر شوکت من / ...

معشوق اهورایی خود را به شط شیرین پر شوکت تشبیه می‌کند، هرچند معشوق موصوف او که همان شطه شعر باشد، محذوف است.

شاعر با شط شیرین خود، در کوچه‌های نجابت و استجاب، در کوچه‌های سرور و غم در کوچه باغ گل ساکت نازها به تفریح می‌پردازد، و تا ساحل سیگون سحرگاه رفتن / در کوچه‌های مه آلود بس گفت و گوها / بی‌هیچ از لذت خواب گنن / ... سرخوش و سبکال می‌خرامد. و با این همه تصویر و تخیل رؤیاگون ما را در عوالم خواب و بیداری به نمایش بهشت و غرقه‌ها و فرشتگان سبکروح می‌برد.

اگر رودکی با تصاویر ساده و تفصیلی، اندوه ریختن دندانهای خود را بر اثر پیری و ناتوانی

چنین می‌سراید: مرا بود و فرو ریخت هرچه دندان بود / نبود دندان لایل چراغ تابان بود / سید سیم زده بود و در و مرجان بود / ستارهٔ سحری بود و قطرهٔ باران بود / یکی نمائد کنون زان همه بود و بریخت / چه نفس بود همانا که نفس کیوان بود / ...

امید ما در ایام میانسالی خویش، خود را و سرزمین دیرسالش را تک و تنها همچون درختی پژمرده و فرو ریخته برگ و بار می‌بیند و می‌گوید:

چون درختی در صمیم سرود و بی‌ایر زمستانی / هرچه برگم بود و بارم بود / هرچه از قر بلوغ گرم تابستان و میراث بهارم بود / هرچه یاد و یادگارم بود / ریخته است / ...

این تنهایی را به اشکال متفاوت تصویر می‌کند. وقتی که گوش به زمزمهٔ درد آلود شاعر به کنار درخت می‌رسیم، گناه دل نمی‌کنیم که از کنار بعضی تصویرها بدون تأمل بگذریم

... دیگر اکنون هیچ مرغ پیر، یا کوری / در چنین عریانی انبوهم آیا لانه خواهد بست.

... بیم دارم مگر نسیم ساحر ابریشمین تو / تکمهٔ سبزی بروید باز بر پیراهن خشک و کبود من / و «عریانی انبوه»، «نسیم ساحر ابریشمین»، «تکمهٔ سبزی» و «پیراهن خشک کیوده» از آن جمله‌اند.

و اما ایماژ در شعر اخوان صرفاً به خاطر هنر برای هنر و تصویر برای تصویر و خوشآیند بیدردان ناز پرورد تعتم به کار نرفته است. تصویر خشک و خالی و پوک و بی‌پیام نیست تا فروغ فرخزاد فریاد بزند که تصویر خشک و خالی را می‌خواهم چه کار کنم، تصاویر او مآلامال از تعهد و رسالت و مسؤولیت زندگی است. گلولهٔ مشقی نیست، شلیک می‌شود، به هدف می‌نشیند منفجر می‌کند. خشم و خروش و نفرت است و نفرت، داغ و درد است و فریاد از بی‌داده، از سخی تصاویر نادرپور و توللی و مشیری نیست.

او با حاشهٔ تصاویر کم نظیرش سرگذشت نسلی را رقم زد که با عشقی حماسی به تلاشی رهایی بخش قد برافراشت: «تا مگر کتاین پوستین را نو کند بنیاده ولی:

«ناگهان توفان خشمی سرخگون برخاست»

... سرگذشت نسلی را که از جگر فریاد برکشید: «این میاد! آن باد»

و «ناگهان توفان بیرحمی سینه برخاست».

سرگذشت نسلی را که به سرمای زمهریری استخوانسوز اسیر آمده که: نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک. / چو دیوار ایستد در پیش چشمانت / ...

هو! دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان، /

نفسها ابر، دلها خسته و غمگین / زمین دل‌مرد، سقف آسمان کوتاه، / غبار آلوده مهر و ماه / سرگذشت شهزادهٔ شهر سنگستان را

سرگذشت زنجیربان دردمند کنار آن صخره را

سرگذشت نومیادانی را که بدان مرد و مرکب پوشالی دلبسته بودند

سرگذشت آن چگوری پیر را

و گزارش باخت شطرنج را بدان دختر زردگون گیسو.

تصویر او داستان تلخ قبیله‌ای است همواره در معرض تهاجم دزدان دریایی

گزمه‌ها و گشتی‌ها و کشتی‌ها و برون‌ها و برونها.

تصویر او زنتهار و بیدار باش و هشدار و هان والا، در برابر این همه چاه و چاله و فریب و دانه و دام است.

بده... بدبده... ره هر پیک و پیغام و خبر بسته است / نه تنها بال و پر، بال نظر بسته است / نفس تنگ است و در بسته است / ... دروغین بود هم لبخند و هم سوگند / دروغین است هر سوگند

و هر لبخند/...

فریت می دهد بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست /...
 ... / هشدار ای سایه ره تیره تر شد / دیگر نه دست و نه دیوار / دیگر نه دیوار نه دوست /
 دیگر بمن تکیه کن، ای من، ابدوست، انا / هشدار کایتسو کچینگاه وحشت /
 و آنسو هیولای هول است / وز هیچیک هیچ مهری نه بر ما / ای سایه ناگه دلم ریخت، افسرد
 ایکاش می شد بدانیم / ناگه کدامین ستاره فرو مرد /
 قاصدک... / دست بردار ازین در وطن خویش غریب / قاصد تجویه های همه تلخ / با دلم
 می گوید / که دروغی تو، دروغ / که فریبی تو فریب /...
 تا خستگی اطالۀ کلام را از یاد بریم با او به صبحی پناه بریم
 «صبحی»

- در این شبگیر،

کدامین جام و پیغام صبحی مستان کرده ست، ای مرغان
 که چونین بر برهنه شاخه های این درخت برده خوابش دور
 غریب افتاده از اقران بستانش در این بیغولۀ مهجور،
 قرار از دست داده، شاد می شنوید و می خوابید؟
 خوشا، دیگر خوشا حال شما، اما
 سپهر پیر بد عهد است و بی مهر است، می دانید؟

- کدامین جام و پیغام؟ اوه

بهار، آنجا نگر کن، با همین آفاق تنگ خانه تو باز هم آن کوهها

[پیداست.

شئل بر فینه شان دستار گردن گشته، جنبد، جنبش بدرود،
 زمستان گوی پو شد شهر را در سایه های تیره و سردش،
 بهار آنجاست، ها، آنک طلایه ی روشنش، چون شعله ای در دود.
 بهار آنجاست، در دل های ما، آوازهای ما
 و پرواز پرستوها در آن دامن ابر آلود.
 هزاران کاروان از خوبتر پیغام و شیرین تر خبر پویان و گوش آشنا

[جویان.

تو چشمتی بجز بانگ خروس و خر
 در این دهگور دور افتاده از معبر؟

□□□

- چنین شگین و هایاهای

کدامین سوگ می گریانندت ای ابر شبگیران اسفندی؟

اگر دوریم اگر نزدیک

بیا با هم بگرییم ای چو من تاریکه.





ابوالقاسم کسمانی

خاطراتی دربارهٔ مشروطیت و قیام جنگل

میرزا ابوالقاسم کسمانی فرزند حسن در سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ نزدیک سردر سنگی در دربند دکتر افشار منزل داشت و همسایهٔ روبرو بودیم. ابوالقاسم کسمانی پیرمرد کشیده قامت و باریک، خندان‌رو و خوش سخنی بود و چون یک کیره از خاندان کسمانی در یزد سکونت داشتند و یکی از افراد آن خاندان عیالش از خاندان افشار یزد بود غالباً مرحوم میرزا ابوالقاسم از خویشی یاد می‌کرد.

علی کسمانی نویسنده و مترجم مشهور سینما فرزند او که دو سه سالی بزرگتر از من است با پدرش زندگی می‌کرد. علی جلسه‌ای هفتگی از جمعی شعرا و ادبای همین و سال در همان خانه ترتیب داده بود که محمد جعفر محبوب، مرتضی کیوان، سیروس ذکاء، مصطفی فرزانه و... از اصحاب و یاران آن جلسات بودند. علی کسمانی دورهٔ خدمتش در وزارت کار گذشت ولی دبستان فرهنگ بود و در سال ۱۳۳۰ (۲) مجلهٔ دعالم هنر، را می‌نوشت و گاهی از من هم نوشته‌ای می‌گرفت و چاپ می‌کرد تا اینکه یکسره وقت و ذوق و همتش را مصروف فارسی کردن فیلم سینمایی کرد.

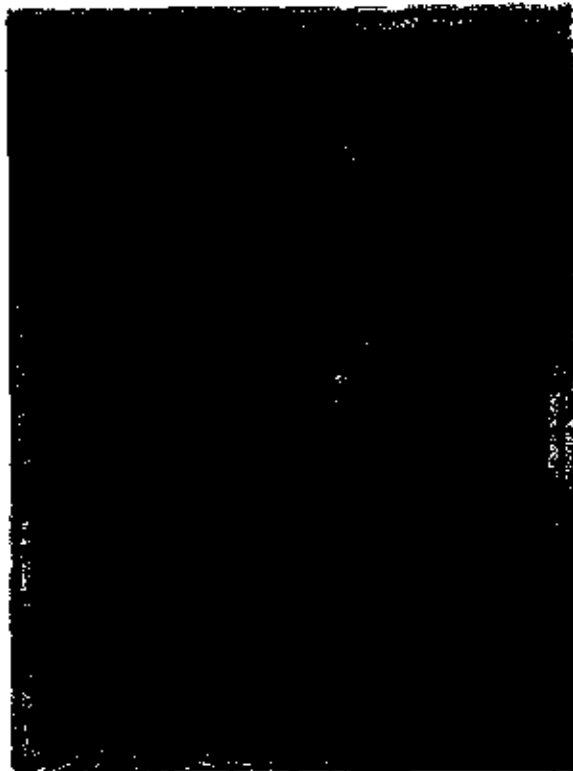
میرزا ابوالقاسم فرزند دیگری دارد که مهندس عبدالحمید کسمانی است. چند سال پیش ایشان به من کتابچهٔ خاطرات پدرش را که در همان سالهای اقامت در سردر سنگی می‌نوشته است نشان داد و اجازه فرمود آن را بگیرم و بخوانم، پس مناسب دیدم بعضی از بخشهای آن را که (به ۴۴ بخش تقسیم شده است) با کمی ویراستاری عبارتی در آورنده به

یادگارنامه را به آینده واگذارده‌اند. موجب القوس بسیارست که مهندس عبدالحمید، اینک در میان ما نیست و به جهان باقی رخت پرست. روانش شاد باد.

فصل ۷۸- گیلان و میرزا حسین خان کسمانی و خودم و انقلاب

رشت ۱۳۲۶ هجری - مرحوم آقا میرزا حسین خان کسمانی فرزند مرحوم آقا محمد ابراهیم ارباب کسمانی است. از مرحوم ارباب سه فرزند ذکور به وجود آمد بزرگتر آقا میرزا حسین خان معروف به کسمانی است. دوم آقای آقا محمد آقا، سوم آقای علی آقا. علی آقا در شباب جوانی مرحوم شده، معروف است که خودکشی کرده. کسمانی نوکری نکرد.

آقا محمد آقا در فونسلگری روس از بدو امر بعد از تحصیلات خود در روسیه که نقاش زبردست استادی بود و زبان روسی را هم خوب می‌دانست داخل شده تا اواخر حکومت امپراطوری روسیه (تزار) در فونسلگری رشت روس بود و متنفذ.



ابوالقاسم کسمانی

کسمائی مرحوم پس از تحصیلات ابتدائی در ایران زمان حیات پدر به عنایت رفته در نجف اشرف به تحصیل عربی پرداخت. چندین سال متوقف بود و تحصیل عربی را ادامه داد. معروف به آقا شیخ حسین گردید. عمامه و ریش بلندی داشت که با همان لباس روحانی عکس دارد. بعد از فوت ارباب به روسیه رفته تحصیلات روس و نقاشی را کرد و سپس به پاریس فرانسه رفت و تحصیل نمود و نقاشی را هم در پاریس تکمیل کرد. چند زبان خارجی می دانست عربی، روسی، فرانسه، گرجی، ارمنی. به علاوه زبان مادری پارسی گیلکی و پارسی عادی طهرانی و ترکی. به این حساب هشت زبان را بخوبی حرف می زد. نویسنده زبردست خوش خط شاعر، نطاق واعظ بود که در مناظرات ساعت متجاوز وعظ می فرمود.

تخصصات وجدانی معتقداتش - آزادخواه، پاک، مجاهد، متهور، با شهامت، وطن پرست، رک گو، بذال و با عاطفه بود و از تملق و چاپلوسی بدش می آمد. در عین حال مؤدب بود. ثروتش از موروثی پدری سهمی که داشت قریه سالکسر در فومن گیلان، بازرجه معروف سیزه میدان رشت خانه پدری پشت بازارچه در سیزه میدان رشت. تا آخر عمر با محصول همان قریه سالکسر آبرومند و محترم زندگانی کرد. سه اولاد از کسمائی مرحوم به وجود آمد که در فید حیات می باشند. یک پسر جهانگیر و دو دختر خورشید و صنوبر.

نسبت من با مرحوم کسمائی - پسر خاله پدرم بود و پسر دائی خانم من. آنچه از تاریخ زندگانی نامبرده مرحوم اطلاعات دارم (و مدتی هم با کسمائی در رشت و طهران مشور بودم) در این کتاب خود می نویسم.

کمیسیون جنگ جنگل

خلاصه بعد از ورود به رشت، از مراجعت سفر اولیه خودم از مسکو، تحقیق کرده و پرسیدم کسمائی کجاست؟ گفتند در کمیسیون جنگ سیزه میدان. به کمیسیون جنگ رفته کسمائی را ملاقات و از بازگشت خود از مسکو متحضرش ساختم. خوشوقت شده به ورود من تبریک گفت، کسمائی مسلح بود. لباس مجاهدی پوشیده در کلیه امور تشکیلات آن زمان دخالت داشت و از رؤسا بود. مرا در کمیسیون جنگ به هیت مجریه که عبارت بودند از «والیکوه گرجی و آقای امین الملک مرزبان و انتصارالسلطان پسر عموی سپهسالار مرحوم تنکابنی و میرزا علی خان معروف به منتصرالدوله سرباز ملی و آقای آقا سیدعلی تاجر تبریزی سر سلسله مجاهدین آذربایجانی تبریز، یکی هم خودش و آقا سید امیرج گیلانی. عده هیت کمیسیون جنگ می شود هفت نفر که معرفی نمود و تعهد نمود از هر حیث تناسب و لیاقت ابوالقاسم کسمائی نوه خاله خودم را ضمانت می کنم. منشی کمیسیون جنگ باید این جوان باشد که از وجودش استفاده کنیم. هیت عضویت مرا پذیرفت و به دستور کسمائی مشغول کار شدم.

افراد مهمتر جنگل

میرزا کوچک خان در جنگل گیلان یک عده گیلانی را دور خود جمع می کند و اسلحه تهیه نمود. بعد هم حاجی احمد کسمائی (ولی حاجی احمد از طایفه ما نبود فقط اهل کسمای فومن بود) به کوچک خان پیوست شد.

خالو قربان لر که در گیلان جزو مردم عادی و سرگردان بود به جنگل رفته یک عده هم لر با



میرزا کوچک خان جنگلی
از عکسهای مرحمتی آقای عباس حیدری

خود می برد و ضمن سران مجاهدین جنگل بحساب می آید. کوچک خان گوراب زردق را مرکز نظامی خود قرار داده شروع به تشکیلات می نماید. در کسمای فومن «هیئت اتحادیه اسلام» که در رأس آنها حاجی سید محمود و حاجی احمد و آقای شیخ محمد حسن جنگلی و آقا شیخ محمود بوده اند مجلسی به نام «اتحاد اسلام» دائر می کنند. آقای میرزا محمدی انشائی مرحوم هم مدیر روزنامه جنگل معروف می شود و روزنامه جنگل را طبع و نشر می دهد.

رشت و توابع آن تا بندر پهلوی الی منجیل، لاهیجان به همدستی مرحوم دکتر حشمت نارودسر در تصرف مرحوم کوچک خان قرار می گیرد. این تشکیلات جنگل هفت سال تمام دوام یافت که بعد از طلوع پهلوی و حکومت پهلوی منحل شد که خود تاریخ علیحده دارد. من صرف نظر از نوشتن و بسط آن نموده، همینقدر در این کتاب خود تذکری دادم و پوشیده نیست مرحوم کسمائی با مرحوم کوچک خان همراه نبود و در تشکیلات جنگل اقدامی نکرده، ولی با کوچک خان دوست و با حاجی احمد کاملاً و قویاً مخالف بود.

فصل ۲۹ - اقدامات مرحوم کسمائی در انقلاب گیلان

اوقاتی که آقا بالاخان سردار که یکی از رجال مستبد نامی دوره ناصرالدین شاه بود از طرف محمدعلی شاه به حکومت گیلان با یک عده نظامی مأمور می شود، در رشت با نقراسوف قونسول خونخوار روس تزاری روی هم می ریزد، احرار و آزادیخواهان را گرفته بعضی را به دار می زند و بعضی را تبعید می کند. مرحوم کسمائی به تبدیل لباس از رشت فرار کرده، با کشتی از دریای بحر خزر به بادکوبه می رود و با اینکه نقراسوف به همه جا دستور داده بود کسمائی را دستگیر نمایند کسی نمی تواند کسمائی را بشناسد.

خلاصه از بادکوبه به تفلیس رفته با احرار گرجیان مخفیانه ملاقات و صحبت می نماید و قرار می گذارند چند نفر گرجی بسبب ساز به کسمائی بدهند تا همراه خود به رشت بیاورد و از آنها محافظت نماید. تا در روز و ساعت معین طلوع و قیام به کشتن آقابالاخان (دست قوی محمدعلی شاه و نقراسوف تزاری) شوند و گیلان را آزاد کنند. با کمیته اجتماعون عامون قفقاز هم به هم بسته روابطی یافته قرار می گذارد اسلحه از قبیل موزر و فشنگ و بسبب و نارنجک به رشت بدهند و پول آنها را بگیرند.

مجاهدین قفقازی

کسمائی مرحوم در روسیه تزاری با آن قدرت و حکومت استبداد شدید نیکلا چند نفر گرجی را در تفلیس به نام «والیکوه» «دادیکوه» و «دوسه نفر دیگر که اسامی آنها را فراموش کرده ام همراه خود به رشت می آورد. چگونگی آورده و چه نقشی به کار برده که با آن همه سانسور و مواظب بودن حکومت تزاری و دستورات نقراسوف قونسول رشت و با سعایت آقا محمد آقا کسمائی برادر خود در قونسولخانه رشت که قویاً با برادر خود کسمائی مرحوم مخالف و ضد بود گیر نمی افتد نمی دانم. از مظلمین باید پرسید. این آدم چه هوشی داشته و چه رلی بازی کرده که چند نفر گرجی احرار بسبب ساز تبعه روس آن هم روس آن روز را از مرکز حکمرانی قفقاز و (تفلیس) به ایران و گیلان آورده فی الحقیقه از شاهکارهای مهم تاریخ عملیات کسمائی است.



از عکسهای رکن الممالک است که مرحوم عبدالحمید کسمایی به من لطف کرد. آن مرحوم در فروردین ۱۳۷۱ در استرالیا درگذشت. درین عکس میرزا حسین خان کسمایی دیده می‌شود.

بالاخره گرجیها نامبرده را به رشت وارد نموده، در چه خانه‌ای جای داده کسی نمی‌دانند. مرحوم سردار محیی، حاجی وکیل و آقای میرزا کریم خان معروف به گیلانی با مرحوم کسمائی هم‌دست و هم مسلک بوده‌اند. از قراری که خود مرحوم کسمائی برایم صحبت کرده است آن گرجیهای نامبرده را با یک عده احرار آذربایجانی تبریز و گیلان که بالغ بر شصت هفتاد نفر بودند سه ماه تمام مخفیانه نگاه‌داری می‌کنند. نان، گوشت، غله می‌دهند تا در روز وساعت معین قیام کرده بالاخان را می‌کشند.

قتل آقابالاخان سردار

روزی که آقابالاخان سردار در باغ مدیریه میهمان مدیرالملک گیلانی ازاعیان برجسته و مشهور گیلان در اواخر فصل بهار میهمان بوده و نهار را خورده نشسته بامدیرالملک بازی تخته و قمار داشته و عده‌ای هم از نوکرهای مخصوص خودش در باغ بوده‌اند، کسمائی و سردار محیی ملحق با مجاهدین از محل‌هایی که داشته‌اند یک دفعه بیرون می‌آیند. والیکو و دادیکو (گرجیان) را کسمائی و سردار محیی همراه خودشان به باغ مدیرالملک می‌برند، و با چند نفر مجاهد دیگر علی‌الغفله وارد اطاق شده، آقابالاخان سردار را به والیکو و دادیکو نشان می‌دهند. والیکو و دادیکو هر یک تیری به سردار زده جایجا می‌میرد و نعش را کشان کشان خون‌آلود از اطاق می‌آورند توی باغ می‌اندازند که همه ببینند. یکی دو نفر هم از نوکرهای سردار در باغ کشته می‌شوند.

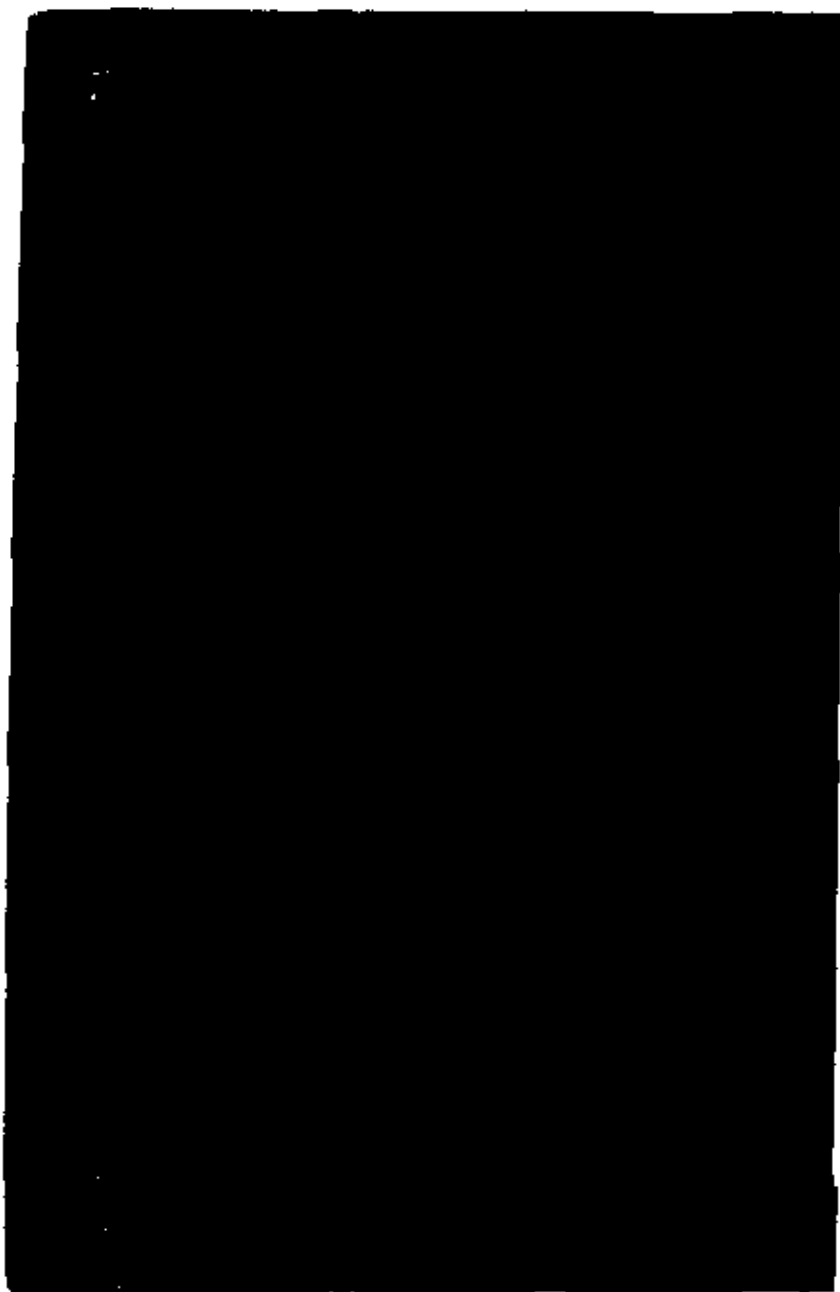
فصل ۸۰ - کسمائی و تصرف نظمیة رشت

کسمائی با گرجیها و یک عده مجاهدین به سرعت از باغ به نظمیة آمده و نظمیة را تصرف و باسبازها و توپچی زد و خورد می‌کنند. کسمائی توپ را از توپچی می‌گیرد. روی توپ رفته ایستاده نطق می‌کند. تأثیری بسزا بخشیده سربازها تسلیم و خلع سلاح می‌شوند. چون تا آن روز کسی احتراق بچب را ندیده بود، وقتی که گرجیها بسبها را می‌اندازند و محترق می‌شود و عده‌ای را کشته، نظامیان را ترس برداشته بدون مقاومت تسلیم می‌شوند.

در هر صورت تا عصر آن روز تمام ادارات دولتی و شهر رشت به دست کسمائی و مجاهدین افتاده، نقشه را که قبلاً کشیده بودند فوراً به تشکیلات داده؛ شب همه جا از مجاهدین پست گذاشته مشغول کار می‌شوند. از فردا بر تعداد مجاهدین افزوده شده، روز به روز به تکثیر و توسعه نفوذ پرداخته، حدود گیلان همه جا را از قسمت راه طهران تا منجیل در دست داشتند.

محمودولی خان سپهسالار

مرحوم محمد ولی خان سپهسالار را از ننکابن یا یک عده مجاهدین به تنکابن حرکت داده با تجلیل وارد رشت نمودند. من در کمیسیون جنگ با مرحوم کسمائی و هیئت نامردگان کمیسیون جنگ، با حرارت و صمیمیت کار می‌کردم. منشی بودم. منزلی در حدود کمیسیون جنگ کوچک افتخارالتجار به اتفاق حاج سید آقا ربیع‌زاده که آن اوقات مجاهد بود (نامش را در فصل ۴۹ برده‌ام) کرایه کرده بودیم. ربیع‌زاده جزو دسته و قسمت آقا میرزا غفارخان سالار بود که مأمور اردبیل شدند و من تنها شدم.



پناه گرفته مرحوم ابوالقاسم کسمایی به آقای علی کسمایی نفر چهارم از دست راست
میرزا حسین خان کسمایی است.

سپهسالار مرحوم با سردار اسعد بختیاری با اصفهان ارتباط داشت و در رشت، کمیته ستار، برپا شد. تمام اوامر از طرف کمیته ستار صادر می‌شد. در رأس این کمیته مرحوم کسمانی و آقا میرزا کریم خان و سردار محبی بودند و جمع دیگر شعبات داشت. سپهسالار در کمیته نبود و از اختیارات کمیته بی‌خبر بود و به کمیته راه نداشت. رابط کمیته با سپهسالار ملاقات می‌کرد و دستورات صادره را می‌رساند.

کمیته قوه مدعشه داشت. قوه مدعشه عبارت بود از عده‌ای مجاهدین برگزیده رشیدمتهور و وطن پرست ایرانی خالص که احکام صادره کمیته به دست مجاهدین مدعشه اجرا می‌گردید، از قبیل ترور و کشتن و مجازات. حتی اگر از مجاهدین قوه مدعشه عضو فاسدی مشهود و معلوم می‌گردید که خودسرانه رفته باشد از کسی پوئی گرفته به نام کمیته یا آن شخص را تهدید کرده باشد یا دزدی نموده باشد یا مست شده بد اخلاقی و شرارت از او بروز نموده باشد، به حکم کمیته می‌بایست در کمیسیون جنگ استنطاق و محاکمه شود. پرونده او را رابط گرفته ببرد به کمیته برساند. مجدداً پس از صدور حکم از کمیته آن مجاهد مقصر را تبعید یا حبس یا ترور کرده به دست یک مجاهد دیگر مدعشه بدهند. رابط کمیته مرحوم میرزا محمدعلی خان مغازه بود که با من هم دوستی داشت.

این قانون به کمیسیون جنگ هم تسلط داشت و اجرا می‌شد. بعلاوه قوه مدعشه خود کمیته هم مجاهدین غیور متهور رشید و وطن پرست داشت که قوه مدعشه نیز از آن مجاهدین می‌رسید که مبادا به حکم کمیته کسی را مجازات بدهند. برای کمیته سید قرشی و سیاه حبشی فرق نداشت. خیانت را مجازات می‌داد و من از کمیسیون جنگ منتقل به قوه مدعشه شده بودم و منشی مدعشه به کمیته معرفی کرده بودند. گزارشها، راپرتها و سایر تحریرات روزانه به خط من به توسط رابط کمیته فرستاده می‌شد و از جمیع امور من اطلاع داشتم که سایر مجاهدین مسوق نبودند. روی همین اصل بود که همه از کمیته حساب می‌بردند و کارها صحیحاً بدون تأخیر جریان داشت.

کمیته ستار

کمیته ستار گیلان با تبریز هم ارتباط داشت. با طهران هم نیز کاملاً مربوط بود. همواره پست کمیته مطالب و نامه‌ها را بطور رمز حامل و در حرکت بود. این تشکیلات روز به روز توسعه می‌یافت و بر قدرت و نفوذش می‌افزود. تا اینکه سپهسالار با عده کفای مجاهدین و مهمات به حکم کمیته از رشت با شکوه و جلال شایانی حرکت کرد و مانور تسخیر قزوین گردید.

یفرم و مجاهدین ارمنی

یفرم مجاهد ارمنی و جمع دیگر مجاهدین ارمنی هم با سپهسالار به قزوین رفتند. پس از سقوط قزوین و تشکیلات در قزوین که اساس ارتباط با کمیته رشت بود، حکومت لاهیجان را به آقای امیر انتصار السلطان دادند. نامبرده از عضویت کمیسیون جنگ بیرون آمده و از کمیته تقاضا کرد مرا هم از مدعشه خارج کنند و به نامبرده بدهند که رئیس دفتر حکومت لاهیجان ایشان شده بروم. کمیته هم پذیرفت و حکم داد.

فصل ۸۱ - حکومت لاهیجان آقای انتصارالسلطان و همراه بودن من

آقای انتصارالسلطان داماد سپهسالار بود. مرد فاضل خوش اخلاق و مهربان بود. با من هم خیلی مانوس بود. از رشت به اتفاق به لاهیجان رفتیم. من رئیس دفتر بودم، آقا میرزا سید حسین خان معینی که بعداً چون پسرش سرتیپ بود نماینده مجلس گردید آن زمان پیشخدمت باشی بود. وارد اطاق می شد حق نشستن نداشت. به هر حال پنج روز بود من لاهیجان بودم و مشغول کار. از کمیته حکمی تلگرافی صادر شده مرا به رشت احضار کردند. آقای انتصارالسلطان ناچار روانه ام فرمود.

به ورود به رشت از کمیته حکم به نام من و آقای مهدی آقا گل میخ فروش اسکندانی صادر شد به مفاد آنکه آنچه اسلحه از کمیسیون جنگ به شما می دهند تحویل گرفته با مخارج راه که خواهند داد مأموریت دارید بپرید در کرج، طهران به اردوی سپهسالار برسانید، رسید گرفته بیاورید. مجاهدانی هم همراه شما خواهند بود. بدون درنگ و تعلل حرکت نمایید و مفاد حکم را به موقع اجرای بگذرید.

فصل ۸۲ - مأموریت رسانیدن اسلحه

یک گاری اسلحه متفرقه از قبیل تفنگهای ورنند بلند و کوتاه سربازی و فشنگ و موزر و بمبهای گروانکه در رشت آقای حاجی حسین آقا تاجر اسکندانی ساکن سرای طافی به من و آقا گل تحویل دادند. یک کالسکه پست من و آقا گل نشستیم. چهار اسب بستند. گاری هم چهار اسب داشت و پست بود. روی بار سلاح مجاهدین پنج نفر نشستند. از طرف ارباب بهمین رئیس راه پست به همه چاپار خانه ها نوشته شد به محض رسیدن ما اسب عوض کنند، معطل نمایند. با یک عشق و حرارتی عزیمت شد. یک کالسکه پست هم که مسافرش دو نفر مره فرانسوی از مشایخ سفارت فرانسه طهران بودند و پارسی هم خوب حرف می زدند پشت سر ما می آمدند.

در رودبار که می بایست اسب عوض شود من دمر در زمین دراز کشیده خاک را بغل کرده بودم. یک نفر از آن فرانسویهای نامبرده بالا آمد از من پرسید چرا این کار را می کنید. گفتم ببینید درختهای زیون کوه وسط سفید رود منجیل، آنطرف کوه رحمت آباد درختهای سرو کاج طبیعی چه مناظر زیبا و قشنگی است. وطن ماست. از فرط علاقه که به وطن دارم خاکش را در بغل گرفته به سینه خود فشار می دهم. یک حرفی گفتم که هیچوقت از یادم نخواهد رفت. گفتم خاک وطن شما همه چیز دارد. و وطن را که جز یک مشت خاک بیش نیست همین طور باید در آغوش گرفته دوست داشت.

کالسکه ما جلوتر با گاری اسلحه حرکت کرد تا وارد قزوین شدیم. در آلاچیق مرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده که مجاهد و با من دوست بود مرا بوسید. مقداری عم از کمیسیون جنگ قزوین اسلحه دادند. ضمیمه اسلحه رشت گردید. پوشیده نمایند که میرزا ابراهیم خان منشی زاده در طهران جزو کمیته مجازات شده بود و وثوق الدوله این مرد آزادیخواه را با ابوالفتح زاده در راه سمنان داد کشتند.

یک گاری اسلحه را آورده در قره تپه شهریار به مرحوم میرزا علی محمدخان پسر عموی تقی زاده^۳ تحویل دادیم. مجاهدین همراه ما در قره تپه داخل دستهای مجاهدین شدند. من و آقا گل بعد از یک شبانه روز توقف در قره تپه به رشت مراجعت نمودیم.

۳ درست نیست، علی محمد تربیت برادر محمد علی خان تربیت بود و ابن اخیر خونی سببی با تقی زاده پیدا کرده بود (ا. ا.)

فصل ۸۳ - قره تپه شهریار و کسمانی و جنگ

مرحوم کسمانی از قره تپه با یفرم ارمنی و سردار محبی و جمعی از مجاهدین مسلمان و ارامنه به بادامک رفته جلو قزاق قشون محمدعلی شاه را گرفته جنگ می‌کردند. کرج دست اردوی ملی بود. شاه آباد قزاق دولت در قره تپه مرحوم سپهسالار تشریف داشت، با اردوی ملی که جلو قزاقها را که از سمت شاه آباد به بادامک رفته می‌خواستند حمله نموده قره تپه را بگیرند و از آنجا به کرج حمله نموده، اردوی سپهسالار را در عزیمت به طهران مانع شوند نقشه دولت به قرار مذکور بود.

سپهسالار هم چون می‌دانست قاصد آمده نامه آورده بود که سردار اسعد بختیاری با عده بختیاری از قم حرکت و به حسن آباد رسیده‌اند که به طهران بیایند در واقع دو اردوی سردار اسعد و سپهسالار از دو طرف طهران را تهدید می‌کردند. در خود تهران هم که مجاهدین مستعان الملک تبریزی و مجاهدین دیگر حاضر بودند و منتظر ورود آن دو اردوی نامبرده که دفعتاً واحده مطابق نقشه، مسلح از خانه‌های خود بیرون آمده به زد و خورد و جنگ با ماموqانها و سیلاخورها و قزاق و سرباز پرداخته، عرصه را به محمدعلی شاه تنگ نموده تا طهران سقوط کند و کار محمدعلی شاه تمام شود.

چنانچه همین نقشه هم عملی شد و محمدعلی شاه از صاحب قرانیه شمیران به زرگنده رفت و در سفارت روس پناهنده شد و تخت و تاج را از دست داد.

آقای مرآت‌السلطان مجاهد صاحب منصبی مأمور شدند رفته از شمیران سلطان احمد شاه را که طفل بودند به شهر آوردند. محمدعلی شاه را هم با ملکه مادر سلطان احمد شاه از کشور خارج نمودند. رفته در ادسای روسیه مقیم شد. همراهان محمدعلی شاه که از نوکرهای مخصوص دربار و ملکه بودند صاحب جمیع، آقای مختارالدوله، دکتر و دونفر هم خدمت زن ایرانی را با خود بردند. آقای مرآت‌السلطان بعد از استعفای از نوکری دولت در همان سنوات در مریضخانه امریکائی وارد شده حایدار و تحویلدار شدند. هنوز هم تشریف دارند و از دوستان ارجمند من می‌باشند.

فصل ۸۴ - تغییر رژیم و تشکیلات طهران

سلطان احمد شاه چون طفل و شمار سنین او بالغ نبود، جناب آقای ناصرالملک همدانی را نایب السلطنه قرار دادند. سپهسالار رئیس الوزراء و وزیر جنگ شد. سردار اسعد وزیر داخله، مستشارالدوله وزیر خارجه و سایر وزراء نیز تعیین شدند. یفرم ارمنی را رئیس نظمیة کل کشور انتخاب کردند.

کسمانی و مشروطیت

مرحوم کسمانی شغل دولتی قبول نکرد. هرچه اصرار کردند جواب گفت من مجاهدت را برای آن اقدام ننمودم که پس از موفقیت وزیر یا دبیر شوم. من فلاحم و زارح. با همان ملک گیلان زندگی می‌کنم. بازارچه سیزه میدان رشت خود را به شخص زین‌العابدین حاتم گیلانی رهن داده بود. دوازده هزار تومان قرض داشت که مصارف مجاهدین و مسافرت‌های به روسیه و پاریس و گرجیها شده بود. همین که در رشت آقاابوالاخاں سردار کشته شد، حاتم از ترس سند بیع شرطی بازارچه را نزد مرحوم کسمانی آورد اظهار کرد تقدیم می‌کنم. کسمانی خندید و گفت حاجی آقا حاتم ما مجاهد نشدیم که مال مردم یا حال شما را بخوریم. ما مجاهد شدیم که رفع ظلم نموده کشور خود را از خطر حفظ کنیم.

من پول ندارم به شما که طلب دارید بدهم. بازارچه را حاضرم قیمت کنید به بیع قطعی به شما برگزار به تصرف شما بدهم. آنچه حاتم تعارف کرد نپذیرفت. بازارچه را به بیع قطعی به حاتم فروخت و به تصرفش داد و بقیه پول را گرفت.

فرق با یفرم

چقدر فرق دارد با مجاهدانی که مال مردم را غارت کردند مانند یفرم ارمنی و امثال او، که یفرم بعد از سقوط قزوین شبانه به خانه سید جلیل شیخ الاسلام قزوینی سید معمر محترم رفت. شیخ الاسلام را کشت و جواهرات او را برد. کذلک در ریاست نظمی خود چه کارها که نکرد. عاقبت هم بحمدالله در قضیه کرمانشاهان و آمدن سالارالدوله با جمعی از اکراد به جنگ رفت و در همدان با یک گلوله که به مغزش اصابت کرد به درک واصل شد.

کشته شدن یزید هاشم

خوب به خاطر دارم که در فرّه تپه نان و گوشت و خواروبار نبود. مجاهدین یونجه نر می‌خوردند. دهقانی بار فیصی آورد پول داده خریدند خوردند. من و چند نفر مجاهد را که مأمور توپ شریلت کرده بودند روی خاکریز گذاشته بودند. مجاهدی بود قفقازی که از قفقاز آمده بود به نام یزید هاشم. کت و شلوار ماهوت آبی در تنش، چکمه تماش نازک گلی رنگ در پایش، یک موزر و یک تفنگ سه نیر کوناه به دوش و قطار فشنگ به کمر داشت، پهلوی من ایستاده بود، اظهار داشت اگر به طهران رسیدم رکاب اسب خود را از طلا خواهم کرد. دفعتاً واحده بعد از این حرف و آن عقیده تیر غیبی از سمت بادامک آمد و به پیشانی اصابت کرد، مغز سرش متلاشی شد و جسدش به زمین افتاد و به خاک و خون غلطید. من نگاه کرده به نعش او گفتم برخیز برویم طهران رکاب اسب را طلا کن! سپهسالار سواره رسید. چون نعش نامبرده را دید پرسید چه شد مرد. قضیه را گفتم. دستور داد در همان مکان دفن کردند.

والیکو و دادیکو

بالعکس خون پاک و مسلک مقدس والیکو و دادیکو گرجی. نامبردگان آن غسل را ظاهر ساخت. از قزوین به رشت مراجعت نموده در کمیسیون جنگ موزره‌های خودشان را از دوش باز کردند و روی میز گذاشته گفتند: از تغلیس نیامدیم مردم ایران را غارت کنیم. اما احراویم دزدی و غارت را بد می‌دانیم. در قزوین یفرم شیخ الاسلام را کشت و جواهرات او را برد. در همچو کنسوری با این اوضاع ما دیگر کار مجاهدت نداریم. ما را به تغلیس برگردانید. هرچه نصیحت کردند و گفتند می‌روید روسها شما را می‌گیرند و می‌کشند. گفتند: آن مرگ برای ما بهتر از این زندگی است که شریک دزد و رفیق تافله باشیم. این دو عنصر پاک رفتند. شنیدم روسها در باطوم آنها را گرفتند و به زندان بردند.

من هم شهیدالله به سهم خود مجاهد پاک بودم. نه پول ملت را گرفته معاش خود نمودم و نه نوکری کردم.

چند ماه توقف خودم رشت. در کمیسیون جنگ که بودم بعد هم در قوه مدعنه، خانم من بانصد

نومان پول نزد آقای حاجی میرزا محمود تاجر قزوینی عاصمی ساکن سرای حاجب‌الدوله طهران داشتند که حالا هم در قید حیات است و در همان حجره خود هستند. به تدریج یکصد و بیست و پنج تومان در رشت از آقا سید مرتضی تاجر حسینی تبریزی ساکن سرای گلشن پول گرفته عهده آقای عاصمی برات دادم. چون آن برات را نزد مسیو اردشیر تاجر پارسی طرف خود فرستاد مسیو اردشیر در طهران از آقای عاصمی دریافت نمود. دفاتر آنها فعلاً حاضر و شاهد مدعی من است.

تربیت و تقی‌زاده

بفرم به من معاونت نظمیة اصفهان را می‌داد نپذیرفتم و نوکری نکردم. در طهران آقا میرزاعلی محمدخان پسر عموی تقی‌زاده معروف مرا نزد تقی‌زاده برد معرفی کرد و گفت تقی‌زاده برای تحریر و منشی بودن شما این کسمائی لایق است. یک ماه پیش آقای تقی‌زاده بودم. تحریرات ایشان را می‌نمودم. نه دیناری به من پول داد و نپرسید امر معاش تو از چه محل و راهی تأمین می‌شود. از آقا خوشم نیامد. صرف نظر کرده آقا را ول کردم.

روزی مرحوم سردار محیی را در عمارت و کاخ گلستان گریبان گرفتم. عصبانی گفتم آن همه مهمات و اسلحه در قره تپه رسانیدم همه در طهران اسلحه دارند جز من. یک قبضه تفنگ سه تیر با یکصد عدد فشنگ حواله داد. رفته در مدرسه سپهسالار در پشت مجلس از آقا محمود تبریزی ضابط اسلحه گرفتم به خانه خود بردم. چند روزی مسلح بودم. بعداً دیگر اسلحه همراه خود نداشتم، بدم آمد. نخواستم تقلید کرده یا مجاهد مسلح شناخته شوم.

کمک کسمائی به سید ضیاء

کسمائی مرحوم به گیلان رفت، به کارهای خود و ملکه خود سروصورتی داد. باز به طهران آمد. اوقاتی که آقا سید ضیاء‌الدین طباطبائی در خیابان هلاک‌الدوله اداره کوچک روزنامه شرق بعد برق داشت، کسمائی سیصد تومان به طباطبائی به عنوان کمک مجانی پول داد و خود نیز روزنامه و کنکاش نوشت. ولی ادامه نداد و به گیلان رفت و از همه کنار گرفت. فقط مشغول فلاحیت بود. کوچک خان هم در جنگل با تشکیلات جنگلی می‌زیست، ولی کسمائی دخالت به کارهای جنگلی نداشت، کسمائی در جنگ بین‌المللی هم در پاریس بود. برادرش آقا محمد آقا که محصول سالکسر را تصرف می‌نمود (از قراری که بعد از مراجعت به ایران منزل ما آمد صحبت کرد) پول نمی‌رسانید کسمائی در پاریس به سخی دچار می‌شود و روزنامه فروشی می‌کند. بعداً یک مادام فرانسوی کفالت زندگانی کسمائی را می‌نماید تا به ایران مراجعت کند.

کسمائی از رجال طبقه اول آزادیخواه وطن پرست شریف در انقلاب خلع محمدعلی شاه چنانچه ذکر شده پیشقدم بود. در پایان عمر خود به شرافت در رشت مرحوم شد. کوچک خان جنازه‌اش را با تشریفات در سلیمان داراب به خاک می‌سپارد. قبرش معلوم و باقی است.

دآوری امان ناپذیر تاریخ



عبدالحسین مفتاح که دوره خدمات دوتنی را در وزارت امور خارجه گذرانیده و در قسمتی از دوره دکتر مصدق به معاونت وزارت امور خارجه رسیده بود و در دولت بعد با سمت کفیل وزارت امور خارجه با سپهبد فضل الله زاهدی همکاری کرده، کتابی از خاطرات خود به نام «راستی بیرنگ است» (خاطرات سیاسی عبدالحسین مفتاح) به سال ۱۳۶۳ در پاریس به چاپ رسانیده است. این خاطرات مربوط می شود به اول آبان ۱۳۳۱ تا پایان سال ۱۳۴۳.

در قسمتی از آن که «حمله نظامی به عراق» عنوان دارد از مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی وزیر وقت کشور نام رفته است و ایشان توضیحی در آن باره نوشته بودند که برای آگاهی علاقه مندان، به دقایق و جزئیات تاریخ معاصر سودمندست. مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی نسخه ای از آن یادداشت خود را به من مرحمت کرده بود که روزگاری چاپ شود و چون قطعاً خوانندگان این نوشته را ندیده اند به نقل آن می پردازیم. صدیقی این مشروح را ظاهراً در جرید اروپا چاپ کرده است.

درین موضوع که آقای مفتاح عنوان کرده اند آقای غلامرضا منصور رحمانی نماینده نظامی ایران، دریغداد هم در کتاب «کهنه سرپاژ» تفصیلی آورده است.

* * *

شرحی درباره کتاب آقای عبدالحسین مفتاح (معاون وزارت امور خارجه در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۴۳ هـ ش) بنام: «خاطرات سیاسی عبدالحسین مفتاح» و فتوکپی تکه ای از آن مربوط به تشکیل کمیسیونی مرکب از رئیس ستاد وقت (سرتیپ تقی ریاحی) و مفتاح و نگارنده در وزارت کشور، خوانده شد. چون مرحوم فرموده اید: ما وقع را... روشن بفرمائید، به حکم:

دو چیز طبعاً عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
امثال امر را معروض میدارد:

مؤلف راجع به تشکیل کمیسیون در وزارت کشور نوشته است: «حمله نظامی در عراق - روز جمعه پنجم تیر ماه [۱۳۳۲] نزدیک شش بعد از ظهر دکتر مصدق مرا احضار کرد و گفت: فردا ساعت ۱۲ در وزارت کشور کمیسیونی تشکیل خواهد شد که شما هم باید حتماً در این کمیسیون شرکت کنید! پرسیدم که موضوع کمیسیون چیست تا خود را آماده کنم. گفت: موضوع را در آنجا خواهید فهمید! گفتم: کاری است که وزارت خارجه در جریان است؟ باز گفت: در آنجا خواهید فهمید! به فکر فرو رفتم و دیدم دکتر مصدق طوری به من نگاه می‌کند که می‌خواهد بفهماند که کاری با من ندارد و باید زحمت را کم کنم! گفتم: اشاره کوچکی هم نمی‌توانید بکنید که در کمیسیون حاضرالذهن باشم؟ گفت: نه. از اطاق ایشان خارج شدم...»

اولاً به گواهی تاریخ، از سلطنت فتحعلی شاه در رویدادهای شدید مرزی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی و قومی و تحریکات بین‌المللی چه در دوره حکومت عثمانی و چه بعد از تجزیه قلمرو آن و تشکیل کشور عراق تا زمانداری زنده یاد دکتر مصدق، دولت ایران هیچگاه حالت حمله و تجاوز به سرزمین همسایه غربی خود نگرفته و هرچه کرده در موضع دفاعی به رعایت تأمین حقوق داخلی و خارجی خود بوده است. پس ادعای مؤلف در عنوان «حمله نظامی به عراق» که از نظر سوابق، مؤیدی ندارد و از جهت مدارک موجود مربوط به زمان حکومت دکتر مصدق در وزارت دفاع (ستاد ارتش) و وزارت امور خارجه و وزارت کشور تأیید نمی‌شود و با روش سیاسی آن حکومت نیز که در مقام استغای حقوق ملت ایران بود نه تقدم در جنگجویی، سازگار نیست بی‌اساس و بدیهی البطلان است. ثانیاً کمیسیون منظور راجع به روابط ایران و عراق سه بار تشکیل شد. نه یک بار. به این شرح: نخستین جلسه آن در وزارت کشور در تاریخ پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۳۲ و دومین جلسه (موضوع بحث مؤلف) در تاریخ شنبه ششم تیر ۱۳۳۲ در وزارت کشور و سومین جلسه در ساعت ۱۸ روز سه‌شنبه نهم تیر ۱۳۳۲ در ستاد ارتش (برای مراجعه به پرونده گزارشهای مربوط). با این حال احضار مؤلف در روز جمعه پنجم تیرماه نزدیک شش بعد از ظهر، از طرف دکتر مصدق تنها برای اشاره به اینکه شما باید حتماً در این کمیسیون شرکت کنید و اصرار او در علت‌جویی (با آنکه موضوع کمیسیون به حکم سابقه معلوم بود) و پاسخ و برخورد سرد دکتر مصدق همراه با کتمان (غیر ضروری) موضوع کمیسیون و گفتن اینکه «در آنجا خواهید فهمید» (برخلاف شیوه معمول و معهود آداب دانی او) به دلایل خیال و از اصل باطل است.

مؤلف در دنبال سخن آورده است: «از اطاق ایشان خارج شدم و در حالی که آهسته از پله‌ها پایین می‌رفتم کارهای چند روز اخیر وزارت خارجه را از نظر می‌گذراندیم که پسین کدامیک از آنها با وزارت کشور می‌تواند ارتباط داشته باشد، تصادفاً و تجاوزات مرزی عراق را به یاد می‌آوردم و بعد پیش خود می‌گفتم که این کارها مسائلی است که در وزارت خارجه پیشینه دارد پس امر باید کمیسیونی درباره آنجا بشود باید در وزارت خارجه باشد.»

حدس مؤلف درباره تصادفاً و تجاوزات مرزی عراق نیز به حکم آگاهی حاصل از موضوع بحث در جلسه پیشین، از مطالب ساختگی است و مانند دیگر گفته‌های مذکور او مطرود است. مؤلف نوشته است: «گاه فکر می‌کردم که اینهم کاری است مانند کار شیلات که دکتر مصدق نظر مرا خواست و مورد قبول واقع شد و در خارج وزارت خارجه هم حل شد...»

معلوم است که امتیاز شرکت مختلط شیلات ایران و شوروی در سال ۱۳۳۱ هـ.ش. پایان یافت و دولت ایران در تاریخ شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۳۱ انحلال شرکت مذکور را به سادچیکف سفیر اتحاد جماهیر شوروی خبر داد و شرکت شیلات بر پایه سیاست موازنه منفی ملی گردید و هرکس با فکر دکتر مصدق آشنا باشد می‌داند که او در کار شیلات بنابر اصول سیاسی مختار خود نیازمند نظرخواهی از مؤلف نبوده است. منشاء ضعف فکر مؤلف این است که او خود را بی‌پروا محیط علم و فضل دانسته، مرجع قول «سلونی ما دون العرش» می‌شمرد! لکن «بسا طیب که مایه نداشت درد فروداه، سخنان مؤلف مانند اینکه «این کمیون بدجوری ذهن مرا به خود مشغول داشته بود... و لحظه‌ای از فکر کمیسیون مرموز غافل نمی‌شدم!» و «محضور رئیس ستاد مرا خیلی متعجب کرد و پیش خود گفتم بسم الله الرحمن [چنین] الرحیم ایشان اینجا چه کار می‌کنند» و «دکتر صدیقی آغاز سخن کرد و... رویهمرفته این سخنان [یعنی سخنان صدیقی] بیش از یکساعت [!] بطول انجامیده و بالاخره به این نتیجه رسید که، «اکنون کاری باید کرد که لانه و کانون جاسوسان کوبیده و نابود شود»، «من دوش داشتم به اصطلاح دوشوش هم قرض کردم و با کمال دقت و توجه آماده شنیدن بیانات ایشان شدم. در حالی که با خود نیز می‌گفتم: خدا به داد برسد این کانون جاسوسی کجاست که باید در هم کوبیده شود؟» و دنباله آنچه از قول نگارنده نقل کرده است و درجه سستی و سخافت آن بر خواننده آشکار است تا آنجا که صدیقی گفت: «اگر قطع رابطه کردیم و نشد چه؟ هنگامی که این جمله آخری را ادا کرد من بی‌اختیار منظره‌ای وحشتناک و بدتر از کره نزد خود مجسم کردم و ناگهان به فکر عراق افتادم و بخاطرم رسید گذشته از اینکه مدرک مثبتی برای ادعای خود در دست نداشتند موضوع جاسوسان انگلیسی را که مثبتی بر خبرهای جنجالی روزنامه‌ها بود بهانه فرار داده مکرر به سفیر عراق اعتراض کرده بودم از به این سیاست دانی!... خود را جمع و جور کرده دیدم اینجا جای مصیبتی شدن نیست [!].» باید با منطق [!] نظر خود را به آنها [!] بفهمانم. گفتم پس طرف ما انگلستان است و کانون جاسوسی و فساد هم عراق است و حالا باید به زور نیروی ارتش رفت و این کانون جاسوسی را از بین برد. گفتند: بلی...»

دنباله صحته‌سازی مؤلف که «عقا ندیده صورت عقنا کند همی» و نتیجه‌گیری او چنین است: «در نتیجه ایران می‌شود کره دوم. این فکر عجیب چیست که به سر دولت افتاده است؟ رئیس ستاد سخنان مرا یادداشت می‌کرد. دکتر صدیقی از حرفهای من سخت مصیبتی شد [؟] و در حالی که دستهای خود را بلند کرده تکان می‌داد [؟] گفت: آقای مفتاح بالاخره باید برای مردم خوراک روحی تهیه کنیم [!] این حرف بیش از پیش مرا ناراحت کرد و پیش خود گفتم این خوراک روحی نیست این گلوله گرم است که می‌خواهید به خورد مردم بدبخت بدهید. این حرفها کدام است؟ و به دنبال این حرف [که پیش خود گفته است] از جای خود برخاستم و با فکری بی‌اندازه ناراحت و حالتی مصیبتی خارج شدم. هوای گرم بعد از ظهر تیرماه از یک طرف و این توطئه خطرناک عجیب از طرف دیگر، برده‌هایی بس وحشتناک و مرگبارتر از کره در نظر من مجسم می‌کرد. خود را به اتومبیل رسانده به راننده گفتم فوری به منزل برو!... در بین راه پیش خود فکر می‌کردم که بی‌درنگ استعفا داده یکی دو چمدان لباس برداشته دست زن و بچه‌های خود را گرفته پیش از آنکه این فکر ناپخته کشور را به سیل خون و آتش بکشد ایران را ترک کرده شریک یک چنین اشتباه عجیب شرفاقل تصویری نشوم!... همسر... با حالتی نگران دنبال هم می‌پرید چه شده؟ باز دعوایت شده؟ یا کسی دعوا کردی!... چه افکار وحشتناکی مرا احاطه نکرده بود!... حالا یک دوش سرد می‌گیرم درست می‌شود».

راستی از مجموع این سخنان پریشیده و گزاف که وصف سبکی آن وزای حدّ تقریر است، انسان به یاد حکایت علوی و روغین سعدی می‌افتد و از خود می‌پرسد که مؤلف «چندین دروغ درهم

چرا گفته است! و اگر ظاهراً با زیرس و بازخواست در کار نیست، باری در این میان وجدان مردی که نود سال از عمرش گذشته (عبدالحسین مفتاح فرزند داود مفتاح السلطنه در مه شبه بیستم ربیع الاول ۱۳۱۶ هـ ق تولد یافته است) چه نقش و مقامی دارد! آری، وقتی حقیقت زشت می‌شود دروغ باید زیبا بشود!

مؤلف باز می‌نویسد: ساعت نزدیک پنج بعد از ظهر بود که زنگ تلفن صدا کرد. همسر گوشی را برداشت و گفت تلفنچی منزل نخست‌وزیر است می‌گوید آقای نخست‌وزیر فرمودند فوراً بیایید. با صحنه لباس پوشیده خدا را یاد کردم و به راه افتادم و در راه خود را آماده می‌کردم که نه تنها مورد اعتراض قرار بگیرم، بلکه بگویند که من با این افکار نمی‌توانم به کار خود ادامه بدهم و اگر زحمت نباشد باید رفع زحمت کنم... باری سه ربع بعد خود را در کنار تختخواب دکتر مصدق یافتیم. پرسید به این کمیسیون وزارت کشور که گفته بودم بروید رفتید؟ گفتیم: بلی گفت: خوب چه شد؟ از این جمله خوب چه شده هیچ خوشم نیامد و پس از لحظه‌ای مکث که حواس خود را جمع و اعصاب خود را کنترل کردم گفتم: سگر آقای رئیس ستاد نیامدند و گزارش نکردند؟ دکتر مصدق در حالی که به من نگاه می‌کرد چند لحظه را به سکوت گذراند بعد گفت: من با شما هم عقیده هستم و نظر شما را پسندیدم!... فقط خواستم به شما بگویم که من نظر شما را پسندیدم نظر صحیحی است، دیگر عرضی ندارم!... خدا را سپاس بجا آوردم که به من توانایی این را داد که میهنم را از یک خطره نجات دهم... بعد بی آنکه بدانم مخاطبم کیست گفتم: اگر برای چنین روزی زنده ماندم نهایت سپاسگزار و مفتخرم!...

پیش از این گذشت که جلسه‌های سه گانه کمیسیون که در هر سه آنها مفتاح شرکت داشت و جریان کار آن از جهات متعدد منطبق با نوشته او نیست، راجع به روابط ایران و عراق بوده است. عکس‌العمل عراق در برابر ملی شدن صنایع نفت و گزارشها و تلنگرامهای پر سروصدا و تحریک آمیز سر کنسول ایران در بصره مبنی بر توطئه در عراق بر ضد ایران و گزارشهای مأموران اطلاعاتی رکن دوم در قصر شیرین و کرمانشاه بر اساس اظهارات مسافران بغداد به ایران و گزارشهای استنادار استان پنجم (مرحوم دکتر عبدالحسین اردلان) و داستان محمد رشید (همه رشید) اقداماتی به منظور آگاهی به واقعیت امر و اخذ تصمیم مقتضی ایجاد می‌کرد. مأموریت افسر نیروی هوایی ایران سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی با سمت رئیس هیئت وابستگی نظامی ایران در عراق در اواخر شهریور ۱۳۳۱ هـ ش و حرکت او به بغداد در اول مهر ۱۳۳۱ هم در تأمین این امر صورت گرفت. مطالعات و خبرگیری صحیح و پیشنهادهای سودمند و اقدامات مؤثر و گزارشهای سنجیده او در ماهیت امر و سازمان ارتش عراق و اوضاع مناطق و واحدهای نظامی آن و مؤسسات نضی عراق و تحریک کردها و چگونگی کار و سطح نازل اطلاع و اثر وجودی سفارت ایران در بغداد و سرکنسولگری بصره (ارش: سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، خاطرات سیاسی، بخش چهارم) اولیای امور را به چگونگی اوضاع و احوال آشنا ساخت و اقدامات بعدی نیز به دنبال همین امور و انعکاسات و پی آمدهای آن و تحریکات مراکز داخلی و خارجی و ایجاد غائله‌ها و خرابکاریهایی در غرب و مناطق ایلی اصفهان و خوزستان و فارس بوده است و از این همه ارزش نوشته رؤیایگونه و ساخته‌های ذهنی مؤلف پدید می‌آید. و یا سخن دانسته گوی ای مرد عاقل یا خوش‌اه.

در صفحه فتوکپی مقدمه کتاب آمده است: «اگر تاریخ شصت سال اخیر دشتی بی‌کران باشد، مفتاح بی‌شبهه از تک درختان تناور آن است... از آن سیاستمدانی که زنجیره عمرشان به تسلسل پایای تاریخ و سرپلندی ایران بسته است. از آن تک نمونه‌هایی که ادا و اصول در نمی‌آورند، نوکر و حاجب و دربان نمی‌شوند، به سرسپردگی به این و آن انتخاب نمی‌کنند و از صد رنگشان هر رنگ را به هر

اسلوب که بزنی ایران را جاری می‌سازد [؟] و پس از آن مردهای مردستان...
نگارنده پس از خواندن این جملات که از مقوله اقتصاد عمل و نمودار نوعی لاف‌زنی از عقل
واحساسات پاک است، از طرفی بر غفلت مؤلف از این لطیفه که:

فصل آمد حصه مردان مرد حصه نگو گفت آمد، اینت درد

تأسف خورد و از طرف دیگر با خیال پردازیها و بلند پروازیهای او به یاد شاهکار و سرواژه نویسنده
و دن کیشوت و اختار که به رغم ضعف و ناتوانی می‌خواهد تصاویر ذهنی خود را از داستانهای دوره
شهواری که خوانده است بکار آورد! حتی اگر خطر کنیم و دل به دریا زده، رویدادهای آشکار را
نادیده بگیریم و بپذیریم که سیاستمدار ما در سراندریشه خدمت به ایران می‌پروورده است، باز باید
بگوییم: بسیار فرق باشد از اندیشه تا حصول!

در مقدمه کتاب چنین می‌خوانیم: ... ده ماه با مصدق کار کرد و ده ماه با سپهبد زاهدی و در هر
یست ماه عبدالحمین مفتاح باقی ماند و هر چه کرد برای ایران کرد و نه برای «این» یا «آن»...
شگفتنا گویی مؤلف خودگزک به دست تقادان می‌دهد. انصاف! چگونه مردی مستقیم احوال و
دل بیدار، یا دست کم دن کیشوت وار و دایه‌دار می‌تواند ده ماه در مقام معاونت وزارت امور خارجه با
مردی خیراندیش و پاکباز همچون دکتر محمد مصدق چنانکه باید و شاید کار کند و پس از واقعه
دردناک، ده ماه با سپهبد زاهدی آنجتانی! هم عنان باشد! چه نسبت خاکک را با عالم پاکه!
مؤلف چه بنخواهد چه نخواهد، باید به داوری امان ناپذیر تاریخ گردن نهد و تسلیم شود و بداند
که بسا پارگیهاست که رفو نمی‌توان کرد. شرح حال و پیشینه اعمال مؤلف نامی و سیاستمدار ساسی
را جسته گریخته نوشته‌اند و باز هم چنانکه باید خواهند نوشت، نیازی به یادآوری و وصف تمام گفت
نگارنده نیست.

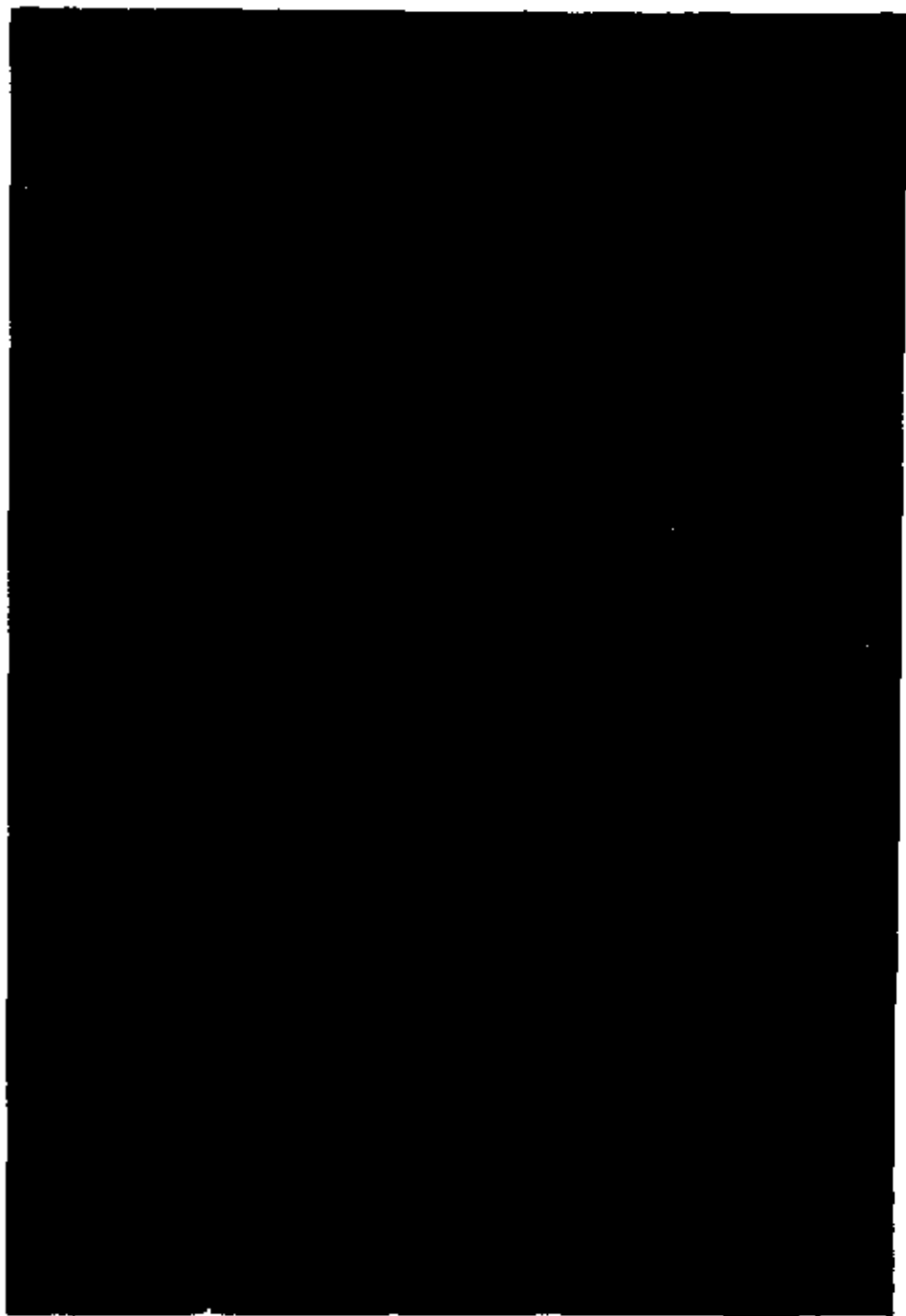
یر و لبم قفل است و درد دل رازها لب خموش و دل پر از آوازهها
بهر آنکه «از خدا جویم توفیق ادب»
با تجدید مراتب سپاس و بوزش خواهی از طولانی شدن نامه.

محمدعلی جمال‌زاده

خاطراتی از کمیته ملیون ایران در برلین

در صفحات آخرین جلد دوم مقالات تقی‌زاده قطعه عکسی آمده است (بدون آنکه شماره
صفحات و یا این عکسهای دوازده گانه داده شده باشد) که برای تاریخ ایران در دوره نخستین جنگ
عمومی و تشکیل و فعالیت کمیته ملیون ایرانی در برلین سودمند خواهد بود. بعضی از اشخاصی که در
این ۱۲ قطعه عکس دیده می‌شوند معرفی نشده‌اند و چند تن از آنها را که راقم این سطور در برلین
شناخت اینک در اینجا معرفی می‌کند:

در عکس دوم شخص اول طرف راست عزت‌الله هدایت پسر صنیع‌الدوله است که در آن
تاریخ در برلین تحصیل می‌کرد و منزل او اداره تحریر کمیته ملی ایران و روزنامه «کاووه» در کوچه
لاپ‌نیز و هم مدتی منزل آقای تقی‌زاده گردید، و کتابخانه و انبار کمیته هم در همانجا بود. در عکس
سوم بنظر می‌آید (بدون اطمینان تمام) که شخص دوم از طرف دست راست ارباب کیخسرو معروف
که مباشر مجلس شورای ملی هم بود باشد، ولی این عکس معلوم است که در برلین انداخته نشده است.



در عکس پنجم شخصی که در طرف راست تقی زاده ایستاده است و حیدرالملک است و شخص سوم قونسول ژنرال (آلمانی) ایران در برلن بود که چون یهودی بود در دوره هیتلر فراری شد و دیگر خبری از او بمن نرسید.

در همین عکس پنجم در ردیف اول (نشسته) شخص دوم که از دست راست ناصرالاسلام گیلانی وکیل رشت در مجلس شورای ملی و در طرف دست راست او حسینقلی خواب وزیر مختار ایران در آلمان و در سمت راست او آقای فون هنتیک از رجال معروف وزارت امور خارجه آلمان و رئیس «انجمن آلمان و ایران» هستند.

فون هنتیک

فون هنتیک مرد محترمی بود و به ایران علاقمند بود و پسرش در ابتدای جنگ عضو قونسولگری آلمان در اصفهان بود و برای شرکت در جنگ خود را به آلمان رسانید و مصدر خدمات عمده گردید که شرحش در کتابهایی مسطور است و بچاپ رسیده است و در بهار سال ۱۹۱۵ با راقم این مسطور و یک تن از علماء و ملت دولت هندوستان بنام پرفسور برکه‌الله (در ژاپن مجله‌های در طرفداری از آزادی و استقلال هندوستان انتشار می‌داد و از آنجا به برلن آمده بود و در حال مراجعت نهائی به افغانستان و هندوستان بود) و همین آقای فون هنتیک که الحق مظهر کاردانی و شجاعت بود و چند تن ایرانی از قبیل ابراهیم پورداود و امیر خیری و سعدالله درویش و شیخ علیبنی راوندی با هم در کشتی چوبی کوچکی بنام شخطور با هم از حلب تا نزدیک بغداد همسفر بودیم. هنتیک جوان مأمور بود از راه کویر از بغداد خود را به افغانستان برساند و بکوشد که افغانستان بر ضد روس و انگلیس به کمک آلمانها برخیزد، ولی توفیقی حاصل نکرد و از راه چین و ژاپن خود را با مشکلاتی که هفت خوان رستم را بخاطر میآورد به مکزیک رسانید و آلمانها یک تحت‌البحری فرستادند و برایشان مقدور گردید که قهرمان جوان خود را با آلمان برگردانند. هنتیک شرح و تفصیل چنین مأموریتی را در دو کتاب به رشته تحریر در آورده است که بسیار خواندنی است و نشان می‌دهد که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود بشرط آنکه عقل و درایت هم دلیل راه باشد.

داستانی بخاطر آمد که بهتر است در جایی باقی بماند.

دروغ حکم فانوس دلالت را پیدا می‌نماید و کار بجایی می‌رسد که دیگر شنونده کمتر می‌تواند با اطمینان قسم یاد کند که حرفی شنیده است راست است و یا دروغ. مع‌التأسف حرفهای خودش هم چندان سکه حقیقت و راستی ندارد. در مسطور بالای همین گفتار صحبت از ارباب کیخسرو شاهرخ بمیان آمد که عکس دیگری هم از او با تقی زاده در یکی از کتابهایی که بجوانمردی ابرج افشار بچاپ رسیده است دیده می‌شود. پس از نخستین جنگ عمومی که عده نظامیان انگلیس و امریکا و روس در ایران زیاد شد و کمپانی آذوقه سخت محسوس گردید در میان مردم مشهور شد که همین ارباب کیخسرو از جانب مجلسیان و گروهی از مشروطه طلبان نامدار مأمور گردید که نزد احمدشاه قاجار که در آن تاریخ خیلی جوان بود برود و خواهش نماید که پادشاه قسمتی از گندم زیادی را که در انبارهای خود دارد بقیمت بازار بفرودم بفروشد. میگفتند شاه در جواب گفته بود که قیمت گندم و آرد هر روز در ترقی است و اگر امروز بفروشم ضرر عمده خواهم داشت و چون ارباب کیخسرو می‌بیند که اصرارش بلاثر است می‌گوید، اعلیحضرتا قیمت بازار را خود خریدارها خواهند پرداخت و برای آنکه ضرری متوجه پادشاه نگردد ما به التفاتت را اینجانب از جیب خود از عهده برخواهد آمد. نگارنده وقتی بیاد این مطالب می‌افتد داستان پادشاه ساسانی قباد (پدر خسرو انوشیروان

عادل) را با مزدک بخاطر می آورد که شرح و تفصیل آن در شاهنامه آمده است و او نیز حاضر نمی شود که گندمی را که در انبار دارد بقیست عادلانه بفرشد و نگذارد مردم طعمه قحطی و هلاکت بشوند. صدق این کلام آسمانی بر او مسلم می گردد که

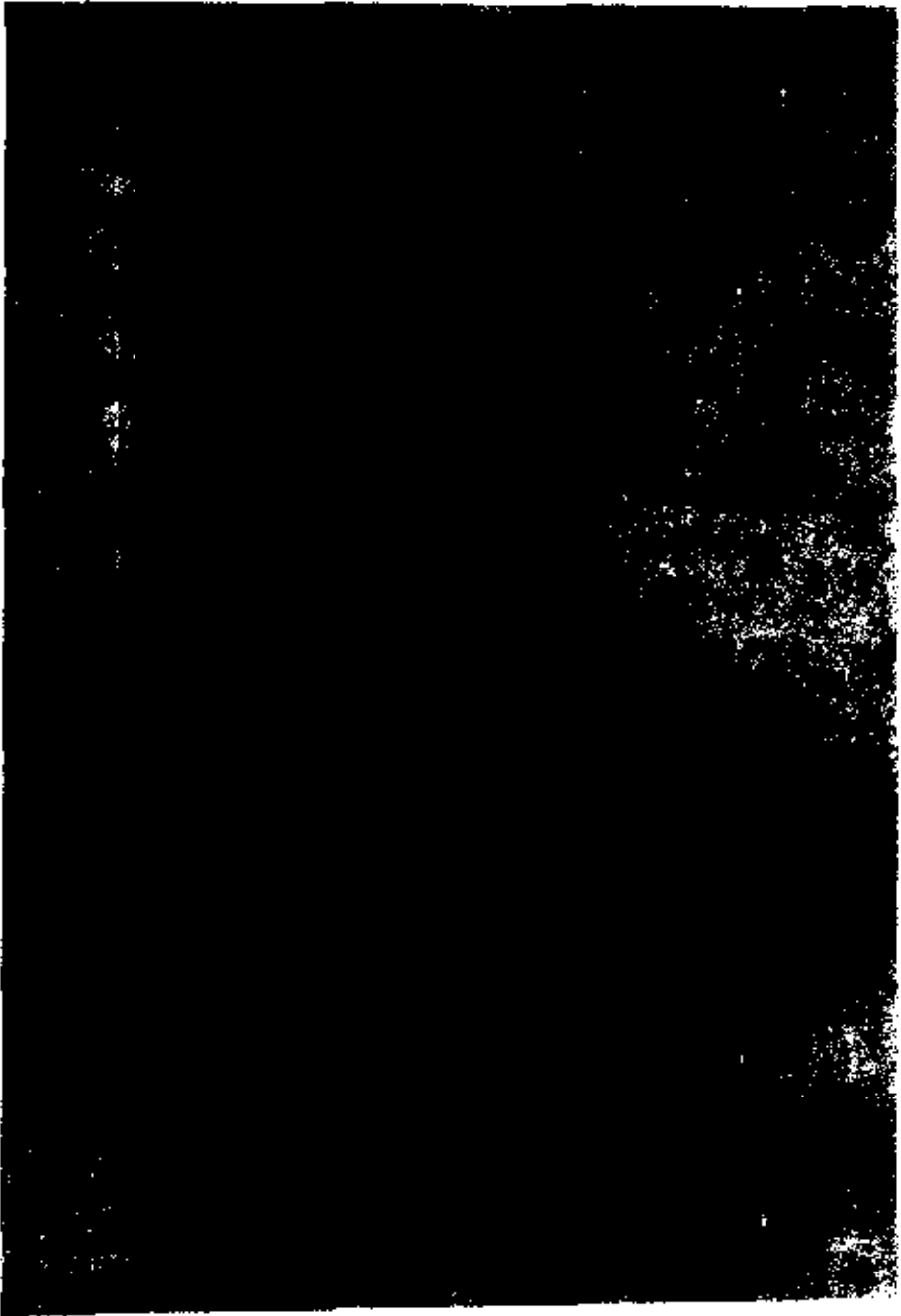
«فیعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون».

سید حسین کزازی

پیش از آنکه این گفتار را به پایان برسانیم ذکر دو مطلب شاید خالی از فایده نباشد. اول آنکه نام وزیر مختار در آلمان را در موقع نخستین جنگ عمومی گاهی بجای حسینقلی خان نواب حسینی نوشته اند و ثانیاً در یکی از عکسهائی که از چند تن از ملیون ایرانی در برلن (در دوره همان جنگ جهانی اول) در یکی از مجلدات مقالات تقی زاده به کوشش ایرج افشار آمده است عکس سید جوان سیاه چهره ای با عمامه دیده می شود که هویت او بر ناشر مجهول بوده است و باید دانست که آن عکس سید حسین کزازی وکیل مجلس شورای ملی و از مشروطه خواهان بسیار صمیمی را نشان می دهد که دیانی از صمیمیت بود، هر چند از لحاظ علم و کمال بمقامات عالی نرسیده بود و راقم این سطور شرح یکی از گفت و شنوده های او را با علامه بزرگ میرزا محمد خان قزوینی در یکی از مقالاتم که چندین سال پیش در تهران بچاپ رسیده است آورده ام. سید حسین کزازی (کرمانشاهی) که نهایت لطف و عنایت و ادراک کمترین داشت، روزی برایم حکایت کرد که در نواحی سکونی او در حوالی کرمانشاه ماری وجود دارد که از حیث قد و قامت کلفتی کاملاً بیک خیک شباهت دارد و بی پاک وارد خانه ها می گردد تا شاید چیزی برای خوردن به دست بیابد و چون ضررش به کسی نمی رسد کسی هم باو ضرری نمی رساند. بسیاری ازین نوع سخنان را باید باصطلاح با یک گوش شنید و از گوش دیگر بیرون ریخت. در هر صورت سید حسین کزازی دموکرات صد در صد و از دوستان بسیار عزیز سید محمد رضا مساوات (مدیر روزنامه مساوات در اوایل مشروطیت) بود که اندک مدتی هم وزیر عدلیه شد و از تقی زاده شنیدم از بس به زیر دستان خود که مورد ایرادی (هر قدر هم بدون اهمیت بسیار) واقع می گردیدند سختگیری میکرد دوستانش نتوانستند دوست و رفیق عزیز حزبی خود را مدت مدیدی با سمت وزارت نگاه بدارند.

درباره همین سید پاک نژاد و واقعا گرانقدر شنیده ام که در اوایل انقلاب مشروطیت که شاهزاده عین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه شده بود با من همین صدراعظم چند تن قزاق در روز روشن در تهران در صدد برآمده بودند که شیخ محمد واعظ را که واعظ عظیم الشانی بود دستگیر نمایند و در موقعی که سوار بر اسب خود از نزدیکی مدرسه مروی عبور میکرد در صدد توقیف او برمی آیند، ولی همین سید محمد رضا طلاب مدرسه مروی را خبردار می کند خودش با یک چاقو قلمتراش بدست جلو می افتد و شکم یک قزاق را پاره می کند و شیخ محمد را که گویا ملقب به سلطان الواعظین بود مستخلص می سازد.

وقتی همه در برلن بودیم و سید محمد رضا مساوات نظر بدوستی با پدرم مرا مرهون الطاف خود می ساخت، روزی در مجلسی که حضار همه از هموطنان بودند ازدهانش شنیدم (و هرگز فراموش نکردم) که می فرمود: «من حاضریم که تمام مردم ایران به هلاکت برسند و از میان بروند، ولی یک وجب از خاک ایران گامه نشود». از آن تاریخ بعد بکرات بیاد این کلام سید عزیز و عالی جناب افتاده ام و از اظهار عقیده و نظر (حتی در تنهایی) خودداری کرده ام.



سید حسین کزازی وکیل کرمانشاه

دیگر در دسر را کم می‌کنم و می‌گویم خداوند تمام رفتگان را بیامرزد و زندگان را توفیق ارزانی دارد که قوه تشخیص داشته باشند و در راه فلاح و عافیت قدم بردارند و به حق علی خیر العمل، عمل نمایند.

حسینقلی خان نواب

باز راجع به حسینقلی خان نواب داستانی بخاطر آمدن که الحق حیف است که نگفته بگذاریم و بگذریم. از زبان خود او در مجلسی در برلن شنیدم که می‌گفت وقتی روسها از ما تقاضا کردند که شوستر مستشار مالی امریکا را از ایران بیرون کنیم و مردم سخت ناراضی شده بودند و نمی‌خواستند که زیر بار چنین ظلمی بروند، من وزیر امور خارجه بودم و می‌کوشیدم که روسها را بترتیب دیگری راضی سازم، ولی آنها دو پا را در یکت کفش کرده بودند و سماجت نشان می‌دادند و حتی از لشکرکشی بایران صحبت می‌داشتند و یک روز هم خبردار شدیم که عده‌ای از نظامیان روس به قزوین رسیده‌اند و تصمیم دارند که به تهران بیایند. چاره‌ای نبود جز اینکه به تقاضای آنها عمل کنیم و عمل کردیم، ولی باز هم راضی نبودند و گفتند وزیر امور خارجه ایران باید با لباس تمام رسمی به سفارت روس در تهران بیاید و رسماً معذرت بطلبد. نواب می‌گفت چاره منحصر به فرد بود و در کف شیر نر خونخواره، غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای. از راه اجبار و اضطراب لباس تمام رسمی پوشیدم و برای معذرت خواهی رسمی به سفارت روس رفتم، ولی از میان آنها احدی متوجه نگردید که هر چند لباس رسمی پوشیده بودم، ولی عیائی را هم روی آن انداخته بودم و لااقل تا حد مقدور اعتبار و احترام را محفوظ داشته بودم.

چند سالی که مرحوم حسینقلی خان نواب با سمت وزیر مختاری ایران در برلن بود راقم این سطور (عموماً در مصاحبت شادروان تقی‌زاده) با او نشست و برخاست بسیار داشت و از او حرفهای شنیدنی بسیار شنیده و کارهای دیدنی بسیار دیده است. رویهمرفته از بسیاری مأمورین سیاسی دیگر ایران بهتر بود، ولی شاید بتوان گفت که میان ظاهر و باطنش تفاوت کم نبود. در ذیل چند نمونه از کارهایی را می‌نویسم و قسم علی‌هذا برای کارهای دیگرش صدق می‌کند.

نواب از خانواده‌ای اصلاً ایرانی بود که به هندوستان رفته بود و سپس باز به ایران مراجعت کرده ساکن شیراز شده بودند. پدر حسینقلی خان پسر خود را با برادر بزرگتر او برای تحصیل به لندن می‌فرستد و دو برادر در آنجا با زبان انگلیسی آشنا می‌شوند، بطوری که از عهده خواندن و نوشتن مطالب آسان باسانی بر می‌آمدند، ولی رویهمرفته از حد متوسط تجاوز نمی‌کرد. برادر ارشد یعنی عیاسقلی خان که شاید فارسی و انگلیسی را بهتر از برادر خود می‌دانست در سفارت انگلستان در تهران با سمت منشی سالیهای بسیار مشغول خدمت بود و سرانجام هم با همین سمت در تهران برحمت ایزدی پیوست و چون زن و بچه نداشت دارای او به برادرش حسینقلی خان رسید که علاقه مخصوصی به جمع آوری ثروت و مکنیت داشت و پس از وفاتش همه به عیالش که از اهالی ایرلند بود و به پسرش تیمور نام و به دو دخترش رسید. امروز بجز تیمور که گویا هنوز در قید حیات است دیگران همه رهسپار عدم شده‌اند.

حسینقلی خان به کتاب و دفتر و شعر و ادب هیچگونه علاقه‌ای نداشت و پنهان هم نمی‌داشت و وقتی سرزده بمنزل دوستانش در برلن (مثلاً تقی‌زاده و میرزا محمدخان قزوینی و یا به کلبه درویشی این حقیر) می‌آمد و می‌دید که میزبانش مشغول مطالعه و قلمفرسایی است می‌گفت شما را بخدا این کتاب و کاغذ را دور بیندازید که عمل قرطاس را دوست نمی‌دارم و برای چند لحظه صحبت آمده‌ام که جنگ و دنیا را فراموش کنم.

از شعر فارسی چند بیتی از شاهنامه فردوسی از بر بود و چه بسا در موقع کار همان ابیات را زمزمه میکرد و هنوز گوئی صدایش در گوشم زنگ میزند: به دنبال چشمش یکی خیال داشت. مکرر اتفاق افتاد که از سفارت به مرحوم تقی زاده تلفون می کردند تا املای فلان کلمه فارسی را بدانند و بمحض آنکه تقی زاده املاء صحیح را می گفت اظهار می داشت که خودم هم می دانستم، ولی بخاطر محکم کاری بود. تا آنکه یک روز تقی زاده در اطاقی که دفتر ما در اداره کاوه بود گفت خیال دارم اگر باز تلفون کرد محض شوخی او را به ضلالت بیندازم. طوولی نکشید که صدای زنگ تلفون بلند شد و معلوم شد که باز نواب است و سوآلی دارد: گوش را تیز کردم که چه می پرسد. درباره کلمه «توصل» بود و می پرسید آیا با حرف سین درست است یا با حرف صاد. تقی زاده گفت معلوم است با کلمه «توصل» از یک ریشه است و «توصل» با صاد درست است. نواب چنانکه معهود بود باز گفت خودم هم درست با صاد نوشته بودم، ولی برای محکم کاری بود... خودش حکایت می کرد که وقتی وزیر مختار ایران در آلمان شدم مرا برای معرفی به حضور امپراطور آلمانی (ویلهم دوم) بردند. خیلی ملاحظت میدول داشت و خودمانی با من صحبت داشت و پرسید چند فرزند داری. بحرض رسانیدم که یک پسر دارم و دو دختر. اسم پسر را پرسید و چون شنید که پسر تیمور نام دارد پرسید چرا نام تیمور را به پسران داده اید و گفتم چون تیمور لنگ از مشهورترین پادشاهان ایران بشمار می آید. شی دوستان جمع بودند و نواب هم حضور داشت و صحبت از ژان ژاک روسو فیلسوف سوئیس بمیان آمد. نواب که عموماً در این نوع صحبتها شرکت نمی کرد بطور استثناء خواست خود را مطلع و باخبر قلمداد کند و پرسید آیا مقصودتان ژان ژاک روسو (پدر) است یا ژان ژاک روسو فیس (پسر) و چون اسم آلکساندر دوم پدر و پسر که هر دو نویسنده و نمایشنامه نویس فرانسوی هستند بگوشش رسیده بود خواست اظهار فضلی کرده باشد و تیرش به سنگ خورد.

باز شب دیگری که یاران جمع بودند اخبار جنگی (جنگ جهانی اول) اعلام داشت که هواپیماهای جنگی فرانسه بروی شهر اشتوتگارت بمب انداخته اند. نواب گفت این فرانسویها هجب مردم نادانی هستند چرا به شهر خودشان بمب می اندازند و تصور کرده بود که شهر آلمانی معروف اشتوتگارت از شهرهای فرانسه است.

درباره نواب می توان خیلی داستانها حکایت کرد، ولی کم نمونه بسیار است و مقصود ما هم این است که هموطنان بدانند مملکت ایران سرنوشت خود را بدست چه گونه اشخاصی سپرده بود. چیزی هست می توان گفت که حسینقلی خان نواب که خدمت به مشروطیت و به ملتون ایرانی هم کرد. ایران را دوست میداشت و در صورتی که درباره گروهی از رجال ما نمی توان با اطمینان خاطر گفت که ایران را دوست می داشتند.

خیزش

در پانویس شماره ۳ مجله آینده شماره مرداد- آبان ۱۳۷۰ ص ۳۸۰ واژه خیزش که ترجمه Aufstand است نادرست دانسته شده، اما به عقیده بنده مترجم واژه خیزش را به جای قیام آورده است و Aufstand به معنی قیام است. گمان می رود چون قیام معنی دیگری هم می تواند داشته باشد مترجم واژه صحیح خیزش را که در زبان الهانها نیز هنوز کاربرد دارد بجای قیام آورده است.

جلیل اخوان زنجانی

قوام السلطنه و ایران ما

مرحوم جهانگیر تفصلی در سالهای آخر عمر یادداشت‌هایی از خاطرات روزگاران زندگی روزنامه نگاری و سیاسی خود (در مقام‌های وزارت و سفارت) می‌نوشت. روزی به سراغ من آمد و یکی از آنها را خواند. اما چون گوشه‌نیشی پیشه کرده بود تن درنداده به چاپ برسد. اینک آن نوشته را منتشر می‌کنم.

حزب پیکار

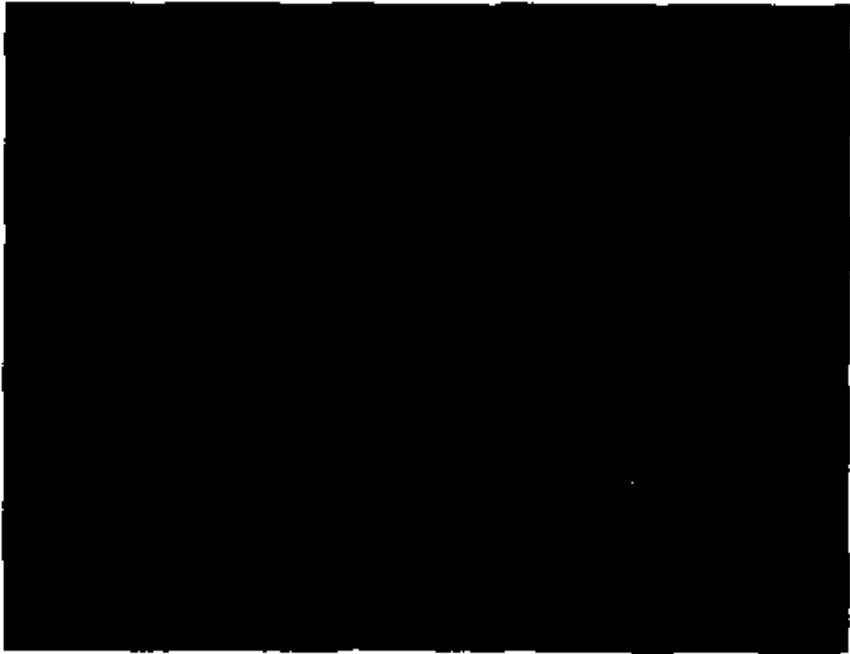
در سال ۱۳۲۱ محمدعلی وفای شریعتی که با من دوست بود به من گفت: خسرو اقبال عده‌ای از دوستان خود را جمع کرده و حزبی تشکیل داده است. این عده مثل من دانشجوی حقوق و قضایی دادگستری‌اند و خسرو با آنها هم دانشکده و همکار است. از هر کدام از ما خواسته است که دوستان و آشنایان خود را به حزب دعوت کنیم و من اول تر در نظر گرفته‌ام. با خویشاوندی نزدیکی که تو با او داری هم تو از هم‌نکردی با او خوشحال خواهی شد و هم او از همکاری با تو گمان می‌کند خوشوقت باشد. هنوز اسم حزب هم بطور قطع معلوم نشده است.

هنگامی که من به دیدن خسرو رفتم محلی را در خیابان لاله‌زار در نظر گرفته بودند که بعدتر روزنامه نبرد و ایران ما هم در آنجا بود. از کسانی که آن روز در آنجا بودند من اسم حسین دها و بخصوص جلال شادمان را بخاطر دارم و برای نخستین بار آنها را می‌دیدم. پس از سخنانی که به میان آوردیم جلال شادمان که بعد از خسرو برجسته‌ترین عضو کمیته مرکزی حزب بود درباره‌ی من گفت: پیشنهاد می‌کنم این جوان بجای من عضو کمیته مرکزی باشد. از آن روز همکاری سیاسی شادمان و خسرو و من شروع شد.

نام حزب را پیکار گذاشتیم. خسرو اقبال با شیخ احمد بهار که روزنامه‌اش هم بهار نام داشت قرار گذاشته بود که آن روزنامه را در اختیار حزب گذارند. از این رو نخستین ارگان حزب پیکار روزنامه بهار بود. اغلب و شاید همه‌ی سرمقاله‌های آن نوشته‌ی من بود و کسانی که بخواهند درباره‌ی آغاز حزب پیکار مطالعه بیشتری کنند از روی همان سرمقاله‌های روزنامه عقابید و افکار سرا یا ما را در آن روزگاران خواهند دانست. از سران آن حزب، بعد از چندی، فقط جلال شادمان با خسرو مانده بود و من. خسرو اقبال حتی پرده‌های روزنامه را نیز خودش می‌کوبید و همه‌ی مخارج روزنامه و محل آن را او می‌پرداخت.

در آن وقت قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود و خسرو اقبال که تازه به سی سالگی رسیده بود توانست امتیاز نبرد را به نام خود بگیرد و امتیاز ایران ما را برای مخلص و امتیاز داریا را برای حسین ارستجانی. چون ارستجانی در آنوقت هنوز سی سال نداشت خسرو برایش کبر سن در دادگستری درست کرد. روزنامه بهار توقیف شد و نبرد پس از آن منتشر گردید. من سردبیر رسمی آن بودم و از آن روز نام سردبیر که من بودم در روزنامه منتشر می‌شد و برای نخستین بار مخلص هم سری از زیر آب آسوده‌گرگمنامی برد آوردم.

روزنامه نبرد در روز ۱۳ عید به پیشنهاد محمود برادرم شماره مخصوصی منتشر کرد و چون روز ۱۳ نوروز یا آوریل مصادف است ما هم به تقلید از روزنامه‌های اروپا و «دروغ آوریل» قرار شد دروغی بنویسیم. اما بجای یک دروغ تمام مطالب روزنامه دروغ بود و پس از نیم ساعت شماره‌های



قوام‌السلطنه چند روز پیش از درگذشت و فرزندش حسین قوام



قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله هنگام ورود وثوق‌الدوله به تهران (۱۳۲۶)

آن تمام شد و گمان می‌کنم دو سه بار چاپ شد. در این روزنامه حسن ارسنجانی و اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی که در بهار و نبرد و بعدها در ایران ما از عوامل بسیار مؤثر بودند مطالبی نوشته بودند، برای نمونه: ارسنجانی مطالب مفصلی نوشت که ایران چگونه تقسیم شده است* و از آن به بعد دروغ سیزده را برخی روزنامه‌های دیگر هم تقلید کردند.

گروه نویسندگان نبرد و ایران ما

نویسندگان مؤثر نبرد و ایران ما - در ایران مای روزانه، نه هفتگی - حسن ارسنجانی و اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی بودند. ترجمه‌های جنود فاضل از نهج البلاغه هم شهرتی یافت. داود نوروزی نیز از نویسندگان خوب یکی از نویسندگان ایران ما بود، فریدون توللی با اینکه عضو حزب توده بود اشعار و آثار خود را در ایران ما منتشر می‌ساخت.

هریک از ما نام مستعاری داشتیم. محمود تفضلی به نام «گرسنه» مقاله می‌نوشت. او انقلابی و چپی و تند و گزنده بود. اسمعیل پوروالی که نام مستعارش «باشاده» بود نوشته‌هایش به عنوان «با من به مجلس بیایند» شیرین و جالب و از عوامل پیشرفت روزنامه‌های بهار و نبرد و ایران ما بود. حسن ارسنجانی سلسله مقالاتی به نام «دکتر داریا» می‌نوشت که با همه جوانی حسن، بسیار پخته و موجب پیشرفت نبرد ایران ما بود. مخلص اشعارش را به نام «آسمان» در گوشه‌ای از صفحه‌های وسط روزنامه چاپ می‌زد. سرمقاله‌ها تا وقتی که من بودم نوشته من بود و اگر علاوه بر سرمقاله چیزی می‌نوشتیم «مازازه امضا می‌کردم».

از اوایل شهریور ۱۳۲۲ که خسرو اقبال و من در بند یا اسارت گرتش بریتانیا گرفتار آمدیم روزنامه ایران ما بوسیله اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی و جلال شادمان و رضا آذرخشی اداره می‌شد. در آن وقت حسن مهری و رضا آذرخشی هم جزء کمیته مرکزی حزب شده بودند. قسمت عمده کار روزنامه بوسیله اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی اداره می‌شد. اسمعیل پوروالی سردبیر ایران ما بود و طبعاً کار و بار روزنامه بیشتر با او بود.

ایران مای هفتگی

باید یادآوری کنم که در ایران مای دوره هفتگی هیچ یک از این عزیزان دخالتی نداشتند. در این دوران ایران ما مدتی با سردبیری ناصر خدایار اداره می‌شد و مهدی اخوان ثالث (امید) و هوشنگ ابتهاج (سایه) و نادر نادرپور در قسمت‌های ادبی آن یاریهای مؤثر می‌دادند.

دوران کوتاهی هم، یعنی از وقتی که من مأمور سرپرستی در اروپا شدم مدیریت روزنامه هفتگی با دکتر تقی تفضلی برادرم بود و سردبیری آن با نصرالله شیفته. در این دوران روزنامه به اروپا فرستاده می‌شد و بیشتر برای دانشجویان بود. در داخل ایران و سیاست ایران دخالت چندانی نداشت.

در دوران رونق ایران مای هفتگی، ابوالحسن ورزی و غلامعلی توسلی و رسول پرویزی و ارسلان خلعت‌بری نیز جزء نویسندگان بی‌مزد و منت آن بودند.

در ایران مای روزانه دو بار من از روزنامه دور ماندم. دفعه اول که مدت نه ماه بود و من چهار ماه

* اگر الشیبه نکند یکی از دروغهای میمان انگیز برای آن روزگار ناآرامی این بود که «دیشب قوام السلطنت نخست‌وزیر مرده» (۱۸)

را در بازداشت یا اسارت ارتش انگلیس و بقیه را در اسارت ارتش سرخ بودم روزنامه ایران ما بوسیله محمود تفضلی و اسمعیل پوروالی اداره می‌شد که بنظر من بسیار خوب بود. چون خسرو از بازداشت انگلیسها زودتر از من آزاد شد و ارتش سرخ با وی کاری نداشت امور مالی و پایه و مایه انتشار ایران ما را فراهم می‌آورد.

بار دوم از دوره مسافرت من با قوام السلطنه به مسکو و از آنجا به اروپا آغاز شد و نزدیک به دو سال مرا از ایران مای روزانه دور کرد. پسته هوایی به پاریس از تهران هر پانزده روز یکبار می‌آمد و ماهی یکی دو بار شماره‌های آن را برای من می‌فرستادند. در این مدت، سیاستی را که ایران ما تعقیب می‌کرد با نظر سیاسی من هماهنگی نداشت. بعد شرح آن را خواهم نوشت.

سفر مسکو با قوام السلطنه

در مسافرت تاریخی، وبه نظر مخلص مهم قوام السلطنه چون چند نفری از همراهان به تفصیل مقاله‌ها و خاطره‌هایی در آن باره نوشته‌اند لزومی ندارد که نام همراهان را جز آنچه با نوشته‌ام ارتباط دارد به میان آورم. گذشته از همراهان اقتصادی و سیاسی سه روزنامه نویس هم بودند: عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و عباس سعودی مدیر اطلاعات. از ایران ما قرار بود خسرواقبال برود، که در حقیقت مدیر آن به معنای کامل مدیریت، در آن روزگاران می‌بود. اما دو سه روز پیش از حرکت قوام السلطنه قرار بر آن شد که من بروم چون به معنای قانونی من مدیر ایران ما بودم. خسرو با اینکه خود را آماده سفر کرده بود و مقدار قابل ملاحظه‌ای دلار هم خریده بود نه تنها از این تغییر ناراحت نشد بلکه دلارهای خود را به رایگان به من داد.

در مسکو برای قوام السلطنه ویلائی در نظر گرفتند که برای چرچیل ساخته بودند. سایر همراهان در هتل ناسیونال که درهای قسمتی از آن رو به کاخهای کرملین باز می‌شد بسر می‌بردیم، منظره آن در آن وقت که زمستان و برف بود بسیار زیبا بود.

عبدالمحیی نیکپور و جواد عامری و دکتر رضازاده شفق و گگاهی سلمان اسدی، ناهار و شام را اغلب به ویلای قوام السلطنه می‌رفتند. دیگران در همان هتل می‌ماندیم. چون ایران ما و داد از روزنامه‌های چپی بودند اغلب همراهان قوام السلطنه ترجیح می‌دادند ما در مشورتها و مذاکرات سیاسی راه نیابیم. من برخلاف سایر همسفران، دو سه روز اول به ویلای قوام السلطنه هم نمی‌رفتم.

برای هر یک از ما یک راهنما و اتومبیل جداگانه در نظر گرفته بودند. روز دوم یا سوم مولوتوف وزیر خارجه همه ما را به جای عصرانه دعوت کرده بود. من دیرتر از دیگران رفتم. در سالون اول، اسمیرنوف (که سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی، در هنگام اشغال ایران بود) را دیدم و به سراغ او رفتم. او با زبان فرانسوی آشنائی کاملی داشت. خواستم پیغام سپهد امیر احمدی را به او بدهم. اولین سخنی که با وی درباره سپهد نامبرده به میان آوردم دست مرا گرفت و به کنار میز بود و به پذیرایی پرداخت و حاضر نشد کلمه‌ای درباره سپهد احمدی یا مطالب مربوط به ایران بگوید یا بشنود. مرتب از خوراکیها و آشامیدنیها سخن گفت.

سخنان مولوتوف

وارد سالن دوم که شدم قوام السلطنه و مولوتوف و سایر همراهان را دیدم. به گوشه‌ای رفتم و به دیوار تکیه کردم. پس از دو سه دقیقه قوام السلطنه مرا دید، یا به او گفتند که من آمده‌ام. در هر صورت

به من اشاره کرد که پیش او بروم، زیرا قوام السلطنه طبق رسوم سایر همراهان را به مولوتف معرفی کرده بود و آنوقت من نبودم و می‌بایست همه ما بوسیله رئیس هیئت معرفی می‌شدیم. خلاصه مرا هم معرفی کرد. مولوتف گفت او را می‌شناسم که نویسنده ایران ما و مدیر آن است. تعریفی از من و روزنامه ایران ما کرد، من مهم نبودم که مرا بشناسد. حتماً طبق معمول در همان روز مهمانی شرح حال همه ما را به یقین دیده بود.

برای من بستنی آوردند و در آن وسط گیر کردم، زیرا صحبت مولوتف درباره ایران ما بود که بستنی آوردند.

قوام السلطنه به میز بزرگ خوراکیها تکیه کرده بود و بوسیله مترجم بامولوتف صحبت می‌کرد. در کنار آنها حمید سیاح و جواد عامری و دکتر رضازاده شفق ایستاده بودند. سیاح که زبان روسی را مثل فارسی، بلکه بهتر می‌دانست مطلبی به روسی به مولوتف گفت. بجای اینکه مولوتف جواب به او بدهد رو به مترجم کرد و جواب او را داد و مترجم به فارسی برای سیاح گفت. منظورم این است که مولوتف جز با روسی داناتها جز بوسیله مترجم صحبت نمی‌کرد. من در قسمت مهم صحبتهای مولوتف و قوام السلطنه در کنار آنها بودم و نیکپور هم در همان نزدیکیها به دیوار تکیه کرده بود.

پس از پایان این مهمانی و هنگامی که به هتل رسیدیم نیکپور به من گفت بیا یک قهوه در سالن هتل بخوریم. می‌خواهم نظر ترا درباره مذاکرات امشب قوام و مولوتف بدانم. سخنان من خلاصه‌اش این بود که من تعجب کردم ازین که قوام السلطنه از مذاکرات مولوتف اظهار خوشوقتی کرد. مطالب مهم این بود که:

مولوتف گفت «ما منافع مشترک اقتصادی با ایران داریم که باید آن را حفظ کنیم» و به نظر من مقصودش این است که نفت شمال ایران را می‌خواهند. مطلب دیگر این بود که گفت «ملتها را دیگر پس از این جنگ نمی‌توان مثل گذشته نگاه داشت» که به نظر من مقصودش متوجه آذربایجان بود. که کار عصیان پیشه‌وری ادامه یابد. مطلب مهم دیگر این بود که ما باید دولت شما را تقویت کنیم زیرا مخالفین شما مثل سید ضیاءالدین خیلی قوی هستند و در همه جا حتی در ارتش نفوذ دارند و از این سخن به نظر من مقصودش این است که نیروی نظامی شوروی در ایران باقی بماند. نیکپور گفت من هم تقریباً همین چیزها را استنباط کردم.

هنگامی که مولوتف نام سید ضیاءالدین را برد جواد عامری آمد جلوتر و رو به مترجم گفت: اگر در آن طرف سید ضیاءالدین هست دراین طرف هم ما هستیم.

عصر روز بعد اکبرخان، پیشخدمت شخصی و مخصوص قوام السلطنه به هتل تلفن کرد که حضرت اشرف فرموده‌اند که شما ساعت هشت صبح فردا به اینجا بیایید. همان وقتی که قوام السلطنه خواسته بود به آنجا رفته. قوام السلطنه با لباس شیک خود بر روی تختخواب نشسته بود و پس از سخنی چند محبت آمیز درباره پدرم (با پدر من و پدر خسرو هنگامی که والی خراسان بود دوست نزدیک بود) گفت مطالبی که شما استنباط کرده‌اید و نیکپور برای من گفت درست است.

چون در آغاز عصیان پیشه‌وری و تشکیل مجلس شورای آذربایجان، چند روزنامه نویس که مخلص هم یکی از آنان بود به دعوت پیشه‌وری به تبریز رفته بودیم اطلاعات و نظر خود را در آن باره برای قوام گفتیم، قوام السلطنه گفت پیشه‌وری بزرگترین خائنی است که در ایران دیده‌ام و من امیدوارم بتوانم ایران را از شر این خائن نجات دهم.

من آن روز از قوام السلطنه اجازه خواستم پس از یکی دو هفته که در روسیه می‌مانم به پاریس بروم. از همان تهران و پیش از عزیمت به مسکو قرار بود من پس از مراجعت قوام السلطنه و هیئت ایرانی دو سه هفته در آنجا بمانم. این قرار با سفارت شوروی در تهران هم گذاشته بود. از آن

روز قرار شد من همه روزه نزد قوام السلطنه بروم و می‌رفتم.

تخلیه ایران از قشون خارجی

روزی که قرار بود نیروهای نظامی انگلستان و امریکا و شوروی ایران را ترک کنند، امریکا و انگلستان آغاز به تخلیه ایران کردند، اما ارتش سرخ باقی ماند. کاردار سفارت انگلستان برای دادن این خبر نزد قوام السلطنه آمد و گزارش داد. قوام با معطل کردن چندین دقیقه او را پذیرفت. پس از رفتن کاردار قوام السلطنه نیکپور و عامری و مرا احضار کرد. سخنان کاردار، یعنی اعتراض امریکا و انگلستان به شوروی را گفت و اضافه کرد مظفر فیروز ما را در جریان نگذاشته است، به من دستور داد به خبرنگاران خارجی بگویم که دولت قوام السلطنه قبل از امریکا و انگلستان به دولت شوروی اعتراض کرده است. مخبرین امریکائی اغلب به همان ویلای قوام می‌آمدند و من این گزارش را در آن روز به خبرنگار یونایتد پریس که خوشبختانه بقدر کافی فرانسه می‌دانست، گفتم و با اشتیاق آن را شنیدم. برای تنظیم اعتراض نامه، عامری و نیکپور و سیاح با قوام السلطنه صحبت می‌کردند. با اینکه پیرنظر به عنوان کفیل وزارت خارجه همراه بود و روسی هم می‌دانست قوام السلطنه مطالب سیاسی خود را با نیکپور و عامری بیشتر به میان می‌گذاشت و مشورت می‌کرد. در این گونه کارها در روزهای آخر مسافرت، حتی با مخلص نیز بیش از پیرنظر به سخن می‌پرداخت.

قوام السلطنه و شعرخوانی

قوام السلطنه در آن روزهایی که من در ویلای او بودم وقتی بیکار می‌شد بیشتر دکتر شفق و مخلص را به اطاق خود می‌پذیرفت و سخن از شعر و شاعران به میان می‌آمد. قوام السلطنه با شعر و ادب آشنائی زیادی داشت و دست کم از مخلص که لیسانس ادبیات و در سال اول دکتری بودم، خیلی بیشتر با شعر و ادب مأنوس بود.

روزی از مخلص خواست شعری از ادیب نیشابوری برایش بخوانم و من دو سه قطعه از شعرهای او را خواندم. روز دیگری فرمود اگر از صید علی خان درجزی شعری به خاطر داری بخوان و من مستزادی را که از آن خان به خاطر داشتم با آب و تاب، که مثلاً شعر مهمی است، خواندم. قوام السلطنه گفت این که چیزی نبود. قوام خود دو سه بیت از او خواند که در هر صورت از مستزاد او انصافاً بهتر بود و سبک آن هم صددرصد خراسانی. شایسته یادآوری است که صید علی خان درجزی خانی از خانهای مشهور و فوئدال مانند خراسان بود و بازگشت شعرای ما به شعر خراسانی دست کم در خراسان مدیون وی است. ادیب نیشابوری هم برکشیده و در حمایت او بود.

مهمانی استالین

دو سه روز مانده به پایان کار هیئت ایرانی، از نیکپور شنیدم که قوام السلطنه در ملاقات آخرش به مولوتوف به صورت قهر گفته است من به ایران بازمی‌گردم اما استالین شخصاً از قوام السلطنه دعوت کرده است که مهمان شام روز بعد باشد. قوام السلطنه پذیرفته است بشرط آنکه تمام هیئت ایرانی هم دعوت شوند. سرانجام همه به شام استالین دعوت شدیم. این مهمانی در داخل کرملین و در قصر ایوان مخوف بود که ظاهراً استالین هم در آنجا زندگی می‌کرد. درب کرملین که جایگاه کاخهای تزارها بود

بر روی مردم در آن روزگاران بسته بود تا جالی که هنگام ورود ما به کرملین اتومبیل قوام السلطنه و همه ما را با چراغهای قوهای قوی بازرسی کردند.

وارد کاخ مجلی شدیم که پله‌های آن با فرشهای زیبا پوشیده بود. در دو طرف پله‌ها تابلوهای نقاشی قدیمی و بزرگ مجلی بود. سالن اولی که وارد شدیم سالن بسیار عظیمی بود که از مندلی‌های آن معلوم بود محل اجتماعهای بزرگ بود. پس از این سالن وارد سالنی شدیم که میز پذیرایی شام آماده شده بود. از آنجا گذشتیم و وارد اطاق نسبتاً کوچکی شدیم که میزهای چند نفری در آن بود. بعد معلوم شد که آن اطاق برای قهوه و پذیرایی بعد از شام آماده شده است.

همه، در کنار قوام السلطنه به خط ایستادیم تا سروکله استالین از آن سالن ناهارخوری پیدا شد. میگویان و مارشال بودینی و مولوتف در دنبال او بودند. پس از معرفی هر یک از ما به استالین، به سوی میز شام رفتیم. نزدیک به چهل نفر از ژنرالها به همراه سادچیکف که در آن شب به عنوان سفیر آینده شوروی، در ایران به قوام السلطنه معرفی شد حضور داشتند. در دو طرف میز شام مولوتف و استالین روبروی هم نشسته بودند. قوام السلطنه در دست راست استالین و عاقری در دست چپ او نشسته بودند. مترجم در کنار قوام السلطنه نشست.

همین قدر که هر کس به جای خویش نشست مولوتف از جای خود برخاست و پس از چند جمله‌ای البته با احترام کامل گیلان خود را به سلامتی قوام نوشید. ما هم بلند شدیم. بعد از چند لحظه باز مولوتف برخاست و به سلامتی یکی از اعضای هیئت چند کلمه‌ای می‌گفت و گیلان خود را می‌نوشید. خلاصه این کار را برای هر یک از ما می‌کرد و ما هم بلند می‌شدیم و می‌نشستیم. پس از پایان این کردار و گفتار مولوتف، قوام السلطنه از جای خود برخاست و گفت من از طرف همه همراهانم و خودم از آقای مولوتف سپاسگزاری می‌کنم اما بجاست بگویم که این محبت امشب آقای مولوتف تاکنون در مذاکرات سیاسی من و ایشان مشهود نیفتاد و من این محبت گرم ایشان را چنین تعبیر می‌کنم که چون در روبروی ژنرال‌بسم استالین نشسته‌اند انعکاس محبت ژنرال‌بسم است در ایشان.

در اینجا شایسته یادآوری است که عاقری و دکتر شفق نظقی «ادبی سیاسی» برای قوام السلطنه نوشته بودند ولی قوام السلطنه یک کلمه از آن را نگفت، تا استالین به پا خاست و گفت رفیق مولوتف چرا سخنی از شاه ایران نگفتی. رفیق استالین فقط شامیانی می‌خورد و افلا دو بطری شامیانی خورد. مرتب سیگار می‌کشید (سیگار مشتیکه‌دار که ته آن را می‌جوید). بعد به سلامتی هر یک از ژنرالهای خود گیلان را برمی‌داشت و آن مارشال یا ژنرال وقتی نام خود را می‌شنید می‌آمد در کنار استالین و سپس شانه خود را به شانه استالین می‌گذاشت و گیلان خود را به گیلان او می‌زد و می‌نوشید. استالین پس از خوردن هر گیلانی ته گیلان خود را به سر بطری مشروبش می‌زد.

تعیین روش سیاسی روزنامه بوسیله قوام السلطنه

وقتی برای اجازه خدا حافظی خدمت قوام السلطنه رسیدم، مرا تنها احضار کرده بود. مطالبی در آن روز به من گفتم که به اختصار در اینجا می‌آورم.

«کافندی به خسرو اقبال و نویسندگان ایران ما بنویسید که در هر صورت از پیشه‌وری حمایت نکنند و اگر دولت هم با پیشه‌وری مدارا کرد ایران ما از دولت در این باره انتقاد کنند. البته به آنها بنویسید که من این مطلب را نگفته‌ام.»

پس دو نامه لاک و مهر کرده برای خسرو و محمود نوشتم و به تفصیل مطلب را نوشتم. در آن

روزها روزنامه روزانه ایران ما هنوز رنگ نامیونالیستی تند داشت. در کمیته مرکزی حزب پیکار حسن مهری و رضا آذرخشی نمایان زیاد به چپ داشتند. محمود تفضلی که در غیاب من در حقیقت و در عمل مدیر روزنامه ایران ما بود نیز مانند آن چپ رو بود. خسرو اقبال و جلال شادمان در اقلیت بودند. به این ترتیب محمود به نامه من توجهی نکرد. وقتی دکتر کشاورز در دولت قوام السلطنه وزیر فرهنگ شد محمود و خلیل ملکی اداره انتشارات وزارت فرهنگ را به عهده گرفتند.

در آن وقت پست هوایی برای پاریس ماهی دوبار بود و بعد از یک ماه شماره‌های روزنامه به من رسید. روزنامه با نظر من و خواهش‌هایم از محمود هماهنگ نبود. اما از نظر روزنامه‌نگاری خوب بود تا آنجا قدرت یافته بود که وقتی قوام وزرای توده‌ای خود را کنار گذاشته بود، در ائتلافی که حزب ایران با حزب توده کرد ایران ما در آن ائتلاف که بر ضد قوام السلطنه بود همانند یک حزب، پایه سوم آن ائتلاف گردید.

پس از برگشت اروپا از جمله گله‌هایی که از محمود کردم گفتم چرا با حزب توده ائتلاف کردید؟ گفت که تو خودت به اسمعیل و من گفته بودی در غیابت هر سیاستی که مهندس غلامعلی فریور و اللهیار صالح در پیش گرفتند با آنها همفکری کنیم. ما هم با آن آقایان همکاری کردیم. راست می‌گفت، من این مطلب را به او و اسمعیل گفته بودم.

تقاضای توقیف روزنامه

در همان ایامی که وزرای توده‌ای در دولت قوام بودند و ایران ما پیش از روزنامه‌های حزب توده چپ روی می‌کرد یا دست کم چنین به نظر من می‌رسید نامه‌ای به قوام السلطنه نوشتم که چون فعلاً بیمارم و به این زودی به ایران نخواهم آمد و نظر من با روش ایران ما هماهنگ نیست اگر دستور توقیف آن را تا مراجعت من بدهند نه تنها ناراضی نخواهم شد بلکه سپاسگزار خواهم بود. این نامه را بوسیله مورخ‌الدوله برای قوام السلطنه فرستاده بودم ولی نه تنها به دست قوام نرسید بلکه به اطلاع یکی از سفیران رسید و او گفته بود آن را به اطلاع محمود تفضلی برسانند و رسیده بود.

پس از چند هفته در ایران ما خبری چاپ شد که چند نفر را در وزارت فرهنگ پرکنار کرده‌اند. اسم مخلص هم در همان روزنامه‌ای که در بالای آن اسم مخلص به عنوان صاحب امتیاز و مدیر روزنامه بود، در میان آن عده بود.

قوام السلطنه که از این کار مطلع شده بود، در مدت اقامت من در پاریس که بیش از یک سالی بود، یک بار چهارهزار و بار دیگر شش هزار فرانک سويس که چندین برابر حقوق من می‌شد برایم فرستاد و هنگامی که به ایران برگشتم مرا برای عضویت هیئت مدیره شیلات در نظر گرفتند ولی با دخالت هژیر، قوام السلطنه مرا به سمت بازرسی دولت در بانک صنعتی و معدنی آن وقت منصوب کرد. در آن زمان دکتر علی امینی در آنجا رئیس بود و به من ماهی دو هزار و پانصد تومان با تومیل و شوهر هم دادند و البته این باعث تعجب همه شده بود که به مدیر ایران ما، که با حزب توده ائتلاف کرده است، چند روز پس از برگشت وی از اروپا، چنین پستی بدهند. شایسته یادآوری است که در آن زمان وزرا رسماً هزار تومان حقوق ماهیانه داشتند.

مصاحبه در پاریس

قبضه‌ای دیگر را که مرتبط به همان دوره است در اینجا یادآور می‌شوم و آن اینکه من در مصاحبه

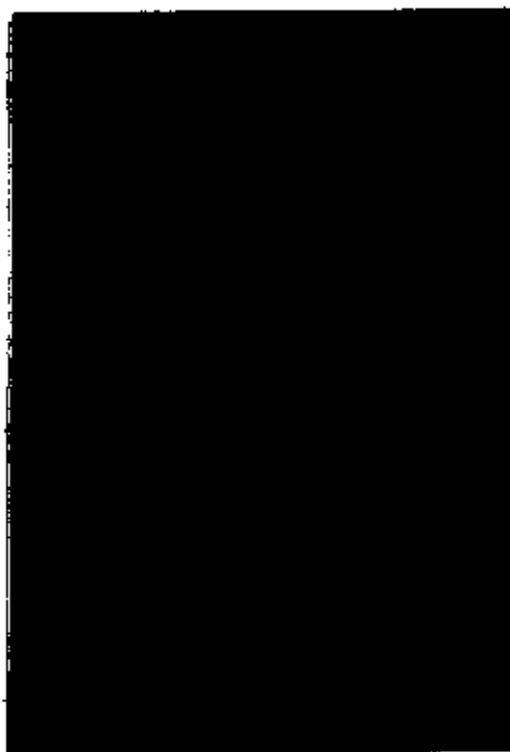
مطبوهائی که در پاریس به کمک امیرعباس هویدا انجام دادم، از اعتراض قوام السلطنه به باقی ماندن ارتش سرخ، تخلیه ایران از ارتشهای انگلستان و آمریکا و خلاصه عهدشکنی شوروی در این باره، سخنانی به میان آورده بودم.

روز بعد از مصاحبه در پاریس، عتیقه‌چی که تاجر فرش معتبری بود و آن وقت نماینده حزب توده ایران در پاریس و حزب کمونیست فرانسه، به من تلفن کرد که چند نفر از نویسندگان اواماینه که نماینده مجلس فرانسه هم هستند می‌خواهند با من ملاقات کنند. همان روز عصر آقایان پیش من آمدند. نیکلا شانول یا نقولا شاوی - مهمترین روزنامه‌نویس چپ آن دوران در کشورهای عرب - که خود از سران احزاب کمونیست کشورهای عرب بود نیز همراه این آقایان بود.

عتیقه‌چی چند سال بعد از همکاری با حزب توده ایران و حزب کمونیست فرانسه خود را جدا ساخت.

یکی از این آقایان چنین آغاز به سخن کرد که ما از مدیر روزنامه مرفی ایران ما انتظار نداشتیم چنین مصاحبه‌ای بکند. زیرا ارتش سرخ در ایران باقی مانده است که مصالح و منافع ملی مردم ایران را در برابر تجاوزات کشورهای استعماری، که در ایران خیلی نفوذ دارند، حفظ کند. گفتم فرض کنید در کشور آلمان یک حکومت مارکسیستی وجود داشته باشد و سرمازان آلمانی به فرانسه بیایند و در فرانسه بمانند و بخواهند منافع فرانسه را در برابر انگلستان که ارتش هم از فرانسه رفته است حفظ کنند شماخوشتان خواهد آمد؟

به من گفتند شما زیادی ناسیونالیست هستید.



از خاطرات رحیم صفاری

در بخش یادداشت، نکته و حاشیه شماره اخیر آینده حسن یقانی نائینی ضمن ایراد نکته‌ای بر یادداشت‌های آقای دکتر مهدی آذر مطلبی را درباره شادروان سیدجعفر بهبهانی نوشته‌اند که نیاز به توضیحی از سوی دوستان آن شادروان دارد، زیرا بهبهانی اکنون رخ در نقاب خاک کشیده و نمی‌تواند شخصاً توضیحی دهد و از خود دفاع بنماید. اما اعتبار دوستیها ایجاب مینماید که آخذ از شهود آن ایام که خود در جمع معترضین به ملاحظات شرم آور حکومت در انتخابات بوده است حقیقت را برای عاشقان و جویندگان حقایق به استحضار خوانندگان مجله آینده برساند، زیرا در این روزگار تنها آینده است که همتی میکند تا روشنگر زوایای تاریک رویدادهای سیاسی معاصر باشد.

* * *

ابتکار مبارزه سختی که در انتخابات تابستانی سالهای ۴۰-۱۳۳۹ بدوران نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال آغاز شد با جعفر بهبهانی بود که با ارسال خلعتبری در میان گذاشت و از آنجا که دکتر علی امینی به دلایل مختلفی از دولت ناراضی بود و حمایت ایالات متحده امریکا پشت سرش بود از لاک محافظه کاری بیرون آمد و به آن دو پیوست و چون امکانات مالی او بیش از دیگران بود جلسات کمیته منفردین در خانه او تشکیل میشد. بعداً آقای محمد درخشش که ریاست جامعه فرهنگیان کشور و باشگاه مهرگان را داشت به آن جمع پیوست و اینجانب نیز پس از برملا کردن رسوائی انتخابات شهرستان لاهیجان به دعوت همان دوستان به آنان پیوستم.

شادروان سیدجعفر بهبهانی حیثیت دودمانی خود را در احترام به مشروطیت و حفظ سنت آزادگی انصافاً بخوبی حفظ کرده بود و به خاطر کمکهای مستمر مادی و معنوی به نیازمندان و دفاع از افرادی که مورد تجاوز و زورگویی عمال رژیم قرار گرفته بودند هم در جامعه روحانیت، هم در میان مردم بازار هم در میان کارمندان دولت و هم در میان تحصیلکردگان و آزادیخواهان محبوبیت داشت. از آنجا که دکتر اقبال در آن انتخابات فرود و رشیدیان را که همیشه در لیستهای انتخابات تحمیلی جای داشتند در لیست خود نیاورده بود، آن دو هم به کمیته منفردین پیوستند. دکتر امینی هم آن دو را تقریباً بر یاران آنروز خود تحمیل کرد، چه جامعه به آنان نظر خوبی نداشت. اما چون بعداً آن دو با جماعت واز ما بهتران در لیست دولتی وارد شدند لاجرم به مشروطیت خود رسیدند. اما مبارزه ملت با تقلبات انتخابات تابستانی پایان پذیرفت.

نظر باینکه در رسانه‌ها خبری بین‌المللی نسبت به وضع سیاسی آنروز کشور ما اعلام خطر شده بود و دولت جان. اف. کندی رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا نسبت به روش حکومت نظر مساعدی نداشت و رسوائی انتخابات هم عالمگیر شده بود، شاه پس از دو ماه و اندی که از گشایش مجلس میگذشت با یک مانور ناشیانه عدم رضایت خود را از آن انتخابات در یک نمایش مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت. لذا جمیع بردگانی که در مقام نمایندگی جا گرفته بودند ناچار از استعفا شدند و دولت دکتر اقبال ناگزیر کنار رفت و انتخابات مجدد بنام انتخابات زمستانی با نخست‌وزیری شریف امامی که بحکم عضویت و حضور در دولت دکتر اقبال شریک جرم در تجاوز به حقوق ملی بود

آغاز گردید. اگر در آن انتخابات تابستانی وزارت کشور در دست سپهبد مهدیقلی علوی مقدم بود در انتخابات زمستانی، آن مقام به دست سپهبد نعمت‌الله نصیری سپرده شد تا در تجاوز به قانون اساسی و حقوق ملی و قلمت بیشتری بکار رود.

منتهی چون طرفداران و فعالین گروه منفردین تلاش بسیار بکار بردند و صدها خبرنگار خارجی از سراسر جهان در تهران جمع شده بودند شاه نخواست یا نتوانست مانع انتخاب سید جعفر بهبهانی، ارسلان خلعتیری، اللهیار صالح و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای شود. دکتر امینی هم با توجه به سیاست جهانی دولت امریکا در انتخابات زمستانی کاندیدا شد. اما خانه‌اش کماکان محل تجمع و سخنرانیهای انتخاباتی بود. عدم ادامه مبارزات انتخاباتی شخص امینی در زمستان آن سال بخاطر اطمینانی بود که از موفقیت سیاسی بعدی خود یافته بود.

شب که آقای دکتر امینی برای صبح فردا به دربار دعوت شد نخست آقای جعفر بهبهانی را از این دعوت با خبر ساخت و صبح زود هم نخست بدیدار بهبهانی رفت و قرار گذاشت پس از دیدار شاه و اخذ فرمان در بازگشت باز از بهبهانی دیدار کند. وقتی نزدیکی‌های ظهر به خانه بهبهانی بازگشت بسیار شاد می‌نمود و بهبهانی را برای مذاکره به شام در خانه خود دعوت کرد. در آن شب شادروانان ارسلان خلعتیری، هادی اشتری، نورالدین الموتی، نصرت‌الله مشکوتی، محمد درخشش و چند تن دیگر حضور داشتند که شارلیه از همه دوستان تقاضا کرد در تشکیل هیأت دولت و انتخاب وزرا او را آزاد بگذارند و دوستان آروز این خواهش را پذیرفتند. اما شادروان بهبهانی به او گفت اکنون که فرمان شاه را بدست دارید و شاه با تقاضای انحلال مجلسی که با آن مبارزه کرده‌ایم موافقت خواهد کرد. لذا مصلحت اینست که از بیم و بُهت و وحشتی که عمال حکومت را فرا گرفته است استفاده کنید و انتخاباتی تازه براساس قانون راه بیاندازید. شاید ملاحظه شاه از انتقادات محافل بین‌المللی و احساسات تحریک شده ملت موجب شود لاقلاً ده درصد متعین واقعی مردم به بهارستان راه یابند. البته باید اعتراف کرد که مبارزات پیگیر سازمان نگهبانان آزادی به رهبری دکتر مظفر بقائی کرمانی و جبهه ملی برهبری پیروان مصدق برای حکومت صندوق ساز اعتباری باقی نگذاشته بود که نهایتاً به بازداشت و محاکمه بقائی منجر گردید.

در چند ماه نخست زمامداری دکتر امینی، بهبهانی با او مخالفتی نداشت. از منفردین و همکاران کمیته منفردین محمد درخشش و هادی اشتری به وزارت رسیدند. ارسلان خلعتیری به دفتر وکالت حقوقی خویش رفت. بهبهانی هم بکارهای شخصی خود پرداخت و اینجانب هم بر گیلان بازگشتم. اما روش امینی در نخست‌وزیری با جنجالی که وسیله ارستنجانی وزیر کشاورزی خود با ارباب شاه آفرید جامعه را دچار آشوب درون و بیجان ساخت. امینی با اتکا به حمایت امریکا و جنجال ارستنجانی دست به صدور تصویب‌نامه‌ای زد که هم معارض قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر بود و هم مقامات روحانی کشور و معتقدین به قانون اساسی را به مقابله وادار کرد.

نویسنده در آن روزها در گیلان به کشاورزی اشتغال داشتم. اما خبر اختلاف میان دوستان سابق به گوش میرسد تا آنکه روزی شادروان هادی اشتری که وزیر مشاور و از دوستان قدیمی بنده بود با اتومبیل وزارتی به خانه‌ام در لاهیجان وارد شد. غرض اشتری در آن سفر دعوتم به تهران بود که نخست وزیر را با من حاجتی است. دعوت امینی را قبول کردم اما سفر با آن دوست شریف و در اتومبیل دولتی را به مصلحت ندانستم و یکروز بعد به تهران آمدم و با نخست وزیر ملاقات دست داد. دکتر امینی بمحض دیدار و روبوسی بنای گله و شکایت از دوستان مشترک چند ماه پیش گذاشت. به او گفتم ما فقط پنج شش تن پیش نبودیم که دو تن یعنی آقایان اشتری و درخشش در دولت حضور دارند. میدانم گله شما از کیست. گفتم از آقایان خلعتیری و بهبهانی که دایماً جلساتی تشکیل

می دهند و علیه من سخنرانی می کنند. متذکر شدم یقین دارم آقای ارسلان خلعتیری اهل این کبازها نیست، اما آقای بهبهانی هم شجاع و هم مبارز است. امینی گفت فرض از اعزام آقای اشتری و دعوت شما به تهران این بود که با آنها تماس بگیرید و ببینید چه می خواهند، چون آنها به نظر شما احترام می گذارند.

بنده براساس ادای تکلیف نخست به دیدار دوست سی ساله ام آقای خلعتیری رفتم و حقایق را از ایشان جويا شدم. ایشان ضمن انکار ادعای امینی گفت همه می دانند که اصلاً اهل تحریک علیه دولت نمی باشد، ولی یادآوری کرد که یک شب از سوی آقای بهبهانی به ملکی که در اطراف رودهن داشته دعوت شده بود، آنها آقای دکتر جلال عبده را هم با خود به آن مهمانی بردند تا چنانچه بعدها بخواهند ذهن امینی را با خیرهای دروغ مشوب کنند شاهدی قابل اعتماد داشته باشد، اما گویا روز بعد مأمورین خفیه به امینی خبر دادند که خلعتیری در آن محفل علیه امینی شعار داده است.

همانطور که حدس می زدم در دیدار با شادروان جعفر بهبهانی مشارالیه را نسبت به دکتر امینی سخت ناراضی دیدم. او معتقد بود که امینی بر اساس قانون موظف بوده است که پس از انحلال مجلس در ظرف مدتی که قانون معین کرده است انتخابات را آغاز کند و مصلحت دولت نیز در همین بوده است، زیرا خود یکسال پیش برای همین مصلحت وارد مبارزه انتخاباتی شد و چون مردم ایران سالها است از مشارکت در اداره امور سرزمین خود محروم می باشند. چنانچه دکتر امینی از مرعوبیت شاه استفاده نمایند اشتباه بزرگی را مرتکب میشوند. اما اگر بدون مداخله مبادرت به یک انتخابات آزاد و قانونی کند بر وجهه و اعتبار سیاسی و شخصی ایشان افزوده میشود و در تاریخ بنام یک نخست وزیر معتقد به دموکراسی جای خواهد گرفت، ولی اگر بخواهند با این وزیران که به همکاری با عنصر هتاکی چون حسن ارسنجانی تن در داده اند کشور را اداره کنند و با تصویب نامه هیئت وزیران قانون اساسی را زیر پا بگذارند باید با او مبارزه کرد.

گفتار شادروان بهبهانی انصافاً منطقی و اصولی بود. وقتی به نزد نخست وزیر بازگشتم آنچه را از بهبهانی شنیده بودم بازگفتم، اما بدبختانه در آنروزها امینی چنان زیاده قدرت و حمایت ایالات متحده مست بود که یکباره با لهجه ای که هم میهنان بارها از او شنیده اند و با صدای او آشنا می باشند گفت: «آقا ما مجلس چه می خواهیم بکنیم. ما داریم کار می کنیم. مجلس خوب لای چرخ دولت می گذارد.»

از آن کلام بنده سخت آشفته شدم و به مشارالیه گفتم: «امینی! مگر جزوه ای را که بهنگام مبارزات انتخاباتی تابستانی با خط زیبای نستعلیق نوشته و چاپ و نشر کرده بودید و نام آن جزوه را گذاشته بودید: «علی امینی برنامه کار خود را تقدیم می کند، فراموش کرده اید؟ مگر شما در آن جزوه استقرار حکومت قانون و دموکراسی را منوط به وجود یک مجلس ملی مرکب از برگزیدگان واقعی ملت در انتخابات آزاد ساخته بودید؟ اکنون که به قدرت رسیده اید همه قولها و وعده ها را زیر پا گذاشته اید؟ امینی نتوانست پاسخ و توضیح قانع کننده ای به بنده بدهد، اما شادروان اشتری را وادار کرد که به بنده یک پست معاونت وزیر را در دولت پیشنهاد نماید که معذرت خواستم.

پیش‌بینی سوم شهریور ۱۳۲۰

در سال ۱۳۱۶ که در گلپایگان شاغل بودم روزی رئیس دارائی آنجا مهدی صدیق وزیری- مرا بمنزل امام جمعه بُرد. پس از ورود خادم او بنام علی اصغر که بیرمردی بود ما را باطابق پذیرائی هدایت کرد و خود بخدمتِ امام که در بالاخانه‌ای زندگی می‌کرد رفت و آقا را از رسیدن مهمان مطلع نمود. ایشان تشریف آورده پس از احوال‌پرسی و پذیرائی با میوه و شیرینی ما را با سخنان جالب و جاذب خود سرگرم کرد. این اولین ملاقات موجب آشنائی اینجانب با آن آقا شد که بعداً هم ادامه پیدا کرد و با لطف خاص که مبذول می‌فرمود کرازا بخدمتش می‌رسیدم و از فیض حضورش بهره‌مند می‌شدم. یکی از صفات او این بود که با هر کس مطابق ذوقش برخورد و حرف بزند. من هر وقت نزد ایشان می‌رفتم سخن از شعر بود و حتی شاید برای تشویق روزی فرمود فلانی من هم سابقاً گاهی شعر می‌گفتم و این غزل را که متأسفانه مطلع و مقطع آنرا فراموش کرده‌ام خواند:

خوش حالت آن رند خرابات که فکرش یک‌جامه و یک‌قرص جو و یک‌کف آب است
 بغداد به یک لقمه نان شب‌کند آباد
 روزش به یکی جرعه می‌بصره خراب است
 گر آب جهان را بیورد رند بخواب است
 ای شیخ ازین شیشه مخور کباب دراونیست
 رویم سه ای شیخ درین شیشه شراب است
 ناید بهم از خنده دولعل لبت ایدوست
 از چیست همانا که میانشان شکر آب است

پس از اینکه از گلپایگان به خوانسار منتقل شدم هر وقت به گلپایگان می‌رفتم خدمت آقا می‌رسیدم و غالباً نهار را هم در منزل ایشان می‌خوردم. چون بیش از پنجاه سال از آن زمان میگذرد نام کوچک ایشان را فراموش کرده‌ام ولی فکر می‌کنم سید حسن بود.

اواخر سال ۱۳۱۹ روزی در خوانسار با یکی از محترمین بنام آقای فضل‌الله جعفری قدم می‌زدیم. ایشان گفتند فلانی من فردا به گلپایگان می‌روم شما فرمایش ندارید، گفتم نه سلامتی شما را از خدا می‌خواهم لکن چون می‌دانستم خدمت آقا هم می‌رسند خواهش کردم سلام مرا به ایشان برسانند.

آقای جعفری رفت و مراجعت کردند و یکی دو بار هم که ملاقاتشان دست داد حوفا نشد تا در سومین یا چهارمین ملاقات بعد از مسافرتشان موقعی که از سلامتی آقا سؤال کردم، آقای جعفری مثل اینکه از خواب عمیقی بیدار شده باشد فرمود فلانی خوب شد فرمودید! من بگلی فراموش کرده بودم بگویم که این آقای ما گاهی معلوم نیست در چه عالمی می‌رود و حرفهای عجیبی می‌زند. من جمله گفته است فقط بشما بگویم و لایحیر که در اواسط سال ۱۳۲۰- آن کسی که لفظ شاه به او اطلاق می‌شود نیست؛ البته چون با وضع قدرت مطلقه رضا شاه و پیشگویی چند ماهه این گفته پذیرفتنی نبود من مقصود را نمی‌فهمیدم و بهرحال بقول معروف از این گوش شنیده و از آن گوش بیرون کرده بفراموشی سپردم!

اواخر مرداد ماه ۱۳۱۹ حکم انتقال از خوانسار به یزد رسید و حریری نام برای جانشینیم از طهران آمد. لذا به حسابدار و تحویلدار دارائی دستور دادم دفاتر را بسته و طبق معمول صورت جلسات تحویل و تسلیم را حاضر کنند تا خود به گلپایگان بروم و با دوستان خداحافظی کنم. روز اول شهریور ۱۳۲۰ بود که در گلپایگان با آشنایان خداحافظی کرده نهار در خدمت آقا بودم و عصر که خواستم مرخص شوم آن مرد بزرگ بطوری که معمولش بود و افراد را در هر موقعیت و مقامی که باشند نام در خروجی شایعت می‌کرد، مرا هم شایعت کرد و ضمن اظهار تأسف که از آن صفحات

می‌روم. بمحض آنکه پا را روی پله در خروجی گذاردم فرمود «یک مومنی آقای فضل‌الله در اینجا تشریف داشتند و برای شما بیغمی دادم رسیده است یا خیره. بنده که موضوع را غیر شهم فرض و بکلی فراموش کرده بودم با قدری فکر کردن جریان به یاد آمد و عرض کردم بلی. آقا گفت «همین دو روزه اثرش ظاهر می‌شود» باز هم بنده که موضوع برایم قابل قبول و پذیرش نبود آنرا آنطوری که باید بجیزی نگرفتم و مَرخص شدم.



در خوانسار روز سوم شهریور که صدای زنگ تلفن روی میزم بلند شد و از تلفنخانه گفتند آقای جمال شهیدی از گلپایگان شما را خواسته‌اند. گوشی را گرفتم دیدم بلا مقدمه آقای شهیدی گفت «شما هنوز نرفته‌اید؟ تو را به خدا هرچه زودتر حرکت کن و برو» چون نامبرده شوخ بود گفتم آقا چه اصراری داری مگر در مدتی که در خوانسار بودم با شما بدی کرده‌ام. گفت «موضوع شوخی نیست به ارواح مرحوم پدرم و به خدا و پیغمبر قسم این حرفها نیست» دیشب بفرماندار تلگراف کرده‌اند که از چند طرف روس و انگلیس به ایران حمله کرده‌اند و وضع سلطنت معلوم نیست چه بشود؟ شما هم اینجا که با خاک بختباری متصل است چون رئیس دارائی و انحصار بوده‌ای ممکن است به خطر بیفتی!»

چون موضوع شوخی نبود از طرفی من هم یک مینی‌بوس در دست نا اصفهان اجاره کرده بودم حرکت کردم. طرف عصر بود که باصفهان رسیدیم و چون با مرحوم میرزا آقاخان فریار رئیس راه یزد و اصفهان دوست بودم بمنزل ایشان رفتیم. البته این خانواده هم مثل سایر خانواده‌ها ناراحت بودند و مرحوم فریار که پای رادیو نشسته بود و بدستورهای رادیو گوش می‌داد که چه کند و چه نکند و چگونه کیسه شن بگذارد و گاهی اشکی بروی چهره‌اش می‌دوید! خلاصه شب را ماندیم و روز بعد که بطرف یزد حرکت کردیم در ده نصرت آباد نزدیک شهر یزد اسرهای ارتشی خراسان را در کاروانسرای آنجا دیدیم! به یزد هم که رسیدیم تا چندی پیش آمد جنگ و ناراحتیها نگذارده بود بموضوع پیش گوئی امام جمعه توجهی نکنم.

کم‌کم که اوضاع قدری عادی شد و به فکر حرف امام جمعه افتادم خیلی ناراحت شدم که چرا تا دسترس داشتیم درست او را نشناختم که عارفاً بحقه از وجود آن بزرگ مرد استفاده کنم. لذا از اداره تقاضای مُرخصی کردم که مخصوصاً به زیارتش بروم، اما چون سبتم ریاست قسمت مالیات املاک مزروعی بود مدتی مرا به عنوان اینکه جزء جمع املاک حوزه تفت و نائین باید تکمیل شود مُعطل کردند تا بالاخره روزی ناراحت نزد پیشکار دَرائی یزد (همان آقای صدیق وزیری بود که ابتدا به منزل مرا پیش او برده بود) رفتم و گفتم اگر بمن مُرخصی بدهید یا ندهید میروم. پیشکار گفت هیچوقت شما را اینقدر ناراحت ندیده بودم و بالاخره یک یادداشت نوشت که برایم حکم مُرخصی صادر شود. چون یادداشت را بدقت بردم و بمرحوم نواب فاضل یزدی رئیس دفتر داده خواهم کردم که زودتر کارهایش بشود و خود به قسمت حسابداری رفتم و پهلوی میز جوانی بنام جاوید که حسابدار بود نشستم بانتظار دریافت حکم. شگفتا که در همان وقت روزنامه اطلاعات را که روی میز جاوید بود برداشتم ضمن مطالعه ستون متوفیات دیدم خبر درگذشت امام جمعه گلپایگان در آن چاپ شده بود.

عبدالحسین فرزین (بیرجند)

سید محمد فرزانه

حدود یکصد سال پیش در سال ۱۲۱۲ هجری قمری در قریه سندادان بیرجند و در خاندانی با تقوی و فضیلت کودکی پا به عرصه وجود گذاشت که او را سید محمد نام نهادند. پدرش بنام سید علی اکبر و مادرش موسوم به بی بی بزرگ بودند که هر دو سخت دیندار و باتقوی بودند. سید محمد در نزد پدر و مادر و ملای ده خواندن قرآن مجید و کتابهای فارسی و تاریخی وجودی را بخوبی فراگرفت. پدرش که به زیارت عتبات عالیات رفته بود در کربلا به رحمت ایزدی پیوست. بی بی بزرگ که شوهرش را از دست داده بود و به تحصیل فرزندانش راغب و علاقه مند بود، سید محمد را به اتفاق برادر و خواهر کوچکترش از سندادان برای ادامه تحصیل به بیرجند آورد. در این تاریخ بیش از دوازده سال از سنین عمر سید محمد نمی گذشت. از قول خود استاد فرزانه نقل کرده اند که: روزی مادرم دست من و برادرم را گرفت و با خود به منزل مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر گزاری که از علمای برجسته و طراز اول آن زمان در بیرجند بود، برد و شرح حال من و برادرم را به اختصار بیان کرد و گفت: می خواهم فرزندمان را برای ادامه تحصیل و کسب علم و دانش به مدرسه بفرستم، به نظر جنابعالی آنان را به مدرسه قدیمه روانه کنم یا به دبستان جدیدالتاسیس شوکتیه. حاج شیخ محمد باقر فرمود بدون شک و تردید باید آنان را به مدرسه طلاب و قدیمه بفرستید. مادرم از حاج شیخ تشکر کرد و به منزل برگشتم. روز دیگر مجدداً مادر ما را با خود به منزل مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد هادی عالم و روحانی دیگر آن زمان برد و مطالب روز قبل را نزد ایشان نیز بیان کرد. مرحوم حاج شیخ محمد هادی شرحی در تعریف و تمجید و روشن بینی و توجه مادرم بیان فرمود و گفت باید فرزندان خود را به مدرسه جدید بفرستید، زیرا این مدرسه با زندگی امروز جهان سازگارتر است و نه تنها به دین فرزندان شما لطمه ای نخواهد خورد، بلکه علاوه بر آموختن علوم دینی و مذهبی در این مدرسه، دروس دیگری نیز خواهند آموخت که برای موفقیت و سعادت آینده آنان مفید خواهد بود. مادرم از معظم له نیز تشکر کرد و به خانه بازگشتم. مادرم بعداً نیز نظریه ما دو برادر را جویا شد و تمایل ما را هم شرط دانست و بالاخره با صلاح دید بزرگان و توجه به ذوق و شوق فرزندان مرا به دبستان جدید و



برادرم: (مرحوم آیت‌الله آقا سیدحسن نهامی رحمه‌الله علیه که پنج سال پیش از فوت استاد فرزانه وفات یافته و برحمت ایزدی بیوسته است) را به مدرسه قدیمه طلاب بیرجند فرستاد تا هم فرموده هر دو عالم مجتهد را رعایت کرده باشد و هم تمایل و سعادت دنیوی و اخروی ما را مرعی و ملحوظ داشته باشد. بدین ترتیب سید محمد به دبستان جدیدالتأسیس شوکتیه وارد می‌شود و تا سن هجده سالگی در آنجا به کسب کمال و دانش اشتغال می‌ورزد و در درس مربوطه به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای نائل می‌گردد. در این سال شادروان فرزانه توفیق می‌یابد که به اتفاق مادر خود از طریق روسیه و عثمانی و لبنان به قصد انجام فریضه حج و زیارت خانه خدا به مکه معظمه مشرف گردد. در مراجعت از سفر حج که از راه شام صورت گرفته است، مادر استاد در «حلب» زندگی را بدرود می‌گوید و فرزانه با دلی آکنده در غم و اندوه به وطن باز می‌گردد و پس از سیزده ماه مسافرت در ورود به بیرجند ازدواج می‌کند. و چون تحصیل در مدرسه جدید را کافی و وافی نمی‌داند راه مدرسه قدیمه را پیش می‌گیرد و مدتی در بیرجند و مدرسه طلاب آن و سپس در مدرسه ابدالجنان مشهد به ادامه تحصیل می‌پردازد و از محضر اساتید بزرگ آنروز حوزه علمیه مانند ادیب پیشاوری و مرحوم آشتیانی و دیگران کسب فیض می‌کند و برانطباق عالیه علمی و روحانی نایل می‌آید و نامش بر سر زبانها می‌افتد.

در این موقع به درخواست بزرگان سیستان از طرف زعمای وقت مأمور تأسیس مدارس جدید در آنجا می‌گردد و عازم زابل می‌شود و شالوده فرهنگ جدید سیستان را می‌ریزد و به قدری صمیمانه و صادقانه در آن صفحات خدمات فرهنگی خود را انجام می‌دهد که شاید هنوز هم معجزین سیستان نام سید محمد مدبر را که زبانزد خاص و عام شده بر زبانها ساری و جاری بود، بخاطر داشته باشند.

مرحوم فرزاد چند سال بعد به ریاست فرهنگ بنادر جنوب منصوب می‌شود و مدت چهار سال در بوشهر اقامت می‌کند.

سپس به ریاست فرهنگ شهرستان شاهرود منتقل و منصوب می‌گردد و پس از یکسال خدمت در آنجا به شهرستان بیرجند انتقال می‌یابد و در سستهای بازرسی فرهنگ مکران [که مرکز آن در آن زمان در بیرجند بود] و ریاست دبیرستان شوکتی بیرجند و در پایان نیز به ریاست فرهنگ و اوقاف شهرستان بیرجند، زمانی نزدیک به شانزده سال به بهترین وجه انجام وظیفه می‌نماید و خدمات شایان توجهی انجام می‌دهد که فرهنگیان این سامان هیچگاه آن خدمات و خاطره‌ها را فراموش نخواهند کرد و به یاد خواهند داشت.

شادروان فرزاد در نظم و پشتکار و رعایت ترتیب اداری و به ویژه آموزشی بی‌اندازه جدی و علاقه‌مند و کوشا بود و در پیشبرد اهداف فرهنگی و مقاصد آموزشی و گرامی داشت و تجلیل از مقام علم و دانش و بزرگداشت مقام معنوی معلم در افکار و اجتماع و بالا بردن ارزش فرهنگیان و خدمتگزاران واقعی جامعه و اهل دانش و بینش و توسعه و ازدیاد مدارس و مجامع فرهنگی و علمی فعالیت‌های قابل تحسین و بسیاری داشت.

نزدیک‌ترین دوستانش کسانی بودند که در انجام خدمات آموزشی و فرهنگی علاقه نشان می‌دادند و عملاً همکاری می‌نمودند. از بزرگان و متمکنین شهرستان بیرجند برای ایجاد مدارس جدید و مراکز فرهنگی و کانونهای آموزشی، زمین می‌بخشید و رایگان و کمکهای پولی و بلاعوض می‌گرفت. ساختمانهای آموزشی بسیاری در زمان تصدی آن فقید سعید در شهر و دهات اطراف آن ساخته شده است که هنوز هم مورد استفاده کامل می‌باشد.

آن فقید سعید در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی به تهران انتقال یافت و بر اثر آشنایی با رجال و معاریف علم و ادب و دانش، نبوغ ذاتی و جلیبی خویش را بروز داد، بطوریکه در اواخر عمر منزل او [یعنی منزل مسکونی داماد بزرگوارش] کانون بزرگی از دانشمندان و ادب دوستانی بود که برای استفاضه و بهره‌وری از مراتب دانش او به منزلش روی می‌آوردند. با این حال چند ساعتی نیز به تدریس در دانشکده‌های الهیات و ادبیات مشغول بود و علاوه بر اینها تعدادی از کتب ادبی و تاریخی مشهور را نیز غلط‌گیری و تصحیح و انتقاد فرموده است و مقالاتی ارزنده در مجلات ادبی کشور انتشار داده است. مرحوم فرزاد در تفسیر آیات قرآن کریم و اخبار و احادیث و متون مشکل عربی و فارسی و درک معانی اشعار، پدی طولا و تسلطی به سزا داشت. شاگردان فراوانی تربیت فرمود که تعدادی از آنان به مدارج عالی علم و دانش رسیده‌اند و کم نیستند اطباء و مهندسی و کارشناسان و اساتید دانشگاه‌ها که به جامعه ایران عزیز تحویل داده است.

طومار زندگی این استاد بزرگ روز ۲۳ فروردین ۱۳۴۹ در هم نوردیده شد.

اشتباه در قانون قرآنی

در صفحه سیزده کتاب «قانون قرآنی» که اخیراً نشر کرده‌ام اشتباه واضحی روی داده است که حتماً باید تصحیح شود و آن آمدن نام میرزا جعفرخان مشیرالدوله به جای میرزا یوسف خان مستشارالدوله است برای مؤلف، یک کلمه - البته ذکر - هنگام اشتغال خدمت شارژ دفتری در فرانسه و یادداشت شماره ۹ در صفحه ۴۷ و هفت دلالت دارد بر اینکه مؤلف کیست. از دارندگان کتاب مذکور خواهشمندم این اشتباه را اصلاح فرمایند و از آقای دکتر عباس امانت استاد دانشگاه ییل (امریکا) متشکرم که مرا به این سهواً القلم آگاه کرده‌اند.

گوشه‌ای از تاریخ چای

آقای مهدی آستانه‌ای که پیش از سی سال است در چاپکاری میلان صاحب تجربه است به مناسبت آزاد کردن واردات چای خارجی که موجب اضرائر حتمی به چایکاران میلان خواهد بود رساله ماندی سالهای پیش خطاب به وزیر کشاورزی وقت نوشته است و در آن مختصری از سوابق را آورده و مضرات وارد کردن بی‌رویه چای خارجی را برشمرده و پیشنهاد کرده است وارد کردن چای خارجی زیر نظر سازمان واحد اداری باشد و اطلاق چای به منظور رسیدگی به مسائل چای و ایجاد طرحهایی که موجب تقویت چاپکاری داخلی بشود، تأسیس گردد.

بخشی از احوال این نامه که جنبه تاریخی دارد نقل می‌شود، زیرا فرصتی است تا اشاره شود به مطلبی که محمد شمیم قزوینی در کتابچه انتقادی خود به نام «قانون» در عهد ناصرالدین شاه (حدود سال ۱۲۹۰) نوشته است و اخیراً آن را به چاپ رسانیده‌ام به همراه نوشته‌ای از «تفتات لانه» نگارش میرزا سلیم ادیب‌الحکماء در تاریخچه نوشیدن چای که برای آگاهی خوانندگان درینجا نقل می‌کنم. (ایرج المشار)

مردم ایران در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بهنگام جنگهای ایران و روس با نوشیدن چای آشنا شدند. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه شخصی بنام حاج محمدحسین اصفهانی کشت چهای را در ایران باعث شد، ولی کشت چای در ایران ظهور و بروزی نیافت.

هفده سال بعد مرحوم میرزا محمدخان کاشف السلطنه چاپکار در زمان سلطنت مظفرالدین شاه برای آوردن تخم و نهال چای و نیز انواع کاشتنی‌های مناسب مانند درخت گینه گینه و کافور... و زردچوبه و بادام و سایر چیزهای دیگر دست به اقدام و عملیات جدی زد. آن مرحوم تقریباً زندگانی خود را وقف کشت چای کرد تا در سال ۱۲۰۸ شمسی بهنگام مسافرت بههند برای توسعه اطلاعات خود در گردنه بوشهر از مرکب سقوط کرد و مُرد.

ملاحظه می‌فرمائید که آوردن نهال و تخم چای در ایران که بصورت قاچاق عمل شده بودخالی از انواع شایه نبود.

حتی خودکشی سیهالار تنکابنی نخست‌وزیر ایران مشروطیت که از فرداهای درجه اول ایران بود با توسعه کشت چای در تنکابن که مورد علاقه آنمرد بود بی‌ارتباط نمی‌باشد.

باغهای چای پس از نهضت مشروطه، با توانائی مادی و معنوی کم، اندک‌اندک در لاهیجان شروع شد و کشت تقنینی چای به کشت زراعی تبدیل گردید. در زمان سلطنت احمد آخرین پادشاه قاجار بازگشت چای اندکی نصیح گرفت.

از روز آوردن تخم چای در ایران تا روزنگار پادشاهی پهلوی اول، صاحبان بازارهای بین‌المللی چای، برای رفاه ملت ایران چای را بیازرگانان جنوب می‌فروختند و بهای آنرا شش ماهه‌الی نه ماه بطور سیه می‌گرفتند.

ولی با فراهم بودن همه امکانات شرکتهای بزرگ چایسازی و عدم امکان کشاورزان چایکار باغهای چای جان گرفتند و پادار شدند و کشت آن به لنگرود و رود سر و تنکابن و لاکان و فومنات توسعه یافت و هفت کارخانه چایسازی به وسیله دولت وقت تأسیس گردید و یکدستگاه نیز با سرمایه احمد قوام بنا نهاده شد.

پس از سال ۱۳۲۰ چای و تجارت آن دچار نوسانهای عجیب و غریب گردید. مدام عدهای بیهوده و عبث ورشکست می شدند و عدهای نیز بی دلیل میلیونر می گردیدند. وضع اقتصادی ایران بد بود و وضع چای از همه بدتر...

تا اینکه روزگار نهضت ملی کردن نفت در ایران فرارسید. دولت وقت برای تقویت چای داخلی با صدور تصویب نامه‌ای بهمه بازرگانان واردکننده و تمام ملت ایران فهماند که فقط می توانند در ازای تولید یک کیلو چای در ایران، یک کیلو چای از خارج واردکنند. این نخستین مقابله چای داخلی با چای خارجی بود.

بازرگانان واردکننده که دولت را نفوذ ناپذیر و غیر قابل خرید تشخیص داده بودند، ناچار از سرمایه گذاری در شمال گردیدند. از آن روز باغهای چای جان تازه‌ای یافتند و کارخانه‌های جدید بنیان نهاده شد اکثر کارخانه‌های موجود پادگار آن ایام است.

وقتی دولت دکتر مصدق بدست سپید زاهدی سقوط کرد، نخست وزیر کودتا با صدور تصویب نامه‌ای شرم آور، با سرعتی شیطانی بکسر کار چای را وارونه کرد. او با گردش خامه آنچنان وارد کنندگان را تقویت و چایکاران را تضعیف کرد که نزدیک بود چای گیلان پسا پس برود. دیدیم که بر اثر سوء نیت و سیاست سپید زاهدی باغداران به روزگار سیاه نشستند و ده‌ها و صدها خانواده محترم و محترم و قدیم و قویم ورشکست شدند. ولی واردکنندگان روزگار زرین خود را بازیافته بودند، زیرا زاهدی مردی زردوست و واردکنندگان مردمی زردار و دست باز بودند.



میرزا محمدخان کاشف السلفه

برای اینکه میزان پُست گرمی و جسارت واردکنندگان چای را بدانید، تحقیق فرمایید که چه کسانی شرکت سهامی چای تشکیل دادند، تا همه امور چای در آن شرکت تمرکز یابد و مدیران آن شرکت ناکام که از سرزمینهای پریان و دریان بودند می‌گفتند و تمام باغهای چای را خواهیم خرید و ویلاسازی خواهیم کرد و برای کارخانه‌ها هم فکری خواهد شد...

در این میانه چایکاران که از شمار زحمتکش‌ترین و بهترین مردم این سرزمین‌اند بیکار نشستند، مدام نامه‌ها نوشتند و تلگرام‌ها مخابره کردند، تحصن‌ها دید و بازدیدها و مبارزه‌ها و... کردند تا دولت وقت مجبور شد در سال ۱۳۳۷ سازمانی را بوجود بیاورد که این سازمان چای داخلی را بخرد و بخورد مردم بدهد و کم‌کم ایران را از ورود چای خارجی بی‌نیاز گرداند. این سازمان هنوز وجود دارد و عملکرد آن مشخص است.

مهدی آستانهای

از جمله الحال طهرن مجسم شده از شمع گچی و قند اسلامی و چائی و سوار و الباب چراغ که رعیت ایران را گدای فانی‌الله کرد و آنچه صدمه به رعیت و مملکت وارد بیاید از صدمه اشباه غیر سالک [محرومه] است.

صفحه ۹۵ قانون فزونی

امیرکبیر و چای

چنانچه این رعیت به دستورالعمل امیرکبیر کمال دقت کرده که بلکه تخم آن سبز شود نشد. بعد تحقیق کرده به این واسطه که مبادا تخم او آگاه کنند چایی را می‌جوشانند بعد حمل ولایات می‌نمایند. با وجود این در ایران ممکن است زیاده از حد [کاشت].

صفحه ۵۶ قانون فزونی

چای لاهیجان و منطق دکتر مصدق

غلامحسین مصدق گفت: مهدی ارباب وکیل مجلس و بازرگان که از واردکنندگان چای بود از اینکه دولت نمی‌گذاشت چای خارجی وارد بشود ناراحت بود و با همه تقاضای که کرده بود، وزیر اقتصاد وقت اجازه نداده بود که چای خارجی واردکنند. روزی به من مراجعه کرد و گفت وقتی از آقا بگیرد که شریفیاب شوم و توضیحانی بدهم. مطلب را که به پدرم گفتم پرسید چه کار دارد؟ گفتم مثل اینکه می‌خواهد درباره واردات چای صحبت کند. پدرم پذیرفت و روزی که تعیین شده بود چند نفر از تجار سرشناس چای همراه ارباب به منزل آمدند. پدرم قبلاً به جایخانه خود سپرده بود که چای لاهیجان که همه ماله از علی امینی نگرودی می‌خریدیم در نهایت خوبی دم کنند و تجار مذکور پیش از اینکه آنها را بپذیرد با آن چای پذیرایی شوند. همین کار شده بود و پس از آن تجار به اتفاق پدرم رفتند. پرسید چه گرفتاری دارید؟ گفتند دولت اجازه ورود چای نمی‌دهد و مردم علاقه دارند که چای خوب بنوشند. مصدق گفت آیا چای خدمتان آوردند؟ گفتند بله. گفت چایش چطور بود؟ همه تعریف کردند. گفت به مردم هم از همین چای بدهید که چای لاهیجان است.

این اقدام دکتر مصدق درست همانندست با آنچه امیرکبیر با خاناباخان سردار کرد و قضیه این است که خاناباخان در مهمانی خود از امیرگفته بود قلیان بسیار عالی کار فرنگ آوردند. ابتدا از آن امیر تعریف کرد و پرسید که خان این گوزه قلیان را چند خریده‌ای. گفت دوازده تومان. امیر گفت قلیان را از مجلس بیرون بردند و دستور داد که برای او قلیانی بیاورند که کوزه‌اش کار تهران باشد. این مطلب در همان کتابچه قانون محمد شفیع قزوینی که در عهد امیرکبیر از خبرگزاران بود مندرج است.

چای در «تفتنات ثلاثه»

تالیف سلیم الاطباء اصفیا مؤلف شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سبو

... اگرچه چای دو بیست سال متجاوز است که بمملکت ایران داخل و اطباء ایرانی هم او را در جزء ادویه در تألیفات خود و لغویها در کتب لغت ذکر کرده اند، ولی شیوع آن بنوان تخدیر و تنن یک صد سال بیشتر نیست، بلکه معمول عمومی آن در واقع بعد از اختراع سمواست و تاریخ تشریف فرمائی آن بمملکت محروسه را یکی از شاهزادگان مظام که با بنده سر لطف داشتند چنین تقریر نمودند که مکرر از والد (یکی از پسران مغفور فتحعلی شاه بوده است) مرحوم شنبدم سالی (۱۲۳۶) که خاقان مغفور شاهزاده محمدرضا میرزا حاکم دارالمرز رشت کرده بودند از روسیه یکدستگاه سموار بجهت شاهزاده وائی سوغات آورده بودند، شاهزاده مرحوم هم وضع ترتیب جوش آوردن سموار و دم کردن چائی را یکی از کنیزان خود یاد داده بعد دستگاه سموار را با خود آن کنیز بحضور خاقان مغفور تقدیم مینماید، لهذا خرج و مصارف علیحده و قهوه‌خانه مخصوص بجهت ترتیب چائی معین نموده بدست همان کنیز می سپارند که هر وقت میل مبارک شاه (تفتنات و یا در صورت احساس بتصرف هوا) اقتضای چائی میفرمودند ابلاغ می کردند. کنیز چائی دم می کرد حتی یکروز میل خاقان مغفور اقتضای چائی می کند اتفاقاً کنیز قهوه‌چی حاضر نبوده است. سایرین از خدمه‌ها هرچه خواستند که سموار را آب ریخته و آتش انداخته جوش آورده چائی دم کنند چون بلد نبودند نتوانستند. ایضاً شاهزاده می فرمود که پدرم می گفت که آنوقت من به تبریز برادرم مرحوم عباس میرزا (نایب السلطنه) نوشتم که بجهت شاه همچو اسبابی آورده اند می گویند در روسیه می سازند، مأمورین و تجاران روسی در تبریز خیلی هستند شما بتوسط آنها یکدستگاه سموار تحصیل نموده بجهت من بفرستید. نایب السلطنه مرحوم هم تحصیل نموده فرستادند و مدتی سموار اندرون شاهی منحصراً بهمین دو دست بود که بعد وزراء و اعیان دولت و کم کم بواسطه اهالی هم تدارک کردند و آنوقتها قند روس در مملکت محروسه به منزله نبات مهمری چیز تحفه روانی بود. حالا میشوم سال هفتاد هزار خروار قند درین مملکت بمصرف می رسد، ماشاءالله ببین این طفل یکشنبه ره چندین ساله می رود... (تفتنات ثلاثه اثر سلیم‌المصطب قزاقی)

قدیمی ترین منبع عربی و فارسی که ذکر چای در آن آمده (ولی برای استفاده داروشی) در کتاب العیینه بیرونی است. در ترجمه فارسی هم آن بند هست. اطلاعات بیرونی قاعده از منابع هندی اخذ شده است.

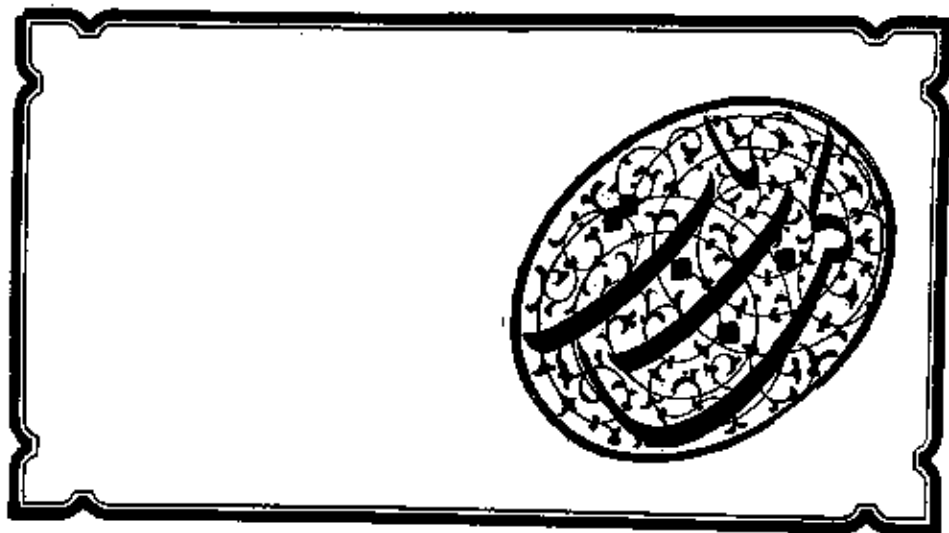
پس از آن در کتاب آثار و اعیان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است که کتابی است در کشاورزی و چون خواجه تنی چند از حکما و علمای چینی را به ایران آورده بوده اطلاعات مندرج در کتابش دست اول است (صفحات ۸۶-۸۸)

درباره چای منظومه‌ای هم از عبدالله اسلام آبادی هست که نسخه‌اش در کتابخانه فرهنگستان شهر دوشنبه (تاجیکستان) موجود و آن سومین جزوست از مجموعه شماره ۴۱۵ که در شماره ۲۳۷۰ درجلد ششم فهرست آنجا معرفی شده است. نسخه کتابت سال ۱۳۰۷ قمری و دوازده ورق کوچک است و چنین آغاز می شود:

زمین کرد چون چای سبز از بهار
به گل نکبت و چای را رنگ داد
به قدرت در آمیخت آتش به آب
که از مستی‌اش عالمی سرخوش است
همانا بود تشنه را این سراب
ز یاقوتی چای یاقوت رنگ

چه بیرنگ شاهی که با این نگار
به دل دانشی وای و فرهنگ داد
نه در طبع انسان که در چای ناب
الهی چه آبی عجب دلکش است
ز دریا تهی گامه آمد جباب
چه شادی است کاید به دل‌های تنگ





فیروز منصورى

زمین لرزه‌های تبریز

تألیف یحیی ذکاء - تهران - کتب سرو - ۱۳۶۸

نویسنده محترم، ضمن توصیف زلزله‌های تبریز، میدان عمل و شعاع حرکت از زمین‌لرزه‌ها و بروز آن همزمان در شهرهای مجاور را هم بیان داشته و از زلزله ویرانگر سال ۱۳۰۹ سلساس (زادگاه نگارنده) نیز شرحی مبسوط مرقوم فرموده‌اند. همین اشاره به زمین لرزه سلساس، سبب شد از یادداشت‌های خودچندی را بر آن نوشته‌ها افزوده و درباره منابع و مآخذ کتاب و نکات تاریخی بعضی از زلزله‌های تبریز، عرایضی را به حضور خوانندگان گرامی عرضه بدارم.

۱- زلزله ۲۴۲ هـ.ق

تقریباً همه محققین و نویسندگان ایرانی و خارجی را عقیده بر این است که افسانه بنای تبریزوسیله زبیده خاتون، خیر و فرح زلزله سال ۲۴۲ هـ.ق، پیش‌بینی ابوطاهر شیرازی قبل از زلزله ۴۳۴ هـ.تبریز، نخستین بار در کتاب «نزهت القلوب» حمدالله مستوفی به آگاهی رسیده است، ولی صرف وقت به متون تاریخی نشان می‌دهد که این اخبار واهی بیست و سه سال قبل از حمدالله مستوفی، بوسیله ابوسلیمان داود مقلب به فخر بناکنی، بصورت زیر در تاریخ بناکنی، ثبت و ضبط شده و انتشار یافته بود.

والامین ابو عبدالله محمد بن هارون - ششم خلفای بنی‌العباس بود و بیست و پنجم به نسبت یا نبی صلی‌الله علیه و آله، و او کریم الطرفین بود و مادرش زبیده دختر عم هرون الرشید جعفر بن المنصور بود، و شهر تبریز را زبیده خاتون بنیاد نهاد و شهر قزوین را، تبریز در سنه احدی و ثمانین و مائه (۱۸۱) بعد از آن به زلزله خراب شد. پس امیرالمؤمنین المتوکل عمارت فرموده و در سنه سبع و اربعین و مائتین (۲۳۹) باز به زلزله خراب شد. پس امیر و حسودان بن روادی که والی عراق و آذربایجان بود عمارت فرموده. بعد از آن ابوطاهر شیرازی منجم حکم کرد به حسب دلایل نجومی که تبریز وقت نماز غنقن به زلزله خراب خواهد شد. امیر و حسودان فرمود تا نمادی کردند و مردم بیرون رفتند و نظاره می‌کردند که شهر به زلزله خراب شد در سه اربع و ثلثین و ثلثمائه (۳۳۳) بعد از آن امیر و حسودان فرمود ابوطاهر را تا وقتی نیکو اختیار کرد چنانچه عمارت تبریز، چنانکه به زلزله خراب نگردد. ابوطاهر اختیار کرد، هم در آن سال به طالع

مغرب عسارت کردند، اما از سیل عهده نکرد.^۱

۲- زمین لرزه ۲۴۴ هجری قمری

نخستین زلزله تبریز از قول حمدالله مستوفی چنین بیان شده است:

«... در سنه اربع و اربعین و مائین به عهد متوکل خلیفه عباسی به زلزله خراب شد. خلیفه آن را بحال عسارت

آورد.»

بدین نوشته، چه از مستوفی باشد چه از بناکسی، هیچ گونه اطمینانی نمی‌توان داشت. به دلایل زیر، خبر فوق

مفرون به صحت نمی‌نماید:

الف: در تاریخ ابوالفرج ابن العبری می‌خوانیم:

«... در ماه شعبان سال دویست و چهل و دو زلزله‌های شدید و هولناک توأم با صداهای بی‌سابقه‌ای در قوس و

اطراف آن رخ داد و موجب شد که خانه‌های زیادی خراب شود و تعداد کثیری از مردم زیر آوار بپسینند...»^۲

وقتی که این نوشته‌ها را با سایر مدارک می‌سنجیم، صحت مراتب را درمی‌یابیم. زیرا این اطلاعیه مبتنی بر

نوشته‌های ابن فندق است که در تاریخ بیهج به شرح زیر به وصف آمده است:

«داود بن طهمان البیهقی از فحول علماء و شعرا بوده است. و در عهد او در ولایت قوس زلزله افتاد در عهد

عسارت امیر طاهر بن عبدالله بن طاهر فی شعبان اثنتین و اربعین و مائتین. داود بن طهمان درین باب فصیح گوید...»^۳

حمدالله مستوفی یا فخر بناکنی زلزله ۲۴۴ هـ. تبریز را که پانصدسال پیش از تحریر کتاب آنان به وقوع پیوسته بود

به استناد کدام نوشته و مدرک یاد کرده‌اند. آیا در کتاب و کتیبه دیگری قبل از ایشان از این زلزله بحث شده است یا نه؟

ب- زمانی که متوکل خلیفه عباسی بر مسند خلافت نشست، هنوز ده سال از سرکوبی قیام بابک خرم‌دین نگذشته

بود و خاطره شکست سپاه اعراب و دلاوریهای قهرمان آذربایجان از یاد خلفا نرفته بود که در نخستین سالهای

فرمانروائی متوکل، عمال خلیفه، محمد فرزند بعثت فرمائروای مرند را دستگیر ساخته و به بغداد می‌برند و زندانی

می‌کنند. کسروی به نقل از تاریخ طبری می‌نویسد:

«در سال ۲۴۴ متوکل خلیفه بیمار شد ولی به پسر بعثت خبر مرگ او را رساندند. او فرصت یافته به مرند شتاف و

در آنها بیوف نورش و نافرمانی برافراشت و فتنه جویان از هر سوی روی بدانجا آورد. دو هزار و دویست تن کمابیش

بر او گرد آمدند. چون محمد بن حاتم والی آذربایگان در دفع او کونامی می‌کرد، متوکل حمدویه بن علی را والی

آذربایگان ساخته با ده هزار سپاه بدانجا فرستاد. پسر بعثت ابزار محاصره نشینی را فراهم ساخته بود و چون چشمه‌های

آب بسیار در مرند است مدت محاصره به درازا انجامید. متوکل زیرک ترکی را با دو هزار سوار به یاری حمدویه

فرستاد، و چون بار کاری نتوانستند عسرنامی را با نهصد تن فرستاد و چون بازکاری پیش ترفت بفا سر کرده معروف را با

چهار هزار تن فرستاد. حمدویه و عسر وزیرک درختهای گرداگرد مرند را صد هزار درخت بریده و گرد شهر را فراگرفته

در بیست جا منجنیق زده بودند...»^۴

تاریخ مختصر الدول اشعار می‌دارد:

«... در سال دویست و سی و شش متوکل دستور داد که قبر حسین بن علی (ع) را خراب کنند و محل آن را

زراعت کنند و آب بدهند و نگذارند مردم به زیارت آن قبر بیایند. در سال دویست و سی و هفت متوکل یوسف بن

محمد را به حکومت ارمنستان و آذربایجان اعزام داشت. هنگامی که یوسف بن محمد به اخلاط رسید دستور داد

بقراین رشوٹ بطریق را دستگیر کردند و به زنجیر بستند و برای متوکل فرستادند. در نتیجه این کار تمام بطریقهای

ارمنستان جمع شدند و پسر برادر بقرات هم در میان آنها بود و هم قسم شدند که یوسف را بکشند و موسی بن زاده

داماد بقرات نیز با آنها موافقت کرد و آنها را یوسف قیام کردند و در نیمه ماه رمضان در حدو قلعه موش جمع شدند و

خوا بسیار سرد و سرمای زمستان بسیار شدید بود. یوسف بیرون آمد و جنگ در گرفت و یوسف کشته شد و همچنین

باران او کشته شدند... خیر این واقعه به گوش متوکل رسید. بغای کبیر سردار خود را برای جوانخواهی یوسف فرستاد و اورفت و اجازه داد تا به جوانخواهی یوسف کشتار دستجمعی نمایند و حدود سی هزار نفر از آن مردم را کشت و عده‌ای را اسیر کرده، آنگاه به شهر نقلی رفت و آنجا را محاصره کرد و دستور داد به در و دیوار شهر نقت پاشیدند و آتش زدند و چون شهر از چوب صنوبر بنا شده بود سوخت و حدود پنجاه هزار نفر نیز سوختند...^۵

با چنین قیامهای مردم آذربایجان و ارمنستان بر علیه خلیفه، و لشکرکشی متوکل و کشتار دستجمعی مردم و مناسبات خصمانه طرفین، به چه دلیل و به چه دلخوشی متوکل سفاک و ویرانگر، تیریز را که بقول آفای ذکاء (در آن روزگار شهرکی بیش نبوده و در شمارش شهرهای آذربایجان در آخرین پایه قرار می‌گرفت و چندان ارجی نداشت) به حال عسارت آورد؟ در صورتیکه در آن تاریخ (۲۴۲ هـ.ق) دردمان و شهرهای قومس، در شام، فارس، خراسان و یمن زلزله‌های وحشتناک اتفاق افتاده بود و خلیفه عباسی در بازسازی هیچ یک از آنها شرکت و همت نکرده بود. به خاطر درج این گونه رویدادهای بی‌اساس و افسانه آمیز و بی‌ربط بوده است که: پانصد سال پیش، فضل‌الله بن زوربجان خنجی مورخ و منشی دربار سلطان یعقوب در کتاب گزنفرد «عالم آرای امینی» ضمن معرفی کتابهای تاریخ و منابع تحقیق، آورده است:

... از متأخران مختصرات نوشته و زعم آن نموده که مجملات حوادث عالم را ذکر کرده‌اند، مثل صاحب تاریخ بناکنی و تاریخ گزیده، و اگرچه در هر دو فواید جلیل است اعتماد بر نقل ایشان قلیل است.^۶

۳- زلزله ۲۳۴ هـ.ق

آفای ذکاء ضمن توصیف زمین لرزه سال ۴۲۴ هـ.ق تیریز و درج مطالب بعضی از مآخذ، مرقوم می‌دارند: ... از میان این نوشته‌ها آنچه راست‌تر و از گرافه به دور می‌نماید نوشته ناصر خسرو است، به ویژه که زمان او به زمان زمین لرزه نزدیک‌تر از نویسندگان دیگر است و آنچه چهار سال پس از آن ۲۰۱ صفر ۴۲۸ هـ.ق از مردم شهر شنیده و دیده بود نوشته است...^۷

نظر به اینکه نوشته منسوب به ناصر خسرو درباره زلزله تیریز با اعلامیه دیگری شرح زیر:

... در تیریز قطران نام شاعری را دیدم شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، یا او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند. همراه بوده،^۸ جا دارد که به تفصیل در این باره بحث و فحص شود. بدلائل زیر با استفاده از دیوان قطران تیریزی، ثابت خواهیم کرد که قطران بعد از زلزله ۴۲۴ هـ.ق تیریز را ترک کرده، و در سالهای ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ هجری قمری در آران بوده است.

قطران دو قصیده درباره زلزله تیریز سروده است. قصیده نخستین ایشان از وقوع زلزله، بروز خرابیها و کشتارها سخن می‌راند که همگی را شاعر به چشم خود دیده و ناظر فضایا بوده است.

فرازگشت شیب و نشیب گشت فراز	رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
در سده گشت زمین و عمیده گشت درخت	دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسا سرای که با منی همی ندی به فلک	بسا درخت که شاخش همی بود هلال
کسب آن درخت نماند کسبون مگر آثار	وزان سرای نماند کسبون مگر اطلال
همه بدیده بدیدم چو روز رستاخیز	ز پیش رایت مهدی و فتنه دجبال

قطران پس از رهایی از بلای زلزله، با اتفاق یکی از مبدوحان، همچون پرنده از محل حادثه فرار کرده و در دیار غربت به پربان حالی و فراوشی می‌افتد و منظومه زیر را به ممدوح و دستفروش ارسال می‌دارد:

ه‌ای سیزه نسوگویی، دل دشمن انگسته	خشم تو رو بهت و حسام تو بنگله
بساخوی تو نه مشک به کارونه غایبه	بسا روی تو نه شمع بکارو نه مشعله

شیرین حدیث شاهی و شیرین مناظره
برکارهای شره تغافل همی زنی
از یهرا آنکس یکدله بخشی مرا عطا
خشنود از آن شدند همه مردمان زنی
از درد ورنج راه فروداختی بمن
تا لاجرم چنان شدم از آرزوی تو
شاعر آذربایجان، بعد از گریز از کانون زلزله، قصیدهٔ دوم را در شهری دور از تبریز سروده و ضمن شرح مصیبت، دوری مکان حادثه را با ابیات زیر بیان کرده است:

خواهسی که بدانی همه را بکسره معنی
درو قصه تبریز همی خوان و همی بین
فطران بعد از ترک تبریز، مدت ده سال در شهرهای آران بسر می برد و در یکی از قصایدش چنین می گوید:
رهس سوار و جوان و توانگر از ره دور
پسند باشد مرخواجه را پس از ده سال
از نوشته های شاعر معلوم می شود که قصد مراجعت به تبریز را داشته و در قصایدش همواره از دوری وطن و سایر گرفتاریها نالیده است. در مدیحه ای خطاب به ابوالعمر وزیر شاه آران، خاطر نشان می سازد:

سوی آذربایگان خواهم شدن کز هر کسی
سرانجام، فطران غربت زده و سالخورده به آذربایجان برگشته و در عید نوروز قصیده ای در مدح ابونصر ملکان می سراید و از او درخواست عفو می کند:

خداوند جهان بو نصر ملکان
زمانی مهر بر مسوران بینکن
مرا مردم همه چاکر شمارند
ترا بسودم ز گاه مشکف سملری
گسسه کردم نوشاه آمرزگاری
گسسه کردم نو فرمودیم کردن
خجسته باد نوروز و بهارت

فطران در مدت ده سال بعد از زلزلهٔ تبریز، قصاید متعددی به مناسبت تهنیت و تبریک عید نوروز و اعیاد مذهبی در مدح شاهان و بزرگان آران و آذربایجان سروده و در قصایدش سال و ماه اعیاد را تصریح و تعیین کرده است. به نمونه هایی از آنها توجه فرمائید:

ماه رمضان سال ۴۳۶ هـ. ق، دو روز بعد از عید نوروز (سوم فروردین، ۲۳ مارس ۱۰۴۵ م) فرا رسیده بود. فطران با مطلع:

منم غلام خداوند زلف غالیه گون
قصیده ای در مدح امیر وقت، ابونصر سروده، عید نوروز آغاز ماه روزه داری را به او تهنیت گفته و بدین ابیات به پایان رسانیده است.

خجسته بادت نوروز و روزه، هموار
یکی به سوبه و طاعت به عهد پیغمبر
در دیوان فطران، ضمن پانزده قصائد مربوط به جستان و فرزندش امیر شمس الدین، در صفحات ۳۶-۱۱۱-۲۷۰-۳۸۰-۴۵۲ جستان با کتیبه بونصره به وصف آمده است. در قصیده فوق معلوم نیست منظور از بونصره ملکان بوده است یا جستان.

نخستین روز ماه رمضان سال ۴۴۷ هجری با دوازدهم مارس و ۲۱ اسفند مطابق بوده و بدین سبب پادشاه گنجه دستور می‌دهد که مراسم عید نوروز را ده روز قبل از فروردین، در اواخر ماه شعبان برقرار نمایند، تا جشن و سرور و سایر آئین‌های نوروزی با روزهای عبادت و روزه‌داری درهم نیامیزد. قطران در قصیده‌ای با مطلع:

بباد نوروزی همی‌آرایش بستان کند
نا نگارش چون نگارستان چپستان کند
امیر ابوالحسن علی لشکری را ستوده و برپائی مراسم نوروز در پایان شعبان (بیستم اسفند) را یاد کرده است:
زانکه دانست او که روزه پیش فروردین بود درسی این، مسلکته را نوروز در شعبان کند^{۱۱}

سال بعد، اول فروردین و عید نوروز، درست مصادف با ۲۱ رمضان ۴۴۸ هجری قمری بوده که علاوه بر شبهای قدر، روز شهادت حضرت علی علیه السلام نیز بوده است که مطابق معمول مردم به مراسم دعا و عزا پرداخته و عید نوروز را جشن نگرفتند. قطران نیز در این سال قصیده تبریک و تهنیت سروده است.

و اما سال بعد (۴۴۹ هجری) عید قطر و عید نوروز پست سر هم قرار می‌گیرند. روز ۲۸ اسفند ماه رمضان خاتمه می‌یابد و روز ۲۹ اسفند (اول شوال ۴۴۹ هجری) عید روزه گنجا و روز بعدش فروردین و نوروز فرا می‌رسد. قطران همین دو عید متوالی را به ابولیسر سپهسالار ابران تبریک گفته و قصیده‌اش را با این بیت به پایان می‌رساند.

خجسته سادت نوروز و عید روزه گشای بنام تو همه آساق راست کرده عخطب^{۱۱}
قصیده دیگر شاعر که در مدح یکی از فرمانروایان ابران و وقایع تاریخی آن سامان نگارش یافته، با این ابیات آغاز می‌شود:

ای گمام دل دوست، بلای دل دشمن
روزه شد و دی مه شد و عید آمد و بهمن
رسم‌اند ز پیغمبر و بهمن، تو بهمای آر
هم سیرت پیغمبر و هم سیرت بهمن
در زمان قطران، ماه رمضان سالهای ۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴ هجری قمری، مصادف با ۵ ماه بوده است.^{۱۲}
این نوشته‌ها به صراحت می‌رسانند که قطران در سالهای ۴۳۷، ۴۳۸ و ۴۳۹ هجری در تبریز نبوده و ملاقات وی با ناصر خسرو دروغ بوده و سفرنامه هم جعلی است.^{۱۳}

به نظر نگارنده درست‌ترین اطلاعات درباره زلزله ۴۴۴ هجری نیز همان است که در منظم ابن الجوزی درج شده است. ابوالفرج هم در وقایع نامه‌های سریانی عین همان مطالب را به قلم آورده و اعلام می‌دارد:
... امیر از ترس غزه‌ها که خوارزم را بتصرف آورده بودند، در یکی از درهای شهر مستقر گردید.^{۱۴}

۴- زلزله سال ۶۷۱

آقای ذکاء برای زمین لرزه سال ۶۷۱ هجری، کهن‌ترین آگاهی را از جامع التواریخ شواجه رشیداله بن فضل‌الله همدانی نقل فرموده‌اند، که در سال ۷۱۴ نگارش یافته است.

کهن‌ترین و جامع‌ترین اطلاعات مربوط به زلزله ۶۷۱ هجری را ابوالفرج ابن العبری در سال ۶۸۳ هجری نگاشته است. مورخ دانشمندی که خرابیهای زمین لرزه را به چشم خود دیده و با سمت استقف اعظم، در تعمیر کلیسای قدیم تبریز و بنای کلیسای جدید و باشکوه همراه و تبریز مساعی جمیل مبذول داشته و در همراه عمرش را به پایان رسانیده است.

ابوالفرج در این باره چنین می‌نگارد:

سال ۱۵۸۴ یونانی (۲۷۷۳ میلادی) در شب چهارشنبه ۱۸ کانون ثانی در شهرهای آذربایجان بویژه در تبریز زلزله شدیدی رخ داد. در این سادنه خانه‌ها و مساجد و مناره‌ها ویران شد. به خواست خداوند، به بنای کلیسای ما آسیبی نرسید و در اجرای آئین‌های مذهبی وقفه حاصل نشد. رومیان و ارمنیان و مسطوریان و تمام مسیحیان در آنجا گرد آمدند. دهها هزار از مردم در خارج شهر در باغچه‌ها چادر زده بودند. پس از دو ماه دوری از شهر، درباره به جایگاه خود بازگشتند. در این زلزله ۲۵۰ نفر جان خود را از دست دادند.^{۱۵}

بعد از جامع التواریخ رشیدی، نوشته‌های تاریخ بناکی شرح زیر:
 ... و هم در آن سال (۶۷۱ هـ) در زلزله عظیم حادث شده، چنانکه سر منارها بیفتاد و بسیار خانه‌ها خراب شد.^{۱۶} در منابع ایرانی تکرار و رونویسی گردیده و چنین وانمود شده است که زلزله تنها در تبریز واقع شده است. ولی مساعطوری که ابوالفرج نوشته است این حادثه در شهرهای دیگر آذربایجان روی داده و خرابیها به بار آورده بود. در این باره از کتاب «تاریخ ملت و معابد سریانی» که با استفاده از اسناد و دست‌نوشته‌های کتابی مسطوریان وسیلهٔ پروفیسور صالح تنظیم شده است، نمونه‌ای را عرضه می‌دارد:

«در زمان حمله بند قنار سلطان مصر به سوریه در سال ۱۲۶۸ میلادی، مسلمانان قصد ترور حاکم بغداد را داشتند. وی از حادثه رست و تمام سوه قصدکنندگان را دستگیر و هلاک کرد. به دروغ شایع کردند که تروریست‌ها از طرف مسیحیان تحریک شده و به تشویق بطریق قیام کرده بودند. بدین جهت به دستور حاکم همه رؤسای مذهبی مسیحیان را دستگیر ساختند و در راس آنها دنکا Denkah اسقف اعظم، مدتی در زندان بود تا اینکه به کمک یارانش به آذربایجان فرار کرده و مدت سه سال در شهر اشنو سکونت کرد و در آنجا مدرسه‌ای تأسیس و کتابخانه‌ای بنام «مار آبراهام» بنا نموده و برای نگهداری آنها هزینه‌های فراوانی پرداخت.^{۱۷}
 در شب چهارشنبه ۲۸ کانون ثانی زلزله وحشتناکی شهرهای آذربایجان بویژه تبریز را ویران کرد. خانه‌ها و کلیساها و دکانها بکلی خراب شدند و عدهٔ زیادی به هلاکت رسیدند.»^{۱۸}

۵- زمین‌لرزهٔ سال ۷۰۴ هـ ق.

مؤلف و محقق ارجمند در صفحهٔ ۵۲ کتاب «زمین‌لرزه‌های تبریز» مرقوم می‌دارند:
 «در کتاب تاریخ الجایتو، نوشتهٔ ابوالقاسم عبدالله بن محمد الفاشانی تألیف ۷۱۸ هـ ق آمده است: (و روز شنبه بیستم رمضان سال ۷۰۴ به آذربایجان زلزله قوی افتاد) از این زمین‌لرزه جز این عبارت کوتاه آگاهی بیشتری در دست نیست و از اثرات آن در شهر تبریز ناآگاهی.»
 تاریخ الجایتو، غیر از زمین‌لرزهٔ بیستم رمضان ۷۰۴ هـ ق آذربایجان، از زلزلهٔ دیگری نیز در همین سال یاد می‌کند که شش ماه پیش، در هفتم ربیع‌الآخر ۷۰۴ در تبریز اتفاق افتاده و ظاهراً در اثر این حادثه ساختمان‌های تبریز خسارت دیده بودند. تاریخ الجایتو چنین می‌نگارد:
 «... شب آدینه هفتم ربیع‌الآخر (۷۰۴ هـ ق) در شهر تبریز صاعقه و زلزله صعب مهیب واقع شد و برقی بیفتاد و خرابی بسیار کرد.»^{۱۹}

عسارت شام غازان تبریز در سال ۷۰۳ هجری پایان یافته بود. از فرار معلوم، در اثر زمین‌لرزه‌های سال ۷۰۴ هـ ق سقف و بنای آن صدمه دیده بود که در اوایل سال ۷۰۶ هـ برای ترمیم آن بنای باشکوه داریست بس و مشغول تعمیر بودند که در اثر شکستن داریست، پنجاه نفر از کارگران و استادکاران به هلاکت می‌رسند.
 مؤلف تاریخ الجایتو، این پیش‌آمد را چنین به وصف آورده است.
 «... روز پنجشنبه دهم ربیع‌الآخر خواجه غازانی بیفتاد و از مردوران پنجاه نفر مسلمان و ارمنی و گرجی در زیر آن هلاک شدند.»^{۲۰}

۶- زمین‌لرزهٔ در سال ۹۰۸ هـ ق

در کتاب «تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران»، زلزله سال ۹۰۸ هـ ق (۱۵۰۳ م) منطقه کوهستانی هکاری ثبت شده است. در این حادثه در ناحیه موصل خیلی از خانه‌ها فرو ریخته و در آذربایجان تا تبریز زمین به لرزه درآمده و تا اخلاط (شمال دریایچه وان) تکان زمین ادامه داشته است.

۷- زمین لرزه ۹۶۶ هـ ق

از میان جهانگردان و پژوهشگران متعدد خارجی که در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به تبریز آمده‌اند، دو نفر به زلزله وحشتناک ۱۵۵۹ م تبریز اشاره کرده‌اند که در اثر آن شهر ویران شده و آثار باستانی از بین رفته است. ولی در منابع ایرانی از همچو حادثه، هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.

م. نانکوان یکی از همراهان زلزله‌گردان، در دفتر خاطرات خود که بعدها چاپ شده است، ورودش را به شهر خوی اعلام و ضمن نامه مورخ هشتم نوامبر ۱۸۰۷ می‌نویسد:

«چند سال پیش خوی به واسطه زلزله خوابی و زیان فراوان دید. در آن هنگام چندین شیابان شهر بکلی ویران گردیده.»^{۲۱}

نانکوان پس از ورود به تبریز، در یادداشت مورخ ۱۵ نوامبر ۱۸۰۷ مرقوم می‌دارند:

«... در حومه و اطراف شهر ویرانه‌های زیادی برجای مانده است. تبریز در سال ۱۵۵۹ در اثر زلزله مهیب ویران شد و مساجد و بناهای باشکوه آن وازگون شدند.»^{۲۲}

جرج فورل، فصل نوزدهم سفرنامه سه سال در ایران، را، به شرح و بسط شهر تبریز اختصاص داده و در قسمتی از نوشته‌هایش آورده است:

«... در میان ویرانه‌های شهر تبریز، آثار باقیمانده دو مسجد: عیشاء و سلطان غازان، از همه برجسته‌تر و نسابان‌تر بودند. بناهای باشکوه مزبور، در اثر زلزله بزرگ ۱۵۵۹ فرو ریخته‌اند.»^{۲۳}

جهانگردان فوق، منبع این خبر را مرقوم نداشته‌اند و هیچ گونه آفاز مکتوب از چگونگی زمین‌لرزه و میزان خسارت و تاریخ وقوع این رویداد تاکنون بدست نیامده است. ولی دقت به سفرنامه‌های اوایل قرن یازدهم هجری نشان می‌دهد که همچو حادثه‌ای اتفاق افتاده و تبریز در اواخر قرن دهم هجری با زلزله ویرانگری مواجه شده و صدمه دیده است.

آقای ابوالقاسم طاهری در کتاب «جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهان‌گردان» زیر عنوان: تبریز در نظر سوداگر و تیزی، از کثرت مساجد و زیبایی آنها بویژه مسجد عیشاء در زمان شاه اسمعیل بحث کرده و نوشته‌های بازرگان و تیزی را نقل کرده‌اند.^{۲۴}

در همین کتاب، مشاهدات وین چیتود الساندری که در سال ۱۵۷۱ در ایران سفری کرده است، دربارهٔ تبریز چنین نقل قول شده است:

«تبریز، پایتخت تمام امپراتوری ایران در میان دشتی قرار گرفته به غایت وسیع که چندان فاصله‌ای با کوه‌های بلند ندارد. در نزدیکی شهر بر روی تپه‌ای بقایای دژ کهن سالی دیده می‌شود. به دور شهر حصاری نیست.»^{۲۵} والساندری از مساجد و بناهای شکوهمند سخن تمسیراقت.

کارت رایت هم که در سال ۱۶۰۶ میلادی (۱۰۱۵ هـ ق) به ایران آمده است، نوشته‌هایش پر از شرح ویرانه‌های تبریز و مصائب تبریزیان است.^{۲۶}

همزمان با مسافرت کارت رایت در ایران، ژرژ تکتاندرفن فرستاده دولت آلمان در ۱۵ دسامبر ۱۶۰۶ به تبریز وارد و در گزارش خود از مساجد عیشاء و غازان خان یاد نمی‌کند و قسمت‌هایی از تبریز آن روز را ویران گزارش می‌دهد.^{۲۷}

تاورنیه مسجد عیشاء را ندیده، شب غازان را هم آثار مخروبه و نیمه ویرانه بقلم آورده است. شارون مسجد عیشاء را ویران معرفی کرده است.

۸- زمین لرزه ۱۰۲۵ هـ ق.

آقای ذکا، مرقوم می‌فرمایند: ویلسون در فهرست خود آن را از زلزله‌های شدید تبریز و پیرامون قلمداد کرده

است، ولی در منابع ایرانی فاقد مدرک و مطلب می‌باشد.

از قرار معلوم، کانون این لرزه در غرب تبریز و در فراه و شهرهای نوار مرزی ایران و عثمانی بوده است. مؤلف تاریخ راشده در جلد ۱ صفحه ۱۰۲، ضمن شرح وقایع سال ۱۰۷۵ می‌نویسد: «زلزله قسمتی از قلعه وان را ویران کرد».

از این گونه زمین لرزه‌های برون مرزی و نوار سرحدی، زلزله ۴ آوریل ۱۶۹۶ (دهم رمضان ۱۱۰۷ هـ.ق) حومه چالدران بود، که در دیوار کلیسای تادئوس (فرا کلیسا) هم شکاف ایجاد کرده بود. همچنین زمین لرزه ۸ مارس ۱۷۱۵ (۱۳ ربیع الاول ۱۱۲۷ هـ.ق) جنوب شرقی وان که در اکثر فراه مرزی باعث خسارات جانی و مالی شده بود.^{۲۸}

۹- زمین لرزه ۱۱۴۰ هـ.ق

در بعضی از منابع ایرانی و خارجی، زمین لرزه سال ۱۱۳۳ و ۱۷۲۱ (م) تبریز به فراموشی سپرده شده و بجایش زلزله ۱۱۴۰ هـ (۱۷۲۷ م) به وصف آمده است. مثلاً در دایرةالمعارف فارسی مصائب ذیل ماده تبریز، عین مندرجات صفحه ۴ تاریخ تبریز مینویسند: «بشرح زیر ثبت شده است:

... از مخرب‌ترین زلزله‌هایی که در آن روی داده زلزله‌های سال‌های ۲۳۴، ۳۳۴ (۱۰۴۲)، ۱۶۳۱، ۱۷۲۷، ۱۷۸۰، ۲۲ سپتامبر ۱۸۵۴ و ۱۳ اکتبر ۱۸۵۶ بوده است».

جهانگرد و دانشمند آلمانی موریش واگنر در تابستان ۱۸۴۳ در شهرهای خوی و تبریز و ارومیه مسافرت کرده و گزارش‌های حاصل نوشته است. وی زلزله‌های مخرب ۸۵۸، ۱۰۴۲ میلادی، هجوم ویرانگرانه سلطان مراد چهارم را خاطر نشان ساخته و می‌نویسد:

«تبریز در اواخر قرن هیجدهم سخت زکود و تنزل کرده بود، دو زلزله وحشتناک باعث این امر شده بود که در سالهای ۱۷۲۷ و ۱۷۸۰ اتفاق افتاده است. بلای اولی ۷۰/۰۰۰ نفر و دومی ۴۰/۰۰۰ نفر کشتار داشت. زمین لرزه هنوز هم (جولای ۱۸۴۳) در تبریز به کرات بروز می‌کند».^{۲۹}

در باره نقل منابع خبری زلزله ۱۱۴۰ هـ قی آنولد ویلسون دچار اشتباهی شده‌اند. آقای ذکاء مرقوم می‌دانند: «ویلسون در فهرست خود این زمین لرزه را در هیجدهم نوامبر سال (۱۷۲۷) یاد کرده و نوشته است: شهر ویران شد و شماره تلفات به ۱۷۰۰۰ تن رسید و ماله و حاجی خلیفه نیز به آن اشاره‌ای دارند». حاجی خلیفه تا سال ۱۰۶۷ هـ قی در قید حیا بودند. زلزله ۱۱۴۰ هـ قی حصاد و سه سال بعد از مرگ حاجی خلیفه بروز کرده است.

زلزله ویرانگر ۱۱۹۴ هـ قی (۱۷۸۰ م) در اکثر شهرهای آذربایجان روی داده بود. به نوشته «تاریخ زمین لرزه‌های ایران» در مرند و خوی و سلماس و ارومیه و طسوج ساختمانها را خراب کرده ولی تفاوت نداشته است.

۱۰- زمین لرزه ۱۲۰۱ هـ.ق

مؤلفین کتاب «تاریخ زمین لرزه‌های ایران» کانون زلزله ۱۲۰۱ هـ قی را مرند نوشته‌اند. در این حادثه ضمن اینکه دهات جنوب شرقی مرند ویران شده، به ساختمان نوساز تبریز هم صدمه رسیده، چندین خیابان نیز در خوی به ویرانه تبدیل شده بود.

۱۱- زمین لرزه ۱۲۲۰ هـ.ق

آقای ذکاء مرقوم فرموده‌اند:

«... زلزله ۱۸۰۹ در هیچ یک از منابع ایرانی و خارجی به ثبت نرسیده و تنها از راه نوشته پ. م. ژوب جهانگرد فرانسوی آگاهی داریم».

اینکه ژوب سفرنامه‌ای نوشته است، در آن شکی نیست. ولی سفرنامه‌ای که ترجمه فارسی آن در دسترس ماست کتابت ساختگی و تحریف شده و برای مقاصد خاصی تنظیم یافته است که فعلاً جای بحث آن نیست. در سفرنامه ژوب، در دو جا فطور جزو خاک عثمانی قلمداد شده با ساکم ترکی. مطلبی است کاملاً دروغ و بی‌اساس. در سفرنامه، از ملاقات ژوب با فتحعلی خان نایب بیگلربیگی تبریز سخن به میان آمده و گفتگوهای خصوصی آنها بشرح زیر در سفرنامه به ثبت رسیده است:

«فتحعلی خان دربارهٔ پیشرفت دانشها، هنرها، صنایع و تمدن غرب خیلی کنجکاوی از خود نشان می‌داد. او با من اغلب از طرز بکار بردن قطب‌نما، اختراع برق‌گیر، بالون و تلگراف، کشورهای را که دریانوردان اروپائی کشف کرده‌اند، پدیده‌های یوقی، مایه کوبی و آبله کوبی می‌پرسید و علاقه‌شان می‌داد».

خاصیت مغناطیسی جریان برق در سال ۱۸۱۹ بوسیله اوستنند و جریان آلفانی در سال ۱۸۴۱ وسیله فاراده کشف گردید، از این تاریخ به بعد برق‌گیر و پدیده‌های یوقی اختراع شد. تلگراف نخستین بار در سال ۱۸۵۲ در اروپا بکار افتاد و در ۱۸۵۸ خبر اختراع آن به ناصرالدین شاه داده شد.

در زمان ژوب این اختراعات وجود نداشتند تا فتحعلی خان دربارهٔ آنها با ژوب صحبت کند. در سفرنامهٔ ژوب، از میرزا محمد رضا قزوینی که با اتفاق ژوب به پاریس رفته بود، اصلاً یاد نشده است.

۱۲ - گفته جانسون

ج. جانسون، کارشناس نظامی کمپانی هند شرقی در ماه ژوئن ۱۸۱۷ استحكامات نظامی تبریز را بازدید می‌کرد. او در سفرنامه‌اش برج‌های دفاعی و حصارهای گلی تبریز را شرح می‌دهد و ضمن بحث از شکاف دیوارها و جزوهای برج‌ها، اعلام می‌دارد:

«این شکاف‌ها در اثر زلزله‌های متسادی تبریز به وجود آمده و زمین‌لرزه در این شهر یک واقعه معمول و متداول هر ساله است».

او از دیوارهای بلند ارگ و مسجد بزرگ یاد کرده و چنین می‌نگارد: «ساختن آنها در اثر زلزله سه سال پیش شکاف برداشته و ویران شده‌اند. حالیه مردم در حال تعمیر و ایجاد ساختمانها هستند».^{۳۱}

۱۳ - زمین لرزه ۱۲۳۴ هـ ق

زمین لرزه سوم ربیع‌الثانی ۱۲۳۴ هـ ق (۲۹ ژانویه ۱۸۱۹) که گویا در تبریز و طسوج روی داده و ویلسون از نخستین سفرنامه جیمز موریه آن را نقل کرده است. فرموده آقای ذکاء فاقد مدرک و آگاهی‌های لازم می‌باشد.

آرنولد ویلسون دربارهٔ این خبر نیز اشیاء کرده و به منبع ناموفق و نامسکن استناد جسته است. جیمز موریه نخستین سفرش را در سالهای ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ انجام داده و کتابش را در ۱۸۱۲ به چاپ رسانیده است. وی چگونه می‌توانست از زلزله ۱۸۱۹ خبر دهد و واقعه نویسد؟

مؤلفین «تاریخ زمین لرزه‌های ایران» از این زلزله یاد کرده و به نوشته‌های کپورتر استناد کرده‌اند که آقای ذکاء متن آنرا در کتاب خود ترجمه فرموده‌اند که چندان صراحت به بروز حادثه ندارد. با این همه، ظاهراً چنین استنباط می‌شود که در سالهای ۱۸۱۹ یا ۱۸۲۰ زمین لرزه سختی در خطه آذربایجان غربی وقوع یافته که یکی دیگر از محققان خارجی بنام روزینا فوربز بدان اشاره کرده است:

فوربز یکت روز پس از زلزله ۱۲۰۹ شمسی (۱۹۳۰ م) سلماس، به محل حادثه وارد شده، با تهیه ۸ فقره

عکس‌های جالب، جامع‌ترین گزارشها را تنظیم کرده است، چنین می‌نویسد:
 زمین‌لرزه ویرانگر شب ششم مه ۱۹۳۰ سلساس که از زمان زلزله‌های ۱۸۷۰، ۱۸۷۰ تاکنون بدین شدت
 همانند نداشته، شهر سلساس را با ۱۲۰ دهکده زیر و رو کرد.^{۲۲}

۱۴- زمین لرزه ۱۲۴۶ هـ ق

دو نفر از مبلغین مسیحی امریکائی بنام‌های ای اسمیت، جی دویت در ۱۸ دسامبر ۱۸۳۰ (دوم رجب ۱۲۴۶ هـ) به تبریز وارد و نسیمن گشت و گذار و تهیه گزارش‌ها، اشاره‌ای هم به زلزله‌های تبریز کرده‌اند:
 «...زمین لرزه‌های مکرر تبریز را بارها منهدم و ویران کرده است و هنوز هم بدفعات رخ می‌دهد. بنابراین بهترین
 آپارتمانها و خانه‌ها را کلاً از چوب و نخله می‌سازند تا از صدمه و لرزش مصون بمانند. زمانی که ما در آنجا بودیم
 زمین لرزه‌های روی داد و دیوار درازی را دوی زمین خوابانید.»^{۲۳}
 کنل استوارت در ۱۱ اکتبر ۱۸۳۵ در تبریز بسر می‌بردند. ایشان ضمن توصیف اوضاع سیاسی و نظامی تبریز، از
 مسجد جهان‌شاه و بقایای آثار یاستانی آن سخن رانده می‌نویسد: «چند سال قبل زلزله پایه‌های آن مسجد مخروبه را
 تکان داد.»^{۲۴}

۱۵- اطلاع ج، فولر

با اینکه در سفرنامه‌اش مفصلاً تبریز را به شرح و بسط کشیده، متأسفانه تاریخ ورود و خروج وی معین نشده است.
 آخرین رویداد تاریخی که در سفرنامه وی درج شده، مرگ فتحعلی شاه بتاريخ ۲۴ اکتبر ۱۸۳۴ می‌باشد. درگذشت
 عباس میرزا را در ۱۱ اکتبر ۱۸۳۴ در تبریز امیرنظام شنیده است. فولر می‌نویسد:
 «در سپیده‌دم نخستین روز اقامت موقت من در تبریز، صدای بلند و ناموزون بوق حمامچی به گوشم رسید و
 بیدارم کرد. بانگ مؤذن و دعوت مؤمنان به ادای فریض دینی، همسه قاطرچیان و راه اندازی کاروان، عرعرا الاخی
 آواره و سرگردان، اختلاط این همه صداهای عجیب و غریب در محل جدید، مرا شگفت زده کرد. بویژه اینکه همه این
 صداها را زمانی می‌شنیدم که در نخستین ساعات شب گذشته، شاهد زلزله شدیدی بودم که شهر تبریز را سخت تکان داد.
 بازار تبریز از دکانهائی تشکیل یافته که در یک خط مستقیم تا وسط شهر بنا کرده‌اند. قسمتی از آنها سقف هستند و
 بعضی را با بوریا و وسایل مست و کم مایه پوشانیده‌اند. همگی وسایل فرو پاشیده، از ضعف و زوال وضع حال
 می‌کردند. گویی که ایرانیان با این تملک‌های کم مایه و استعجاری، چنین وانمود می‌نمایند که هیچ امیدی به فردا ندارند
 و همه آثار زندگی برای حفظ بقای موقت، و گذراندن دقائق و ساعات امروز است.»^{۲۵}

۱۶- گفته‌ای از یک آلمانی و یک انگلیسی

هراتزو سوئگات مبلغ مسیونرهای مذهبی آلمان و کاپیتان ریچارد ویل برام افسر انگلیسی در سال ۱۸۳۷ در تبریز
 بودند. سفرنامه‌های ارزشمند آنان یکی از منابع مهم تحقیق و تتبع به شمار می‌رود. بنا به نوشته آنان در ژوئن ۱۸۳۷
 (ربیع‌الاول ۱۲۵۳ هـ ق) در سلساس و تبریز زلزله شدیدی روی داده و خیلی از مردم تبریز خانه‌هایشان را رها کرده و
 در چادرها بسر بردند.^{۲۶}

۱۷- زمین لرزه ۱۲۵۹ هـ ق

زلزله ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ هـ ق (بیست و ششم آوریل ۱۸۴۴) بنا به نوشته تاریخ زمین لرزه‌های ایران، و مقاله

چنانکه^{۳۷} در ۱۸ آوریل ۱۸۴۳ در خوی خرابیها ایجاد کرده و در حدود هزار نفر تلفات داشته و در شهرهای ماکو و تبریز زمین را تکان داده و هراس انگیز است. همین زلزله در ارومیه نیز اتفاق افتاده که میرزا رشید ادیب الشعرا در **تاریخ افشار** می‌نویسد:

در همین سال (۱۲۵۹ هـ.ق) زلزله شدیدی در ارومیه و خوی اتفاق افتاد. در ارومیه بحمدالله تعالی صدمه وارد نیامد ولی در خوی بعضی عمارات و بیرونات رو بخرابی نهاد و بسیاری از مردم فوت و تلف شدند.^{۳۸}

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- محمدالدین ابوسلیمان دارد، **تاریخ بناکتی**، به کوشش: دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸-ص ۱۵۲، ۱۵۳.
 - ۲- **مخبر** یوس ابوالفرج (عرون (ابن العبری)) - ترجمه تاریخ مختصر الفدول - ترجمه: دکتر محمد علی تلخ‌پور - دکتر حشمت‌الله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴-ص ۲۰۶.
 - ۳- ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق - **تاریخ بیهقی**، تصحیح: احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱-ص ۱۳۸.
 - ۴- احمد کسروی - **شهریاران گمنام**، تهران: انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم، ۱۳۵۳-ص ۱۵۹.
 - ۵- ابوالفرج (ابن العبری) - **مآخذ پیشین**، ص ۲۰۶.
 - ۶- فضل‌الله بن روزبهان حبیبی - **عالم آرای امینی** - نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۶۴۰.
 - ۷- **بصیرت** ذکاء - زمین‌لرزه‌های ایران، تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۶۸-ص ۲۶.
 - ۸- دکتر محمد جواد مشکور - **نظری به تاریخ آذربایجان**، ص ۲۰۶ - دکتر سلوچهر مرتضوی - **زبان دیرین آذربایجان**، ص ۳۶ - حایب‌الله رشاد - **آذربایجان و آران**، ص ۱۶۸ - عبدالملکی کارنگ - **تاتی و هوزتری**، ص ۱۴ و ۱۵ - دکتر محمد دبیرسیاقی - **مجموعه گفتات منظومه پانزده گفتار (مجموعه گفتارهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی)** ص ۷۷ - **خلاب‌الحسن مرزآبادی** - «سابقه زبان دری در آذربایجان» **چهارم آذربایگان در آئینه تاریخ ایران**، ص ۲۴۲ و غیره و غیره.
 - ۹- **دیوان قطران تبریزی**، به اهتمام حسین آهی - تهران: مؤسسه مطبوعاتی خزر، بدون تاریخ ص ۴۸۵.
 - ۱۰- همان - ص ۸۶.
 - ۱۱- همان - ص ۳۰.
 - ۱۲- **استخرج و تطایر ماهها (الکتاب: تقویم تطیعی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی)** نوشته فردیناندو ستنفلدو ادوارد ماهر، ترجمه: دکتر حکیم‌الدین فریسی - صورت گرفته است.
 - ۱۳- درباره نقد «سفرنامه ناصرخسرو» نگارنده کتابی تحت عنوان: «نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو» نوشته و تسلیم ناشر کرده است.
- * آقای منصوری به اظهار این عقیده اصرار مکرر دارد و عرف اجماع را می‌پسندد. نقل آن در این جا دلیل بر موافقت مجله با آن نیست. (آینده)

14- Gregory Abū Faraḡ (Bar Hebraeus), *Chronocum Syriacum*

Ernst A. Wallis Budge.

ترجمه از سریانی به انگلیسی:

Ömer-Rıza Doğrul

ترجمه از انگلیسی به ترکی خط لاتین:

Ankara: Turk Tarih Kurumu Basimevi

15- *ibid.* 591

1945. S.298

۱۶- محمدالدین ابوسلیمان دارد - **مآخذ پیشین**، ص ۴۴۳.

۱۷- درباره این کلیسا، به تحقیقات ه. رالینسون که در کتاب زیر ترجمه شده است مراجعه نمایید: ابوالقاسم طاهری - **جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران و آذربایجان از نظر جهانگردان**، تهران - ۱۳۴۷-ص ۱۵۲ تا ۱۵۵.

18- George David Malch - *History of the syrian nation and the evangelical Apostolic church of the East*. Minneapolis, Minn. U.S.A P. 302

- ۱۹- ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی- تاریخ اولجاناتیو، به اهتمام: مهین همیلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸- ص ۴۱.
- ۲۰- همان مأخذ- ص ۵۳.
- ۲۱- ابوالقاسم طاهری- مأخذ پیشین، ص ۱۱۲.
- 22- M. Tanguine. *Narrative of a Journey into Persia*. London. 1820. P. 73
- 23- George Fowler - *Three years in Persia*. London, 1841 vol 2- P. 260
- ۲۴- ابوالقاسم طاهری- مأخذ پیشین- ص ۸۲ و ۸۳.
- ۲۵- ابوالقاسم طاهری- مأخذ پیشین- ص ۸۷.
- ۲۶- ابوالقاسم طاهری- مأخذ پیشین- ص ۸۹.
- ۲۷- ژرژ شکندر فن درابل- *آیتر پرسیکوم*. ترجمه: محمود تفضلی، تهران- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۵۴.
- 28- N.N. Ambraseys, and C.P. Melville. *A History of Persian earthquakes*. London. 1982 P. 52
- 29- Moris, Wagner. *Travels to Persia, Georgia and Koordistan*. London. 1856 vol:3- P. 118
- ۳۰- ب. امده- ژورنال مسافرت در ارمنستان و ایران. ترجمه: علیقلی اعتماد مقدم- تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران- ۱۳۴۷- ص ۱۲۵.
- 31- John, Joanson. *Journey from India to England*. London. 1818 P. 212
- 32- Roetta, Forbes - *Conflict Azgora to Afganistan*. London. P. 266
- 33- Eli Smith and H.g.o. Dwight. *Missionary researches in Armenia*. London. 1834. P. 321
- 34- Charles Stuart. *Journal of a Residence in Northern Persia*. London. 1854. P.141
- 35- J. Fowler - op. cit. vol:2 p.260, 261
- 36- Horatio Southgate. *Narrative of a tour through Armenia, Kurdistan, Persia and Mesopotamia*. London. 1840. P. 58.
- 37- J.S. Thalenko- "a Reconnaisance of the Seismicity and Tectonics at the northern border of the Arabian plate" (Lake Van region)" Paris- R.G.P.D. vol:XIX,1977- pp. 189- 208.
- ۳۸- میرزا رشید ادیب شعرا- تاریخ افشار- به اهتمام: پرویز شهباز افشار- محمود رامیان- تبریز، ۱۳۴۶- ص ۴۳۱.
- ۳۹- کنت دوگرتیو- سه سال در آسیا- ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سره ۱۳۶۷، ص ۴۷۱. ترجمه ذبیح‌الله منصوری- ص ۱۳۸.
- 40- A.C. Dotyell- "Memorandum earthquake of Erzurum." J. R.G.S. 1865 P. 234
- ۴۱- ن. امبراسی- *دزله‌های تاریخی در مناطق شمالی مرکز ایران* ترجمه: رضا رازامی، مجله *خرد و کوشش* شماره ۴ دوره دوم بهمن ۱۳۴۹، ص ۵۶۴.
- 42- Edwin M. Wright- "The eighth campaign of Sargan II of Assyria" J.N.E.S. vol: 2, 1943 London. P. 185
- ۴۳- مانوئل بربریان- پژوهش و بررسی لرزه- زمین ساخت (سایز مونتکتونیک) ایران، تهران، سازمان زمین‌شناسی کشور- ۱۳۵۵- ص ۲۷۱ و ۲۴۲.
- ۴۴- ابوالقاسم طاهری- مأخذ پیشین- از صفحه ۱۱۰ به بعد.
- 45- Gerald Reitlinger - *A tower of Skulls*. London 1932 P. 188

دائرة المعارف بزرگ اسلامی*

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد اول (آب- آل داوود)، سرویراستار: کاظم موسوی بجنوردی، ۲۲+۷۱۲ ص، مصور، بافکته، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ش / ۱۹۸۹ م، به زبان فارسی.

این کتاب طایفه دائرة المعارف چند جلدی است همراه با صفحه عنوان انگلیسی که کار Monty Python را به یاد می آورد و شاید موجب شود که کابداران و محققان چند لحظه با نگرانی درباره ظرافت پیش‌بینی شده کتابخانه خود تأمل کنند و احتمالاً آرزو کنند که به آنها گفته شود که خریدن آن یا رجوع به آن لزومی ندارد، ولی چنین تصویری بی‌شک خطاست. جلد اول این دائرة المعارف اسلامی از چندین جهت بسیار عالی است.

در مقدمه این جلد سر ویراستار به نقایص چاپهای اول و دوم دائرة المعارف اسلام چاپ اروپا (EI¹, EI²) که آن را پیشرو اثر فعلی می‌داند اشاره می‌کند [و می‌نویسد]: توجه کردن به این دائرة المعارفها کاملاً موجه است، زیرا نتایج قرن‌ها تحقیقات علمی و پیشرفت‌های محققان غربی در مطالعات اسلامی را در بر دارند، ولی با وجود این، نتیجه‌گیری‌هایی در بعضی موارد در آنها دیده می‌شود که عجیب (نادر) و از نظر علمی ناقص و بی‌ارزش است. این نکته از اختلاف فاحش موجود بین چاپهای اول و دوم و نیز از اینکه پاره‌های خطاهای موجود در چاپ اول در چاپ دوم هم به صورتی دیگر تکرار شده است تا حدی تأیید می‌شود. در همین اینکه محققان اروپایی کارهای ارزشمندی در تصحیح و تحلیل متون تاریخی انجام داده‌اند، برخی از آنان (بدون اینکه نامی از آنها برده شود) در اینکه وقایع تاریخ اسلام را با نظری ضد اسلامی تفسیر کنند، به ویژه در جاهایی که امکان چنین تفسیری وجود داشته است درنگ نکرده‌اند (ص هشت).

خوشبختانه حوادث اخیر در جهان اسلام فرصت مساعدی برای ارائه ثمرات کوششهای محققان مسلمان فراهم ساخته است (ص نه).

اگر از این سخن چنین استنباط شود که این دائرة المعارف به حکم اسلامی بودن باید شامل تبلیغات سئزه‌آمیز یا تحقیقات مرتجعانه باشد باید گفت که نشانی از این گونه برداشتها در مقالات آن به چشم نمی‌خورد. فرهنگ و تمدن اسلامی چنانکه شایسته است از دیدگاهی بسیار وسیع و جامع که تأثیرات خارجی و عناصر ذاتی را با هم دربرمی‌گیرد مورد نظر قرار گرفته است بی‌آنکه بخواهد آنها را مستقیماً با آیین اسلام یا با علوم سنتی اسلامی مربوط و وابسته گرداند.

برای اینکه بتوان مقالات این دائرة المعارف را از لحاظ چگونگی برداشت و استنباط اسلامی مطالب و مقایسه آن با خطوط و نظرگاههای متداول در جهان غرب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد فرصت و فضای بیشتری مورد نیاز است. در بعضی موارد، مانند مقاله آتش برداشت اسلامی مطلب از توجه به موضوع آتش در قرآن و معنا و اهمیت آن در عرفان و فلسفه اسلامی به جای توجه به آن به گونه‌ای که معمولاً در دین زردشت دیده می‌شود کاملاً هویداست. به طور کلی تحقیقات موثق

* به نقل از مجله: Journal of the Royal Asiatic Society, 1990, II, 383-384.

۱- نویسنده مقاله کلمه «تأخر است» را «تأخر است» خوانده است.

در باره مسائل مربوط به معتقدات اسلامی و علوم دینی را باید از مؤلفین اسلامی انتظار داشت، ولی در زمینه‌های دیگر می‌توان جانبداری احتمالی را از سوی آنان نادیده گرفت.

این کتاب را به عنوان دائرةالمعارف اسلامی می‌توان با چاپهای اول و دوم دائرةالمعارف اسلام اروپا (EI¹, EI²) مقایسه کرد. ولی گرایش به بحث درباره موضوعات ایرانی به صورتی گسترده‌تر در آن آشکار است، خصوصاً در مقالات مفصل (چون «آبازی») و در اینگونه موارد کمال مطلوب این می‌بود که بخشهای دیگر جهان اسلام را نیز شامل شود (نکته: ص ۵۵).

بدین سان عملاً زمینه مقایسه‌ای سه جانبه میان مدخل‌های مشترک در این دائرةالمعارف و در چاپهای اول و دوم دائرةالمعارف اسلام اروپا و در دائرةالمعارف ایرانیکا (EI³) که اخیراً به حرف C رسیده فراهم آمده است. اشاره به دائرةالمعارف ایرانیکا با اینکه در فهرست اختصارات این دائرةالمعارف (ص ۱۱۳) دیده می‌شود در مقدمه چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و در مآخذ مقالات هم چنانکه شایسته است مورد نظر نیست و این امر با وجود شباهتهای موجود میان مقالات (که ممکن است اتفاقی هم باشد) گاهی سبب تعجب می‌شود (نکته: مثلاً مقاله «آخونده»). به طور کلی ارجاع به آثار نویسندگان اروپایی (جز در شرح احوال محققان اروپایی) نسبتاً اندک است و بدون تردید این امر تا حدی از آن روست که این قبیل آثار را به آسانی می‌توان از طریق کتابهای مرجع و فهرستها پیدا کرد. یک مورد استثنائی واضح مقاله مفصل آق قویونلو (از رضا رضازاده لنگرودی) است که فهرست کاملی از مآخذ اروپایی به دست می‌دهد. برعکس در مقاله مفیدی به همان تفصیل درباره آل بویه (از صادق سجادی) با اینکه فهرست جامعی از منابع تاریخی آن عصر داده شده از تحقیقات مهم مادلونگ و متحده ذکری به میان نیامده است، در حالی که از آثار بوسه، متر و مینورسکی که به زبان فارسی موجودند یاد شده است. این قبیل از قلم افتادگیها ممکن است بر اسلام شناسان اروپایی ناگوار آید. گرچه معلوم نیست که این دائرةالمعارف به طور خاص آنان را در نظر داشته باشد.

صرف نظر از اینکه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی این قبیل خوانندگان را در نظر گرفته باشد یا نه، دانشمندان غربی از آن بهره فراوان خواهند برد (باید یادآور شویم که ترجمه عربی این دائرةالمعارف خوانندگان بیشتری در جهان اسلام خواهد داشت). دانشمندان غربی خود می‌توانند دائرةالمعارفهای را که در اختیار دارند با هم مقایسه کنند، اما مطمئناً این مجلد از دائرةالمعارف مکمل مفیدی برای دائرةالمعارفهای موجود خواهد بود. در اینجا مقالات بسیاری هست که بر مقالات مشابه در جاهای دیگر برتری دارد، مانند مقاله ارزشمند آخورسالار (از هادی عالمزاده) یا مقالات دیگری که مشابهی آماده در جای دیگر ندارند، مانند مقاله صادق سجادی درباره آل بریدی از دشمنان سرسخت آل بویه در جنوب عراق، من همچنین بسیار خوشوقت شدم که در این دائرةالمعارف مقاله‌ای هم درباره آن سربازی مورخ دیدم که در ایرانیکا نیامده است.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بسیار خوب چاپ شده و تهیه و تنظیم آن نیز شایسته توجه است. از جمله مزایای فراوان آن، فهرست مدخلهاست (صص ۷۰۹-۷۱۴) که ارزش این کتاب را به عنوان یک مرجع چند برابر می‌کند.

فهرست مقالات فارسی (در زمینه تحقیقات ایرانی)

به کوشش ایرج افشار - جلد چهارم (۱۳۵۱ - ۱۳۶۰). تهران، شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ۶۹۷ ص.

کسانی که در زمینه ادبیات فارسی و ایران‌شناسی پژوهش می‌کنند از این فهرست راهنمایی خواهند گرفت. همین فهرست است که به ما نشان می‌دهد که پیشینیان و معاصران چه کارهایی انجام داده‌اند و آیندگان در یک زمینه مخصوص رشته کار از کجا به دست بگیرند.

بنده در زمینه تحقیقات شبه قاره پاکستان و هند مروری به این فهرست کرده و یادداشتی تهیه نموده‌ام. اما پیش از ارائه نمودن یادداشت دو مطلب به طور کلی عرض می‌نمایم:

* در مقدمه (ص هفده) و پشت جلد سخن از تعداد مقالات رفته است. به نظر من این آمار و شمار از دو جهت استاندارد و ثابت نیست. یکی: بعضی مقالات به اقتضای تنوع موضوع در دو جا ثبت شده‌اند و در هر دو مورد شماره مستقل دارند. مثلاً ۴۱۲۲ و ۵۶۴۴ / ۸۳۹۷ و ۸۹۸۶ / ۸۴۷۸ و ۸۹۸۹ اینگونه مقالات را می‌توان بآوردن شماره صفر در محل تکراری ثبت نمود. دیگری: گاهی یک مقاله در چندین مجله چاپ شده و بعداً در یک مجموعه مقالات هم جا گرفته است. اینگونه مقالات نیز با شماره‌های مستقل ثبت شده‌اند، حال آنکه مقاله یکی است. مثلاً ۸۱۸ و ۱۰۲۹۰ / ۹۰۸۵ و ۹۰۸۶ / ۱۰۳۷۳ و ۱۰۳۷۴. این قبیل مقالات را می‌توان به ترتیب تاریخ چاپ زیر یک شماره مستقل ثبت کرد.

* بعضی مقالات را با احتیاط باید زیر پوشش «در زمینه تحقیقات ایرانی» قرار داد. مثلاً شماره ۱۰۵۱ که مربوط به منظومه اردوی است. شماره‌های ۱۰۸۲۷، ۱۰۸۳۹، ۱۰۸۷۳ که به مناسبت اقبال لاهوری ثبت شده است، شاید چندان به موضوع تخصصی ایران‌شناسی متناسب نباشند و به طور کلی هر مقاله در زمینه «ایران‌شناسی» به ایران و فارسی مربوط نمی‌شود.

* بنابر امکانات و ضرورت، در این فهرست فقط از چند مأخذ شبه قاره استفاده شده است. در هند و پاکستان هنوز جای یک فهرست مقالات فارسی و اردو در زمینه ادبیات فارسی و ایران‌شناسی خالی است*. اگر نماینده گنجهای فرهنگی ایران در شبه قاره این کار با ارزش را بر عهده بگیرند در آینده نزدیک چندین مجلد سودمند درین موضوع تدوین خواهد شد. بلکه در خصوص کتابهای چاپی فارسی و اردو و انگلیسی در شبه قاره نیز باید کتابشناسی تهیه شود.

* * *

اکنون یادداشت بنده درباره این فهرست:

قسمت اول: ارجاع به شماره مسلسل است.

۷۲۲: فارسی تذکرون هفتن... باید: فارسی تذکرون مین... خوانده شود.

۷۲۶: سمعانی اور آن... باید: سمعانی اور آن... خوانده شود.

۷۲۷: ظهور الاسرار نامی اور مطهر مگره باید... مطهر مگره خوانده شود.

* مرحوم پیرحاج الدین راشدی به استدعای من زحمتی گران کشید و فهرستی از مجلاتی که خود دوره آنها را در خانه داشت تهیه کرد و برایم فرستاد که می‌خواستم در مجموعه کتابشناسیهای موضوعی، از انتشارات انجمن کتاب به چاپ برسانم، ولی چون آن مؤسسه از دست رفت ناچار آن کتابشناسی که با همکاری آقای احمد شعبانی برای چاپ منظم شده است در جلد هشتم نامواره دکتر محمود افشار به چاپ خواهد رسید. (ایرج افشار)

- در صفحه ۶۱۶ به ذیل مطهر نیز اصلاح شود.
- ۱۰۶۲: سفینه‌الاولیا... جو یخط مصنف یعنی محمد دارا شکوه، باید... جو یخط مصنف یعنی محمد دارا شکوه‌هی، خوانده شود.
- ۱۹۵۱: لطف‌الله مهندس... کچه مزید معلومات... باید... کچه... خوانده شود.
- ۲۳۵۸: این مقاله متعلق به شیخ سهروردی صاحب عوارف المعارف است و نه شیخ اشراق.
- ۳۰۹۹: عنوان مقاله از قلم افتاده است.
- ۴۱۱۸-۴۱۱۶: هر سه مقاله یکی‌اند که در سه جای مختلف چاپ شده‌اند.
- ۵۲۱۶: سندهکی... باید: سندهکی... خوانده شود.
- ۷۳۲۷: قدیم عربی تصانیف میر... باید... مین خوانده شود.
- ۱۸۲۷۰، ۸۲۷۳: این دو مقاله بهتر است به بخش سرگذشتهای منفرد شعرا منتقل شود. اگرچه خوشحال خان ختک سرایندهٔ پشتو زبان بوده، اما این دو مقاله متعلق به شعرگویی پارسی وی است و ربطی به زبانشناسی پشتو ندارند.
- ۱۰۳۵۴: ابوالفضل (فیضی)، باید: ابوالفضل (علامی) خوانده شود. فیضی برادر ابوالفضل بود.
- ۱۰۵۵۲: مرز اغالب کی فارسی، باید... فارسی خوانده شود.
- ۱۱۳۷۹: بوطنی شاه، تاریخ پنجاب از بوطنی شاه، باید بوطنی (البته به زبان اردو یا تالی دست‌دار) نوشته شود.
- قسمت دوم: مربوط به فهرس اعلام است و در این یادداشت ارجاع به شمارهٔ صفحه می‌باشد.
- ۴۹۶: ابوالفضل علامی - فیضی
- ۵۹۱: فیضی، ابوالفضل علامی در صفحه ۵۹۱ به ذیل «فیضی، ابوالفضل علامی» سه مقاله حواله داده شده است. مقاله شماره ۵۴۵۰ متعلق به علامی است و دو شمارهٔ دیگر متعلق به فیضی.
- ۵۰۱: اشرف (محمد) جهانگیر سمنانی،... ۸۲۷ که باید ۸۳۷ خوانده شود.
- ۵۳۰: چوهدری، محمد حنیف. به چهار شماره حواله داده شده است. از این چهار مقاله (شماره) فقط شمارهٔ اول مقاله اول متعلق به این مقاله نویس می‌باشد، سه دیگر متعلق به عنوان «چوهدری، محمد شریف» است که پس از محمد حنیف ضبط شده است و باید جلوی اسم آن یکی منتقل شود.
- ۵۴۲: دیسای، ز.ا. باید دیسای، ض.ا. نوشته شود. اسم کامل مقاله نویس ضیاءالدین احمد دیسای است. در متن هم به ذیل شماره ۵۴۹۰... ز.ا. ضبط شده است. چون مقاله نویس مذکور همیشه نام خود را به طور مخفف به انگلیسی Z.A. دیسای می‌نویسد، ممکن است این سهواً ناشی از حرف Z باشد.
- ۵۵۶: سرخوش، باید با علامت ستاره نوشته شود.
- ۵۶۱: سیف اسفرنگ، سیف فرغانی، سیف‌الدین احمد تفتازانی هروی، باعلامت ستاره مشخص شود.
- ۵۶۲: شاستری، دجای میترا. نام این نویسنده در متن (ش ۲۰۲۳)... اجای... ضبط شده است که درست است. در فهرست اعلام باید تصحیح شود.
- ۵۶۲: شاه رفیع‌الدین لاهوری. نسبت مکانی این نویسنده به دهلی است نه به لاهور، چنان که در متن (ش ۷۸۲) هم دهلوی ضبط شده است.
- ۵۶۴: شرف‌الدین قلندر پای بنی. باید... پانی پتی خوانده شود. پانی پتی محلی است در هند.
- ۵۷۱: صدیقی، افتخار احمد. باید صدیقی... خوانده شود. و در متن (ش ۱۰۸۲۷) هم اصلاح شود.

۵۷۸: عبدالله (سید) بین شماره‌های ۷۳۲۵ و ۷۳۲۷، ۸۲۵۸ و ۸۲۶۲ به جای ویرگول (،) باید علامت تیره (ـ) گذاشته شود.

۵۸۴: غلام مصطفی قاسمی باید با علامت ستاره مشخص شود.

۵۸۴: غلام نبی شاهد ۱۱۴۵۶ باید ۱۱۴۵۷ نوشته شود. نام این مقاله نویس قبلاً در صفحه ۵۶۲ به ذیل «شاهد، غلام نبی» هم ضبط شده است. در متن (ش ۱۰۸۰۵) به ذیل «چوهدری، شاهد» آمده است که این یکی در فهرست اعلام منعکس نشده است. این سه عنوان از یک نویسنده است و باید زیر یک عنوان (شاهد یا چوهدری) آورده شود.

۶۰۹: محمد حسین (مولوی) ۱۱۴۵۶ باید ۱۱۴۵۷ خوانده شود.

۶۰۹: محمد ریاض. شماره ۱۰۲۳۷ باید قبل از ۱۰۲۵۲ ضبط شود.

۶۲۹: نذیر احمد. شماره ۱۰۸۲۷ متعلق به نذیر احمد دهلوی (متوفی ۱۸۳۰-۱۹۱۲) می‌باشد و ربطی به نذیر احمد محقق معاصر هندی ندارد.

۶۳۱: نقوی، شهریار. شماره ۲۶۰ مربوط به نقوی دانسته شده است. این مقاله نوشته نقوی است و نه مربوط به او.

آینده -

چون خود متوجه اشکالات در مورد اسامی رایج در پاکستان و هند برای تشخیص مدخل بوده و در مقدمه گفته‌ام از یادآورهای اصلاح‌کننده آقای عارف نوشاهی بسیار متشکرم و امیدوارم این موارد را دارندگان فهرست در نسخه خود وارد کنند.

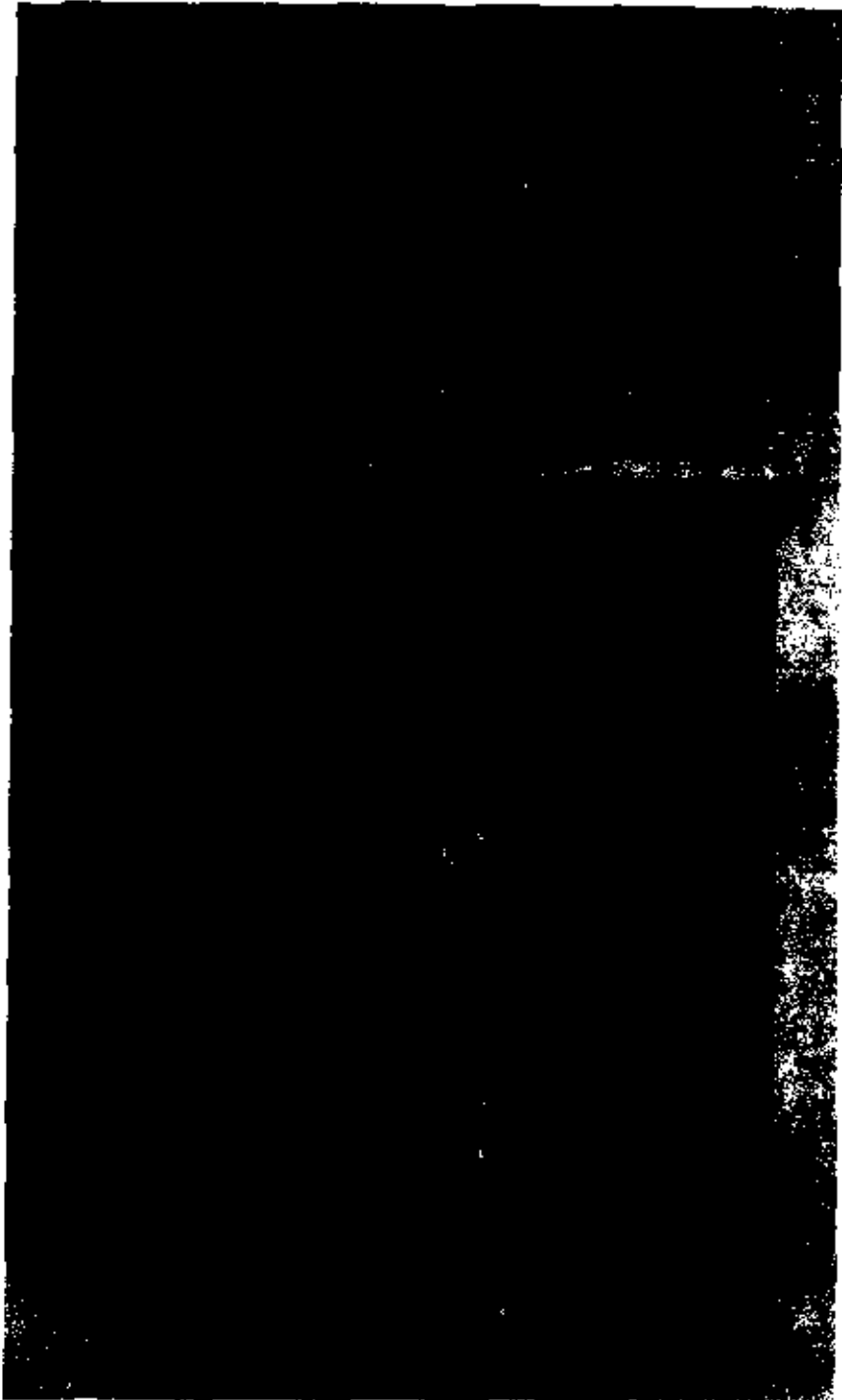
ابوالقاسم اسماعیل پور

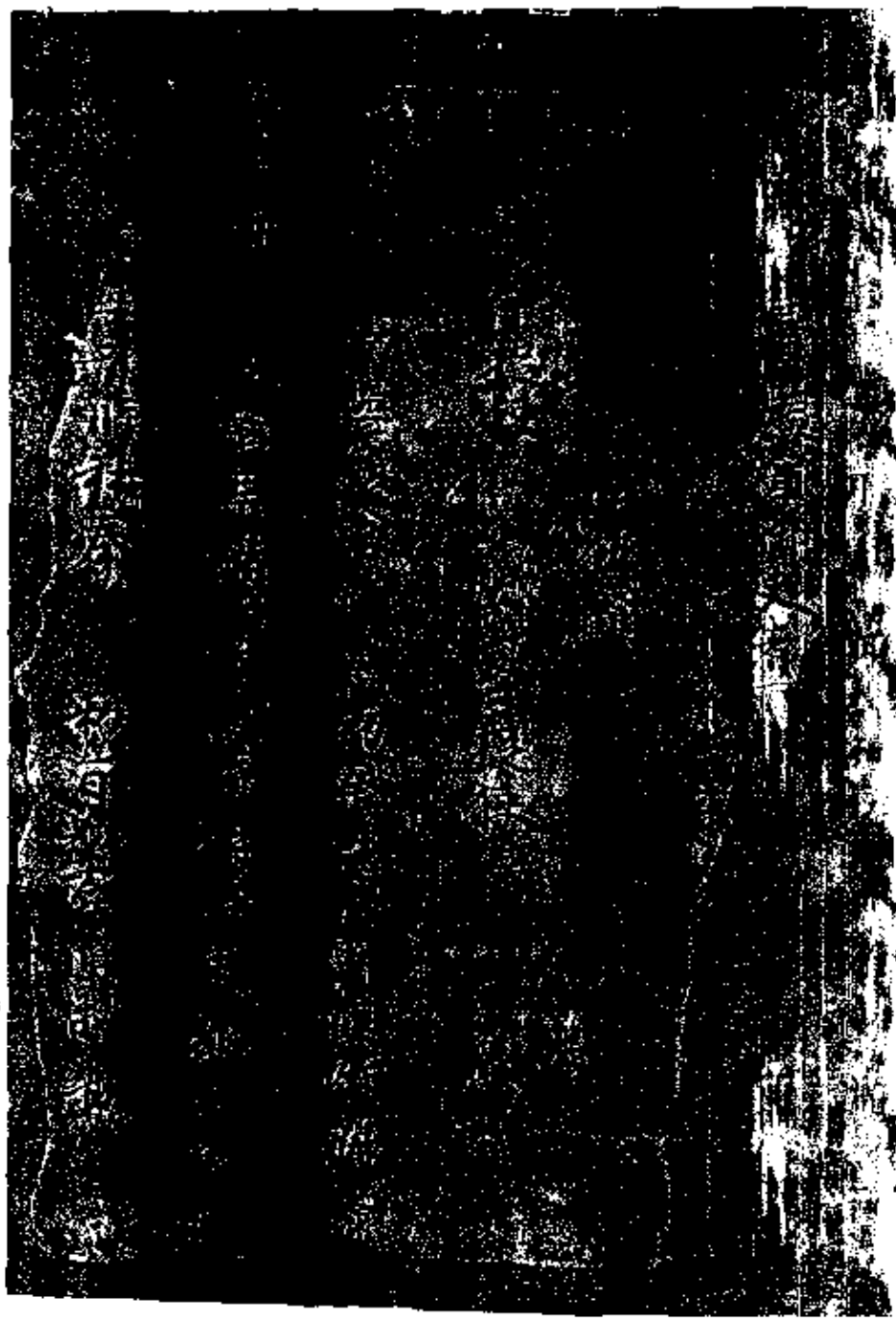
اسناد کوه مغ

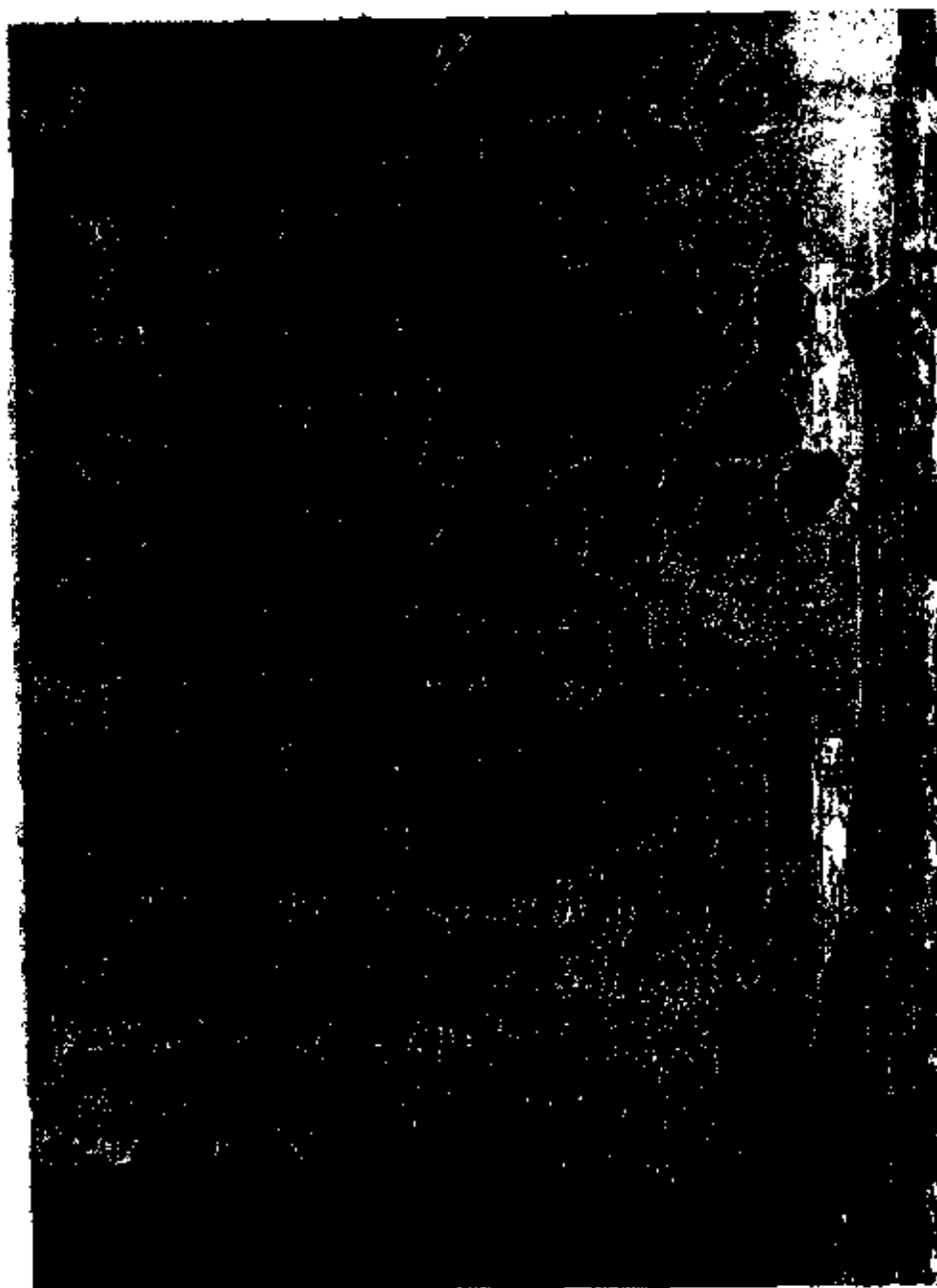
مجموعه اسناد کوه مغ، که اکنون جز گنجینه دست‌نوشته‌های آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، انستیتوی خلق آسیا، شاخه لنینگراد است، شامل اسنادی است که در ۱۹۲۳ کشف گردیده است. این اسناد را آ. پولوتی^۱ و آ. آی. واسیلیف^۲، عضو فرهنگستان علوم شوروی، مرکز تاجیکستان و یک هیئت اکتشافی از همین مرکز به رهبری آ. آی. فریمان^۳، آ. آی. واسیلیف و و. آی. ورویوف فراهم آورده‌اند. این مجموعه دارای ۷۶ دست‌نوشته است؛ ۲۶ دست‌نوشته چرمی، ۱۷ دست‌نوشته کاغذی، و ۲۳ دست‌نوشته چوبی. در بین آنها ۷۱ سند سغدی، یک سند عربی، ۲ سند چینی و یک سند رونی^۴ می‌توان یافت.^۵

اسناد کوه مغ مربوط به نخستین ربع قرن هشتم میلادی است. پژوهندگان اسناد مذکور را منبع مهم مطالعات تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردمان آسیای مرکزی این دوره و آغاز فتوحات تازیان برمی‌شمارند. این مجموعه در برگیرنده نخستین متن‌های سغدی است که در خود سرزمین سفدیانا کشف گردیده است.

پرفسور آ. آی. فریمان ۲۵ سال تمام سرگرم بررسی اسناد سغدی کوه مغ بوده است. او در فهرست دست‌نوشته‌های به دست آمده از ویرانه‌های ساختمانی در کوه مغ، واقع در ناحیه زخمت‌آباد^۶ تاجیکستان، نزدیک روستای خیرآباد، گردآوری فرهنگستان علوم شوروی، مرکز تاجیکستان^۷ متن و ترجمه سنووری چند از اسناد گوناگون سغدی را نقل کرده است. قرائت و ترجمه اسناد A6، A3، A6







B12.

۱۳۳۲ / ۱۰

A.A. Freiman, Sogdijskij rukopisnyj dokument na kozbe 6Ba iz sobranija dokumentov S gory Mug, "Vestnik drevnej istorii", 1940, N1, pp. 99-136.

A.A. Freiman, Ova Sogdijskikh rukopisnykh dok umesta na kozbe S gory mug v Izdijkistane, "Vestnik drevnej istorii", 1952, N2, pp. 181-186.

۱۲. آ.آ. فریمان، سه سند سغدی از کوه مغ:

"Problemy vostokovedenija", 1959, N1, p.p. 120-134 Sogdijskij dokument na kozbe Nov 6. Ibid, 1960, N2, pp. 154-155

A.A. Freiman, Pechat pri dokumente 5B4, Ibid, 1960 N3, pp. 212-214.

همچنین رکن:

V.A. Livshits ۱۴

۱۵. سند سغدی ب4 از کوه مغ:

Ibid. 1959, N6, pp. 123-138; sogdijskij posol v Chache, "Sovetskaja etnografija", 1960, N2, pp. 92-109 (doc. A74, A7, A15); Dva sogd, 1960, N2, pp. 76-86, Ibid, 1960, N3, pp. 76-9). Tri prisma s gory mug. Ibid, 1960, N6 pp. 116-132.

۱۶. ام. ان. بزرگولویوف و ا.آ. اسیرنوا، سند سغدی b1

"Vestnik Leningradskogo universiteta", No. 14, serija istorii, jazyka i literatury, p3, 1962, pp. 121-128; sogd. dok.

b11, b13 i b15. Izvestija An SSSR. Otdelenije literatury i jazyka", vol. XXI, 1962, p4, pp. 333-7

۱۷. ام. ان. بزرگولویوف، سند سغدی از کوه مغ (بررسی زبان)، ای. اسیرنوا، نقشه مناطق مرتفع زرافشان در امتداد کوه مغ، و. آ. لیفشیچ، نامه‌های سغدی از کوه مغ؛ همایش بین‌المللی خاورشناسان، مقالات ارائه شده توسط نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی، از انتشارات ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۶۰.

۱۸. Cf. "sogd. Sb.", pp. 52-90; cf also I. Yu. Kravtsov, stiz, Izbrannyye sochinenija, vol. 1, M. - L. 1965, pp. 182-212

۱۹. رکن. همان مأخذ، ص ۱۱۷-۹۱.

A.N. Bernshtam, Drev. dok. suda (Predvarit'el'noje soobshchenije), "Epigrafika vostoka", v.m. - L. 1951, pp. 63-75

۲۰. رکن. سند سغدی کوه مغ، بخش ۱، ترجمه و تفسیر آ.آ. فریمان، ۱۹۶۲، بخش ۲، ترجمه و تفسیر لیفشیچ، ۱۹۶۳، بخش ۳، ترجمه و تفسیر بزرگولویوف، ۱۹۶۳.

۲۱. رکن. "Sogdijskij sbornik" ص ۵۱-۳۳، و فهرست دستنویس شده مجموعه پرفسور فریمان (در گنجینه دستنویس‌های استنبوی خلق آسیا، شامه لنینگراد، فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی).

I.A. Orbeli ۲۳

L.V. Sivenskov ۲۴

دکتر منوچهر ستوده

واژه‌های پزشکی پارسی

تألیف دکتر جامی شکیبی میلانی-تهران، ۱۳۶۳-وزیری ۹۰ ص

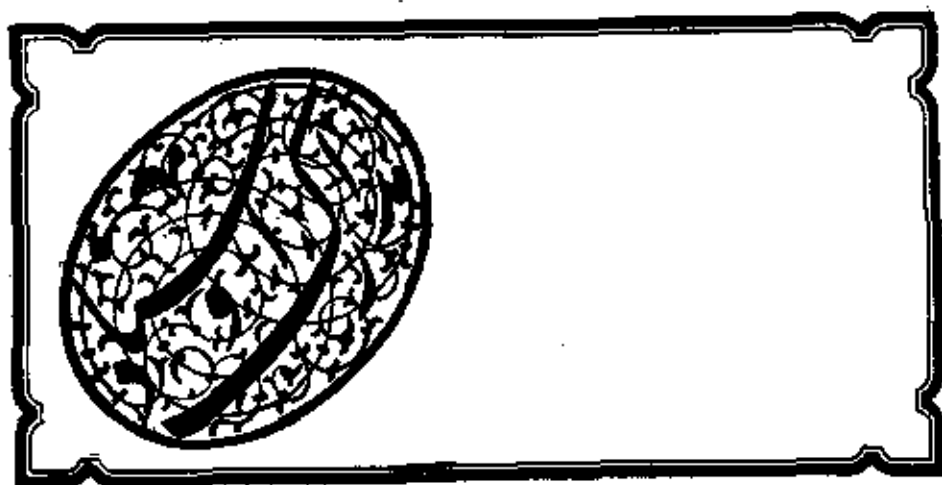
مؤلف در پیشگفتاری می‌نویسد: «پیش از اینکه از خود واژه بسازیم باید نوشته‌های کهن پارسی را خوانده و با باریک‌بینی آنها را واژه به واژه شکافته و برابر اروپائی آنها را بیابیم... در این نامه من کوشیده‌ام که آنچه را که در ذخیره خوارزمشاهی به کار پزشکی امروزی می‌آید بیرون آورده و با انگلیسی برابر کنم... امید است با کوشش دیگر دانش پژوهان زبان پزشکی پارسی از آشننگی کنونی بیرون آمده و سامان پیدا کند. پس از پیشگفتار مؤلف محترم شیوه واژه‌سازی پزشکی و دانشیک را در زبان پارسی شرح می‌دهد و در آنجا می‌نویسد: «رشته‌های فنی زمان فارسی همه گونه مایه‌ها را دارد، و بسیار کم‌نیاز به آن پیدا می‌شود که واژه نوین از خود بسازیم، و دست‌یابی به گنجینه واژگان فنی پارسی، خواندن نوشته‌های کهن پارسی است با باریک‌بینی و ترجمه آنها واژه به واژه و جمله به جمله به زبانهای اروپائی تا از این راه دیده شود که چگونه واژه‌های پارسی با واژه‌های

اروپائی برابری می‌کند. سپس نمونه‌هایی که با روش نادرست وضع شده نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که تاکنون کوشش صحیح در این زمینه نشده است. متن کتاب شامل ۶۲۲ اصطلاح پزشکی است که از ۷۲۲ صفحه ذخیرهٔ خوارزمشاهی استخراج شده است.

از ابتدای تشکیل فرهنگستان تا امروز مجامع مختلف دانشگاهی، دولتی، رسمی و شخصی برای وضع واژه‌های نوین برپا شده است. اما با تصریح باید گفت که هیچ‌یک کاری از پیش نبرده‌اند. فقط واژه‌های علمی و گیاه‌شناسی که مرحوم دکتر حسین گل‌گلاب وضع کرد تا امروز رواج دارد و در متون علمی به کار می‌رود. مرحوم گل‌گلاب خود اهل شعر و ادب زبان پارسی بوه و هنرهای دیگری نیز داشت. بنابراین می‌توان حکم کرد که برای وضع این گونه واژه‌ها افرادی باید باشند که در زمینهٔ رشتهٔ علمی خود مسلط باشند و سری هم به گلستان ادب زبان پارسی زده باشند. دکتر شکیبی گیلانی از این افراد معدود است. امید می‌رود که این بار گوشه‌های شتوایی از آتش بانگ نای ایشان گرم شوند و قدم در این وادی گذارند و این بیسروسامانی را سامان بخشند.



مجیدی مینوی



عنایت‌الله مجیدی

نامه‌های قزوینی به فروزانفر

(قسمت نخست)

در میان نوشته‌ها و یادداشت‌های پراکندهٔ مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر به نامه‌هایی برخوردیم که از جانب علامه محمد قزوینی خطاب به فروزانفر نوشته شده است. این نامه‌ها، باتوجه به تاریخ کتابت آنها یعنی سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۶، به ایامی برمی‌گردد که علامه قزوینی در پاریس اقامت داشت و همگی آنها در جواب به نامه‌های فروزانفر تحریر شده است. ظاهراً عامل اصلی مکاتبات فروزانفر علامه قزوینی و نقدی بود که فروزانفر بر چهارمقاله، به تصحیح قزوینی، نگاشت و در مجلهٔ آرمان^۱ انتشار داد. این نقد بر چهارمقاله، مرحوم اقبال آشتیانی را، که از ارادتمندان محمد قزوینی بود، بسیار



فروزانفر



قزوینی

خشمگین ساخت تا آنجا که ردی بر انتقادات فروزانفر نوشت و در مجلهٔ شرق^۲ منتشر ساخت. با آنکه فروزانفر در مقاله‌ای^۳ دیگر اعتراضات اقبال آشتیانی را پاسخ داده اما نهایتاً و به لحاظ آنکه موضوع را تا حدی از دایرهٔ یک نقد سالم خارج دید، ناگزیر شد داوری بین خود و اقبال آشتیانی را به علامه

قزوینی واگذارده، از اینرو نقد مورد نظر را به همراه نامه‌ای برای او به پاریس فرستاد و این نامه باب مکاتبات را میان فروزانفر و قزوینی گشود.

علامه قزوینی به نامه فروزانفر پاسخ داد. در این نامه، مطالعه انتقادات فروزانفر بر چهار مقاله و پاسخ‌گویی به آنها به آینده موکول شده است. اگرچه وی هیچوقت پاسخ مستقیم به این نقد فروزانفر نداد، اما شیوه برخورد او با منتقد در نامه ارسالی، چنان منصفانه و جذاب بود که فروزانفر را شیفته خود ساخت و این نکته سرآغاز دوستی و سبب ارتباط علمی آن دو استاد گرانقدر شد. از نوشته‌ها و آثار فروزانفر برمی‌آید که بعد از این تاریخ، او مکاتبات مستمری با علامه قزوینی داشته و از نظرهای علمی وی در تحقیقات خود بهره برده و پس از مراجعت علامه قزوینی به تهران این روابط محکم‌تر و استوارتر شده است. بطوری که به شهادت مدارک موجود فروزانفر، علامه قزوینی و اقبال آشتیانی در کنار یکدیگر به تهیه فهرست بعضی کتابهای کتابخانه سلطنتی ایران پرداخته‌اند.

متأسفانه نگارنده این سطور از متن نامه‌های فروزانفر به قزوینی اطلاعی ندارد، زیرا علی‌القاعده این نامه‌ها باید جزء میراث علمی مرحوم قزوینی باقی مانده باشد. اما پنج نامه از نامه‌های علامه قزوینی به دست اینجانب رسیده است که اجمالاً در زیر به موضوع هر یک اشاره می‌کند:

۱. نامه مورخ ۹ شهریور ۱۳۱۰ که جواب علامه قزوینی است در باب انتقادات چهارمقاله. این نامه توسط این بنده در مجله یغما، ۲۵ (۱۳۵۱): ۶۰۸ چاپ شده است.
 ۲. نامه مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۱۱ در خصوص دو قصیده فروزانفر که متأسفانه بخشی از این نامه به دست نیامد. بعد از این توضیحات متن این نامه از نظر گرامی شما می‌گذرد.
 ۳. نامه مورخ ۲۸ دی ۱۳۱۲ درباره اسمعیلیه، کتاب معارف بهاء‌الدین ولد، مأخذ احوال مولوی.
 ۴. نامه مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۱۶ درباره رساله در احوال مولوی به قلم فروزانفر، شرح بیسی از مولانا، احوال دوقوی (احوال دوقوی در کتاب مأخذ قصص و تشیلات شوی ص ۱۰۷ چاپ شده).
 ۵. نامه مورخ [؟] در احوال و ممدوح عمادی. این نامه نیز در بیست مقاله علامه قزوینی (ج ۲ ص ۲ ص ۲۴۴) چاپ شده است.
- از آنجا که این نامه‌ها متضمن نکات تاریخی و ادبی ارزشمندی است و بهرحال نوشته علامه قزوینی است، انتشار آنها را لازم و مفید یافتم. اینک متن نامه مورخ ۹ شهریور ۱۳۱۰ علامه قزوینی را به فروزانفر، که به صورت ناقص به دست ما رسیده و در باب دو قصیده فروزانفر است، ملاحظه می‌فرمایید:

* * *

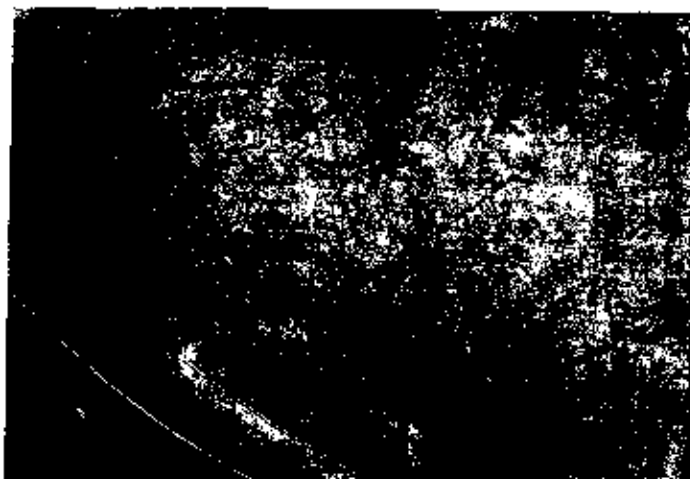
پاریس ۲۰ بهمن ۱۳۱۱

جناب مستطاب فاضل دانشمند معظم محترم آقای بدیع‌الزمان خراسانی دامت‌افاضاته
مرقومه شریفه محتوی بر دو قصیده بدیعه از انشاء طبع قیاض حضرت تعالی قریب دو ماه قبل
زیارت گردید، چون مطلبی فوری نبود و در آن موقع گرفتاریهای چند داشتم و میل داشتم که سر
فرست و خاطری آسوده جواب مرقومه شریف را عرض کنم این است که قدری در عرض جواب
تأخیر افتاد انشاءالله معذور خواهید داشت. از تصادفات عجیبه که مکتوب سابق اینجانب را روی داده و
یکسال تمام در پرده اختفاء بود و سپس پس از رفع کلی نقاهت حضرت تعالی و نقل مکان بنحو اتفاق پیدا
شد متعسر شدم. این جزئیات هیچ اهمیتی ندارد همینکه سلامتی مزاج شریف و شفای گریب،
حاصل شد تأخیر در جواب این نوع مکاتبات که از قبیل مکاتبات تجارتنی یا دولتی نیست که مطلبی
فوتی و فوری را محتوی باشد بهیچوجه من‌الوجه اسباب گله‌مندی مابین اشخاص امتثال حضرت تعالی از

فضلاى طراز اول و این بنده که خود را از خدام اهل علم می‌داند نخواهد شد. از قرائت دو قصیده بدیعه طنانه حضرت تعالی فی الواقع فوق‌العاده محفوظ شدم. فلا فقص الله فاک و من کل شرو آفة و عاهة و فاک و مخصوصاً در قصیده راثیه غراء بس شگفتیها که دیدم. از تجارب وزعیر آنکه داد سخن الحق داده‌اید و آنچه هنر و صنعت و اطلاع از تاریخ و روح انتقادی و تعمق دقیق در اوضاع تاریخی آن عصر مستلزم است بنحو اکمل در این قصیده فریده واضح و هویدا است. علم‌الله درین عصر خودمان من بقول صاحب چهارمقاله و در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم از خداوند از صمیم القلب عمر طویل در صحت و سلامت برای حضرت تعالی خواستارم تا انشاءالله رونق عندلیب را به سخن گفتن دری بل دژی بارها بشکنید^۵ و بازار شعر و ادب و فصاحت را با این اسلوب بدیع فاضلانه یکبار دیگر گرم نمائید و الفال علی ماجری، قافیه بستن مستقر را (که اصل آن باین معنی گویا مستقر بکسر قاف است) با نامور و نظر و اگر یعنی قوافی مفتوحه الروی لاید از باب مسلمة ایرانیان است. در امثال این موارد مثل قافیه بستن کافر بالاغر و نحو ذلک یا آنکه شاید در سخن اساتید خود سرکار عالی دیده‌اید. اینرا برای این عرض می‌کنم که خود بنده تنج در این موضوع نکرده‌ام، فقط از حافظه خود که بسیار خراب است فعلاً و بدون رجوع بکتاب این فقره را عرض کردم. واضح است که مقصود سرکار عالی در اینجا اسم مکان^۶...

یادداشتها

- ۱- مجله آرمان، ۱ (۱۳۰۹-۱۰) ۱۳۷
- ۲- مجله شرق، ش ۷ (۱۳۱۰) ۴۰۶
- ۳- مجله آرمان، ۱ (۱۳۱۰) ۲۲۲
- ۴- این قصیده تحت عنوان «قنیه مغول» در مجموعه اشعار مرحوم فروزانفر (ص ۶۶) به چاپ رسیده است [م]
- ۵- مراد علامه فروزی در این عبارت اشاره به این بیت از حافظ است:
چو عندلیب فصاحت فرود شد ای حافظ
نور قدر او به سخن گفتن دری بشکن
- ۶- متأسفانه بقیه این نامه بدست نیامد [م]



کلوب ایران، هیئت و داد، جمعیت دانش پژوهان

دستیابی به عنوان و نام احزاب، انجمن‌ها، جمعیت‌های سیاسی و فرهنگی از پیش از دوران مشروطیت تا سقوط قاجاریه و تهیه فهرستی از آنها به ضمیمه سنوات فعالیت، کاری است ضروری و پیش در آمد تحقیقی اساسی جهت بررسی فعالیتهای انجمنهای سیاسی و غیرسیاسی ایام مزبور. خوشبختانه برخی از عناوین نظامنامه‌ها و مرامنامه‌های چاپی این انجمن‌ها که به صورت جزوه قریب همان سنوات به نشر آمده توسط مرحوم خانبابا مشار در کتاب و فهرست کتابهای چاپی فارسی، به فهرست آمده است. اما همان فهرست نیازمند بازبینی‌های مجدد و ضبط برخی نامهای دیگر از جزواتی است که در کتابخانه‌ها، کتابفروشی‌های کتب نایاب و خانواده‌های قدیمی هست و از قلم او فوت شده است. راغم در این مقاله مختصر به سه جمعیت و هیئت به جزوات ذیل اشاره دارد.

- نظامنامه کلوب ایران. طهران. مطبعة شاهنشاهی، ۱۳۲۸ ق، ۲۴ ص.

- هیئت و داد: موضوع نامه، دستور، طهران، ۱۳۳۴ ق، ۱۴ ص.

- مرامنامه جمعیت دانش پژوهان ایران، طهران، مطبعة فرهنگ، ۱۳۹۹ ش، ۷ ص.

کلوب ایران - ۱۳۲۸ ه.ق

کلوب ایران، مجمعی بود منمقده در طهران به سنه ۱۳۲۸، مواد نظامنامه آن در بیست و چهار صفحه در همان سال ۱۳۲۸ به طبع آمده است. در مقصد و مسلک کلوب گفته‌اند: «برای تعمیم معارف و حفظ حقوق ابناء وطن خاصه ضعفا و استقرار کسبیت توسیع (مشروطه)، (ماده اول) هدف آن را ایجاد اتحاد و اتفاق بین عموم طبقات مردم... می‌شمارد» (ماده دوم) اعضا کلوب بر سه قسم خواهند بود: «دائمی، افتخاری، موقت» (ماده سوم) و از جهت بسط کلوب، برای اعضا موقتی مقرر نمی‌دارد؛ و آنهایی هستند که همیشه در طهران اقامت دارند، این قبیل اعضا ورودیه و شهریه را مطابق اعضا دائمی خواهند پرداخت. (دنباله ماده سوم) نظامنامه مشتمل بر پنجاه و هشت ماده است که در ابواب ذیل تنظیم یافته: در مقصد و مسلک کلوب - در اعضا کلوب - در شرایط عضویت - در ترتیب پذیرفتن طالب - در ترتیب شام و ناهار و غیره - در هیئت مدیره کلوب - در اجلاسات عمومی - در مجازات - تنظیمات عمومی.

شاید شاخص‌ترین بخشی که سیاست جمع را می‌رساند، مواد ۵۱ و ۵ می‌باشند که می‌گوید: «در این کلوب و شعبات آن مذاکرات مذهبی جدا ممنوع است» (ماده ۵۱) و در شرایط اعضا مسطور می‌دارد: «(اول) وطن پرستی (دوم) شرف دوستی (سیم) اجتناب از شورش طلبی... (پنجم) اقتضای سن که بالغ به بیست و یک سال باشد» (ماده ۵) در همین راستا است که تمکن اعضا کلوب مشخص می‌شود و در هیأت مدیره کلوب می‌آید: «کلوب اداره می‌شود به واسطه هیئتی که مرکب از دوازده نفر خواهند بود که شش نفر آنها از صاحبان شرکت و شش نفر دیگر از اعضا دائمی یا افتخاری باشند» (ماده ۳۴)

و پسین نکته قابل، اطاق قرائت کلوب بوده که از فحوای این ماده مبین است: «هیئت مدیره باید حتماً یکی ازین نظامنامه را به هر یک از اعضا بدهند و یک نسخه آن نیز در اطاق قرائت خواهند

هیئت وداد - ۱۳۳۴ ه.ق

کتابچهٔ هیئت وداد، مشتمل بر سه بخش است؛ موضوع نامهٔ هیئت وداد (۱۸ اصل)، دستور هیئت وداد (۲۶ ماده) و صورت اظهاریهٔ اعضاء افتخاری و اعضاء هیئت وداد. اصول مشکلهٔ هیئت بر این ترتیب بوده که «این هیئت طرفدار استقلال ایران است و به متقاضیات آن که با مصالح مملکت و هیئت جامعهٔ ایرانی موافقت داشته باشد رفتار می‌آید». (اصل چهارم) و دارای موادی متعدد از بیان روح همکاری است چنانچه می‌آورد؛ «اگر کسی از اعضاء هیئت دارای فن و صنعت و حرفه‌ای] باشد باید عموم اعضاء در ترویج آن بکوشند». (اصل هفتم) در شرایط عضویت مقرر است؛ «اعضائی که انتخاب می‌شوند باید از اشخاص ستوده اخلاق و دارای نیکنامی و منزله از سوء سابقه و اقلاً تحصیل مقدمات کرده باشند». (مادهٔ دوم) و شرایط سنی را بر بست و پنج سال با استثنائی محسوب داشته است.

شیوهٔ ادارهٔ آن هیئت از طریق حوزه‌ها بوده، چنانچه برای اعضاء مقرر می‌دارد؛ «هر یک از اعضاء این هیئت باید به شرایط مقرر هفت نفر برای تشکیل یک حوزه حاضر و به توسط حوزهٔ ماقبل به تسلسل به مرکزیشان نماینده (مادهٔ هشتم) موارد دستور نامه برای اعضاء هیئت و ایضاً وظایف آنها تا حدودی دور از واقع‌بینی است. از آن باب مسافرت اعضاء از سوی هیئت کنترل می‌شده (مادهٔ سیزدهم) و یا اعضاء جامعه هیئت نمی‌توانسته‌اند بدون شور و تصویب مرکز مطلبی را تصمصیم گیرند که همه مبین نوعی کنترل از سوی مرکز هیئت است. (مادهٔ شانزدهم)

جمعیت دانش‌پژوهان محرم ۱۳۳۹

مرام نامهٔ جمعیت مزبور، چاپ مطبعهٔ فرهنگ واقع در خیابان ناصریهٔ طهران است. شامل یک مقدمه حاوی بیان تفکر فرهنگی و اصول جمعیت تحت عنوان «تعلیمات عمومی» و «معارف» در بست و شش اصل است. در مقدمه آمده است: «اگر صلحا و منورالفکرهای ملت اندکی در تشخیص مرض که جهالت ملت است دقت می‌کردند و گامی چند برای اصلاح و توسعه و ترقی معارف برمی‌داشتند، بی‌شبهه راه رفتی را رفته و هنوز در خم یک کوچه حیران و سرگردان نمانده بودیم». (مقدمه، ص ۲) و در زیربنای اصول مرامنامه می‌نویسد: «این است که «جمعیت دانش‌پژوهان» برای اینکه ملت را از زیر کابوس جهالت و وادی هولناک حیرت مستخلص سازند راه سعادت را بدون مخالفت با هیچ یک از فرق سیاسی بر طبق مرامنامهٔ خویش... نشان داده در اجرائی آن اصرار و از هیچگونه فداکاری مضایقه نداشته (مقدمه، ص ۳)

تأکید اصول مرامنامه فرهنگی است و هیچگونه نکتهٔ سیاسی دربر ندارد. هم چنانکه مشهور است کانون نوین پیشرفتهای غرب را دربردارد. نخستین اصل را «برقرار نمودن اصول تعطیلات» عمومی، اجبار، مجانی در تمام مملکت» (مادهٔ اول) قرار داده و به امری بسیار پیشرو اشاره دارد؛ «تأسیس مدارس ابتدائی مجانی ذکور و انات در تمام شهرهای بزرگ و کوچک و بلوکات و قصبات به قدر کفایت به خرج دولت» (مادهٔ دوم)، که به قطع با شرایط اجتماعی و اقتصادی زمانهٔ مذکور وفق نمی‌داده است. از همین مواد است؛ «تأسیس دارالایتم‌های شبانه‌روزی مجانی»، «انضمام کلاسهای صنعتی به مدارس ابتدائی ذکور و انات»، «تأسیس مدارس متوسطه، عالی، صنایع مستظرفه»، «تأسیس

مدارس فلاحی، تجارتی، صنعتی در شهرهای بزرگ و کوچک، و تأسیس دارالمعلمین و تأسیس کلاسهای اکابر از مهمترین پیشنهادات مراومه در اصول تعلیمات عمومی می‌باشد. (مواد ۳ تا ۸) اما اصول معارف که متعاقب تعلیمات عمومی مذکور است جتنی بر «تشکیل وزارت معارف بر طبق قانون مصوبه مجلس شورای ملی»، و تشکیل شورای معارف در تمام شهرهای بزرگ و کوچک، و تشکیل دایره علمی برای اصلاح زبان فارسی و ترویج آن و نهایتاً تأسیس... کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها، موزه‌های عمومی، مجامع کنفرانس و برخی اقدامات رفاهی از باب رتبه، حقوق و وضعیت استخدامی معلمان است. (مواد یازده تا ۲۵)

عبدالله قزلباش

اولین فرمان سانسور مطبوعات در ایران

فرمانی که تصویر آن به نظر خوانندگان می‌رسد با احتمال زیاد اولین فرمان سانسور مطبوعات در ایران است. پشت این فرمان که با خطی بسیار خوب و تذهیبی مرغوب تهیه شده و مهمور بمهر طغرائی ناصرالدین شاه است چنین نوشته شده:

«از خطوط ممتاز و تاریخی مرحوم حاج میرزا علی خان امین‌الدوله طاب ثراه است که دیگر بدست نخواهد آمد. انشاءالله تعالی نور چشم مکرم یحیی میرزا قدر میداند و عزیز میدارد و از روی آن مشق می‌کند. ذی قعدة ۱۳۲۴ - مشهد مقدس سلطان احمد یمن‌الدوله و اینک من فرمان:

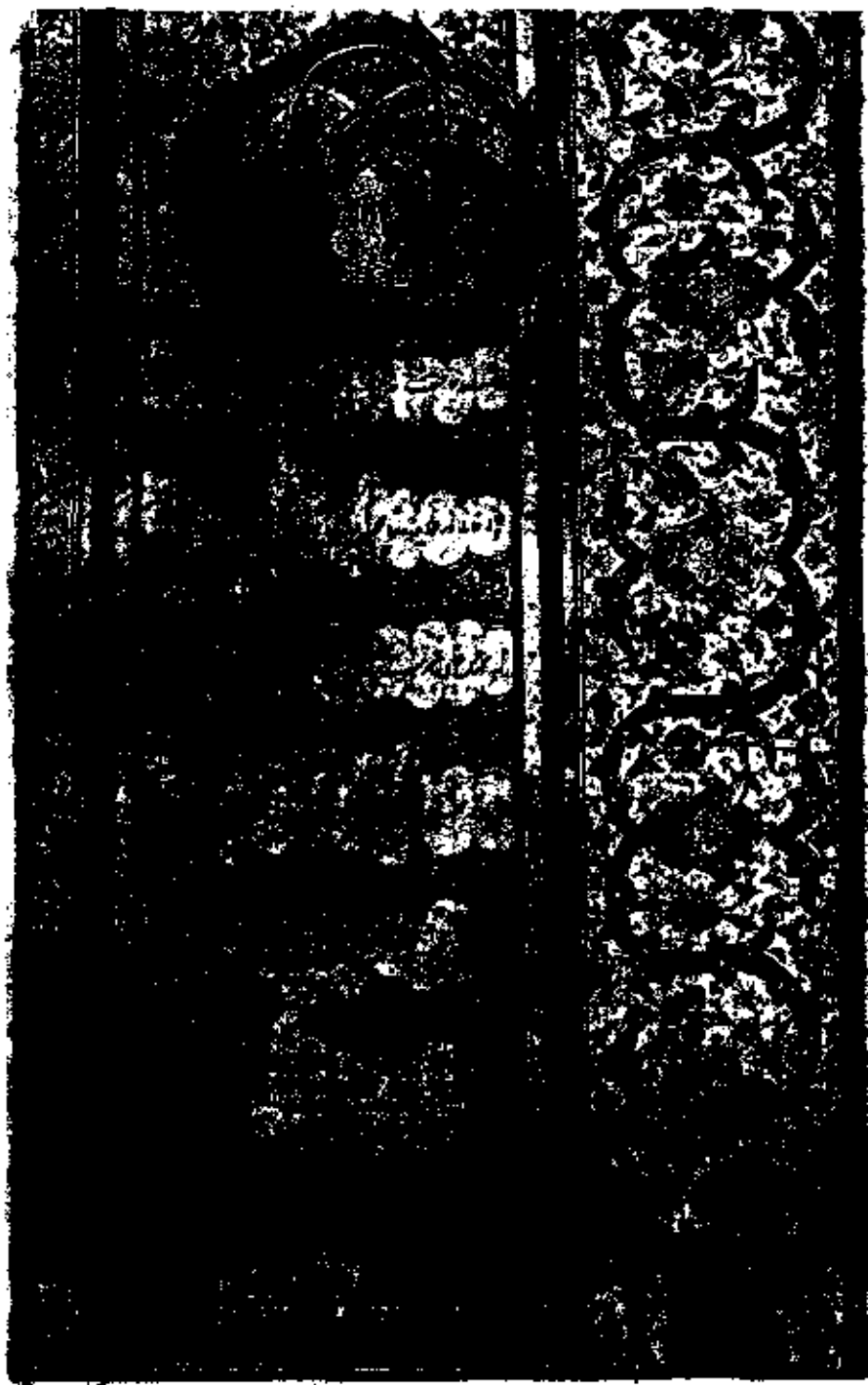
بسم الله السلطان ناصرالدین شاه قاجار»

روزنامه‌جات دولت علیه که در دگرالخلافه بطبع می‌رسد مغایر سلیقه ما و خالی از نتایج و فوایدی بود که در هر مملکت از روزنامه حاصل است. محمدحسن خان پیشخدمت و مترجم مخصوص را که از وضع روزنامه‌جات خارجه و ترکیب اخبار و کیفیت انتشار آن اطلاعات کامل داشت باین خدمت مأمور فرمودیم که مطابق تعهدات خود از ابتدای سنه قوی لیل شروع بانتظام عمل دارالطباعه کرده بقسمی که مستصود خاطر ماست در ترکیب و تنظیم روزنامه‌جات اهتمامات حسنه صریحی دارد»

شهر ذیحجه الحرام ۱۲۸۷

ظاهراً ناصرالدین شاه که از همه روزنامه‌هایی که در اوآن سلطنت او با اسامی و عناوین مختلف مانند روزنامه دولت علیه ایران، روزنامه مصور دولت علیه ایران، روزنامه علمی دولت علیه ایران و روزنامه‌های ملّتی زیر نظارت وزارت علوم منتشر می‌شدند و تا اواخر سال ۱۲۸۷ ه.ق. یکی پس از دیگری به محاق تعطیل درآمده، ناراضی بود، تصمیم گرفت تا امور مربوط به همه مطبوعات کشور را در یک اداره متمرکز ساخته و مندرجات نشریات را با ضابطه محکم‌تری کنترل کند و بموجب فرمان فوق‌الذکر این مهم را به عهده محمدحسن خان گذاشت.

اعتمادالسلطنه خود در منتظم ناصری به این مطلب اشاره کرده و در ضمن وقایع سال ۱۲۸۸



هجری قمری نوشته است: «اداره روزنامه‌جات دولت علیه و دارالطباعة‌های ممالک محروسه و دارالترجمة دولتی را به بنده مؤلف واگذار و روزنامه دولتی را باسم ایران موسوم فرمودند» * اما از عبارت «باین خدمت مأمور فرمودیم که مطابق تمهیدات خود... الخ» که در فرمان آمده چنین معلوم است که پیشنهاد دهنده تنظیم امور مطبوعات و انتشار روزنامه‌های مطابق سلیقه و مقصود خاطر شاه خود محمدحسن خان پیشخدمت بوده است.

آینده - در المآثر و الآثار هم مطالبی مبسوط دربارهٔ سانور آمده است.

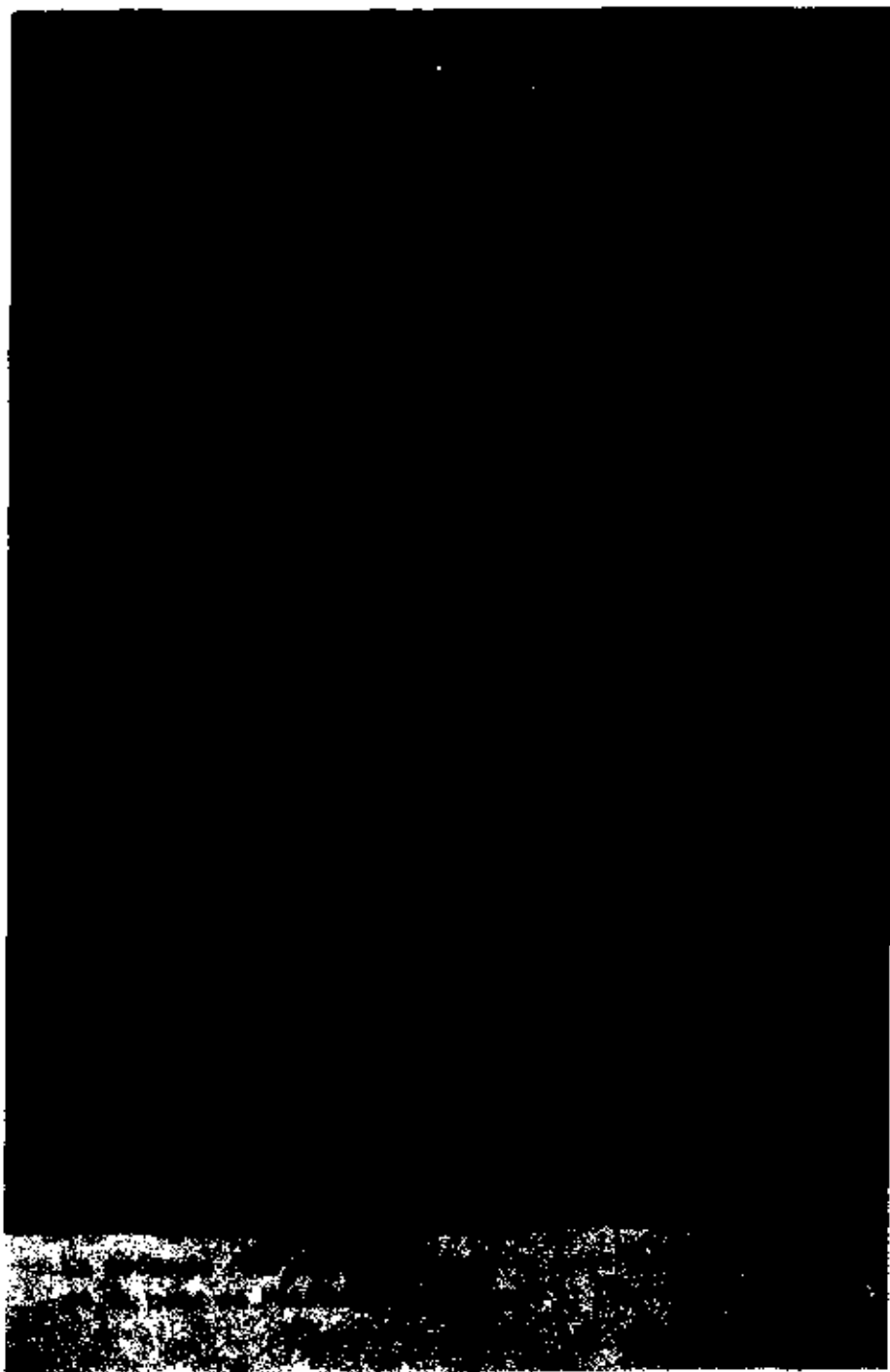
نوشته‌ای است که در پشت قطعه فرمان سانور نوشته شده.

* چاپ دکتر اسمعیل رضوانی، جلد سوم صفحه ۱۹۲۳

قبالة تاریخ

سال گذشته کتاب «قبالة تاریخ» حاوی عکس اعلامیه‌ها و اوراق مختلف تاریخی و سیاسی که دوره مشروطه تا آغاز سلطنت پهلوی را دربرمی‌گیرد منتشر کردم. پس از آن دوستان علاقه‌مند اوراقی را برای تکمیل آن مجموعه مرحمت کرده‌اند. از آن جمله است ورقه‌ای که دوست کتابشناس فاضل آقای باقر باقی لطف کرده‌اند.

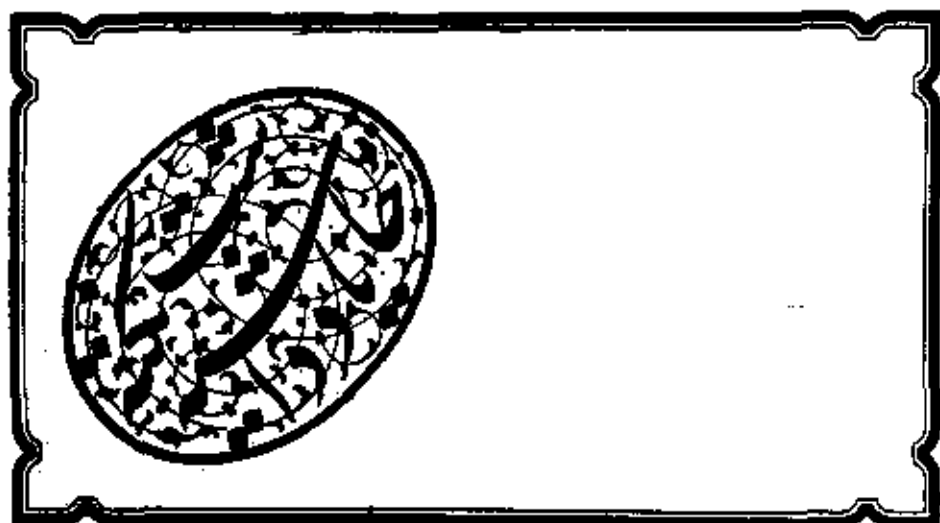
ایرج افشار





دو نقاشی از دوره قاجار
برگرفته از کتابی اروپایی





بستانا للعارفين وگلستانا للعبادين

بستانا للعارفين وگلستانا للعبادين از آثار عهد تیموریان است. شیوة نگارش آن یادآور کتبی نظیر گلستان سعدی و تذکرة الاولیاء عطار است. از این کتاب ظاهراً دو نسخه موجود است. نسخه اول متعلق به ادوارد براون در انگلیس است که شامل ۱۱۴ برگک به اندازه ۲۴/۴ × ۱۶/۸ سانتی متر مربع می باشد که با خطی از نوع تعلیق نگارش یافته است، اما متأسفانه قریب دو باب افتادگی دارد. دوم نسخه متعلق به مرحوم ملک مضبوط در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۹۳۱ است که نسخه ای است متأخر و با نستعلیق نسبتاً زیبا تحریر یافته است و از قرائن برمی آید که از روی نسخه ای کاملتر استنساخ شده است.

ادوارد براون در مختصری که بر نسخه خود نوشته از مؤلف کتاب اظهار بی اطلاعی کرده است. جای تعجب است که برخی از نسخه هایی که تاکنون با عنوان «بستان العارفين» پیدا شده است نظیر منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین^۱ هیچیک از نویسندگان آنها بدرستی روشن نیست^۲ اما خوشبختانه باید گفت «بستان العارفين» مورد بحث ما در سه مورد اشاره کوتاه به نام مؤلف کرده است که از آن جمله است:

خاک راه زمره اهل یقین

بنده بیچاره زین العابدین

در فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف آقای احمد مزوی ضمن شرح نسخه ملک، مؤلف را زین العابدین شیروانی آورده است و این از آنجا ناشی شده است که بر روی جلد نسخه با خطوطی مختلف به این نام تصریح شده است و سبب این انصاف روشن نیست، زیرا در کتاب هیچ کجا مؤلف به شیروانی بودن خود اشاره نکرده است. چنین می نماید که مؤلف کتاب با مؤلف «بستان السیاحه» که زین العابدین شیروانی است خلط شده است. تنها آنچه در این مورد می توانیم بگوئیم این است که احتمال می رود زین العابدین شیروانی کاتب نسخه باشد نه مصنف آن.

از قرائن برمی آید زین العابدین عمری نسبتاً طولانی داشته (حدود ۷۵ سال) و از جهت اعتقادی مردی مسلمان و متدین بوده است و با آن که می نماید اهل تشن است، اما به خاندان عصمت و طهارت

ارادت داشته و در تألیف خود در موارد مختلف به فضیلت آنان اقرار کرده است. همچنین اشعاری بسیار در زهد، ترک مال و شهوت، اخلاص، انجام فرائض، دوری از بخل و حسد و گرایش به تقوی و اتصال به ابدال و نیکان دارد و بخصوص مثنوی معنوی را خوب مطالعه کرده و قسمتهایی از آن را از حفظ داشته و به تصریح خود در نوشته‌هایش کاملاً تحت تأثیر آن قرار داشته است.

نیز وی از احوال و اقوال شمار فراوانی از زهاد، مفسرین، عرفا و متکلمین آنگاه بوده و به بسیاری از گفتار، رفتار، شطحیات و زوایای زندگی آنان پرداخته است که گاه حاوی مطالب تازه دیگر نیز هست.

بستان العارفین خود کتابی است در اخلاق و ترکیه نفس در سه باب که هریاب خود به چندین فصل تقسیم می‌شود. هر فصل با کلمه «مثنوی» یا «حکایت» آغاز گردیده و با ذکر چند جمله مصنوع به بیان مطلب می‌پردازد نظیر:

هم از آن در رسالت و شکوفه حدیقه بسالت روایت کنند که روزی با جمعی از سادات بنی‌هاشم نشسته بود... یا «آن نگین معرفت را خاتم، حاتم اصم روزی دانگی سیم به شاگردی داد تا خرما آورد...» یا: «آن سبق گرفته در ایامی، بایزید بسطامی رحمة الله علیه وقتی در میان جماعت مردی را دید نشسته...»

مجموع حکایات کتاب بنا به اظهار مؤلف: «و ترتیب این کتاب بر سه باب و صد و اند حکایت نظم و نثر نهاده آمد.» قریب یکصدودو حکایت است.

در سبب تألیف کتاب نیز گوید: «... و شب تأمل محاسبه فکر معاد می‌کردم. بعد از فراغ ادای صلوة و تلاوت کلام محیی الاموات، مطالعه سیر مشایخ و مثنوی حضرت مولوی قدس سره می‌نمودم، خاطر را رغبتی و دل را شغفی پدید آمد که از سیر اولیاء و احوال ایشان که زاهدان سجاد نشین و عابدان پاک دین و عارفان خدای شناس و صوفیان خضر لباس و پاکبازان فلک سوار و شاهبازان ملک شکارند... و چون مردم دیده از خویشش بینی چشم بردوخته و چراغ روح را به آتش شوق برافروخته‌اند، حکایاتی چند در سلک کتابت کشم که یادگار را ملحوظ نظر ارباب بصیرت گردد و طالبان سلوک این مسالک را در افزودن طاعت و ترک معصیت، رغبت زیادت شود...»

آغاز نسخه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و حمد و ثنا خالق زمین و زمان را	صانع بی آلتی همین و هم آن را
حکمت او در نگار سبز گرفته	همچو عروسان تازه سرو چمان را
قدرتش از باد ست و نطقه باران	حامل شش ماهه کرد شاخ جوان را
زین خم نیلی که صبغة الله از آن خواست	رنگ بسم داد خاک لاله‌ستان را

حمد و ثنایی که اوراق اشجار باتین قلوب عاشقان با شمار آن بی‌مقدار نماید و شکر و سپاسی که اطباق ازهار ریاحین چمن جان صادقان با مقدار آن روز شمار نیاید...»

و انجام آن چنین:

«فرغ من تحریره و تذهیه و تجلیده علی یدالمؤلف یوم الاثنین ثالث عشرین شهر شوال لسنة احدی و تسعین و ثمان مایه‌الهجرية و آخر ما کتبه بعین زجاجة فرنجية علی سبیل الاستعجال بعد ان صادر البصر کلیلاً و اشتعل الرأس شیئاً و ضعف العظام و هنا ولم یزل من المصابیب التي لا اعدھا و قدمة العمر الی خمس و سبعین مدا لا کلت بصارة الناظرین فیہ و العالمین به و رحم الله لمن دعا لکتابه و لعامة

المسلمين والمسلمات بمرتك و كرمك يا الرحم الراحمين.
اینك دو نمونه از حکایات کتاب ذیلا ارج می‌گردد.

«گویند یحیی برمک یک روز در باغ نشسته بود، از باغبان پرسید که: درین باغ سرخ مرده هست؟ یعنی: گلی که او را سرخ مرد گویند. باغبان گفت: بلی، حرم خاص یحیی در خانه نشسته شنید که در باغ ایشان سرخ مرد هست، پنداشت که مگر شخصی است، از غایت عفت و صلاحیت تا چهل سال قدم در آن باغ ننهاد.»

«گویند که زبیده خواتون زن هارون الرشید روزی در خانه موی شانه همی کرد. ناگاه غلامکی از خدام وی بی‌تجاشی درآمد. زبیده موی پوشید و پرسید که: موی من دیدی؟ گفت: بلی. مقراض بستد و هر دو گیسوی خور بیرید و بینداخت. جواری گفتند: ای مخدومه چرا چنین کردی؟! گفت: نخواهم چیزی که ملحوظ نامحرم شده باشد.»

علامه رضا زرین چیمان (مشهد)

یادداشت‌ها

- ۱- تصحیح دکتر احمدعلی رجایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- ۲- همان‌جا، صفحهٔ نود و هفت و نود و هشت.

مؤلف «المستخلص»

جناب دکتر درخشان مصحح «المستخلص» در «آینده» (ج ۱۵ ش ۹-۶ ص ۵۹۳) سطری چند دربارهٔ مؤلف المستخلص بچاپ رسانیده‌اند. اینک اطلاعات مزید دربارهٔ او:
وی حدیث و فقه و ادب و سایر علوم را نزد شمس‌الائمه محمد بن عبدالستار کردوی (۵۹۹- معمر ۶۴۲) آموخت و کتاب حدیث جامع الصغیره را بر ابوالفضل هیدالله بن ابراهیم محبوبی (۵ جمادی الاول ۵۴۶- ۶۲۰) خواند. سند روایت حدیث او بسیار عالی بود و از جمله کسانی که از حافظ‌الدین کبیر محمد بخاری (مؤلف المستخلص) حدیث را روایت کرده‌اند یکی ابوالعلاء بخاری می‌باشد که در معجم شیوخ از استاد خود یاد کرده است. ملاعلی قاری هروی (م ۱۰۱۴) نیز از او با القاب بلند یاد می‌نماید. (ملخص از الجواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه تألیف ابی محمد عبدالقادر قرشی، حیدرآباد دکن ۱۳۳۲ هـ، ۲/۲- ۱۲۱. الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه از محمد عبدالحی لکهنوی، کراچی ۱۳۹۳ هـ، ص ۱۹۹-۲۰۰).

عارف نوشاهی (تهران)

قبولی شاعر اهل کجاست؟

در صفحه ۶۲۸ مجله آینده سال ۱۳۶۴، زیر عنوان: «برف و اسکی در شعر فارسی» کوتاه شده چند قصیده از شعرای متقدم و معاصر ایران به چاپ رسیده است. در آن میان، پاره‌ای از قصیدهٔ برقیه مولانا قبولی (۸۴۱-۸۸۳ ه.ق.)، که در پاسخ به کمال‌الدین اسماعیل بن جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ملقب به خلاق‌المعانی، (۶۳۵-۶۶۸ ه.ق) سروده است، دیده می‌شود. نویسندهٔ محترم، این قصیده را از آن قبولی ترشیزی دانسته‌اند.

در این که قبولی ترشیزی، شاعر قرن نهم هجری قمری است، تردید نداریم، زیرا امیرعلیشیر نوائی، (۸۴۴-۹۰۶ ه.ق.)، وزیر فاضل و ادب پرور سلطان حسین بایقرا، در اثر معروف خود مجالس النفاوس، نام چند قبولی را آورده است که یکی از آن‌ها قبولی ترشیزی، متعلق به قرن نهم هجری می‌باشد. اما قصیدهٔ مزبور از آن او نیست! زیرا:

۱. در کتب تذکره که خیر از قبولی ترشیزی، می‌دهند، به عنوان نمونه‌ای از کار شاعر بیت زیر را شاهد آورده‌اند و لاغیر:

محتب می‌گفت دی از روی حال بساده ارزان شد کجائی زر حلال^۱

از شاعری که قصیدهٔ برقیه موضوع این مقاله را در جواب کمال‌الدین اسماعیل، با چنان صلابت و استحکام و زیبایی سروده است، بعید می‌نماید که تذکره نویسان، به بی‌نی اینچنین، استناد ورزند.

۲. حکیم شاه محمد قزوینی، مترجم مجالس النفاوس، در ادامه شرح حال قبولی ترشیزی نوشته است: «مولانا با وجود حکمت و طبابت به دردپا مبتلاست و از آن لنگک و دلنگک گشته و از لنگی از تردد عاجز مانده است.»^۲ که از این اظهار نظر صریح، می‌توان نتیجه گرفت که اساساً قبولی ترشیزی قادر به تردد و سیر و سفر نبوده است. در حالی که مولانا قبولی، صاحب دیوان و سرایندهٔ قصیدهٔ مزبور، بیشترین ایام عمر خود را در سیر و سیاحت و دور از موطن خویش بسر برده است. او همانند سایر همکارانش از مسیری که هنرمندان ایرانی، تهذیب‌کاران، نقاشان، خطاطان، نویسندگان و شعرایی چون، حامدی اصفهانی، واحدی، ساحلی، قوسی، نیازی و دیگران،^۳ به سرزمین عثمانی رفته‌اند، به خاک عثمانی رفته، چندی در دربار فرح بیار شیرانشاه معتکف گشته و سپس در طمع جاه و جلال و حکام دنیا روی سوی دربار سلطان محمد آل عثمان آورده است. مدتی کوتاه در آن جای شاهد مراد را در آغوش داشته:

تابه ملک‌روم افکند آسمان از عجم داشت روز از روزم اندر روم خوشتر آسمان^۴

بعدها او از چشم درباریان می‌افتد، ستارهٔ اقبالش افول می‌کند، پیرمان و پریشان به ترک دیار عثمانی گفته و به وطن مألوف باز می‌گردد:

رفتیم و گرانای ز سر کوی تو بردیم با خویش ز عالم هوس روی تو بردیم
کردیم از این شهر سفر همچو قبولی و ز خاک درت تنگ دعاگوی تو بردیم

نگارندهٔ این سطور، هنگامی که برای تحقیق در احوال و آثار مولانا قبولی و در پی یافتن پاسخ مجهولات حیات این شاعر توانا، کتب تاریخ ادبیات ایران و عثمانی و تذکره‌های مختلف هر دو زبان را تصفح می‌کرد، نام دوازده شاعر متخلص به قبولی را احصاء کرده است. عجب که از میان اینان، دو قبولی در یک زمان در دربار سلطان محمد فاتح آل عثمان مداح و شایخون وی بوده‌اند. دیوان قبولی مورد بحث ما، در کتابخانهٔ ایاصوفیه با شمارهٔ ۳۹۵۸ و دیوان قبولی دیگر، در کتابخانه موزهٔ توپ قاپوسرای استانبول نگهداری می‌شوند.^۵ آقای احمد متزوی و فهمی ادهم نیز در فهرس نسخه‌های

خطی، از نسخه موجود دیوان مزبور در توب قابو، یاد کرده‌اند. همانطور که می‌دانیم مولانا قبولی سخنور است ناشناخته و افاضل فرهنگ و ادب ایران و عثمانی درباره او یالب به سکوت بست‌اند و یا به اختصار سخن گفته‌اند که آنهم چندان گمراه‌گشا نیست و اندک اطلاعات به ما می‌دهد. چه بسا این اشارات موجب باعث بروز اختلاف نظر و تعبیر متضاد و مغایر بین صاحب‌نظران شده است. کما اینکه زنده یاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، او را قبولی سیروزی^۶ فهرست نویسان کتابخانه ملی تبریز، او را قبولی شیروانی^۷ و بالاخره نویسنده برف و اسکی در شعر فارسی، او را قبولی ترشیزی، نامیده‌اند.^۸ دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، با الهام از محتوای دیوان شاعر، درباره او به ذکر مطالب کلی اکتفا کرده است.^۹

پرفسور اسماعیل حکمت ارتابلان^{۱۰}، استاد کرسی زبان فارسی دانشگاه استانبول، چاپ عکسی کلیات دیوان مولانا قبولی را بمناسبت پانصدمین سال فتح استانبول، منتشر کرده است. در مقدمه متع که در ۲۸ برگ به زبان ترکی استانبولی برای آن نوشته، به قسمتی از مجهولات متوع حیات شاعر، با الهام از متن دیوانش، پاسخی داده است، پاسخی مفید اما ناکافی.

هنوز حقایق فراوانی در درون دیوان نهفته است که برای دستیابی بدانها، بایسته است فرد فرد آیاتش را مورد مطالعه و مذاکره قرار دهیم، تا علاوه بر نویافته‌های مفید و ارزشمند، روشن شود که قبولی موضوع سخن ماه سراینده قصیده برفیه در جواب کمال اسماعیل اصفهانی، کدامیک از دوازده قبولی است که بیشتر نوشتیم. او چرا و از کجا به روم رفته، در آن سرزمین چگونه بسر برده، آیا مورد مهر بوده یا قهر، سرانجام به کجا رفته و در کجا سر به زیر تراب تیره کشیده است؟

سلباً انجام این بررسی و انتشار نتایج حاصل به فرستی فراخ و کتابی کامل نیاز دارد و ذکر یکبارگی آن‌ها در این مقال مختصر نمی‌گنجد. اما همینقدر یادآور می‌شود که قبولی هروی، قبولی غزل فروش و مولانا قبولی، هر سه یکی است و به دیگر سخن، صاحب دیوان و سراینده قصیده برفیه است، نه قبولی ترشیزی.

یحیی خان محمدی آذری

اشاره‌ها

۱. مجالس النفاوس، امیر حلشیر نوالی، باهتمام علی‌اصغر حکمت، چاپ اول، تهران، ص ۶۴
۲. همان، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، ص ۲۳۷
۳. کلیات دیوان مولانا قبولی، باهتمام اسماعیل حکمت ارتابلان، استانبول، ۱۹۸۴، ص ۳۲
۴. همان، ص ۲۱۴
۵. فهرست نسخ خطی فارسی، موزه توب قابوسرای، باهتمام فهمی ادهم، شماره ۱۲
۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۶۳، ص ۷۱۲
۷. فهرست کتابخانه ملی تبریز، کتب چاپی، اهدائی حاج محمد نجمیانی، ص ۳۳
۸. مجله آینده، سال یازدهم، آذر-دی ۱۳۶۴، ص ۶۳۰
۹. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۴، گنجینه تطبیقات ایرانی، شماره ۶۵/۴، ص ۳۴۲-۳۴۷

10. Ismail Hikmet Ertaylan.

آینده

درباره قبولی اخیراً مقاله‌ای از M. Glünz به آلمانی چاپ شده است.

Dichter und Dichterisches "Ich" bei Qabull. XXIV. Deutscher Orientalistentag.

1990. S. 400- 406

نکته‌های ادبی

۱ - یک حکایت با سه روایت

عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸) در کتاب مصیبت‌نامه قصه‌ای طنزآمیز نقل می‌کند تا بسی‌خبران عالم عشق را نقد کرده باشد. این حکایت که مقدمه آن در دو بیت پایانی حکایت پیش آماده شده چنین آغاز می‌شود:

نام بودش سیره عبدالسلام
خلق آنجا جمع گشتی بی‌شمار
روز مجلس پیش آن مردم شدی
پس نشان جستی ز خلق آنجا بگاه
زآنکه خرگم کرده بود آن بسی‌قرار
مرد خرگم کرده آمد در خروش
چه خر و چه اسب آن دلدلی که یافت
مرد شد بر خاک از آن غم خون‌فشان
دفتر عشاق از هم باز کرد
وز کمال عشق آشفتن گرفت
جمله در عشقند پیدا و نهان
یا کمال عشق را لایق نبود؟
کو بسر عشق کم بردست راه؟
کانکه عاشق نیست کار بست آن عظیم
هرگز عشقی نبودت ای امام
روفسازی آر و گنبرایس مرده را
منت ایزد را که اینجا یافتی...

بود در غزنی امامی از کرام
چون سخن گشتی امام نامدار
هرکه را در شهر چیزی گم شدی
بانگ کردی آنچه گم کردی براه
روز مجلس بود مردی سوکوار
بر سر آن مردم مجلس نبوش
کای مسلمانان خری یا جل که یافت
چون نداد آنجا کسی از خر نشان
آن امام القصه حرف آغاز کرد
وصف عشق و عاشقان گفتن گرفت
پس چنین گفت او که ذرات جهان
در جهان کس بود کو عاشق نبود
هت در مجلس کسی این جا بگاه
غافل برخواست پنداشت آن سلیم
گفت اگر چه یافتی عمری تمام
میره گفت آن مرد خرگم کرده را
کانچه تو در جنتش بشافتی

شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی (۶۱۰-۶۸۸) این حکایت را از عطار اقتباس کرده، ولی گرم‌تر و شورانگیزتر به نظم آورده است. عراقی در عشاق نامه یا ده نامه خود که سخن از عوالم عشق و عاشقی است، این حکایت دلنشین را چنین بیان می‌کند:

و حظ گفتمی به خطه شیراز؟
خاطرش کاشف دقایق بود
سخنی دلفریب و جان پرور
سگه عشق بر درست سخن
همه مستان عشق بی می و کاس
پاکبازان عالم توحید
گفت: عشاق را مقام کجاست؟
از سر سوز عشق بنا او گفت،
گفت: طوبی لهم و حسن مآب؟
سخن اندر میان بغایت ذوق
خالی از نور دیده دل و جان

آن شنیدی که عاشقی جانباز
سخنش منبع حقایق بود
روزی آغساز کرد بر منبر
بود عاشق زد از نخت سخن
ستمع عاشقان گرم انفس
گرم نازان عرصه تجرید
عراقی زان میان پیا برخاست
پیر عاشق که در معنی سفت
شنیدی که ایزد و صاب
این بگفت و برانداز سر شوق
ناگهان روستایی نادان

ناتراشیده، هیكلی ناراست
لب شده خشك و دیده ترگشته
گفت: کای مقتدای اهل سخن
خرکی داشتم چگونه خری
خانه زاد و جوان و قره و نتر
من و او چون برادران شفیق
یکدم آوردم آن سبک رفتار
ناگهانش ز من بدزدیدند
پیر گفتا بدو کای خر جو
نطق در بند و گوش باش دمی
پس ندا در کرد سوی مجلسیان
هرکه با عشق در نیامیزد
ابطهی همچو خر کریه لقا
پیر گفتا تویی که در یاری
بانگ بر زد بگفت کای خردار

همچو غولی از آن میان برخاست
پساز کار او فتاده سرگشته
غم کارم بخور که امشب من،
خری آراسته بهر هنری
استخوانش ز فریبهی همه مغز
روز و شب همنشین و یار و رفیق
به تفرج میانه بازار
از جماعت پیرس اگر دیدند
بنشین یک زمان و هیچ مگو
بنشین و خموش باش دمی
کاندرین طایفه ز پیر و جوان،
زین میانه پیای برخیزد
چیت برجست از خری بر پا
دل نبستی به عشق؟ گفت آری
هان خرت یافتم بیار افسار...^۱

و بالاخره نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) در مقدمه داستان معروف لیلی و مجنون همین حکایت را مختصرتر بازمی‌گوید و ظاهراً مأخذ وی در نظم این داستان باید یکی از دو داستان ذکر شده باشد. اینک کار جامی:

آرنده که واعظی سخنور
از دفتر عشق نکته می‌راند
خرگشده‌ای بر او گذر کرد
زد بانگ که کیت حاضر امروز
نیس محنت عشق دیده هرگز
برخواست ز جای ساده سردی
کانکس منم ای سوده دهر
خرگشده رابخواند کای یار

بر مجلس وعظ سایه گستر
و افسانه عاشقان همی خواند
وز گمشده خودش خبر کرد
کز عشق نبوده خاطر امروز
نه داغ بنان کشیده هرگز
هرگز ز دلش نزاده دردی
کز عشق نبود هرگزم بهر
اینک خر تو بیار افسار...^۲

در مقایسه سه روایت بالا، کار جامی لطف چندانی ندارد و با توجه به منظره نگاری و شور و حالی که در سخن عراقی هست، حق فضل تقدم با عطارست، ولی تقدم فضل در اینجا با عراقی است.

حواشی

- ۱- معیبت نامه، باهنام و تصحیح دکتر نورانی وصال: ۱۲۸-۱۲۹.
- ۲- کلیات عراقی، به تصحیح سعید نفیسی: ۲۲۷-۲۲۸.
- ۳- هفت اورنگ جامی: ۷۵۸-۷۵۹.

۲- چهار واژه از تاریخ بیهقی

مرحوم دکتر رجائی استاد مبرز متون نظم و نثر فارسی در دانشگاه مشهد بود. کلاسهای درس ایشان شورانگیز و شوق آفرین بود. امتحان دروس استاد دو مرحله‌ای صورت می‌گرفت: یکی کار

تحقیقی که مدخل امتحان بحساب می‌آید و دیگری آزمون مقرر که در فصل امتحانات هر نوبت برگزار می‌شود.

دکتر رجایی تحقیقات دانشجویان را بدقت تمام می‌خواند و در کنار هر صفحه نواقص و نارساییها را برای هر دانشجو یادداشت می‌کند. دانشجویان اهل کار و زحمت هم از تشویقهای کتبی و مرحمتهای همت رسان او بی‌بهره نمی‌مانند. اکنون که این سطور را می‌نویسم دلم می‌خواست قلم را در فقدان آن عزیز لختی بگریانم، ولی صفحات محدود آینده مجال این کار نمی‌دهد و فقط به این مصراع بسنده می‌کنم: یاد از گذشته می‌کنم و آه می‌کشم...

آن سال، استاد در درس تاریخ بیهقی برای هر کدام از ما مقداری از کتاب را تعیین فرمود که درباره تمام موضوعات متن- اعم از تاریخ، لغات و ترکیبات، آداب و رسوم، سبک نگارش و... تحقیق کافی بعمل آوریم. در آن بخش از تاریخ بیهقی که سهم من بنده شده بود لغاتی نظیر غوغا- میدان رسوله- شجگاو و دل‌انگیز را باید شرح می‌کردم. مآخذ موجود جوابگوی دقیق مسأله نبود به فکر رسید نامه‌ای به آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی و رئیس انجمن تاریخ افغانستان- بنویسم و از ایشان استفاذه کنم. لطف کردند و به سوالات من چنین پاسخ دادند که بیادگار آن دو بزرگ مرد اینجا نقل می‌شود.

غوغا- در بیهقی و دیگر متون دری تنها به معنی اراذل و اوباش نیست، بلکه جمعیت مردم است که بطور احتجاج فراهم آیند، و مراد گروه عوام‌اند که برای مطالبی جمع شوند و داد و فریاد کنند و یا به اصطلاح امروز بلوا کنند. این کلمه اکنون در افغانستان مستعمل نیست، ولی در پشتو از همین ماده، کلمه غاوا به معنی احتجاج و داد و فریاد کردن موجود و زنده است.

میدان رسوله- درباره میدان رسوله بیش از آنچه در متن بیهقی آمده معلوماتی ندارم. و ظاهراً میدانی بود نزد قصور شاهان غزنه که در آن رسولان را استقبال می‌کردند. و هم شاید که محل اقامت سفیران خارجی در حضرت غزنه بود. و من ذکری از آن در کتب دیگر ندیده‌ام. کلمه «رسوله» نیز خلاف قیاس ادبی و لسانی بنظر می‌آید، زیرا اصل آن باید میدان «رُسل» یا «رسولان» باشد. و باید این را یک نوع تصحیف عامیانه پنداشت. در افغانستان تاکنون هم «رساله» یکدسته سپاهیان سوار را گویند و این کلمه در هند هم مروج بود و گمان می‌رود که با «رسوله» بیهقی بی‌ربط نباشد، زیرا متصل دربار و اقامتگاه شاهان همین سپاهیان سوار می‌زیستند و یا موکب شاهي با پرچمهای نیزه‌دار بیرون می‌آمدند. ولی این حدس تا وقتی که سند ادبی یا تاریخی بدست نیاید کاملاً مورد بقین نخواهد بود.

شجگاو- شجگاو که در بیهقی آمده در کتب البیرونی و آثار جغرافیا هم به اشکال مختلف: شجکا- ششکا و غیره دیده می‌شود و اکنون آن راه‌شش‌گاو گویند. و درباره وجه این تسمیه داستانی دارند که گویا سه نفر مسافر از کابل و سه نفر از غزنه حرکت کردند و در منزل شش‌گاو بهم پیوستند و با یکدیگر سلام ندادند. گفتند ایشان مانند شش‌گاو از همدیگر گذشتند. این منزل نخستین است از غزنه بطرف کابل که سطح آن در حدود ۶۰۰۰ فیت بلندی دارد و نهایت سرد است. برف زیاد در آن می‌افتد. فاصله آن بطرف شرقی غزنه در حدود ۱۵ کیلومتر خواهد بود. جاده اسفالت کنونی هم از همین منزل از غزنه بطرف کابل می‌گذرد. و در آن قومی از افغانان هوردگنه زندگی دارند. دره شینیه در این سرزمین واقع است که مقبره خواجه اسماعیل، استاد سنائی هم در آن واقع و معروف است. یزارو بیکرکه، سنایی فرماید:

علم و عمل خواجه اسماعیل شینیزی مارازنه چیزی برسانید به چیزی

دل‌انگیز- در ادبیات مستعمل، ولی در محاوره نشنیده‌ام. هر چیزی که برانگیزنده دل باشد. مثلاً: از مطرب لختی دل‌انگیز شنیده شد... منظری دید دل‌انگیز، و غیره. در صفحه ۴۲۱ بیهقی «پنجهزار

مرد دل‌انگیزه آمده. یعنی پنجهزار لشکری که در راه به معاونت و دل‌انگیز لشکریان حاجب بغداد آمدند. از صورت استعمال در این موقع چنین فهمیده می‌شود. ولی پدید نیست که این اصطلاح خاصی در لشکر بود یا نه؟ چون من جای دیگری نظیر آن را ندیده‌ام...

ابراهیم قیصری (مجازان)

۱۲ جدی ۱۳۲۷، کابل. انجمن تاریخ

نثار تابوت

در مجله آینده، سال ۱۵، شماره ۱۲-۱۰ صفحه ۸۱۲ از دکتر ابراهیم قیصری، مقاله‌ای مندرج است تحت عنوان «نثار تابوت». در تکمیل سخنان ایشان لازم دیدم نکاتی را بر عرض برسانم: دکتر قیصری اشاره دارند به تفسیر آیه مبارکه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (سوره بقره- آیه ۳۰) از کشف الاسرار و عدة الأبرار میبیدی ج ۱ / ۱۶۰، که بنده معتقدم حتماً منظور ایشان تفسیر آیات مبارکه ۲۴ و ۲۵ از سوره بقره می‌باشد:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِلْآدَمِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» (سوره بقره- آیه ۳۴)

«وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (سوره بقره- آیه ۳۵) که البته معنای مندرج در مقاله دکتر قیصری با معانی و تفسیر آیات فوق در کشف الاسرار میبیدی، تفاوت چندانی ندارند.

موضوع دیگر اینکه دکتر اظهار می‌دارند: «ولی رسم نثار بر تابوت مردگان، نادر بنظر می‌رسد.» و سپس اشاره‌ای دارند به تفسیر میبیدی در کشف الاسرار و نیز به اظهارات یکی از دانشجویان خود در مورد نثار «بادام» بر تابوت مردگان در نزد اهالی گراش لارستان فارس. برای تکمیل فرمایشات ایشان لازم دیدم به دو موضوع اشاره کنم:

الف: رسم نثار بر تابوت مردگان بطور اعم.

ب: رسم نثار «بادام» بر تابوت مردگان بطور اخص.

اما قبل از پرداختن به موضوع فوق لازم به یادآوریم که کلمه نثار طبق فرهنگ لغات منتهی‌الادب، ناظم الاطباء، اقرب الموارد، غیث‌اللغات، معین و لغتنامه علامه دهخدا، دلالت می‌کند بر آنچه که بر سر یا در پای کسی (عروس و غیره) بپاشند (از نقد و جنس) و نیز نثار به کسر، مصدر است بمعنی افشاندن و پاشیدن از قسم نقد و جنس بر فرق کسی بسبب تصدق و بالضم آنچه از زر و گوهر که پاشیده شود و نیز آنچه که بریزند بر کسی از هر چیز.

الف: رسم نثار بر تابوت مردگان، نه تنها رسمی نادر نیست، بلکه در تواریخ، ادیان و آداب و رسوم مردم به دفعات مشاهده شده که ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- در لرستان هنگامی که سرپرست یا خان یا بزرگ طایفه‌ای می‌میرد زنان دست‌های از گیسوان بافته خود را می‌برند و بر روی جسد می‌اندازند. و گاهی گیسوان بریده خود را بصورت تاجی از گل بافته و بر مقبره مرده می‌آویزند.

- در تورات، سفر لاویان باب شانزدهم، در درون قدس جائیکه کرسی رحمت بر تابوت عهد است، بخور بر آتش مینهند، تا آب بخور، کرسی رحمت و تابوت را بپوشاند. آنگاه از خون هفت گاو ذبح شده گرفته و هفت بار در کرسی رحمت می‌افشانند. آنگاه با خون بز نیز همان می‌کنند که با خون گاو کردند.

ب: رسم نثار «بادام» بر تابوت مردگان: دکتر قیصری بدو نمونه از این رسم اشاره فرمودند که

ایستورد نیز نه تنها نادر نیست، بلکه نمونه‌ای جالب توجهی در این زمینه می‌توان یافت که بنده به چند نمونه اکتفا می‌کنم و باقی را به عهده علاقمندان اینگونه تحقیقات واگذار می‌کنم:

- صاحب غیث‌اللغات به رسم هسه بادم افشاندن اشاره دارد که رسمی است در ولایت که بر تابوت مرده بادم‌ها را سیاه کرده می‌افشاندند. اما از آنجا که غیث‌اللغات متعلق است به غیث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری از مردم مصطفی آباد هندوستان، معلوم نیست که منظور از ولایت، ایران است یا هندوستان.

- علامه دهخدا نیز اشاره به بادم سیاه دارند به نقل از فرهنگ آندراج:

بادام سیاه: بادم‌هاییکه بر تابوت مرده اندازند. میرخسروی گوید:

دو بادم سیه هر سو میفکن در نظر بازی ننگهدارش که روزی بر سر تابوتم اندازی

حال مطلبی که پیش از موضوعات دیگر برای بنده اهمیت دارد و به پاسخ آن توسط دکتر قیصری و دیگر عزیزان احتیاج دارم این است: چرا بادم؟ البته بنده درباره حرمت و تقدسی که بادم (و ایضاً گردو) در اینگونه آداب و آراء دارد به نمونه‌هایی برخوردارم که با اجتناب از هرگونه پیشداوری، تلویحاً به برخی از آنها اشاره می‌کنم. باشد که علاقمندان را به کار آید:

- در خراسان عقیده بر این است که «اگر مسافر عسائی که از چوب درخت بادم تلخ ساخته شده باشد یا خود همراه داشته باشد از بلاها و حوادث گوناگون مصون و در امان خواهد ماند.»

- نیز در خراسان برای دفع تب مالاریا سه عدد بادم را نزد یک نفر عالم که دم نوبه بستن داشته باشد می‌برند. آن عالم دهائی بر بادم‌ها می‌خواند آنگاه صاحب مریض آن سه بادم را روزی یکمده به بیمار می‌خوراند و اگر نفس آن عالم بگیرد باشد مریض شفا خواهد یافت.

- محمد ابن سیرین معتقد است که بادم در خواب دیدن نعمت و روزی بود و بنقل از حضرت صادق (ع) می‌گوید که حضرت می‌فرمایند که دیدن بادم در خواب بر دو وجه است اول مال نهائی حاصل گردد و دوم از بیماری شفا یابد.

- در خراسان هنگامی که عروس را بخانه بخت می‌برند قبل از ورود بخانه داماد، پس از آنکه عروس کاسه آبی را واژگون کند در هفت قدم بعدی باید یک بادم (یا گردو) را زیر پای خود که هر کدام روی یک سینی قرار دارد بشکند. (معتقدند که با اینکار عروس برکت به خانه می‌آورد).

- در یزد نیز دختران دم‌بخت روز جمع مقداری بادم (یا گردو) خریده و بالای مناره مسجد جامع رفته بعد از نیت کردن و دو رکعت نماز خواندن در موقع پائین آمدن از پله در هر پله یک بادم (یا گردو) را زیر پای خود می‌شکنند و عقیده دارند که به این طریق بختشان گشوده خواهد شد.

- ابوالفرج ابن جوزی گوید: بنقل است که کسی به او [شبللی] وارد شد دید شکر و بادم پیش اوست و می‌سوزاند. سراج گفته است: برای آنکه از یاد خدا مشغولش ندارد.

- در لرستان و ایلام معتقدند که بادم کوهی درختی مقدس است و نباید آنرا بپرید. و نیز اعتقاد دارند که عسای بخسره از چوب درخت بادم است.

- محمد بن محمود بن احمد طوسی در ذیل کلمه «اللوژه» می‌نویسد: «لوز بادم است و این میوه مبارک بود. بفال دارند و در ولایت ترک، عزیز بود تا حدی که ملکی دختری را به شوهری دهد، سه بادم یا چهاردر حقه زرین نهند یا جهاز بزد، بسایند و به میل زرین در چشم کنند. سودها دارد و اگرچه بعد کوری رسیده بود. بادم را اگر بشکنند، چنانکه زخمی به مغز وی نیاید و آنرا بکارند بی‌استخوان، بار وی، پوستی تنگ دارد، دست شکن همچون جوز دست شکن و این سخت شگفت‌اندیشه کرده‌اند.»

حال سؤال دیگری پیش می‌آید: آیا علل حرمت و اعتبار بادم می‌تواند در موارد زیرین ریشه

داشته باشد؟

- علامه دهخدا در ذیل کلمه «بادامی» اشاره به «تابوت عهده» می‌کنند: سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخهٔ دیگر در دو طرف تابوت و چراغدان چهار پیالهٔ بادامی با سیبها و گلهای آنان...^۱

.. در تورات (عهد شتیق) سفر اعداد، باب هفدهم می‌خوانیم: خداوند موسی را خطاب کرده گفت به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر. یک عصا از هر خاندان آباء، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباء ایشان.^۲ و نام هر کس را بر عصای او بنویس. و اسم هارون، را بر عصای لاوی بنویس... و آنها را خیمهٔ اجتماع پیش «تابوت عهده» (تابوت شهادت) جائیکه من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. و شخصی را که من اراده می‌کنم عصای او شکوفه خواهد آورد... و عصای هارون، در میان عصاهای آنها بود. و در فردای آنروز چون موسی به خیمهٔ شهادت داخل شد، اینک عصای هارون شکفته بود و شکوفه آورده و گل داده و بادام رسانیده بود.^۳

- در تورات، فصل صحیفهٔ ازمیاه نبی، باب اول، صحبت از درخت بادام است: پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت: ای ازمیا چه می‌بینی؟ گفتم: شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم. خداوند مرا گفت: نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده‌بانی می‌کنم^۴ تا آنرا به انجام رسانم.
در خاتمه ضمن ابراز تشکر صمیمانه از کلیهٔ گردانندگان آن نشریهٔ گرامی بویژه جناب افشار که با قبول رنجهای بسیار در اعتلای فرهنگ این مرز و بوم اهتمام می‌ورزند، بیش از پیش سپاسگزار خواهم بود اگر در زمینهٔ مطالب ارائه شده حقیر را راهنمایی فرمایند.

بهزاد بختیاری‌نیا (گجساران)

یادداشتها

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تورات- سفر خروج- باب ۲۵ تا ۴۰.
۲. سورهٔ اعراف آیهٔ مبارکه ۱۶۰ نیز اشاره به این موضوع دارد: «وَ قَطَّعْنَا مِنْ أَشْجِیةٍ عَظْمًا... (و قوم موسی را) به دوازده سبط منسحب کردیم که هر سبطی طایفه‌ای باشد».
۳. در کتاب عهد جدید، فصل رساله به عبرانیان، باب نهم نیز اشاره به همین موضوع دارد.
۴. لفظ درخت بادام و لفظ دیده‌بانی می‌کنم در عبرانی تماماً یکی است، نهایت اینکه یکی اسم و دیگری فعل یعنی شتاب و تعجیل می‌باشد. (لغتنامهٔ دهخدا).

دروازه‌ها و راهداری بندرعباس

شهر قدیم بندرعباس دارای پنج دروازه بوده که ورود کاروانها را زیر نظر داشت و از آنها عوارض می‌گرفت. نام و محل دروازه‌ها از این قرار بود.

۱- دروازهٔ قلاتی: این دروازه در شمال غرب شهر، روبروی جائیکه اکنون آنرا «پل خواجه» می‌نامند قرار داشت و آثار خرابه‌های آن روی تپه‌ای در ضلع جنوبی خیابان کمربندی هنوز پابرجاست. ساختمان راهداری شامل دو اتاق و یک راهرو، رو به دریا بود و مأمور مالی با اهل و عیال خود آنجا زندگی می‌کرد و از قافله‌هاییکه از روستاهای قلات- نازیان- بنوبند- فین و غیره وارد شهر می‌شدند عوارض می‌گرفت. بار قافله‌ها معمولاً هیزم- زغال- هلوغه- خرما و امثال آنها بود. برای هر بار الاغ

برحسب نظر مأمور ۲ تا ۵ ریال و برای هر بار شتر بین ۵ تا ۱۰ ریال عوارض دریافت می‌شد. قافله‌هایی که از این دروازه وارد می‌شدند مسافتی حدود یک کیلومتر دیگر را در میان شن زار و بوته‌ها می‌پیمودند تا به اولین خانه‌های شمالی شهر می‌رسیدند. برکهٔ «ناظمی» که اکنون در میان خانه‌های کوچک و بزرگ از دیده‌ها پنهان است در همین مسیر قرار داشت. آبهای باران که از تل و تپه‌های شمال شهر جاری می‌شد وارد این برکه می‌شد و ماهها مایهٔ امید و حیات مردم بود. ساختمان راهداری خشت و گلی و کف آنها با آجرهای ۴ گوش مفروش بود.

۲- دروازهٔ ایسینی: این دروازه در شمال شرقی شهر و غرب خور و گورن‌سوران در ضلع جنوبی خیابان کمربندی روی تپه‌ای قرار داشت. در این دروازه از قافله‌هایی که از روستاهای ایسین - هرمودر - درگیر - سرخون - قادهار - گنو - رضوان - گهره و سیاهو و غیره وارد شهر می‌شدند عوارض می‌گرفتند. بار قافله‌ها هیزم - زغال - علوفه - نارنگی و امثال آنها بود. زیارتگاه مشهور «پنجهٔ علی» که بین سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ محل امنی برای عزاداری ایام محرم و صفر بود در فاصلهٔ تقریبی ۶ کیلومتری راهداری در میان تل و تپه‌ها قرار داشت که هنوز هم هست و دامنهٔ شهر و شهرنشینی به آنجا کشیده شده است. در محل این دروازه یک واحد آموزشی بنا گردیده است و اثری از ساختمان آن باقی نمانده است.

۳- دروازهٔ نایبند: این دروازه در کنار جاده شومنهٔ بندرعباس - تهران جنب یادگان نظامی (گردان عباسی) قرار داشت. کار این دروازه از سایر دروازه‌ها حساس‌تر بود، زیرا علاوه بر قافله‌هایی که از حوزهٔ میناب و شمیل و قلعهٔ قاضی و رودان وارد می‌شدند کامیون‌هایی که از تهران - کرمان - یزد وارد می‌شدند نیز در این دروازه عوارض می‌پرداختند. فاصلهٔ این دروازه تا شهر ۳ کیلومتر بود. نایبند که در نوشته‌های قدیمی «نایبند» نیز گفته شده امروز یکی از محله‌های آباد و پر جمعیت شهر بندرعباس است که از همه طرف به شهر وصل شده و در گذشته به سبب داشتن آب شیرین و وجود کارخانهٔ کنسرو ماهی و عوامل دیگر همواره مورد توجه بوده است. آب شیرین چاههای نایبند بوسیلهٔ مشک و حلبی بر سر و دوش زنان و مردان آب‌کش و یا برگردۀ الاغ و شتر به شهر حمل می‌گردید و به فروش می‌رسید. آب‌کش‌ها پشت بازار بزرگ (بازار خرما فروشان فعلی) تجمع می‌کردند و آب را از آنجا به خانه‌های مشتریان می‌بردند. بعضی‌ها هم آب را در محله‌ها می‌گرداندند و مشتری می‌طلبیدند. بهای هر مشک بزرگ آب در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی ۲ تا ۳ ریال بود.

۴- دروازهٔ حسین‌آباد: این دروازه در غرب شهر و در محطهٔ «حسین‌آباد» و پشت شهره روبروی گل‌کنی محسنین (محمدحسین) قرار داشت. قافله‌هایی که از خون سرخ - بتانو - گچین - بندر خمیر و پل و سایر روستاهای آن نواحی وارد شهر می‌شدند در این دروازه عوارض می‌پرداختند. گل‌کنی محسنین که آثار آن هنوز باقی است در شمال این دروازه واقع بود. در حاشیهٔ گل‌کنی، حدود ۱۱ برکه از برکه‌های بندرعباس قرار داشتند که بخش عمدهٔ آب مشروب مردم را تأمین می‌کردند. گل‌مورد نیاز مردم برای کارهای بنایی نیز از همینجا برداشته می‌شد و بوسیلهٔ الاغ و شتر و یا کارگر به داخل شهر حمل می‌گردید و چون محمدحسین نامی، گل را آمادهٔ فروش می‌کرد به گل‌کنی محسنین که مخفف محمدحسین است، شهرت یافت. اطراف گل‌کنی، تعدادی درختان بومی وجود داشت و روزهای تعطیلی مخصوصاً ۱۳ فروردین عده‌ای از مردم برای گردش و تفریح به آنجا می‌رفتند و در کنار آبهای باران که در گودالها جمع بود کام دل می‌گرفتند، چرا که آن روزها قطره‌ای آب، مایهٔ نشاط و امید بود چه رسد به انبوه آب! علاوه بر این گل‌کنی، در داخل شهر چند گل‌کنی دیگر وجود داشت که تمام آبهای باران در آنها جمع می‌شد. در محل آنها تدریجاً واحدهای اداری و آموزشی بنا شده و اینک سالهاست که راه بر آبهای باران بسته شده و ناگزیر در لابلای خانه‌ها و کوچه‌ها سرگردان به

این سو و آن سو روان می شود و گه گاه، دیده شده که وارد خانه ها شده و موجب زحمت و خسارت گردیده است.

۵- دروازه گمرک: دروازه گمرک را کلاه فرنگی نیز می گفتند. در این دروازه که شامل اسکله و گمرک قدیم بود از مسافرانیکه از راه دریا وارد بندرعباس می شدند عوارض می گرفتند. بر روی اسکله از آخرین نقطه تا انبار گمرک دو خط کوچک راه آهن کشیده شده بود و کالاهای بوسیله چند واگن کوچک دستی به داخل انبار حمل می گردید. طول اسکله حدود هفتاد متر بود. در قسمت ورودی آن دکل بسیار بلندی افراشته بود که برای کشتی ها و موتورلنج ها، جنبه راهنما داشت. ساختمان گمرک دارای سه طبقه بود و چون شکل طبقه سوم آن همانند کلاه می بود که در آن روزگاران خارجی ها (فرنگیها) بر سر می گذاشتند، تمام ساختمان به عمارت کلاه فرنگی شهرت یافت. تاریخ بنای اسکله قدیم بندرعباس را بسال ۱۳۰۶ هجری قمری برابر با سال ۱۸۸۳ میلادی و زمان حکومت حسین قلی خان مافی نظام السلطنه نوشته اند. در پایان این نوشتار بی مناسبت نیست که از مرحوم غلامعباس یکتاپور کارمند دارائی که سالها در دروازه های اول تا چهارم خدمت می کرد و مردی خلیق و مهربان و مردم دوست و بی آزار بود یاد کرده شود.

احمد سایبانی (بندرعباس)

طایفه های کتول

- ۱- سادات بالاچلی
- ۲- سادات پائین چلی
- ۳- سادات تاویر
- ۴- سادات ولیعسر
- ۵- سادات دیلم
- ۶- سادات برفان
- ۷- سادات بیچک محله
- ۸- سادات مزرعه
- ۹- طایفه کتول مشتمل بر سه تیره: تیره ایمانی- تیره اصلانی- تیره خسروی (خان های کتول از تیره ایمانی هستند)
- ۱۰- طایفه علمشاهی مشتمل بر سه تیره: تیره باباگردی- تیره شگی- تیره مزیدی.
- ۱۱- طایفه دیلم مشتمل بر دو تیره: تیره دوستی- تیره بالاچلی.
- ۱۲- طایفه پلنگ مشتمل بر دو تیره: تیره پلنگ- تیره اسفندیاری.
- ۱۳- طایفه شیخ مشتمل بر سه تیره: تیره شیخ- تیره شیخ نظری- تیره عاشوری.
- ۱۴- طایفه جعفر مشتمل بر دو تیره: تیره جعفر- تیره قره خانی.
- ۱۵- طایفه تجری مشتمل بر دو تیره: تیره تجری- تیره صفرخانی.
- ۱۶- طایفه دنکو
- ۱۷- طایفه دوستی
- ۱۸- طایفه زنگانه

- ۱۹- طایفه تازیك (شكل تحريف شده تاجيك)
- ۲۰- طایفه كوردكولى
- ۲۱- طایفه گوكلاتى
- ۲۲- طایفه مهاجر بطاسى
- ۲۳- طایفه الازمى مشتمل بر دو تیره: تیره الازمى- تیره ملك رخی.
- ۲۴- طایفه گرایلى
- ۲۵- طایفه باریك
- ۲۶- طایفه كشىر
- ۲۷- طایفه نذاف
- ۲۸- طایفه كمشى كمر
- ۲۹- طایفه بزرگى
- ۳۰- طایفه آهنگ
- ۳۱- طایفه مزرعه‌ای
- ۳۲- طایفه نعمتى
- ۳۳- طایفه خلیل
- ۳۴- طایفه خراسانى
- ۳۵- طایفه خرس
- ۳۶- طایفه روا (روباه)
- ۳۷- طایفه شیرنگى
- ۳۸- طایفه غریب شیرنگى
- ۳۹- طایفه مانستانى
- ۴۰- طایفه ساورى
- ۴۱- طایفه ابرى.

توضیح- خان‌های كتول با اغلب این طایفه‌ها بر اثر وصلت نسبت و خویشاوندی دارند. همه طایفه‌های كتول شیعه و به زبان كتولی صحبت می‌کنند اما از نظر خلق و خو و عادات تفاوت‌هایی با هم دارند.

علی اصغر همزوی
(علی آبادکتول)

شهاب‌الدین نقاش

در مثنوی «کارنامه» از ابن یمن فریومدی که در آخر دیوان او به تصحیح علی باستانی‌راد چاپ شده ایاتی در وصف نقاش و خطاطی است به نام شهاب‌الدین که ازدوستان او بوده است. در قطعات دیوان او هم دو قطعه شعر به نام شهاب‌الدین است که یکی را در طلب شراب از دوستی سروده است، و دیگری در مدح خواجه ایست کریم. اما چون به تحقیق احوال این هنرمند بر ما روشن نیست نمی‌توان گفت که هر سه در وصف

یکی است یا نه، پس بهتر دانسته شد که هر سه را در زیر نام همین شهاب‌الدین نقاش بیاوریم تا هم دست‌آوردان تاریخ نقاشی ایرانی باین استهلا ارزشمند آشنا شوند، و هم ایشان را انگیزه‌ای باشد در تحقیق شناخت بیشتر آن هنرمند.

دگر یک زان شهاب دین و دولت
 هنرمندی که گر صورت نگارد
 گهی کاید ز کلکش خط چون آب

به ذات او مباحی ملک و ملت
 به لطف شویش جانش در تن آرد
 خججل گردد روان ابن بواب

ص ۵۸۵

قدو! اهل کرم ای زبده آزادگان
 از ره چاکر نوازی قصه‌ای اصحا نمای
 بنده با جمعی خواص مجلس روحانیان
 موضعی از خرمی زیاتر از باغ ارم
 لیک در وی پای بند صحت اصحاب نیست
 همت گر ضامن اسباب جمعیت شود
 ور نه اینا الکرام اندر پی بنت الکروم

اکرم الاخوان شهاب‌الدین که بادی دوستکام
 کرده از بیم ملالت دروی اوجازی تمام
 خلوتی دارد مصفا از کدورات عوام
 وز ره امن و فراغت غیرت دارالسلام
 این کنایت هیچ دانی از چه باشد از مدام
 چون ثریا منخرط کردند در سلک نظام
 چون بنات العنث بگریزند از هم والسلام

ص ۴۷۴

پیام من که رساند چنانکه می‌گویم
 سپهر مهر فتوت جهان و جان کرم
 بلند پایه بزرگی که نشنید قضا
 بگوید ارچه ز ناسازگاری گردون
 ولیک درگه و بیگه بهر مقام که هست
 همیشه اهل کرم رامتل به جود تو باد

به سمع خواجه دنیا شهاب دولت و دین
 نظام دینی و دین مفرغ زمان و زمین
 نگاشت صورت قدرش بر اوج علین
 به بندگی مشرف نگشت این پیمین
 به جز مباح جاه تو نیست آئین
 که در مکان کرم جود تست با تمکین

ص ۴۷۴

کرامت رعنا حسینی (شیراز)

بحث در وزن شعر

در صفحه ۲۳۶ سال سیزدهم مجله آینده (شماره ۵-۴، تیر - مرداد ۱۳۶۶)، از آقای عزت‌الله فولادوند قصیده‌ای در سوک، مرحوم دکتر حمیدی شیرازی چاپ شد. آقای اکبر پله‌وری نیز در صفحه ۱۳۰ شماره ۱ و ۲ سال پانزدهم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸)، دو مصراع از آن شعر را نقد کردند و آنها را خارج از وزن دانستند. گوینده قصیده نیز در شماره ۵-۸ سال شانزدهم (مرداد - آبان ۱۳۶۹، ص ۳۸۰-۳۸۷)، پاسخی بر نقد ایشان نوشتند.

اینکه آن دو مصراع مورد انتقاد:

و مرگ تو را توانم باور کرده (بیت ۲۲)

و هرگز نمیرد عاشق، حافظ گفته (بیت ۲۴)

در هر دو مورد باید گفت که در پایان مصراع، یک هجای بلند (و بتعیر دیگر یک هجای

متوسط) ^۱زاید است؛ چرا که وزن اصلی قصیده و مفعول فاعلاتن مفاعیل / فعولن است و شاعر این دو مصراع را بر وزن و مفعول فاعلاتن مفاعیلین، (مفعول فاعلاتن مفعولان) آورده است.

شادروان استاد دکتر خالتری، در فصل هفتم کتاب «وزن شعر فارسی» دو مثال در مورد حذف یک هجای بلند از آخر مصراع آورده‌اند: ایشان چنین نوشته‌اند: «این تغییر که در کتب عروض ذکر شده، ظاهراً تا اواخر قرن ششم در بعضی از بحور و اوزان معمول بوده است؛ یعنی این زحاف را رُوامیداشته‌اند. مثال از بحر ترانه:

ما گسبر قدیم نام مسلمانیم	نام آور کسفر و نسینگ ایمانیم
کی باشد و کی که ناگهی ما	این پرده ز کار خویش بدرانیم
عطار شکسته را بی یک ذوق	از پرده هسر دو کون برهانیم
	عطار

در مثال فوق، مصراعهای سوم و پنجم، هر کدام یک هجای بلند از آخر کم دارد؛ یعنی این دو مصراع بر وزن فرعی دوم از بحر ترانه است و مصراعهای دیگر از وزن فرعی اول. مثال از بحر دیگر: دور شد از من قرار و آرامم تا شدم از پیشی آن صنم دور

السنجم

که تقطیع آن بر این وجه است:

$$\begin{array}{c} \text{---} | U- | U- | -U | U- \\ \text{---} | U- | U- | -U | U- \end{array}$$

(ص ۲۶۷-۲۶۸).

و نگارنده این سطور، بجز دو شاهد مذکور خالتری، در قالبهای سنتی شعر فارسی نمونه‌ای دیگر از این مورد نیافته است.

دلیل شدول آقای فولادوند از وزن اصلی این قصیده مسلماً تشابه دو وزن و مفعول فاعلاتن مفاعیل / فعولن، و «مفعول فاعلاتن مفاعیلین» است؛ با توجه به اینکه این دو وزن (به‌خصوص اولی) کم استعمال نیز هستند.

علاوه بر این، وجود «سکه» هم می‌تواند عامل دیگری برای این شامحه باشد. جالب اینست که در کل پنجاه مصراع قصیده، تنها در آن دو مصراع مورد انتقاد سکه دیده می‌شود؛ یعنی وزن شعر بضرورت لفظ تفسیر یافته است. در بخشی آخر مقاله «اختیارات شاعری در شعر نیمه» نوشته این جانب، سکه چنین تعریف شده است: «اگر در دو یا چند هجای کوتاه متوالی، هجایا هجاهای دوم و پس از آن را ساکن کنیم، هر هجای ساکن شده، با هجای متحرک پیش از خود بهجای متوسط بدل می‌گردد. این عارضه را سکه [وزنی] می‌نامیم.»

حال وزن اصلی قصیده را با وزن آن دو مصراع مقایسه می‌کنیم:

$$\begin{array}{c} \text{مفعول فاعلاتن مفاعیل / فعولن:} \quad \text{---} | U- | U- | -U | U- \\ \text{مفعول فاعلاتن مفعولان / مفعولان:} \quad \text{---} | -U- | U- | -U- | U- \end{array}$$

چنانکه ملاحظه می‌شود، هجاهای هفتم و هشتم (که کوتاه‌اند) بی یک هجای متوسط بدل شده‌اند (مفعول فاعلاتن مفاعیلین به مفعول فاعلاتن مفاعیلین و مفعول فاعلاتن مفعولان). در پایان مصراع نیز، دومی یک هجای متوسط اضافه دارد.

در اصل، سکه وزنی در و مفعول فاعلاتن مفاعیلین / فعولن، چنین است: «مفعول فاعلاتن مفعول / مفعول فاعلاتن مفاعیلین، یا مفعول فاعلاتن مفعولان».

برای آگاهی بیشتر می‌توانید بهمان مقاله «اختیارات شاعری در شعر نیمه‌ارجاع فرمائید. و اما درباره نوشته آقای «پله‌وری» که: «دو کلمه عاشق و حافظ» با توجه باینکه حرف اول هر دو از حروف حلقی و ثقیل بوده و بدین لحاظ در آن موضع از مصراع، سلاست و سلامت شعر را یکی پس از دیگری مخدوش نموده‌اند، نتیجه در این مصراع هم وزن شعر معشوش و ناساز تنظیم گشته است».

باید گفت که این ناسازی حروف حلقی و ثقیل مربوط به بحث «آواشناسی» (phonetics) است و دلیل معشوش و ناساز بودن وزن، همانست که پیشتر گفتیم.

اما در مورد «ع» در «عاشق»، لازم بیاد آوریم که چون در فارسی، «ع» و «همزه» (بخصوص در فارسی امروز) یک «واج» (phoneme) واحد به حساب می‌آیند، گوینده طبق یکی از قواعد اختیارات شاعری بنام حذف همزه «ع» را در مصراع «هرگز نمیرد عاشق»، حافظ گفت، حذف کرده و بنابراین باید چنین خوانده شود:

"hargez namirādašeq hāfez goft"

مثالی دیگر از حذف «ع»:

در راه عشق دمبدم غمزه و بهانه چیست خوشتر ز عشق و زمزمه عاشقانه چیست

(حسن حسینی زاده آملی)

«ع» در «غمزه» طبق اختیارات شاعری حذف می‌شود و «م» دوم در «دمبدم» غمزه می‌گیرد:

"dambedomozru/ ōw"

سنائی نیز در بیت زیر «ع» را حذف کرده است:

دانستم عاقبت که بما از قضا رسید. سد چشمه آن زمان ز دو چشم روانه بود (بنقل از صفحه صد و هشتاد مقدمه دیوان حکیم سنائی، بکوشش استاد دکتر [مظاهر مصفا] امیر کبیر، ۱۳۳۶: ص ۳۶۵)

پانویس‌ها

۱- نگاه کنید به تعلیم‌بندی استاد دکتر خسرو فرشیدورد از جمله‌های زبان فارسی در مقاله «وزن کلمه در فارسی» از شماره ۲ و ۳ سال ۲۱ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، آذرماه ۱۳۵۳، ص ۶۱.

۲- فصلنامه تحقیقاتی «ادبی و آه» شماره اول، تابستان ۱۳۷۰ (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران). نگارنده، بر سر آنست که مقاله مفصلی دربارهٔ مسکنه در شعر فارسی، در شماره دوم همان نشریه (پایتیز ۱۳۷۰) به چاپ

برساند.



ایرج پارسى نژاد

توکيو

ایران شناسی در ژاپن *

مقدمه

واقعیت این است که محرک اصلی ژاپنیان در کار تحقیقات ایرانی اگر در آغاز با اغراض سیاسی و نظامی همراه بوده، در سالهای اخیر نیات سودجویانه اقتصادی و بازرگانی داشته است. در همان قدم اول ایجاد رابطه، یعنی سال ۱۸۸۰، که دولت ژاپن نخستین هیأت سفارت خود را به ایران می‌فرستد تنها مأموریتی که به این هیأت واگذار می‌شود بررسی وضع اقتصاد و بازرگانی ایران برای بازاریابی محصولات ژاپنی است که در آن زمان جای رقم عمده صادراتشان شناخته می‌شد. بنابر این چندان غیرقابل انتظار نیست که در سالهای اخیر، بخصوص پس از بحران نفت در دهه ۱۹۷۰ و سفر نخست وزیر وقت ژاپن به خاورمیانه و از جمله ایران، تأسیس مؤسسات تحقیقاتی و علمی مربوط به این کشورها با حمایت مالی دولت ژاپن ضروری تشخیص داده می‌شود تا در حاشیه و تحقیق در امکانات گسترش همکاری‌های اقتصادی و فنی و غیره مطالعه‌ای هم در اوضاع گذشته و حال معلوم انسانی ایرانیان بشود که به هر حال حاصل غالب این مطالعات هم

* - خلاصه انگلیسی این مقاله را نویسنده در جلسه سی و سومین کنگره تحقیقات آسیا و شمال آفریقا در تورنتو (کانادا) در اوت ۱۹۹۰ ارائه کرده است.

می‌تواند در خدمت آن سودجویی‌ها باشد.

از این رو عجیب نیست وقتی می‌بینیم انجمن یا مؤسسات پژوهشی زیادی درین سی ساله اخیر در ژاپن با حمایت مالی دولت سر بلند می‌کنند که البته بعضی از آنها هم به مطالعه در میراث تاریخی و فرهنگی و انسانی ایرانیان می‌پردازند، بخصوص درین ده ساله پس از انقلاب ایران که کار تحقیق و تدریس مباحث ایران‌شناسی در بیشتر مؤسسات شرق‌شناسی جهان به علت سردی یا قطع روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با دولت ایران راکد است، ژاپنیان با خط مشی معروف خود، یعنی گریز از درگیری‌های سیاسی و توجه به منافع تجاری، توانسته‌اند با ایجاد حسن روابط سیاسی با دولت ایران، از تسهیلات امکان تحقیق عملی و مستقیم در ایران نیز برخوردار باشند و به بازار مطالعات ایران‌شناسی خود رونق دهند.

اما گذشته ازین واقعیت، نمی‌توان انکار کرد که ژاپنیان در کار تحقیقات ایرانی خود به علت آگاهی از میراث تاریخی و فرهنگی قدیم و غنی ایرانیان و پیوند دو هزار ساله آن، از طریق جاده ابریشم، با تاریخ کهنسالشان برای ایرانیان احترام و آبرو و حیثیتی تاریخی فابند و تلقی و تصورشان از ایران و ایرانیان با شناخت و داوری بسیاری از ملل تازه به دوران رسیده صنعتی امروز که منابع اطلاعاتشان را خبرهای رسانه‌های گروهی غرب می‌سازد متفاوت است. ژاپنیان می‌دانند زمانی که فرهنگ درخشان ایرانی در عصر ساسانیان به چین و کره راه یافت، ایشان که در آن زمان وام‌دار و میراث‌خوار فرهنگی این دو ملت بودند، توانستند با بخش ناچیزی از تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا شوند. هم اکنون در گنجینه شوسوین Shosoin، در نزدیکی نارا پایتخت قدیم ژاپن، آثار تاریخی گرانبهای عصر سامانی ایران از قبیل کاسه‌های شیشه‌ای، جام‌های بلورین و سفالین و فلزی، پارچه‌ها و جامه‌های زریفت و آلات موسیقی‌نگهداری می‌شود که گواه پیوند تاریخی دو ملت است. با این همه با چنین پیوند تاریخی درازی ژاپنیان به علت انزوای دورست و پنجاه ساله خود تا سال ۱۸۶۸ تنها به تحقیقاتی در باره فرهنگ‌های چین و کره و مغولستان دست می‌زدند. از این سال به بعد بود که همزمان با آغاز اصلاحات میجی Meiji و ایجاد ارتباط با جهان خارج به مطالعه و پژوهش در فرهنگ کشورهای اروپائی آسیائی مانند ایران همچنان فرو گذاشته شد تا پایان جنگ جهانی دوم که پژوهش‌های ایران‌شناسی در ژاپن در تأثیر راه و رسم ایران‌شناسان اروپائی به تدریج پا گرفت و از آن جا که گذشته از علوم و فنون نمی‌خواستند در مطالعات علوم انسانی نیز از اروپائیان عقب بمانند، درین کار بسیار کوشیدند و با تأسیس مؤسسات و انجمن‌های مشروح و انجام تحقیقات و نشر کتابها و مقالات به حاصل پربار امروزی

دست یافتند.

باری، اجازه می‌خواهم درین مقدمه کوتاه چند کلمه‌ای هم در باره مؤسسات و انجمن‌های دانشگاهی و علمی دست اندرکار ایران شناسی در ژاپن بگویم تا بعد به سراغ کارنامه تحقیقات ایرانی ژاپنیان برویم.

مؤسسات و انجمن‌های تحقیقات ایرانی

بخش زبان و ادبیات فارسی، به طور مستقل، در سال ۱۹۶۱ در دانشگاه مطالعات خارجی اوزاکا و در ۱۹۸۱ در دانشگاه مطالعات خارجی توکیو تاسیس شد. هر یک ازین دو دانشگاه هر سال بیست تن دانشجوی ژاپنی را برای دوره لیسانس و داوطلبانی مشتاق و مستعد را برای دوره فوق لیسانس می‌پذیرد. این دانشجویان در زمان تحصیل خود گذشته از آموختن زبان فارسی با ادبیات و تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران نیز آشنا می‌شوند. با آنکه بیشتر دانشجویان این بخش ازین دو دانشگاه پس از فراغت از تحصیل به کارهای مغایر با رشته تحصیلی خود می‌پردازند، با این همه در میان ایشان جوانان با استعدادی پیدا می‌شوند که مایلند به مطالعه و تحقیق خود در باره ایران ادامه دهند. معلمان و محققان ژاپنی بسیاری که امروزه در سراسر ژاپن یا کشورهای دیگر جهان به تدریس و تحقیق در مباحث مختلف ایران شناسی اشتغال دارند غالباً فارغ‌التحصیلان همین دانشگاه‌ها هستند.

جزین دو دانشگاه دولتی و دانشگاه ملی دایتو بونکا *Dito Bunka* که دارای بخش مستقل زبان فارسی است، در دانشگاه‌های ملی واسدا *Vasada*، کیو *Keio*، توکای *Tokai* در توکیو و بعضی دانشگاه‌های ملی دیگر در شهرهای ژاپن زبان فارسی به صورت جنبی تدریس می‌شود.

گذشته از دانشگاه‌ها، که با آموزش زبان و ادبیات فارسی سر و کار دارند، مؤسسات و انجمن‌های علمی دیگری نیز در ژاپن به کار تحقیق در باره ایران می‌پردازند که مهم‌ترین آنها انجمن مطالعات شرقی در ژاپن

Nihon Orient Gakki (Society of Near Eastern Studies in Japan)

است که در ۱۹۶۵ تاسیس شده و پرنس تاکاهیتو میکاسا *Takahito Mikassa* برادر امپراتور فقید ژاپن، که خود متخصص تاریخ قدیم ملل شرق است، سرپرستی افتخاری آن را بر عهده دارد و مقام و موقع او موجب تقویت این انجمن شده است.

با آغاز بحران نفت در دهه ۱۹۷۰ و انقلاب ایران در ۱۹۷۹ توجه ژاپنیان به ایران بیشتر شد، تا آنجا که آنها را به تاسیس مؤسسات پژوهشی دیگری برانگیخت که

گذشته از اقتصاد ایران به رشته‌های دیگری برای شناخت بیشتر ایران بپردازد. از جمله مهمترین آنها می‌توان از انجمن مطالعات خاورمیانه *Nihon Chuto Gakki* (Japan Association For Middle Eastern) مرکز فرهنگ خاورمیانه در ژاپن *Chukin to Bunka Center (The Middle Eastern Culture in Japan)* مؤسسه فرهنگ شرق *Toyo Bunka Kenkyojo*، وابسته به دانشگاه توکیو، و مؤسسه زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیایی و آفریقایی *Aja Africa Bunka Kenkyojo (Institute for the study of languages and Cultures of Asia And Africa)*

یاد کرد که تحقیقات مربوط به علوم انسانی و علوم اجتماعی ایران بخش مهمی از کار آنهاست. جزین‌ها مؤسسات تحقیقاتی دیگری وجود دارند که صرفاً به مسائل اقتصادی ایران می‌پردازند. از میان آنها مؤسسه اقتصاد خاورمیانه

(Institute for the Middle Eastern Economy) Chuto Keizai Kenkyojo Institute

و مؤسسه اقتصاد کشورهای در حال توسعه *of Economies planning Developing*

Economies در خور یاد است که از حمایت مالی وزارت اقتصاد ژاپن برخوردار است.

پس ازین مقدمه شاید بهتر باشد گزارش خود را در موضوع ایران شناسی در ژاپن از مقوله باستان شناسی آغاز کنم و درین زمینه به پژوهش‌های انجام شده در باره گذشته ایران اشاره کنم.

باستان شناسی

تحقیقات ژاپنیان در حوزه باستان‌شناسی تا پیش از جنگ جهانی دوم، مانند حوزه‌های دیگر تحقیقاتی، تنها به ژاپن و چین و کره و مغولستان منحصر بود، اما پس از جنگ به کاوش‌های باستان‌شناسی در سرزمین‌های دیگر، از جمله ایران نیز پرداختند. از مهم‌ترین آنها هیأت اعزامی وابسته به دانشگاه توکیو به سرپرستی نامیو آگامی *Namio Egami* چندین بار به ایران سفر کرد * و در کاوش‌های خود در دهه ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۵ در مناطق شمال و غرب و جنوب ایران دست به حفاری و اکتشاف زد. قدمت برخی از مقابر اکتشافی این هیأت در سال ۱۹۶۵ به تحقیق در تاریخ هنر در آثار طاق بستان (نزدیک کرمانشاه، شمال غربی ایران) پرداخت و مجموعه حاصل تحقیقات خود را در یازده جلد مصور منتشر کرد. این هیأت در سالهای ۱۹۷۶ - ۱۹۷۸ بررسی‌های خود را در نقوش باستانی طاق بستان تکمیل کرد. حاصل این بررسی‌ها در مطالعات تطبیقی در

* - اعضای هیأت مرکب بود از *Katsumi Tanabe, Shinji Fukai, Sadayuki Watanabe, Akira hori, Toshio Matsutani Yoshimasa Chiyonobu*

زمانهای امپراتوری ساسانی، رومی، بیزانس، تانگ *Tang* و تاریخ روابط شرق و غرب سودمند است. پس از بازنشستگی آگامی، شین جی فوکائی *Shinji Fukai* به تحقیقات همکار خود ادامه داد و کتابهایی در شناساندن هنرهای باستانی ایران انتشار داد. همچنین تسوگو میکامی *Tsuquo Mikomi* کارشناس آثار سفالین باستان در پی کاوشهای خود در ایران کتاب "سفال ایران" را منتشر کرد.

حاصل مجموعه این کاوشها و پژوهشهای ژاپنیان در آثار باستانی ایران، در پی مطالعات اروپائیان، سهم ایران را در تاریخ تمدن و فرهنگ بشری بیشتر نمایانده است.

ادبیات و علوم انسانی

زبان و تاریخ و فرهنگ ایران باستان

واقعیت این است که کنجکاوی در شناختن متون بودایی پژوهشگران ژاپنی را به تحقیق در تاریخ و زبان ایران باستان کشاند. آنها درین حوزه، از نظر روش تحقیق، در تأثیر پژوهشگران اروپائی بودهاند که سالها پیش از ایشان این راه را طی کردهاند.

آتسوجی آشیکاگا *Atsuji Ashkaga* بنیانگذار و پیشرو پژوهش در زبان و تاریخ و فرهنگ ایران باستان در ژاپن بوده است. او در پاریس نزد هانری ماسه *Henri Masse* ایران شناس فرانسوی با زبان و تاریخ و فرهنگ ایران آشنا شد و زبانها سنسکریت و اوستائی و فارسی باستان و فارسی میانه را نزد امیل بنونیست *Emile Benveniste* آموخت، پس از بازگشت به ژاپن کتابهایی در معرفی زبان و تاریخ فرهنگ ایران باستان نوشت که «اندیشههای دینی ایرانی» از جمله آنهاست و به تدریس زبانهای فارسی باستان و فارسی میانه پرداخت و شاگردانی پرورد که شایسته ترینشان گیکیوایتو *Gikyo Ito* بود. ایتو نیز به تدریس زبانهای فارسی باستان و سنسکریت پرداخت و مشکلاتی را در شناختن متون کهن بودایی حل کرد. علاوه برین او در باره دین زرتشت نیز به پژوهش پرداخت و بخشی از کتاب اوستا را به ژاپنی ترجمه کرد. روش پژوهش او در کتاب اوستای زرتشت بر اساس تحقیق در متون بودایی بود.

این دو استاد دانشمند (آشیکاگا و ایتو) که در آموزش زبانهای باستانی ایران پیشرو بودهاند شاگردانی تربیت کردهاند که امروزه هر یک از ایشان در رشته خود صاحب نظر شده است. از جمله ایشان ایچی ایموتو *Eichi Imoto* است که از دانش خود در زبان و فرهنگ ایران باستان در کار مطالعه تطبیقی در اساطیر ایرانی سود جسته و کتابها و مقالات بسیاری در مقایسه اساطیر ایرانی و چینی و ژاپنی نوشته است. دیگری کویجی کامیوکا *Kouiji Kamuyoka* است که تحصیلات خود را در اوستاشناسی در

دانشگاه‌های پنسیلوانیا و هاروارد ادامه داد و در بازگشت به ژاپن به تدریس آموخته‌های خود پرداخت. از شاگردان ممتاز او یوتا کا یوشیدا *Yutak Yoshida* است که او نیز برای تکمیل تحصیل خود در زبان‌های قدیم ایرانی به مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن (*School of Oriental & African Studies*) رفت و در آن جا زبان سفدی را نزد سیمز ویلیامز *Sims Williams* به خوبی آموخت تا آنجا که امروزه در میان متخصصان دیگر زبان‌های قدیم ایرانی در ژاپن باید از یوتا کا کوماموتو *Komamoto Yutaka* یاد کرد. که از شاگردان درسدن *Dresden* استاد فقید زبان‌های قدیم ایرانی در دانشگاه پنسیلوانیای امریکا است. او علاوه بر زبان کهن ختنی بر زبان‌های اوستا و پهلوی نیز احاطه دارد و همچنین از کایگو نودا *Kaigo Noda* زبان شناسی که در بازسازی نقش‌های *Engraving Reconstruction* زبان‌های سفدی و پهلوی مطالعه می‌کند. از محققان ژاپنی که در تحقیق در تاریخ و فرهنگ و دین قدیم ایران پرداخته‌اند جز *M. Ishida* و *E. Gamu* که پیش از جنگ جهانی دوم مقالات و کتاب‌هایی در معرفی و بررسی تاریخ و فرهنگ و دین‌های قدیم ایران نشر داده‌اند باید از سوسومو ساتو *Susumu Sato* و تویوکو کاواسه *Toyoko Kawase* یاد کرد که هر دو از متخصصان تاریخ ایران در عصر هخامنشیان هستند. همچنین یومیکو یاماموتو *Yomiko Yamamoto* که نزد مری بویس *Mary Boyce* در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن (*SOAS*) به مطالعه در دین زرتشت پرداخته و از صاحب نظران این رشته شده است.

تحقیق در زبان فارسی دری از دیدگاه زبان شناسی معلمی نیز از نظر پژوهشگران ژاپنی دور نمانده است. تetsuo Navata ناواتا مؤلف فرهنگ فارسی به ژاپنی از پیشروان جستجوگر و پرکار این قلمرو است.

تاریخ قرون وسطی

اشتراک تاریخی ایران با ایلخانان مغول در قرون وسطی گروهی از محققان ژاپن تاریخ چین را به مطالعه درین دوره از تاریخ ایران کشانده است، زیرا آنها در مسیر پژوهش‌های خود در سرزمین‌های آسیایی مرکزی، به عنوان قلمرو چین، از مطالعه تاریخ ایران، که در دوره‌ای از تاریخ قرون وسطی در تسلط مغولان بوده، ناگزیر بوده‌اند. درین زمینه تورو هاندا *Toru Haneda* متخصص تاریخ و زبان و فرهنگ آسیای مرکزی و ترکستان و مغولستان از پیشروان است. او با بنیانگذاری «انجمن مطالعات تاریخ خاور دور» مورخان این رشته از تاریخ قرون وسطی را گرد هم آورد و راه مطالعه درین دوره از تاریخ ایران را گشود. فرزند دانشمند او آکیرا هاندا *Akira Haneda* راه پدر را دنبال

کرد و پس از تحصیل تاریخ مشرق در دانشگاه توکیو به دانشگاه پاریس رفت و در آنجا تحصیلات خود را در تاریخ آسیای مرکزی و ترکستان ادامه داد و کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشت و درین آثار به تاریخ گذشته ایران نیز نظر داشت. فرزند او کوئیچی هاندا *Koichi Haneda* و برادر زاده او ماساشی هاندا *Masashi Haneda* نیز هر دو متخصص تاریخ عصر صفویه ایران هستند و در مطالعات ایرانی صاحب نظرند.

پس از خاندان هاندا باید از مینوبو هوندا *Minobu Honda* یاد کرد که او نیز در پی مطالعه تاریخ چین و مغولستان به تحقیق در تاریخ قرون وسطی ایران، بخصوص دوره ایلخانان مغول، علاقه مند شد و با تحصیل در دانشگاه کمبریج انگلستان نزد ولادیمیر مینورسکی، ایران شناس دانشمند، با تاریخ و فرهنگ ایران بیشتر آشنا شد و در بازگشت به ژاپن مطالعات خود را در تاریخ ایران ادامه داد و چند سفر پژوهشی به ایران کرد و هیأتی را برای تحقیق در قلمه‌های اسماعیلیان در دره الموت و قهستان ایران سرپرستی کرد و حاصل پژوهش خود را انتشار داد.

از محققان دیگر ژاپنی در تاریخ قرون وسطی ایران می‌توان از ایچی مانو *Eiji Mano* متخصص تاریخ تیموری، کوسکه شیمیزو *Kosuke Shimizu* و کوزو ایتانی *Kozo Itani* در تاریخ سلجوقیان روم و هیروتوشی شیمو *Hirotooshi Shimo* در حکومت ایلخانیان مغول در ایران یاد کرد.

تاریخ معاصر

نسل جدید محققان ژاپنی نیز مانند محققان ایران شناسی کشورهای دیگر جهان، بر خلاف نسل پیشین اروپایی، به تاریخ جدید و معاصر ایران علاقه بیشتری نشان می‌دهند ظاهراً کنجکاوی ایشان درین دوره از تاریخ ایران بیشتر از آن روست که مسائل تازه و حادی که این کشور کهنسال را در ده ساله گذشته بر سر زبان‌ها انداخته تحلیل کنند و زمینه‌های تاریخی این مسائل را در یک قرن پیش باز شناسند.

این رشته تحقیقات با کان کاگایا *Kan Kagaya* آغاز شد که با انتشار «تاریخ جدید ایران» در ۱۹۷۵ به تحلیل طبقات جامعه ایرانی از انقلاب مشروطه به بعد پرداخت و از ظهور طبقه جدید جوانان کم سواد روستایی خبر داد که در تاریخ گذشته ایران هیچ گونه نقشی نداشتند، اما از انقلاب مشروطه به بعد وارد کارهای سیاسی و اجتماعی شدند. نویسنده درین کتاب گوشیده است تا به جای شرح حوادث تاریخی به تحلیل جامعه معاصر ایران بپردازد و بر نقش تاریخی مردم ایران تأکید کند.

در پی انتشار این کتاب و حوادث سیاسی و اجتماعی ایران محققان جوان ژاپنی به بررسی نمایلات طبقاتی مردم ایران پرداختند. ما کوتواچی اوشی *Makoto Hachioshi*

در مقالات تحقیقی خود به تحلیل تمایلات احزاب و نیروهای اجتماعی و مذهبی در جریان انقلاب مشروطه ایران دست زد و به بررسی روزنامه‌های سخنگوی جناح‌های عقیدتی همزمان با انقلاب مشروطه پرداخت و ماسایوکی یاماوچی *Masayoki Yamauchi* ضمن بررسی انقلاب روسیه و جهان اسلام نقش تاریخی احزاب کمونیست در ایران را مورد توجه قرار داد. همچنین این گروه از محققان برای تحلیل تمایلات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران مطالب و مقالات نخستین نشریات فارسی را، که سابقه آن به یکصد و پنجاه سال پیش می‌رسد، منبع قابل دانستند. بسیاری ازین نشریات که در دوره سلطنت استبدادی ناصرالدین شاه قاجار در خارج از ایران منتشر می‌شد مبلغ افکار تجدد خواهانه بوده‌اند و در جریان جنبش‌های آزادیخواهانه مردم ایران تأثیر داشته‌اند. ماکوتو هاچی اوشی، شوهی کوماکی *Shohei Komaki*، هیتوشی سوزوکی *Hitoshi Suzuki*، تاکاکو کورودا *Taku Kuroda* به ترتیب با تحلیل مقالات روزنامه‌های انجمن، قانون، اختر و جنگل اصول فکری و عقیدتی نهضت‌های سیاسی و اجتماعی ایرانیان را در قرون پیش نمایانده‌اند. تاکامیتسو شیماموتو *Takamitsu Shimamoto* متخصص تاریخ قاجار ایران نیز در تحلیل عقاید دینی مردم ایران درین دوره و دوره‌های بعد مقالاتی نوشته است.

تحلیل اندیشه‌های متفکران ایرانی در قرن نوزدهم، به قصد شناختن هویت فکری جامعه معاصر ایران، از رشته‌های پژوهشی جدیدی است که توجه برخی از محققان جوان ژاپن را به خود جلب کرده است. در پی انتشار «تاریخ جدید ایران» از هیروشی کاگایا و همچنین بررسی اندیشه‌های احمد کسروی مورخ و متفکر معاصر ایرانی ازین نویسنده، بحث و نقد تمایلات فکری گوناگون تاریخ یکصد ساله اخیر ایران موضوع مقالات پژوهشی این گروه شده است. موریو فوجی *Morio Fujii* در تحلیل اندیشه‌های اجتماعی میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف تبریزی مقالاتی نوشته است. شوهو کوماکی *Shoho Komaki* در مقالاتی افکار میرزا ملکم خان، معرف حقوق سیاسی و فلسفه حکومت غربی در ایران را بررسی کرده و نظریات سیاسی و اجتماعی او را در روزنامه قانون و همچنین بنیاد فراماسونری بر شمرده است.

ناگفته نماند که همو رساله «آشفستگی در فکر تاریخی» اثر دکتر فریدون آدمیت، را که بنیانگذار تحلیل اندیشه‌های متفکران ایرانی در قرن نوزدهم به روش علمی و انتقادی است، به ژاپن ترجمه و منتشر کرده است. محقق تاریخ معاصر ایران شیناتارو یوشی مورا *Shintaro Yoshimura* مقالاتی در علل و سقوط سلسله پهلوی ایران نوشته است.

تحقیق در تاریخ اجتماعی - اقتصادی معاصر ایران نیز مورد توجه ایران شناسان

ژاپنی بوده است. درین زمینه شوکو اوکازاکی *Shoko Okazaki* مقالاتی در توضیح اوضاع اقتصادی ایران در قرن نوزدهم نوشته است.

از نظر محققان ژاپنی بازاریابی اقتصادی در ایران، گذشته از آگاهی از میزان و نوع درخواست کالا، نیازمند شناخت علمی از خصوصیات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و دینی شهرهای ایران است. این عامل در ایجاد رشته تحقیقات شهری *Urban Studies* در ایران موثر بوده است و تا کنون مقالاتی از تسونومو ساکاموتو *Tsutomu Sakamoto* در باره تحولات اجتماعی شهر تهران در قرن نوزدهم و همچنین سلسله مقالاتی از او در باره بازار در اصفهان منتشر شده و رشد نظام بازرگانی را در این شهر بررسی کرده است. هیرو ماسا کانو *Hiromasa Kanou* نیز در مقاله‌ای به رشد شهر تهران و تحولات اجتماعی این شهر در روزگار ما توجه کرده است و بر آنست که پدیده‌های صنایع جدید درین شهر فاصله‌های طبقاتی را بیشتر کرده است.

تاریخ اسلام

هر چند اسلام شناسی در ژاپن خود مقوله‌ای است که جدا از ایران شناسی باید به آن پرداخت، اما چون به هر حال فرهنگ اسلامی طی هزار و چهارصد سال گذشته با فرهنگ ایرانی در آمیخته است، درین جا می‌توان از تنی چند از مولفان تاریخ و معارف اسلامی و آثارشان در ژاپن یاد کرد: شینجی مانجیما *Shinji Maejima* مترجم داستانهای هزار و یکشب *Arabian Night* و سفرنامه ابن بطوطه درین زمینه از پیشروان است. او با نوشتن کتاب‌هایی در زمینه تاریخ اسلام و فرهنگ اسلامی در معرفی این دین به ژاپنیان کوشید. در پی او توشی هیکو ایزوتسو شاخص‌ترین دانشمند است. او که از استادان فلسفه تطبیقی ژاپن است با مطالعه فلسفه آسیایی و فلسفه یونان و به دنبال آن فلسفه اروپایی با فرهنگ اسلامی آشنا شد و قرآن را به ژاپنی ترجمه کرد و تا کنون آثار بسیاری در مقایسه فلسفه‌های شرق دور و تصوف اسلامی در ایران نوشته است. جوهه شیمادا *Johe Shimada* مترجم کتاب سیرت‌النبی نوشته ابن اسحاق نیز کتاب‌هایی در باره دین اسلام و حکومت و جامعه اسلامی نوشته است.

جزایبان محققانی نیز به تحقیق در آثار و افکار متفکران اسلامی پرداخته‌اند که از میان ایشان می‌توان از یوزو ایناگاکی *Yuzo Itagaki* در تاریخ و فرهنگ اسلام - کویچیرو ناکومورا *Shigero Kamada* - آکیرو ماتسوموتو *Akiro Matsumoto* محققان ملاصدرا و همچنین ماساتالی تاکه شیتا *Masatalea Takeshita* در آثار ابن عربی یاد کرد. گذشته از تحقیق در باره تاریخ و فرهنگ اسلامی و شرح افکار و آثار متفکران

اسلامی در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی در بارهٔ سنت‌ها و آئین‌های اسلامی صورت می‌گیرد، درین پژوهش‌ها محققان ژاپنی می‌کوشند تا این سنت‌ها را از دیدگاه جامعه‌شناسی و اقتصادی و سیاسی بررسی کنند.

ادبیات فارسی

تا آنجا که من می‌دانم قدیم‌ترین اثر باقی مانده در تحقیقات ادبی ایران در ژاپن کتابی است از *A. Araki* با عنوان «تاریخ ادبیات ایران از عصر اوستا تا پایان قرن نوزدهم میلادی». از اکی که زبان و تاریخ و فرهنگ ایران را نزد ویلیام جکسون *William Jackson* (۱۸۹۵ - ۱۹۳۵) مستشرق امریکایی آموخته، پس از بازگشت به ژاپن مطالعات خود را در مباحث ایران‌شناسی دنبال کرد و کتاب یاد شده را در سال ۱۹۲۲ منتشر کرد. * ضمناً رباعیات خیام را برای نخستین بار از فارسی به ژاپنی ترجمه کرد. پس از او ریچی گامو *Rieichi Gamou* (۱۹۷۷ - ۱۹۰۱) در تحقیق و تدریس و ترجمه ادبیات فارسی کوشش بسیار کرد و در حقیقت او درین کار بنیانگذار بود. گامو کتاب «تاریخ و فرهنگ ایران» را در سال ۱۹۴۱ انتشار داد و در آن برای نخستین بار به شرح احوال و آثار شاعران و نویسندگان کلاسیک ایرانی پرداخت. پس از آن گامو ترجمه‌هایی از گلستان سعدی، غزلیات حافظ (۱۹۵۵)، مجموعه آثار ادب فارسی (۱۹۶۴) و خلاصه‌هایی از گلستان و بوستان سعدی و مثنوی مولوی را به ژاپن منتشر کرد.

ناگفته نماند که پیش از گامو، ایزو ساوا *Eizo Sowa* گلستان سعدی را به ژاپنی ترجمه کرده بود (۱۹۵۱) و در کتابی به نام دیوان شرقی منتخباتی از غزلیات حافظ و رباعیات خیام را به ژاپن فراهم آورده بود.

در پی اینان تسونو کورو یاناگی *Tsuneo Kuroyanagi* پر کارترین و سرشناس‌ترین استاد و مترجم زبان و ادبیات فارسی در ژاپن است که بیشترین شاهکارهای ادبیات کلاسیک فارسی به همت او به ژاپن ترجمه شده است. او پس از همکاری با استادش گامو در انتشار مجموعه آثاری از ادبیات کلاسیک ایران در ۱۹۶۴ تا به امروز گذشته از

* - پیش ازین کتاب در سفرنامه‌های ژاپنیان به ایران از زبان و تاریخ و فرهنگ ایران به طور پراکنده یاد شده بود. از جمله در سفرنامه آکیو کاساما *Akiyo Kasama* نخستین وزیر مختار ژاپن که خاطرات خود را از ایران در کتاب «کشور بیابان» در ۱۹۳۵ انتشار داد. درین کتاب خلاصه‌ای از شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی مولوی، رباعیات خیام و قابوسنامه کبیکلوس بن اسکندر ترجمه شده و دوره‌ای از تاریخ ادبیات ایران (عصر صفاریان تا پایان تیموریان) نیز توصیف شده است.

ترجمه متن کامل قابوسنامه کیکاوس این اسکندر، چهار مقاله نظامی عروضی، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ، رباعیات خیام و هفت پیکر نظامی خلاصه‌ای از داستان‌های شاهنامه فردوسی را نیز از فارسی به ژاپنی برگردانده است؛ از جمله آثار دیگر این دانشمند سختکوش تألیف فرهنگ‌های فارسی به ژاپنی و ژاپنی به فارسی است که مرجع سودمندی برای محصلان و محققان زبان و ادبیات فارسی است.

کورویاناگی طی سی سال تدریس زبان و ادبیات فارسی در ژاپن شاگردان بسیاری پرورده که برخی از ایشان امروزه در دانشگاه‌های ژاپن به مقام استادی رسیده‌اند؛ امیکو اکادا *Emiko Okada* از جمله ایشان است که او نیز منظومه‌های غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و اسکندرنامه از نظامی گنجوی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی را از فارسی به ژاپنی برگردانده است.

گذشته از ادبیات کلاسیک فارسی، ادبیات معاصر ایران نیز از کار ترجمه و تحقیق در ژاپن برکنار نمانده است. کوشنده‌ترین مترجم آثار نویسندگان معاصر ایران کوسوکو ناکامورا *Kosoku Nakamura* است که برگزیده‌ای از داستان‌های محمدعلی جمال‌زاده، یوف کور صادق هدایت و دو مجموعه از داستان‌های کوتاه این نویسنده را به ژاپنی ترجمه کرده و مقالاتی در تحلیل افکار و آثار او انتشار داده است. مینورو یامادا *Minoru Yamada* نیز داستان‌های کوتاهی از بزرگ علوی، صادق چوبک و غلامحسین ساعدی و همچنین داستان بلند "نفرین زمین" از جلال آل احمد را به ژاپنی ترجمه کرده است.

مقالاتی در تحلیل و بررسی انتقادی از ادبیات معاصر ایران انتشار یافته است که از آن جمله به چند مقاله از موریو فوجی در تحقیق زبان عامیانه فارسی در «چرند و پرند» علی اکبر دهخدا و همچنین بررسی نظرگاه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده در باره ادبیات و صادق هدایت در باره فرهنگ توده می‌توان اشاره کرد.

شعر معاصر فارسی نیز از مطالعه پژوهندگان ادبیات ایران پنهان نمانده است و تا کنون مجموعه شعر "ابراهیم در آتش" از احمدشاملو راشوکو یاناگا *Shoko Yanaga* به ژاپنی برگردانده و آثاری از نیما یوشیج، نادر پور، اخوان ثالث و شفیعی کدکنی نیز به طور پراکنده ترجمه شده است.

علوم اجتماعی

اقتصاد کشاورزی - محققان ژاپنی در پژوهش‌های خود در حوزه اقتصاد کشاورزی ایران با اقامت دراز مدت در روستاهای ایران و علاقه و کنجکاوی و پشتکار حاصل علمی

درخشان داشته‌اند که در کتابها و مقالات گوناگون انتشار داده‌اند.

پیشرو این محققان موریو اونو *Morio Ono* است که از سال ۱۹۶۳ به مدت بیست و پنج سال در روستاهای ایران به کار تحقیق محلی سرگرم بوده است و نتایج آن را در مجموعه مقالاتی با عنوان «پژوهش در ساختار اقتصادی روستاهای ایران» را منتشر کرده است. مهم‌ترین حوزه پژوهشی او در روستای خیرآباد در نزدیکی شیراز بوده است که این پژوهشگر پرکار با اقامت دراز مدت خود درین روستا توانسته با ساختار اقتصادی آن در زمان نظام ارباب - رعیتی و پس از اصلاحات ارضی بخوبی آشنا شود و در عین حال رفتارهای اجتماعی مردم این روستا را نیز مطالعه و ثبت کند.

در پی او شوکو اکازاکی *Shouko Okazaki* از اواخر دهه ۱۹۶۰ پس از انجام تحقیق محلی در روستای طالب‌آباد در نزدیکی شهر ری طرح تحقیقاتی وسیعی را در باره نظام مالکیت ارضی و انواع کشت در ایران آغاز کرد و تأثیر اصلاحات ارضی را در اقتصاد روستاهای ایران بررسی کرد.

این سلسله تحقیقات را محققان ژاپنی دیگر ادامه دادند. ریوچی هارا *Ryuichi Hara* جز مسأله نظام مالکیت کشاورزان و اقتصاد روستائی در مقالهای تأثیر انقلاب را بر اقتصاد روستاهای ایران بررسی کرده است و آکیرا گوتو *Akira Goto* به بررسی ساختار مزرعه‌داری پس از اصلاحات ارضی و همچنین نظام آبیاری و کشاورزی در ایران پرداخته است.

قنات در ایران به عنوان قدیم‌ترین وسیله و شبکه آبیاری کشاورزی توجه محققان ژاپنی را از دیرباز به خود جلب کرده است. در پی کوبوری *Kobori* که در تحقیق درین باره پیشرو بوده محققان ژاپنی دیگر درین باب دست به پژوهش گسترده زده‌اند. از جمله آنها گزارشی با عنوان «کشاورزی و روستاهای زراعی در غرب آسیا» حاصل کار تحقیق گروهی اودا *Oda*، سونه‌وو *Sueno* و اوچی *Ochi* بر اساس مطالعه شیوه آبیاری، و نظام کشت در یکصد و پنج روستای ایران است. همچنین در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۷۵ یکی از انجمن‌های علمی ژاپن با حمایت مالی وزارت آموزش این کشور در تحقیق شبکه‌های آبیاری در ایران با مؤسسه خاکشناسی ایران همکاری داشته است.

مردم شناسی اجتماعی

پژوهشگران ژاپنی با اقامت خود در شهرها و روستاهای ایرانی و توجه به زندگی اجتماعی و رفتارهای جمعی ایرانیان درین حوزه نیز توفیق داشته‌اند. موریو اونو استاد اقتصاد کشاورزی نه تنها در رشته تخصصی خود که در حوزه مردم

شناسی اجتماعی نیز کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار نوشته است. او در کتاب «سرگذشت بیست و پنج ساله روستایان ایرانی» حاصل مجموعه مشاهدات خود را طی سالیان دراز اقامت در روستای خیرآباد فارس منعکس کرده است و همچنین در کتاب‌های روز شمار انقلاب ایران (۱۹۸۱) و یادداشت‌های ایران (۱۹۸۵) گزارش مستندی از جریان انقلاب ایران و کنش و واکنش روستاییان در انقلاب ایران به دست داده است.

*

بحث و بررسی بیشتر در باره دستاورد پژوهش محققان ژاپنی در مقوله علوم اجتماعی و شعب متعدد آن از حوصله این گزارش بیرون است. ما درین جا کوشیدیم بر حاصل کار ژاپنیان در تحقیقات مربوطه به ادبیات و علوم انسانی تأکید کنیم؛ حوزه‌ای که دیگران به آن نپرداخته بودند.*

استنتاج

کارنامه ژاپنیان در پژوهش‌های ایران شناسی در قیاس با سابقه صد و پنجاه ساله ایران شناسان اروپائی البته چندان پر برگ و بار نیست. باید در نظر داشت که آنان چهل سالی بیش نیست که به تحقیقات ایرانی، به طور جدی، روی آورده‌اند و درین زمینه کارشان بیشتر در حد شناختن و شناساندن تاریخ و تمدن و ادبیات و فرهنگ قدیم و غنی ایرانی به جامعه ژاپنی بوده است. از این روست که کم‌تأثری در تحقیقات ایرانی ژاپنیان می‌توان دید که در آن کشف تازه و اصیل و مستقلى باشد که بتواند برای صاحب‌نظران ایرانی نیز آموزنده باشد.

آینده

برای آگاهی از ایرانشناسی در ژاپون مقالات متعددی را که از آقای هاشم رجب‌زاده در مجله آینده (ده سال اخیر) چاپ شده است نباید از یاد برد. خلعت ایشان درین زمینه بسیار بارچ بوده است. سلسله مقالاتی هم که با نام «قلم‌اندازهای ایرانشناسی و ژاپون‌شناسی» در مجله یقما و سپس در کتاب «بیاض سفر» (از ایرج افشار، چاپ انتشارات توس، ۱۳۵۶) چاپ شد نیز در همین باره است.

* - علاقمندان برای اطلاع از جزئیات بیشتر از کار محققان علوم اجتماعی می‌توانند به گزارش خانم هیساکه ناکانی شی مراجعه کنند:

زبان فارسی در مصر

گزارش سفر مصر با عنوان «اشکهای بر ساحل نیل» برای اهدای جایزه تاریخی ادبی دکتر محمود افشار به دکتر امین عبدالمجید بدوی

بر دیده‌من خندی کاینجا ز چه میگردید؟

قاهره را نخستین بار در بهار سال ۱۳۵۰ دیدم، و یادداشت‌هایم از آن دیدار در همان سال در مجلهٔ یغما به چاپ رسید. جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر مرده و انور سادات روی کار آمده و ایران با مصر رابطهٔ سیاسی برقرار کرده بود.

از رئیس دانشکدهٔ ادبیات برای شرکت در مجمع البحوث الاسلامیه دعوت کردند و او مرا معرفی کرد و من نخستین کس از دانشگاه تهران بودم که پس از چند سال قطع رابطه، از مصر دیدن کردم. یک سال گذشت و سیزده سال است ایران با مصر پیوند سیاسی ندارد. هرچند در این مدت با یکدیگر دو تن از علمای الازهر و چند تن از استادان دانشگاه‌های قاهره و اسیوط مکاتبه داشته‌ام، اما نمی‌دانستم وضع آنجا چگونه است. در چنین شرایط باید به قاهره بروم، چرا؟ شاید برخی از آنان که این یادداشت را می‌خوانند شنیده باشند که مرحوم دکتر محمود افشار یزدی موقوفاتی دارد، و هیأتی از شخصیت‌های علمی و سیاسی بنام شورای تولیت متولیان آن هستند. برابر وصیت‌نامه در آمدن این موقوفات باید صرف گسترش زبان فارسی و حفظ وحدت ملی ایران شود.

از جمله مصرفهای آن پرداخت دو جایزه در سال به دو استاد خارجی و ایرانی است که در راه نشر زبان فارسی مقاله‌ها نوشته و یا کتابهایی تألیف کرده باشند. نخستین جایزه به آقای دکتر نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره هند تعلق گرفت. از او دعوت شد به ایران بیاید. در آذرماه سال هزار و سیصد و شصت و هشت در تالار علامه امینی دانشگاه تهران با حضور رئیس شورای تولیت، رئیس دانشگاه تهران و معاونان دانشگاه و شمار فراوانی از استادان و شخصیت‌های علمی و علاقمندان به زبان فارسی جایزه و منشور آن به ایشان داده شد.

در سال ۱۳۶۹ جایزهٔ استاد ایرانی به آقای دکتر غلامحسین یوسفی دانشمند محترم (که متأسفانه امروز در جمع ما نیستند) و جایزهٔ استاد خارجی به آقای دکتر امین عبدالمجید از مصر تعلق گرفت. کمیسیون ناظر بر اعطای جایزه‌ها بهتر دید جایزهٔ استاد خارجی در محل اقامت وی و با حضور دیگر استادان و دانشجویان کشور او تسلیم شود. چه بدین ترتیب اثر آن بیشتر خواهد بود.

انجام این کار را به عهدهٔ این بنده واگذار کردند. خوب، باید به مصر بروم. در سفر پیش گرفتن ویزا از کنسولگری لرومی نداشت و در فرودگاه رخصت در آمدن به کشور را می‌دادند، ولی این سال‌ها چنین نیست چرا که همه می‌دانند پس از برافتادن رژیم شاه و تأسیس جمهوری اسلامی، سادات رئیس جمهور وقت مصر با ایران روشی خصمانه پیش گرفت و در نتیجه رابطهٔ دو کشور قطع شد.

چه باید کرد؟ دکتر امین را استاد بازنشستهٔ دانشگاه قاهره می‌پنداشتم. پس چاره جز آن نبود که نامه‌ای به رئیس دانشگاه قاهره بنویسم تا هم نظر او را ببخوام و هم درخواست کنم در گرفتن ویزا اقدام کند. پاسخ این نامه چهار ماه طول کشید. باید در حاشیه بیفزایم که وضع رفت و برگشت نامه از تهران به قاهره شگفت‌آور است. یکی از علمای الازهر نامه‌ای به من نوشت و پرسید آیا در مذهب شیعه مستدھائی مانند مسند احمد بن حنبل موجود است که سند همهٔ روایت‌ها را به پیغمبر (ص)

برسانند؟ پاسخ او را نوشتم، پس از هشت ماه نامه دیگری از او رسید که جواب تو را امروز دریافت کردم و می‌پنداشتم نامه من به تو نرسیده است و شگفت اینکه این نامه را ظرف پانزده روز پس از تاریخ نوشتن آن دریافت کردم.

سرانجام پس از چهار ماه انتظار نامه‌ای از رئیس دانشگاه قاهره رسید که دکتر امین عبدالمجید در دانشگاه قاهره سمتی نداشته و در دارالکتب المصریه کار می‌کرده است. دانستم پاسخ سربالا می‌دهند، و نمی‌خواهند برای خود در دسر درست کنند، ولی از یا نشستم و نامه‌ای به دارالکتب نوشتم، متأسفانه آنها هم بقول معروف از سر خود باز کردند. در این میان از برکت مجلس بزرگداشت فردوسی دو تن از استادان دانشگاههای قاهره به تهران آمدند: آقای دکتر عبدالعظیم حسینی و آقای دکتر سباعی.

از جناب آقای دکتر رحیمیان رئیس دانشگاه تهران خواستم به آقای دکتر عبدالعظیم حسینی که تازه بازنشسته شده حرمتی بنهد، ایشان هم بزرگواری کردند و در حضور همه استادان خارجی و داخلی هدیه‌ای بدو داده شد و چنانکه دانستم این بزرگداشت اثری مطلوب در دانشگاههای قاهره نهاد.

دکتر سباعی رئیس مرکز دراسات شرقی که جزء دعوت شدگان بود گفت دکتر امین در دانشگاه عین شمس تدریس می‌کرد و استاد من بوده است. من بعهده می‌گیرم این مجلس را تشکیل بدهم. نامه‌ای به من و به رئیس دانشگاه عین شمس در این باره بنویس. نامه‌ها را نوشتم و فرستادم. در این میان شنیدم آقای نامق حافظ منافع مصر به ایران آمده و در مهمانخانه استقلال اقامت دارد. به دیدن او رفتم و ماجرا را به وی گفتم. با خوشروئی پذیرفت و قول داد برای ما درخواست ویزا کند. من ماه شوال را برای رفتن به قاهره تعیین کردم. نامه از دانشگاه عین شمس و مرکز دراسات شرقی رسید که در ماه شوال آماده دیدار شما و تشکیل مجلس بزرگداشت دکتر امین هستیم. لیکن سفر مکه موجب شد نتوانم در ماه شوال به قاهره بروم. بار دیگر به آقای طلعت نصر نفر دوم سفارت مصر متوسل شدم. حالا دیگر حافظ منافع از مهمانخانه بیرون آمده و در خیابان شیراز جانی گرفته است. آقای نصر با خوشروئی از سفر من استقبال کرده، ولی گفت باید برای شما از وزارت خارجه ویزا بخواهم و مدنی طول می‌کشد. قرار بود با آقای دکتر جزایری معاون وزارت بهداشت و درمان و نایب رئیس شورای موقوفات دکتر افشار برویم. سه چهار هفته منظر شدیم و آقای طلعت نصر پی در پی معذرت می‌خواست که هیچگونه مشکلی در کار نیست جز کندی کار در ادارات دولتی مصر، و راست می‌گفت چه از پیش با این کندکاری آشنا بودم. سرانجام ویزا رسید، ولی آقای دکتر جزایری به عللی از سفر منصرف شدند و بنده به تنهایی روانه قاهره شدم.

از تهران آقای ملکی به آقای محمدی حافظ منافع کشور ما سفارش کرده بودند به فرودگاه بیابند تا اگر مشکلی پیش آمد بکشایند. پس از یکشب توقف در دبی به قاهره رسیدم، و آقای عارف‌نیا را در فرودگاه منتظر دیدم. انتظار داشتم مأموران گمرک مانند نخستین سفرم با من روبرو شوند. متأسفانه به محض رسیدن به سالی گمرک دانستم وضع غیر از آنست که می‌پنداشتم.

اگر کسی از خوانندگان این یادداشت، آنچه را بیست سال پیش در صفحه ۲۰۹ شماره چهار مجله یغما سال ۱۳۵۰ نوشته‌ام، خوانده باشد و با آنچه می‌نویسم مقایسه کند می‌داند مقصودم از تفسیر وضع چیست.

آنچه در آن مجله نوشتم این بود که: مأموران فرودگاه قاهره با مهربانی توأم با احترام با من روبرو شدند و سبب آن دو چیز بود: یکی شغل معلمی و دیگری ایرانی بودن. به محض اینکه دانستند ایرانی هستم گفتند خوش آمدید. امیدوارم قاهره را بیسندید و در این جا به شما خوش بگذرد.

ولی این بار که آقای محمدی و عارف‌نیا قبول زحمت کرده و به فرودگاه آمده بودند، حدود نیم ساعت بیشتر معطل شدیم. قیافه‌های پر از شک و تردید پاسابانان و مأموران فرودگاه را می‌دیدم

و تعجب می‌کردم. خدا یا چه شده است. آقای عارف‌نیا از این میز به آن میز و از این اطاق به آن اطاق می‌رفت و من بقول معروف جوش آورده بودم که چرا آمدم و بهتر است از همین جا برگردم.

آقای محمدی مرا آرام می‌کردند که این معطلی ما برای همه است و معمولی است نگران مباش! البته پس از یکی دو روز توقف در قاهره و دیدار با استادان و دانشجویان و بعضی علما دانستم چنانکه ایشان گفتند این بدبینی برای مأموران دولتی زائیده وقت است. و نظر مردم قاهره با من و دیگر ایرانیان همانست که بوده؛ ما را دوست می‌دارند و حرمت می‌گذارند. در این چند سال که ما با مصر رابطه نداریم بخصوص در سالهای جنگ تحمیلی وسایل ارتباط جمعی بیگانگان از ما برای آنان چهره زشتی ترسیم کرده و از طریق رادیو و روزنامه‌ها به مردم نشان داده‌اند. اثر این تبلیغات خاص مردم مصر نیست. در دومین کنگره استادان فارسی هند یکی از استادان افغانی از اینکه مرا زنده می‌دید، تعجب کرد و گفت ما شنیدیم شما و بیشتر استادان را کشته‌اند.

در دیداری که با شیخ ازهر داشتم گفت: ما مردم ایران و فرهنگ ایران را محترم می‌شماریم. پس از انقلابی که در آن کشور رخ داد به شما چشم امید دوخته بودیم، اما شما در آغاز انقلابتان گفتید همه مذهب‌های اسلامی باید از میان برود و مذهب شیعه جای آنرا بگیرد. با تعجب پرسیدم چه کسی این مطلب را به شما گفته است. پاسخ داد: مگر معنی تصدیر الثورة (صدور انقلاب) جز اینست؟ مگر شما نمی‌گوئید همه مسلمانان باید مذهب ما را بپذیرند و شیعه شوند؟ گفتیم شیخنا درست است که ما شیعه مذهب هستیم، اما هیچگاه نگفته‌ایم مقصود از انقلاب ما اینست که شما دست از مذهب خود بردارید و شیعه شوید. معنی صدور انقلاب یا تصدیر الثورة اینست که ملت‌های مسلمان باید به ما اقتدا کنند و برابر سلطه اجنبی بایستند و آنان را از کشور خود برانند. گفت اگر تصدیر الثورة چنین معنایی دارد ما هم با آن موافقیم. اینست حاصل تبلیغ‌هایی که رادیوهای بیگانه شب و روز تکرار می‌کنند و ما نتوانسته‌ایم حقیقت را به درستی به این مردم بفهمانیم.

روز بعد از ورودم آقای دکتر سباعی رئیس مرکز دراسات شرقی و استاد دانشگاه عین شمس به دیدنم آمدند و قرار گذاشتیم با هم به دانشگاه عین شمس برویم تا ترتیب مجلس بزرگداشت آقای دکتر امین داده شود.

صبح روز دوم ورودم به قاهره به فکر دیدن کتابخانه‌ای که در آنجا داریم افتادیم. این کتابخانه سابقه‌ای طولانی دارد. تأسیس آن به بیش از شصت سال می‌رسد. بیست سال پیش که من آنرا دیدم چهار هزار مجلد کتاب داشت و در محلی خارج از سفارت‌خانه بود. استادان و دانشجویان دور از جنجال سیاسی می‌توانستند برای مطالعه به آنجا بروند. دو سال پیش از انقلاب دوست من آقای سید نورالدین آل‌علی به عنوان وابسته فرهنگی و استاد زبان فارسی به قاهره رفت و در توسعه کتابخانه کوشید و روزی به من گفت در حدود نه هزار جلد کتاب فراهم کرده‌ایم، ولی این بار که به دیدن کتابخانه رفتم، سخت متأثر شدم چه کتابخانه‌ای؟! در سالهایی که با مصر رابطه نداشته‌ایم محل کتابخانه که گویا اجاره‌ای بود به صاحبش واگذار شده و طبعاً او هم مفت خود دانسته که آنجا را چند برابر اجاره دهد، چنانکه شنیدم کتابها مدتی در کارزن و گونی در انبار گرد و خاک می‌خورده. مثلی است معروف و مال دیدار صاحب می‌خواهد وقتی این کتابها یا محل سفارت و یا اموال سفارت بدست سرباهار محلی باشد، بهتر از این محافظت نمی‌شود. باز خدا پدرش را بیامرزد کتابها را به عنوان کاغذ پاره نفروخته یادور نریخته است! اخیراً که بیخ‌ها اندکی آب شده یا از ضخامت لایه آن کاسته است و حافظ متافعی زبان‌دان و تحصیل کرده بدانجا رفته، اطافی در زیرزمین سفارت برای کتابخانه معین کرده‌اند و آقای دکتر صادق را که ایرانی است و هفت هشت سال است در قاهره به سر می‌برد و از دانشگاه الازهر دکتر در ادبیات فارسی گرفته به نگهداری کتابها و مرتب کردن آن گمارده‌اند.

مجموع کتابهایی که دیدم به دو هزار و پانصد جلد می‌رسید، اما چه فایده که نه استاد و نه دانشجوی مصری به خود جرأت نمی‌دهند برای مطالعه به سفارت بیایند و باز این طبیعی است که مأموران محلی به چنین مراجعه کنندگان با شک و تردید بنگرند، آنچنانکه در فرودگاه به من می‌نگریستند. و باز طبیعی است که حافظ منافع ما از مراجعه مستقیم آنان به کتابخانه دریغ ورزد. در یادداشت‌های بیست سال پیش نوشتم - مردم مصر با ما دوست‌اند بلکه ما را از خود می‌دانند، در این سفر هم دانستم رفتار مردم همچنان است که بود و حساب مأموران دولتی از آنان جداست. در همین سفر بدیدن آقای علی‌الدین هلال رئیس بخش سیاسی دانشگاه قاهره ناائل شدم. هیچگاه او را ندیده بودم ولی چنان با گرمی با من برخورد کرد که گویی سالهاست دوستیم و از هم جدا افتاده‌ایم. ضمن سخن گفت شما دانشگاهیان می‌آیید و میان خود و مردم رابطه برقرار می‌کنید و ما سیاستمدارها رشته‌های کار را پنه می‌کنیم. چرا باید چنین باشد؟ ما با شما چه اختلافی داریم؟ گفتیم از شما باید پرسید. بیاد سخن فرماندار جیزه در نخستین سفرم اقدام که می‌گفت مغز متفکر جهان عرب مصر و مغز متفکر شرق اسلام ایران است. دشمنان ما می‌دانند اگر ما با هم باشیم کشورهای اسلامی را نجات می‌دهیم بدین رو می‌کوشند میان ما اختلاف بیندازند. متأسفانه من ینش سیاسی ندارم و نمی‌دانم چه باید کرد. آن اندازه که به کار من مربوط است اینست که می‌دانم سالهای پیش از انقلاب، سالانه عده‌ای از استادان و دانشجویان مصری به ایران می‌آمدند و در مدت یکماه توقف یا بیشتر از یکماه، با استادان فارسی، نثریه‌های روزه کتابهای تازه منتشر شده، آشنا می‌شدند. هر یک از این مهمانان در بازگشت به مصر تحقیق در قسمتی از زبان و ادب ما را عهده‌دار می‌شد و کتاب یا مقاله در این باره منتشر می‌کرد.

تقریباً از چهل و پنج سال پیش تا پیروزی انقلاب دانشجویان مصری به ایران می‌آمدند و در بخش فاسی مخصوص دانشجویان خارجی درس می‌خواندند و پس از گرفتن مدرک دکترا در دانشگاههای قاهره، عین شمس یا اسکندریه به تدریس می‌پرداختند. اینان به حقیقت سفیرهای فرهنگی و معنوی ما در آن کشورند.

سی سال بیشتر است که این بنده در کنار همکارانم این دانشجویان را می‌پرورانیم و حالا می‌بینیم مصداق شعر سراینده طوس شده‌ایم که:

چو بر بیاد دادند رنج مرا / نبد حاصلی بسی و پنج مرا

در سال ۱۳۲۸ وزیر خارجه وقت می‌خواست استاد بزرگوار آقای محیط طباطبائی را به عنوان رایزن فرهنگی به هند بفرستد. برای بزرگداشت و معرفی ایشان به اجراز این سمت، جلسه‌ای در تالار فرهنگستان مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) تشکیل شد. تصادفاً این بنده هم در آن مجلس بودم.

وزیر خارجه گفت همکاران من می‌گویند فلانی حالا که وزیر خارجه شده به جای دیپلمات معلم می‌فرستد. لابد اگر وزیر جنگ شود به جای توپ و تانگ کتاب وارد می‌کند. سپس افزود همینطور است. آقایان! ما نه در صنعت می‌توانیم با کشورهای پیش رفته رقابت کنیم نه در سیاست. آنچه بدان مینازیم و دیگر کشورها بخاطر آن به ما حرمت می‌نهند فرهنگ و ادب ماست. بنده نمی‌دانم آقایان سخن ایشان را درست می‌دانند یا نه؟ اینقدر می‌دانم در این سی سال که به برخی کشورهای آسیائی و اروپائی سفر کردم، پرورده‌های دانشگاه تهران را می‌دیدم که هر یک در رشته‌های از تمدن و فرهنگ ما مشغول تحقیق‌اند و آثاری ارزند منتشر کرده‌اند و همین موجب سربلندیم بود.

طبق قانون دانشگاههای کشورهای عربی، دانشجویان رشته زبان و ادبیات غرب باید علاوه بر زبان عربی یکی از سه زبان شرقی: فارسی، ترکی و یا عبری را فراگیرند. بیست سال پیش که برای نخستین بار از کشور مصر دیدن کردم دانشجویان صوماً فارسی را برمی‌گزیدند، چرا که با اسرائیل

دشمن بودند و محتوای زبان فارسی از ترکی غنی تر بود. لیکن برابری آماری که در این سفر بدست آوردم نسبت فراگیری زبان فارسی به عبری در دانشگاههای مصر چنین است:

زبان فارسی	زبان عبری	دانشگاه قاهره
۴۰ درصد	۶۰ درصد	
۱۰ درصد	۹۰ درصد	دانشگاه عین شمس
۴۰ درصد	۶۰ درصد	دانشگاه الازهر
۲۰ درصد	۸۰ درصد	دانشگاه اسکندریه

چرا رو به فرا گرفتن عبری می آورند، چون از یکسو چنانکه نوشتیم پس از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی رابطه ایران با مصر بریده شد و دانشجویان و استادان از آنچه در دانشکده‌های ادبیات ما می گذرد بی اطلاع مانده‌اند و از سوی دیگر اسرائیل فضائی آماده و خالی یافت و آنرا اشغال کرد.

کتابخانه مرکز دراسات شرقی که آقای سبحانی سرپرستی آنرا عهده‌دار است شش هزار مجلد کتاب دارد. از این رقم دو هزار مجلد آن عبری، سی و چهار مجلد فارسی و بقیه به زبان عبری یا زبان‌های دیگر است. کتابهای چاپ سال ۱۹۹۰ را دیدم که از اسرائیل برای آن کتابخانه فرستاده بودند. دعوت از استادان و دانشجویان هم که جای خود را دارد. با این در باغ سبز نشان دادن‌ها از یکسو و بی‌خبر ماندن ما از آنان و آنان از ما از سوی دیگر؛ اگر دانشجویی زبان فارسی را بگزیند جای شگفتی است!

روز شنبه بیست و هشتم مهر به دانشکده ادبیات دانشگاه عین شمس رستم. نخست با مدیر گروه، آقای دکتر سعید دیداری داشتیم. سپس با رئیس دانشکده آقای دکتر محمد طه جاد و باتفاق او و دکتر سعید و دکتر صادق به دیدن رئیس دانشگاه رفتیم. رئیس دانشگاه عین شمس از اینکه استادی از ایران به مصر آمده است اظهار شادمانی کرد. لختی از ارتباط مصر و ایران از روزگاران پیش تا امروز و عظمت تمدن و فرهنگ کشور ما و سهمی را که در تمدن جهانی داریم سخن گفت و افزود ما از اینکه در این چند سال از شما بی‌خبر مانده‌ایم متأسفیم و آمدن شما را به قاهره به فال نیک می‌گیریم. رئیس دانشکده ادبیات گفت ما آمده‌ایم تا از شما اجازه برگزاری مجالس بزرگداشت دکتر امین را بخواهیم و منظوری که ما به جراحی سبزی نشان دهید. پاسخ داد به جراحی سبزی نیازی نیست از جانب من سراسر سبزی است بروید و همکاری لازمست بکنید. و باز شرحی در عظمت تمدن و فرهنگ ایران و اینکه ایران کشور بزرگ اسلامی است بیان داشت. از آنجا به دفتر رئیس دانشکده برگشتیم. معلوم شد برای دیدار ما با استادان مجلسی ترتیب داده است. به عنوان یادبود آرم دانشکده را به من داد. از استادان دکتر نواز رئیس سابق دانشکده، دکتر سعید عبدالؤمن، دکتر ملکه استاد فارسی و دو سه تن از دیگر استادان بخش‌های گوناگون حضور داشتند.

روز یکشنبه بیست و هشتم مهر طبق قرار قبلی به دانشگاه عین شمس رستم، تا با دانشجویان بخش فارسی گفتگویی داشته باشم. در این مدت که رابطه ما با مصر قطع بود، دانشجویان مصری از آنچه در دانشکده‌های ما می گذرد بی اطلاع بودند. برخی از آنان ادبیات فارسی را با آغاز انقلاب پایان یافته

می‌دانند. گفتار من درباره شعر پس از انقلاب بود. بدانها گفتم در بیست سال اخیر شاعران تحولی در مضمون پدید آوردند. دیگر از شعرهای پر طنطنه و طمطراق پر لفظ کم‌معنی اثری نیست یا کمتر اثری است. بیشتر آنچه در شعر پس از انقلاب می‌بینید مردماند و اسلام، و جهاد، و مبارزه با استعمار، و خون و شهادت. در این مجلس چند تن از استادان قدیمی چون دکتر عبدالنعمیم حسینی، دکتر ضیاء، دکتر سباعی دکتر عفاف، دکتر سعید خانم ملکه و گروهی از دانشجویان بودند.

ساعت دوازده و نیم به دیدن رئیس دانشکده ادبیات قاهره رفتم تا به‌مراهی او به ملاقات رئیس دانشگاه قاهره برویم. در آنجا مطلع شدم آقای دکتر شوقی ضیف در دانشکده ادبیات درس می‌دهند و در همان ساعت حضور دارند.

آقای دکتر ضیف را سال ۱۳۴۶ در دانشگاه عمان دیدم، استادی بزرگوار است و شناخته در جهان عرب و غیر عرب و صاحب تألیف‌های فراوان در عمان. بقدری به من محبت داشت که در سخنرانیهایم از آغاز تا پایان می‌نست و مورد عنایتم قرار می‌داد. تا شنیدم من از ایران آمده‌ام، به دفتر رئیس دانشکده آمد. متأسفانه پیر و شکسته شده بود، یکدیگر را در آغوش گرفتیم. خاطرات عمان را همچنان در ذهن داشت. در این میان خبر دادند رئیس دانشگاه آماده ملاقات است. ایشان هم نهایت محبت را نشان دادند. گفتند شما باید در باشگاه دانشگاه اقامت کرده باشید حالاً که اینجا نیامده‌اید برای شما دعوت نامه می‌فرستم تا بار دیگر بیایید و مهمان ما باشید. اینجا هم سخن از تمدن ایران و موقعیت کنونی آن در جهان اسلام بود.

ساعت چهار بعد از ظهر روز چهارشنبه اول آبان مجلس بزرگداشت آقای دکتر امین در قصر زعفران دانشگاه عین شمس تشکیل شد. خیرنگار و عکاس هم دعوت کرده بودند. استادان بخش فارسی دانشگاههای قاهره و گروهی از دانشجویان حاضر بودند. از سفارت ایران آقایان محمودیان و عارف‌نیا حضور داشتند. آقای محمدی برای شرکت در کنفرانس فلسطین به تهران رفته بود. نخت دکتر سعید رئیس بخش فارسی، سپس رئیس دانشگاه درباره دکتر امین و خدمات علمی او و سیاس از رئیس دانشگاه تهران که عضویت شورای تولید موفقات دکتر افشار را هم بعهده دارد، سخن گفتند یکی از استادان به معرفی بیشتری از دکتر امین پرداخت. و دیگری شعری در ستایش او گفت.

بنده هم سخنان کوتاهی درباره پیوند فرهنگی ایران و مصر، موفقات دکتر افشار و مصرف آن و خدمات دکتر امین به زبان و ادب فارسی ایراد کردم و جایزه و منشور را به رئیس دانشگاه دادم تا به آقای دکتر امین بدهند و بدین ترتیب دیدار من از دانشگاههای قاهره پایان یافت. دیداری آمیخته با شادی و غم و به تعبیر متداول یک چشم خندان و یک چشم دیگر گریان!

افسرده از اینکه می‌دیدم از شمار فراگیران زبان فارسی کاسته می‌شود. خرسند از اینکه دیدم هنوز هم گروهی بسیار (در حدود هشتصد تن) در دوره‌های لیانس، فوق لیانس و دکتری به فراگرفتن زبان فارسی مشغولند و امید می‌رود اینان در آینده مشعل زبان و ادب فارسی را در سرزمین نیل روشن نگاهدارند.

در پایان این گرامش باید بپذیریم که آنچه نوشتم در دل معلمی بود که می‌بیند عمری ریج کشیده و با یاری همکارانش شاگردانی تربیت کرده و حالا ثمر کشته او را دیگران برمی‌دارند.

چند شب پیش در تلویزیون دیدم و شنیدم جناب آقای هاشمی رئیس جمهور محترم درباره گسترش زبان فارسی در خارج کشور توصیه فرمودند، خواستم به مسئولان محترم تفکر دهم تا آنجا که ممکن است مصر را هم از یاد نبرند.

مجموع علمی نسخه‌های خطی اسلامی

در سفر خود به انگلستان برای ایراد سخنرانی در دانشگاه کمبریج، از طرف موسسه الفرقان نیز دعوت شدم تا در سمینار بین‌المللی «اهمیت نسخه‌های خطی اسلامی» که در لندن تشکیل می‌شد شرکت و سخنرانی کنم. عنوان سخنرانی «اهمیت نسخه‌های خطی فلسفه اسلامی» بود.

موضوع نسخه‌های خطی اسلامی که در حقیقت کارنامه فعالیت‌های دانشمندان بزرگ و نواوغ فکری عالم اسلام و هویت‌نامه مسلمانان جهان است از چندین پیش توجه ملل مسلمان و دانشمندان اسلامی را به خود جلب کرده است، و به عبارت دیگر آنان می‌خواهند به جبران آنکه ملل استعمارگر در طی صد و پنجاه سال گذشته سرمایه علمی و معنوی آنان را به یغما بردند، اکنون در صدد گردآوری و نشر آنها برآیند تا نسل امروزی مسلمان با اتکا و اعتماد به نیروی معنوی که از میراث گذشتگان بدست می‌آید هویت واقعی خود را بازیابد و بدین وسیله از غرب‌زدگی و غرب‌گرایی آنان جلوگیری شود. تمدن اسلامی در چهارده قرن گذشته در بلاد مختلف از چین و جنوب شرقی آسیا گرفته تا مغرب عربی و اندلس آثار علمی فراوان به زبان عربی و فارسی و ترکی و اردو و بنگالی و سواحلی به جای گذاشته که تعداد آن از دو میلیون افزون است و این آثار در علوم و فنون مختلف از تفسیر و قرآن و حدیث و فقه گرفته تا فلسفه و منطق و عرفان و کلام و از ریاضیات و موسیقی تا علوم جانورشناسی و گیاه‌شناسی و سنگ‌شناسی و علم الحیل و مکانیک نگارش یافته است.

نسخه‌های خطی آثار دانشمندان اسلامی نه تنها در بلاد اسلام و یا بلادی که اقلیت مسلمان در آن ساکن‌اند، بلکه در اروپا و آمریکا و ژاپن و استرالیا و حتی کشورهای آفریقای سیاه به حد وفور یافت می‌شود و به ندرت کشوری را می‌توان یافت که مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی اسلامی در آن وجود نداشته باشد... احساس نیاز به این میراث علمی گرانبها برای استوار ساختن حیات معنوی حفظ و نگهداری آن برای آیندگان و آسان گردانیدن مراجعه و بحث در آن موجب ایجاد مؤسسه‌ای در لندن بنام «موسسه الفرقان برای احیای میراث علمی اسلامی» شد که هدفهای زیر را وجه همت خود قرار داد:

- ۱- آماده ساختن وسائل تحقیق در نسخه‌های خطی.
- ۲- کوشش در حفظ و ترمیم نسخه‌های خطی.
- ۳- تهیه وسائل برای فهرست کردن مجموعه‌هایی که تاکنون فهرست نشده است.
- ۴- تهیه میکروفیلم از مخطوطاتی که بطریق هادی دست یافتن به آن دشوار است و در اختیار دانشمندان قرار دادن برای تحقیق.
- ۵- ثبت کردن نسخه‌های خطی جهان در یک مرکز با وسائل تکنولوژی جدید.
- ۶- چاپ و انتشار نسخه‌های خطی که دارای اهمیت تاریخی و علمی است.
- ۷- برگزاری کنگره‌ها و سمینارها و سخنرانی‌های علمی به منظور ترغیب پژوهشگران برای شناسایی و تحقیق در نسخه‌های خطی.
- ۸- به وجود آوردن کتابخانه‌ای مجهز به وسائل تحقیق و دعوت از اهل علم برای انجام طرح‌هایی که باید از منابع خطی هم استفاده شود.

این مؤسسه از سال ۱۹۸۹ دو تن متخصص در شناسایی نسخه خطی را به هشناد کشور گسیل داشته که مشخصات مجموعه‌های نسخه‌های خطی اعم از آنهایی که فهرست شده و یا نشده ثبت و ضبط کنند. این تحقیق تا سال ۱۹۹۲ پایان می‌یابد و در خلال همین زمان مؤسسه برای تعداد بسیاری

از کتابخانه‌های خصوصی که تاکنون فهرست نشده فهرست تفصیلی آماده می‌سازد و شرکت انتشاراتی بریل واقع در لیدن از بلاد هلند عهده‌دار نشر این تحقیق شده است که در سه مجلد قرار می‌گیرد و جلد اول آن امسال چاپ شده است.

مؤسسه هر سال کنگره‌ای در سطح بین‌المللی تشکیل می‌دهد و متخصصان و آگاهان نسخ خطی را از اقطار عالم دعوت می‌کند تا نتیجه تجربه‌ها و آگاهیهای خود را در آن کنگره در معرض شور و بحث و گفتگو بگذارند.

نخستین کنگره در سال جاری در روز شنبه و یکشنبه سی‌ام ماه نوامبر و اول ماه دسامبر ۱۹۹۱ مطابق با نهم و دهم آذر ۱۳۷۰ برگزار شد. برای مؤسسه عمارتی مجلل در یکی از نواحی لندن موسوم به ویمل دون برگزیده شده که دارای کتابخانه‌ای منظم و مجهز به دستگاههای قرائت نسخ و سایر لوازم و ادوات تحقیقاتی می‌باشد. هزینه مؤسسه از منبع مالی متعلق به آقای شیخ احمد زکی یسانی که برای این طرح وقف شده تأمین می‌شود و اداره آن بوسیله یک شورای بین‌المللی و یک کمیته تخصصی انجام می‌گیرد. در شورای مشورتی آقای دکتر اکمل‌الدین احسان اوغلو رئیس مرکز پژوهش تاریخ و فرهنگ و هنر استانبول، و دکتر جورج عطیه مدیر بخش کتابهای اسلامی کتابخانه کنگره، و شیخ حمدجان بزرگ‌ترین لغوی مشهور جهان عرب و عضو مجمع اللغة العربیه قاهره، و خانم آن ماری شجبل استاد تصوف عرفان اسلامی دانشگاه هاروارد، و دکتر فوشکور رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه پاریس، و دکتر صلاح‌الدین المنجد کتاب شناس مشهور و مدیر سابق مجمع المخطوطات العربیه قاهره، و دکتر ناصرالدین الاسد رئیس فرهنگستان علوم اسلامی اردن، و دکتر عبدالهادی النازی مشاور عالی علمی سلطان مراکش، و پروفیسور مونگمیری وات استاد اسلام شناسی دانشگاه ایدینبورو، و دکتر سید حسین نصر استاد اسلام شناسی دانشگاه جورج واشنگتن و چند تن دیگر شرکت دارند. در کمیته تخصصی پنج نفر شرکت دارند، از جمله آقایان دکتر هاتین رئیس مؤسسه مطالعات شرقی آلمانی در بیروت، و دکتر جان جاسست ویتکام مدیر مجله نفیس، مخطوطات خاور میانه که در هلند منتشر می‌شود، و ایرج افشار که علما او را بعنوان یکی از چهره‌های درخشان کتابشناسی در خاور میانه می‌دانند. خط مشی و سیاست‌گذاری علمی مؤسسه به دکتر سید حسین نصر واگذار شده است و آقای دکتر هادی شریفی در اداره مؤسسه ایشان را یاری می‌کنند.

تعداد دانشمندان و استادان و متخصصان این کنگره از شصت متجاوز بود که از کشورهای زیر بودند: هند و ایران و اردن و آمریکا و ترکیه و آلمان و لهستان و اسپانیا و فرانسه و لبنان و عربستان سعودی و افغانستان و یوگسلاوی و بلغارستان و فرانسه و کویت و فلاند و ایتالیا و مصر و مراکش و سوئد و هلند. از انگلستان استادان اسلام شناسی دانشگاههای لندن و اکسفورد و کمبریج و منچستر و بیرمنگام و اکستر و چند مرکز علمی دیگر شرکت کرده بودند که مدیران بخش‌های اسلام شناسی کتابخانه‌های موزه بریتانیا و دیوان هند از جمله آنان بودند.

برنامه دو روزه سمینار عبارت بود از: (روز اول):

- ۱- تلاوت قرآن کریم
- ۲- افتتاح سمینار، شیخ احمد زکی یسانی
- ۳- اهمیت و ارزش نسخ خطی اسلامی، دکتر سید حسین نصر
- ۴- شیخ حمدالجاسر، نسخ خطی درباره تاریخ مکه و مدینه
- ۵- پروفیسور ویلفرد مادلونگ، نسخ خطی در مطالعات تاریخ و تصحیح متون
- ۶- دکتر صلاح‌الدین المنجد، مراکز نسخ‌های خطی در جهان عرب و اسلام
- ۷- استاد ایرج افشار، نسخه‌های خطی فارسی در ایران

- ۸- رمضان ششن، نسخه‌های خطی ترکی و نشر فهرست‌های آنها
- ۹- دکتر انجلو میشل پی موتسه، نسخه‌های خطی اسلامی در غرب
- ۱۰- آنیس خالداف، مجموعه‌های نسخه خطی اسلام در روسیه و فهرست آنها
- ۱۱- دکتر دیوید کینگ، نکته‌هایی چند درباره نسخه‌های خطی و ابزارهای علمی اسلامی، (روز

(دوم)

- ۱۲- استاد محمد شاکر، مشایخ تحقیق در نسخه‌های خطی کتب فتاوی اندلسی و مغرب از قرن پنجم تا قرن نهم هجری
- ۱۵- استاد عبدالعزیز الرفاعی، نسخه‌های خطی نادر در کتاب و خزانه‌الادب بنگدای
- ۱۶- دکتر مهدی محقق، سخنی چند درباره نسخه‌های خطی فلسفه اسلامی
- ۱۷- دکتر محمد صابرخان، نسخه‌های خطی در هند
- ۱۸- پروفیسور جورج مقدسی، حفظ میراث خطی اسلامی و تشویق در تحقیق درباره آنها

زبان فارسی

ملتی که با زبان ملی مملکتش ناآشنا باشد و تاریخ و فرهنگ ملی میهنش را نشناسد، مانند فرزندی است که پدر و اجداد خود را نشناسد و زبان آنها را نفهمد. ایرانیان ارمنی، بیش از سیصد سال است که از زادگاه اصلی خود به ایران مهاجرت کرده- یا کوچ داده شده‌اند- ولی من تاکنون ندیده یا شنیده‌ام که یک بچه ارمنی، زبان ارمنی را نتواند بخواند یا بنویسد، اما در امریکا با اینکه تازه هنوز بیش از ده دوازده سال از مهاجرت ایرانیها نگذشته است، وقتی در مجلس میهمانی‌یی پدر و مادر پزشکی که هر دو ایرانی بودند و فرزندشان (که او نیز دانشجوی پزشکی است) قادر به صحبت کردن به زبان فارسی نبود، مادرش بمن گفت که دختر بیست و یکساله‌اش فارسی نمی‌تواند صحبت کند و خجالت می‌کشد، پاسخ دادم او نباید شرمند باشد، بلکه شما باید خجالت بکشید!

دکتر محمد سیاهی

شعر فارسی در مجمع الآداب ابن فوطی

در مجمع الآداب ابن فوطی قسم ۲ جزء ۴ ص ۶۸۴ ذیل احوال امیر محمدالعلی ایوب محمد اسمعیل بن رضی‌الدین بابا بن نصره‌الدین محمد افتخاری قزوینی آمده است که شعر خوب فارسی دارد و این بیت او آمده است:

زهی ضمیر تو بر آفتاب خندید
مقام تو ز شرف همچو نور ردند(?)

ذیل احوال محمدالدین ابوالفدا اسمعیل بن احمد قهستانی (ص ۶۸۳ قسم ۲ ج ۴) متوفی ۶۶۶ این دو بیت که در دیوان او نگاهته بود آمده است:

زیرکوشه و ایوان برافراشته
وین خواصه خلق فی برداشته

چه فایده بد ترا چو نیایا
فیه کابگذشتی و این بگذاشته

مصطفی جواد هر دو شعر را چنانکه در نسخه آورده و مفلوط است.

ایرج الهشار

طوطیان هند

۱- کنگره شرق شناسان هند در دانشگاه گروکل، هری دوار (اتراپردش)

سی و پنجمین کنگره شرق شناسان هند از ۱۶ نوامبر تا ۱۸ نوامبر ۱۹۹۰ در دانشگاه گروکل تشکیل گردید. بیشتر از یکهزار نفر دانشمند و استاد شرقشناس از سراسر هند و خارج از هند در این کنگره سه روزه‌ای شرکت کردند. مطالعات فارسی و عربی یکی از بخشهای این کنگره می‌باشد. در این کنفرانس علاوه بر تعداد زیادی استادان و دانشمندان فارسی از هند، دانشمندان ایرانی دکتر رضا مصطفوی هم شرکت داشتند. اولین باری بود دانشمندی از ایران در این کنگره شرکت می‌کرد. امید است که در آینده هم دانشمندان و استادان فارسی از کشورهای دیگر در این کنفرانس که هر دو سال یکبار برپا می‌گردد شرکت خواهند کرد و به اثر آن اعتبار بخش فارسی این کنفرانس افزوده خواهد شد. مقالاتی که در بخش فارسی این کنگره ارائه شد عبارتند از: پرفسور سید امیرحسن عابدی: شاه فاتح، دکتر رضا مصطفوی: سهم ادبیات معاصر در تعلیم و تربیت، پرفسور سلیمان اشرف (عربی): ترجمه‌های عربی با گوت گیتا، دکتر شریف حسین قاسمی: احمد بهبهانی دانشمند ممتاز قرن نوزدهم، دکتر ادریس احمد: سعادت یارخان رنگین، خانم دکتر سیده بلقیس فاطمه حسینی: معرفی مثنوی صحن چمن از مثنوی محمد عباس، خانم دکتر فخر غفار: نظامی گنجوی، خانم دکتر نرگس جهان: عدم خشونت در ادبیات فارسی، دکتر چندرا شیکر: مثنوی نه سیهر، خانم دکتر ریحانه خاتون: بررسی انتقادی سراج‌اللفات، دکتر محمود فیاض: اثری به چاپ نرسیده باقرخان نجم‌الثانی، دکتر زاهد علی: تاریخچه سخنان مشایخ در هند، آقای سعید دهلوی: احوال و آثار ارادت خان واضح، بی. کی. سنپا: نگاهی به ترجمه راماین به فارسی.

دکتر شریف حسین قاسمی برای دو سال آینده رئیس بخش فارسی و عربی این کنگره انتخاب شده است.

۲- مراسم بزرگداشت استاد سید امیرحسن عابدی

مراسم مجللی برای بزرگداشت استاد معروف و محقق برجسته هند پرفسور سید امیرحسن عابدی و به منظور تقدیر از خدمات شایسته ایشان به زبان و ادب فارسی در اوایل ماه دسامبر از طرف بخش فارسی دانشگاه دهلی و انجمن استادان فارسی هند برگزار گردید. جناب آقای دکتر شنکر ویال شرما معاون رئیس جمهوری هند در این مراسم شرکت فرمودند و عابدی نامه، را که مشتمل بر مقالاتی از دانشمندان هند و ایران و افغانستان و پاکستان و بنگلادش می‌باشد و بخش فارسی دانشگاه دهلی آن را به چاپ رسانده است به استاد نامبرده تقدیم نمودند. بعضی از دوستان و همکاران و شاگردان استاد عابدی درباره شخصیت و مقام والا و ایشان در زمینه تحقیقات درباره زبان و ادب فارسی اظهار نظر کردند.

استاد عابدی نه تنها زندگی خود را برای پیشبرد تحقیقات زبان فارسی و ادب غنی این زبان در هند وقف کردند، بلکه سهم بزرگتر ایشان در این زمینه تربیت شاگردانی است که مثل خود ایشان با صمیمیت و بی‌غرضی مشغول پیشبرد هدفشان هستند. باید اقرار کنیم که بعد از استقلال هند استاد عابدی مطالعات فارسی را در دانشگاه‌های هند سروسامان مناسبی دادند و با کار و کوشش علمی و تحقیقی خود نشان دادند که زبان فارسی نه تنها برای ما هندبها زبان بیگانه‌ای نیست، بلکه زبانی است

که با فرهنگ غنی وارد هند شده و در طول قرن‌ها که در هند زبان رسمی و علمی و ادبی می‌بوده و در جنبه‌های مختلف اجتماعی هند ریشه گرفته است.

اگر بخواهیم گونه‌ای درست و معتبر هند در دوران قرون وسطی را ترسیم کنیم ممکن نیست از زبان فارسی چشم‌پوشیم، زیرا که منافع و مراجع مربوطه بیشتر به فارسی هستند که تاکنون در مراکز مختلف علمی و فرهنگی در هند و خارج از هند نگاه‌داری می‌شوند.

بیش از سیصد نفر استاد از دانشگاه‌های مختلف در دهلی و شخصیت‌های برجسته از خود این شهر تاریخی و قدیمی در این مراسم حضور داشتند. امید است که دوستان و همکاران و شاگردان استاد عابدی از شخصیت بزرگ جهان فارسی ایشان الهام گرفته، نهضت او را که هدفش پیشبرد زبان و ادب فارسی در هند می‌باشد ادامه دهند تا شمع فارسی در هند همیشه گوشه‌های گوناگون زندگانی اجتماعی هند را منور سازد.

۳- دوره بازآموزی زبان و ادب فارسی

در جامعه کلیه اسلامیة دهلی نو، از ۲۳ نوامبر تا ۱۲ دسامبر ماه ۱۹۹۰ یک دوره سه هفته‌ای بازآموزی زبان و ادب فارسی به سرپرستی کمیسیون اعانة دانشگاهی برگزار گردید. استادان و معلمان از دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های مختلف از سراسر هند در این دوره شرکت جستند. همچنین استادان ارشد از دانشگاه‌های مختلف سخنرانی‌هایی درباره موضوعات گوناگون زبان و ادب فارسی ایراد کردند. هدف این برنامه آشنائی استادان فارسی با جنبه‌های مختلف زبان فارسی و مساعی جدید و روش تازه برای تحقیق در موضوعات گوناگون زبان و ادب فارسی و تدریس آن بسبک مدرن بود.

سفر ایران طی سخنرانی خود به مقامات جامعه کلیه و استادان فارسی که در این مراسم شرکت داشتند اطمینان داد که همیشه آماده هر نوع همکاری جهت ترویج و گسترش زبان فارسی در هند می‌باشد. رایزن فرهنگی ایران در هند در این مراسم اظهار داشت که برگزاری این دوره در جامعه ملبه اسلامیة به سرپرستی کمیسیون اعانة دانشگاهی هند برای دوستان فارسی در سراسر جهان باعث خوشوقتی است، زیرا که برگزاری این دوره بازآموزی تصدیق می‌کند که زبان فارسی هنوز در این کشور اهمیت خود را از دست نداده و مقامات ارشد دولتی که در زمینه تحصیلات عالی برنامه‌ریزی می‌کنند، به رابطه این زبان و ادبیاتش با جامعه امروزی هند اذعان دارند. استادان هندی که در این دوره سه هفته‌ای بازآموزی درباره موضوعات مختلف سخنرانی و درس داشتند عبارتند از: استاد سید امیرحسن عابدی، پرفسور اظهر دهلوی، پرفسور محمد صدیق، دکتر شریف حسین قاسمی، پرفسور شعیب اعظمی، دکتر اسلم خان و دکتر مهدی خواجه پیری و غیره.

۴- سمینار شارحین غالب و آثارش در زبانهای دیگر

در دیوان غالب (دهلی نو) از ۱۴ تا ۱۶ دسامبر ۱۹۹۰ برپا گردید. رئیس جمهوری اسبق هند جناب آقای گیانی ذیل سینگ این سمینار را گشایش دادند. غالب در هند محبوبیت زیادی را به عنوان شاعر اردو زبان کسب نموده است، اما او خود می‌گوید:

فارسی بین تا بینی نقشهای رنگ‌رنگ بگذرد از مجموعه اردو که بیرنگ من است

دانشمندی از هند و پاکستان و ایران در این سمینار شرکت کردند و مقاله‌های تحقیقی و پرارزش خودشان را در پیرامون موضوع این سمینار ارائه نمودند. بخشهای جانبی پیرامون مقالات نه تنها

بر کیفیت سمینار افزود، بلکه در حقیقت متممی شد برای موضوع سمینار.

۵- مراسم بزرگداشت فردوسی

بمناسبت بزرگداشت هزارهٔ تدوین شاهنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران سمینار دو روزه‌ای را در دهلی نو از ۱۷ دسامبر تا ۱۸ همین ماه برگزار کرد. معاون محترم رئیس جمهوری هند جناب آقای دکتر شنکروپال شرما این سمینار را افتتاح کردند و در ضمن اظهارات خود باین مناسبت، اهمیت شاهنامه در تاریخ اجتماعی ایران را متذکر شده گفتند که روابط هند و ایران، چنانکه همهٔ ما مستحضر هستیم بسیار قدیمی است و هند به مناسبات بین دو کشور را اهمیت می‌دهد. امیدواریم این روابط ناگستی نه تنها برقرار بماند، بلکه بیش از پیش مستحکمت و گسترده تر شود. جناب آقای سید مظفر حسین برنی رئیس کمیون اقلیتهای هند ریاست این جلسه را به عهده داشت. یک نمایشگاه آثار چاپی و خطی فردوسی هم در روز افتتاح سمینار در محوطهٔ خانه فرهنگ در دهلی نو ترتیب داده شد. بعد از مراسم افتتاحیه، استادان و دانشمندان ایرانی که به ویژه برای شرکت در این مراسم به هند آمده بودند همراه با استادان هندی و دانشمندان پاکستانی مقالاتی دربارهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه به -ضار گرامی تقدیم نمودند. دانشمندان و مقالات آنها در این سمینار بدین قرار بود:

پرفسور سید امیرحسین عابدی: شاهنامه و هند، پرفسور شعیب اعظمی: فردوسی و علامه شبلی نعمانی، پرفسور اظهر دهلوی: شاهنامه و راماین، دکتر شریف حسین قاسمی: تاریخچهٔ پیدایش شطرنج در شاهنامه و اهمیت و مناسبت تاریخی آن، دکتر محمد یونس جعفری: واژه‌های هندی در شاهنامهٔ فردوسی، دکتر پاندینا: آئین سفیری و ضوابط سیاستمداری در شاهنامه، پرفسور محمد صدیق: تشبیه و استعاره در شاهنامهٔ فردوسی، دکتر محمد اسلم خان: انسان بینی در مبانی اعتقادی فردوسی، دکتر سید انوار احمد: توصیف تظاهر طبیعت و مسائل بشر در شعر فردوسی، دکتر سید سیف حسن رضوی (پاکستان): اخلاق رستی، دکتر آصفه زمانی: نگاهی کوتاه به تحقیق حافظ محمود شیرانی دربارهٔ فردوسی و شاهنامه.

۶- سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی سراسر هند

سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی سراسر هند از ۲۳ تا ۲۵ فوریه سال ۱۹۹۱ م در دانشگاه وشوابارتی، شانتی نکتی (بنگال) برگزار گردید. استادان فارسی از سراسر هند در این کنگره شرکت کردند. ولی به خاطر بی‌نظمی در برنامه‌های قطار و فرارسیدن امتحانات سالیانه در بیشتر دانشگاههای هند تعداد استادانی که در این کنگره شرکت جست در مقایسه با سالهای گذشته زیاد نبود. با این همه باعث خوشحالی است که اسامی استادان و دانشمندان زیادی از ایران در این کنگره شرکت کردند و هیجده نفر از آنها در نشستهای مختلف کنگره مقاله‌های خود را ارائه کردند.

جلسهٔ افتتاحیهٔ کنگره در عصر ۲۳ فوریه در ناگوربون (خانهٔ تاگور) به ریاست پرفسور شعیب اعظمی رئیس انجمن استادان فارسی سراسر هند برپا گردید. رئیس دانشگاه وشوابارتی پرفسور داس همپتا کنگره را افتتاح کردند.

لازم به تذکر است که رابندرانات تاگور نویسنده و شاعر و فیلسوف و نمایشنامه نویس نامدار هند که برندهٔ جایزهٔ نوبل هم بوده این دانشگاه را تأسیس کرده بود. تاگور به ایران علاقهٔ خاصی داشت. او به ایران رفته بود و در آنجا مورد استقبال پرحرارتی قرار گرفته بود. مدارک و اسنادی که مربوط به

بازدید تاگور از ایران و عکس‌العمل عموم مردم ایران نسبت به این مسافرتش می‌باشد، در آرشیو دانشگاه نامبرده وجود دارد و بمناسبت این کنگره در نمایشگاهی به معرض نمایش قرار گرفته بود. باید یادآور شد که خانواده تاگور با زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی علاقه ویژه‌ای داشت. پدرش مهارشی دیوبند رانات تاگور موسوم به مولوی زبردست، حافظ شیرازی بود و از دیوان حافظ مرتب فال می‌گرفت.

تاگور در چنین محیط فارسی دوستی دیده بجهان گشوده و در آغوشی پرورش یافت که رنگ و بویی از آن فرهنگ داشته که نتیجه هماهنگی و امتزاج فرهنگهای قدیم ایران و هند بود. طبیعی بود که تاگور در اثر این اوضاع با ایران و زبان و ادب و فرهنگ آن علاقه‌مند گردد. بنابر همین همبستگی مؤسس این دانشگاه با زبان و ادب و فرهنگ فارسی و فرهنگ مشترک هند که فرهنگ فارسی در تشکیل آن نقش مهمی را ایفا کرده است، انتخاب این دانشگاه برای برگزاری سیزدهمین کنگره استادان فارسی سراسر هند بسیار بهنگام و مناسب بود.

انجمن استادان فارسی سراسر هند هر سال جایزه استادی ممتاز را به یکی از استادان بازنشسته ممتاز فارسی اعطا می‌کند. امسال پرفسور محمد صدیق، استاد بازنشسته فارسی دانشگاه پتا (بهار) به دریافت این جایزه نائل آمد و رئیس دانشگاه وشوابارتی این جایزه را به او عطا کرد.

استاد سید جعفر شهیدی اعلام فرمودند که انجمن بین‌المللی استادان فارسی در ایران تشکیل شده است و استادان هندی باید آماده باشند تا در اولین اجلاس این انجمن که قرار است در سال ۱۹۹۳ م. در ایران برگزار گردد شرکت کنند.

استادان ایرانی و هندی که در جلسهای مختلف این کنگره مقالاتی را ارائه دادند عبارتند از: دکتر جلیل تجلیل: فردوسی و تاگور، دکتر اسماعیل حاکمی: سماع در طریقه مولویه، دکتر محمد علوی مقدم: عناصر روابط هند و ایران، دکتر احمد تفضلی: شاهنامه، دکتر رضا مصطفوی: تاگور در ایران، خانم دکتر حکیمه دیران: حماسه سیاوش با مقایسه‌ای با اساطیر، دکتر سید انوار احمد: احوال و آثار کمال‌الدین معاصر جامی، دکتر مهاجرانی: تاگور و آموزش و پرورش، دکتر سیدعلی سجادی: بیدل در دیار بیدلان، دکتر زبیر قریشی، دو مأخذ یک حکایت متنی معنوی، آقای منظر امام: غزل فارسی خواجه میردود، دکتر محمود فیاض: آثار ورا باقر نجم ثانی، دکتر اختر مهدی: سهم شهر الله‌آباد در تحول ادبیات فارسی، دکتر چندرا شیکر: چهار گلشن، خانم دکتر مهیندخت معتمدی: عارف نامداری از هند.

۷- سمینار شعر معاصر فارسی

در روز چهاردهم مارس ۱۹۹۱ سمینار یک روزه‌ای درباره شعر معاصر فارسی در دانشگاه دهلی برگزار گردید. استادانی از سه دانشگاه مختلف از دهلی در این سمینار شرکت کردند و مقالات خوب و سودمندی درباره شعر معاصر فارسی را ارائه دادند. سرپرست خانه فرهنگ آقای نورمحمدان گفتاری درباره شعر معاصر فارسی ایراد کردند که حاوی تقریباً همه جنبه‌های این موضوع بود. احوال و آثار ملک‌الشعراى بهار، فریدون توللی، استاد خانلری، نیما یوشیج و خانم پروین اعتصامی و بعضی دیگر از شعراى معاصر ایران در این سمینار مورد بررسی قرار گرفت و شرکت کنندگان توافق کردند که باید مادر هند آثار زیادی شعراى معاصر را شامل درس کتیم و سعی کتیم به روحیه کار این شاعران را بی ببریم.

طرح پژوهش فرهنگ افغانستان در تاریخ معاصر

درین سالهایی که افغانستان دچار دشواریهای سیاسی شد و بالمآل بخشی بزرگ از مردمش به چهار سوی جهان پراکنده شدند در بعضی کشورهای جهان پژوهش درباره آن سرزمین دامنه یافت. هم اکنون این مراکز برای تحقیق در احوال افغانستان در جهان شناخته شده است و البته هریک را هدف و مقصودی است مخصوص به خود.

۱- بخش افغان شناسی در فرهنگستان علوم شوروی (سابق) در مسکو

۲- کتابخانه افغانی Bibliotheca Afghanica که توسط یک مهندس معمار سوئیسی در شهری کوچک به نام لیستال / Liesthal (نزدیک زوریخ) تأسیس شد (از سال ۱۹۷۵) و دارای مجموعه‌ای غنی و اساسی از کتابها و نشریه‌هایی است که به زبانهای مختلف درباره افغانستان نشر شده است. این کتابخانه نشریاتی هم منتشر می‌کند و چون در شماره دیگری به معرفی این کتابخانه اقدام خواهیم کرد فعلاً از آوردن اطلاعات دیگر خودداری می‌شود.

۳- مرکز افغان شناسی دانشگاه نیراسکا که نام و مشخصات آن چنین است:

Centre for Afghan Studies

این مؤسسه از یک سال پیش به نشر مجله‌ای به نام Afghan Studies شروع کرده است.

۴- آرشیو افغانی وابسته به دانشگاه بوخوم (آلمان)

۵- مؤسسه تحقیقات افغانستان که در ایران تأسیس شده است.

دیگر طرح پژوهشی مستقلی با همکاری تنی چند از فضلاء افغانی و چند ایرانی علاقه‌مند تهیه شده است، چون مجله آینده پذیرفته است نتایج پژوهشهای آن را به تدریج به چاپ برساند درین شماره بیانیه مربوط به آن طرح به انضمام فهرست ادبا و شعرای افغانی به چاپ رسانیده می‌شود.

(آینده)

چون در زبان فارسی، پژوهش همه جانبه‌ای درباره فرهنگ گرانمایه افغانستان برای دوره‌ای که از نظر تقسیم‌بندی علمی تاریخی به «تاریخ معاصر» معروف شده است در دست نیست و چنین تحقیقاتی برای شناخت کشور نام‌آوری که با ایران دارای مشترکات فرهنگی، تاریخی، قومی عمیق و پیوسته است نخست مورد توجه و عنایت فرهنگی دست‌اندرانی از ایران قرار گرفت و سرانجام با همفکری و همسخنی چند ماهه با گروهی از فضلاء افغانستان که در ایرانند طرح پژوهشی گسترده که مؤکداً دور از هرگونه تمایل اجتماعی و سیاسی است بنیاد یافت و بدان «طرح پژوهش فرهنگ افغانستان در تاریخ معاصر» نام داده شد.

بنیادگذاران این طرح اعتقاد دارند که بسیاری از مطالب فرهنگی کشور افغانستان بطور نهادی و مشترک برای همگان ارزشمند است و اشراف و اطلاع بر آنها برای دانشمندان افغانستان و ایران ضرورت دارد.

بنیادگذاران این طرح معتقدند که اجرای آن دنباله خدمات گرانقدر و کوششهای ارجمند پنجاه شصت ساله همه موسسات و مراکز علمی و دانشمندی است که بیشتر در کشور افغانستان و نیز توسط دانشمندان ایران و خاورشناسان کشورهای دیگر انجام شده است و می‌خواهند در پی آن کوششهای

بارمند و در حد امکان، تازگیهای را در این راه نشان بدهند.

بنیادگذاران این طرح از پذیرفتن هرگونه پژوهشی که جنبه سیاسی و اجتماعی باشد معذورند. بنیادگذاران این طرح برای کمال یابی آن می‌کوشند از همه متخصصان واقعی هر رشته و هر کشور دعوت به همکاری کنند و از آگاهان و علاقه‌مندان انتظار دارند کسانی را که شایستگی نگارش هر یک از موضوعات مورد علاقه این طرح را دارند به ما معرفی کنند. بنیادگذاران این طرح کوشش می‌کنند همه پژوهشهایی که انجام خواهد شد منحصرأ و دقیقاً مبتنی بر موازین علمی باشد.

بنیادگذاران این طرح اعتقاد کامل دارند که پیشرفت و حصول چنین طرحی در مرحله اول منحصرأ بستگی به هماهنگی و همکاری دلسوزانه، حتی عاشقانه دانشمندان و فرهنگمندان افغانستان دارد و البته می‌باید از تحقیقات عالمانه متخصصان پرمایه کشورهای دیگر هم بهره‌ور شد.

بنیادگذاران این طرح کوشیده‌اند در تعیین مطالبی که باید به رشته پژوهش درآید همه موضوعهای مرتبط به فرهنگ قید شده باشد و البته عناوین دیگری که پیشنهاد شود مایه سپاسگزاری است.

بنیادگذاران این طرح فهرست عناوینی را که در نخستین مرحله کار در گروه اجرایی گرد آورده‌اند به دنبال این ورقه به آگاهی می‌رسانند.

بنیادگذاران این طرح برای پیشرفت سریعتر، کمکهای دوستانه، مخصوصاً ناشرانی که آمادگی انتشار کتابها را داشته باشند با سپاسگزاری می‌پذیرند.

بنیادگذاران این طرح حاصل پژوهشهایی را که دریافت می‌کنند به تدریج و بی‌وقفه در یک سلسله کتاب اهم از اینکه به صورت موضوع‌های منفرد بتواند تکثیر کنند یا به صورت مجموعه به چاپ خواهند رسانید.

بنیادگذاران این طرح از دانشمندان افغانستان مقیم ایران (به ترتیب الفبا)

عبدالرزاق آندی، عبداللطیف پدram، عبدالکریم تمنا، عبدالحمی خراسانی، عبدالقدیر رحین، شاه محمودشهباز، خسرو فارسی، نجیب‌مایل هروی، دکتر محمد سرور مولانی و از ایرانیان: ایرج افشار، کاوه بیات، چنگیز پهلوان، فریدون جنیدی بوده‌اند و گروه اجرایی آن خواهند بود. سعی آنان بر آنست که با دریافت پاسخهای علاقه‌مندان و اعمال همه امکانات خود هرچه زودتر بتوانند نخستین ثمره کوشش مشترک را عرضه کنند.

بنا به تصمیم بنیادگذاران، ایرج افشار مدیریت علمی طرح را به عهده خواهد داشت.

عناوین اصلی برای پژوهش

مآخذشناسی منابع اساسی اصلی

جغرافیا و آمار (معرفی ولایت‌ها)

سالشمار تاریخی

باستانشناسی (حفریات، ابنیه تاریخی، معماری)

جریانهای فکری و اجتماعی

تاریخ سازمانهای اداری و تشکیلات مملکتی (ادارات - بانکها - بیمه - جرگه)

تاریخ تشکیلات نظامی و انتظامی

دیپلوماسی و فرهنگی

تاریخ روابط فرهنگی

سیر پژوهشهای تحلیلی و تاریخی در افغانستان و در خارج

سیر تألیف و ترجمه و چاپ و نشر کتاب
 معرفی مراکز علمی و فرهنگی (انجمن ادبی - انجمن تاریخ - دائرة المعارف آریانا - آکادمی علوم و...)
 کتابخانه‌ها، موزه‌ها، نمایشگاهها (باتوجه به کارهای مربوط به نسخه‌های خطی)
 مدرسه‌ها و دانشگاهها (آموزش و پرورش)
 رسانه‌های عمومی (مطبوعات - کنگره‌ها - رادیو و تلویزیون...)
 ادبیات (داستان - شعر - نمایشنامه در هریک از زبانهای فارسی و پشتو - تحقیق در علوم ادبی - نقد ادبی)
 زبانشناسی (زبانها - گویشها - اطلس گویشهای افغانستان - دستور زبان فارسی...)
 مردمشناسی و فرهنگ عامه (مجموعه فولکلور...)
 هنر (موسیقی - نقاشی - مجسمه‌سازی - تئاتر - خوش‌نویسی - صحافی)
 صنایع دستی (چوبکاری - قالی‌بافی - بافندگی - سنگ تراشی - فلزکاری...)
 دین و کلام (مذاهب و فرق - حوزه‌های علمیه)
 عرفان و تصوف (سلسله‌ها - ملنگها - خانقاهها - مزارات عرفا و مراسم آنها)

عبدالقدیر رحیم

ادیبان و شاعران و دانشمندان افغانستان (در هشتاد سال اخیر)

نخستین اقدامی که برای اجرای طرح مذکور در فوق انجام شد درخواست از فاضل گرامی آقای عبدالقدیر رحیم بود که فهرستی از ادبا و شعرا و دانشمندان و پژوهشگران ادبی افغانستان درین یکصد سال اخیر را که آثار و آراء و اشعارشان به وسیله مجلات و نشریات و رساله‌های علمی و تحقیقی منتشر شده است (و متأسفانه دانشمندان و فضلاء ما با همگی آنها آشنایی نداشته‌اند) فراهم کنند. قطعاً این فهرست کمک بزرگی است بدین منظور. این فهرست فعلاً بدون توجه به اینکه کدام یک از نام رفته‌گان در میان ما نیست و به سرای جاودانی رفته است منتشر می‌شود تا فضلاء دیگر افغانی آن را تکمیل کنند و کنار هر اسم سال تولد و احياناً مرگ را بنویسند و برای درج دیگر باره به دفتر آینده بفرستند.

آینده

معرفی رجال فرهنگی یک جامعه کاری است نسبتاً مشکل، مخصوصاً سالهای بحرانی دهه اخیر قرن حاضر و جریانهای سیاسی سبب شد تا پیوندهای عاطفی ادیبان و شاعران منقطع شود. بنابراین در چنین جو اجتماعی، تهیه مجموعه‌ای که دارای ابعاد پر بار باشد و تصویر درستی از شخصیت‌های فرهنگی ارائه دهد، تلاشهای وسیعی را می‌طلبد. تاکنون کارهایی در این زمینه صورت پذیرفته اما بیشتر آنها دارای نقائص چشمگیری است و نیاز ارباب رجوع را برآورده نمی‌سازد. پس کار را تقریباً از نو شروع کرده‌ام. فهرست اسامی زیر تغییر پذیر است، چه ممکن است نام بزرگانی از قلم افتاده باشند و یا نامهایی درین صورت باشد که جایگاه فرهنگی آنها مسلم نیست.

حاجی، الله قلی (شاعر)
 حافظه، هروی (شاعر)
 حافظه، خلیل الله (شاعر)
 حاجی، ابراهیم (شاعر)
 حباب، میرحاجی الله (شاعر و نویسنده)
 حبیب، اسماعیل (شاعر و نویسنده)
 حبیب، قدیر (نویسنده)
 حبیبی، شاه محمد (نویسنده)
 حبیبی، عبدالصغیر (نویسنده و مورخ)
 حرا، سید نور فرخ (شاعر)
 حوزین، میر محمد شاکر (نویسنده)
 حسینی، غلام مدینه (نویسنده)
 حسن زاده، حسن (شاعر)
 حضرت، سید غلام حضرت (شاعر)
 حکیم، علی (شاعر)
 حمید بلخی، (نویسنده)
 حنیف، محمد حنیف (نویسنده)
 حیا، احمد صدیق (نویسنده)
 حیدری، غلام حیدر (شاعر)
 حیدری، محمود (شاعر و نویسنده)
 حیران، ملا شمس الدین (شاعر)
 حریت، غلام محمد (شاعر و نویسنده)

ح

خانج، محمد ایوب (شاعر)
 خان، ملا عثمان (شاعر)
 خبیری، غوث (شاعر)
 خراسانی، هدایتی (نویسنده)
 خسته، خان محمد (شاعر)
 خلیل، ابراهیم (شاعر)
 خلیلی، خلیل الله (شاعر و نویسنده)

د

داسی، عبدالعظیم (شاعر)
 دانشور، علی (نویسنده)
 دانشیار، عبدالعزیز (نویسنده)
 درانی، احمد علی (شاعر)
 دروازی، سید سعید بیگ (شاعر)
 دروازی، میرت (شاعر)
 دلجو، میر خداداد (شاعر)
 دزداده، هروی (مخالف)
 دهقان، غلام سرور (نویسنده و شاعر)

ذ

ذبیح، محمد اسماعیل (نویسنده و شاعر)
 ذبیحی (ارحمن)، ذ (شاعر)
 ذره، ملا عبدالقادر (شاعر)
 ذره، میرزا بوری (شاعر)
 ذوقی، میر غلام (شاعر)

ر

راحی، قیام الدین (نویسنده)
 راقی، میر محمد امین (شاعر)
 راقم، محمد حسین (شاعر)

بشیر، سید علی اصغر (نویسنده و شاعر سخن)
 بلبل، سید کاظم (شاعر)
 بلخی، سید اسماعیل (شاعر و نویسنده)
 بنوال، سید محمد فضل (نویسنده)
 بهائی، سید جهان الدین (شاعر)
 بهروز، محمد حسین (شاعر)
 بهرینه، نورالحق (شاعر)
 بهرین، دیوانی (شاعر)
 بیتاب، عبدالمنان (شاعر)
 بیگانه، محمد موسی (شاعر)
 بیرنگ، گوهر دامن (شاعر)
 بیریا، عبدالاحد (شاعر)
 برید، (مترجم)
 بیوان، عبدالرزاق (نویسنده و شاعر)

پ

پادشاهی، مولوی محمد عثمان (نویسنده)
 پالیز، حنیفی، (نویسنده)
 پندرام، عبداللطیف (شاعر و نویسنده)
 پریشان، عبدالقادی داری (شاعر و نویسنده)
 پریشان، محمد عثمان (شاعر)
 پژمان، بهتاری (شاعر)
 پژمان، عارف (شاعر)
 پژواک، عبدالرحمان (شاعر و نویسنده)
 پنجشیری، غلام دستگیر (نویسنده)
 پندار، عبدالعظیم شایق (شاعر)
 پورخانی، سید القادر (نویسنده)
 پویان، غلام رسول (شاعر)

ت

تاج، سعاد تملوک (شاعر)
 تاج، ملا تاج محمد (نویسنده)
 تالیب، عبدالاحد (شاعر)
 تانها، عبدالکریم (شاعر)
 توروپانگه، نجیب (نویسنده)
 توفیق، حسین (شاعر و نویسنده)
 تهناسب، نظام الدین

ث

ثاقب، میرزا خداداد (شاعر)
 ثاقب، میرزا غلام حسین (شاعر)
 ثبات، میر محمد اعظم (شاعر)
 ثریا، واحدی (شاعر)

ج

جاهد، عبدالصمد (شاعر)
 جلالی، جلال الدین (شاعر)
 جلالی، (بلدغریس)، آ (شاعر)
 جلی، عبداللطیف (شاعر)
 جمیل، میر اسماعیل (شاعر)
 جراد، شمیم (شاعر)
 جرم، عبدالعالمک (شاعر)

ح

آ

آرزو، عبدالرسول (شاعر)
 آرزو، عبدالغفور (شاعر و نویسنده)
 آرزو، عبدالله (شاعر)
 آرمین پور، عبدالصغیر (نویسنده)
 آمل، شیر احمد (نویسنده)
 آنگه، عبدالحمید (شاعر)
 آه، میر عبدالصغیر (شاعر و نویسنده)
 آهنگ، کاظم (نویسنده)
 آینه، یوسف (شاعر و نویسنده)

الف

انیر، دکتر امیر محمد (نویسنده)
 انیم، عبدالسلام (نویسنده و شاعر)
 انیس، فرامی (شاعر)
 احمد، احمد علی شاه (نویسنده)
 اده، میرزا عطاء الله (شاعر)
 افغان، پروک (نویسنده)
 ابد، نظام الدین (شاعر)
 اسلم، میر محمد اسلم (شاعر)
 اسیر، حیات الدین (شاعر)
 اسیر، عبدالغیاث (شاعر)
 اسفندیار، غلام صدق (شاعر)
 اسفندیار، غاروف (نویسنده)
 اسطی، غلام جیلانی (شاعر)
 افضل، محمد افضل (شاعر)
 افغان پوره، امین (نویسنده)
 افندی، قادر (نویسنده)
 افندی، هاشم (نویسنده)
 اکبر، نورماچ (شاعر)
 اکرم، محمد اکرم (شاعر)
 اکسیر، میر احمد (نویسنده)
 افندی، گل پانچ (شاعر و نویسنده)
 الهام، محمد رحیم (نویسنده و شاعر)
 افغانی، سید هدایت الله (شاعر)
 امنی، صفر علی (شاعر)
 امیدی، عبدالرزاق (شاعر)
 امیری، ناصر (نویسنده و شاعر)
 انصاری، میرامان الدین (نویسنده)
 انصاری، نجم الدین (نویسنده)
 انگار، فیض محمد (نویسنده)
 انیس، غلام محی الدین (نویسنده)
 انوسا، پرویز (نویسنده)
 ایشان، خداداد (شاعر)

ب

باغتری، مصطرب (شاعر)
 باغتری، واصف (شاعر و نویسنده)
 باقی، ملا عبدالرزاق (شاعر)
 بدیع، عبدالله (شاعر)
 بدیع، میر شهاب (شاعر)
 بروشاه، عبدالغفور (نویسنده)
 بسمل، بسمل الله (شاعر)
 بسمل، محمد انور (نویسنده)

واقی، حشمت‌الله (شاعر)	مسترار، عبدالرب (نویسنده)	حق
وحدانی، محمد آصف (شاعر)	مسترار، غلام شاه (شاعر)	غرواح، نزاری (شاعر)
وحیث، بدخشی (شاعر)	سوروی، محمد عجم (نویسنده)	ضعیفی، میر عزیزالحق (شاعر)
وحیسی، عبدالغفور، بیلاب (نویسنده)	سلجوقی، برون (شاعر)	ضیاء، طاریزاده (شاعر)
وحیسی، میرزا عبدالرحیم (شاعر)	سلجوقی، سراج‌الدین (نویسنده)	ط
وسام، انور (نویسنده)	سلجوقی، صلاح‌الدین (منتقد)	طالب، تندعلوی (شاعر)
ویثاقی، عبدالعظیم (شاعر و نویسنده)	سلجوقی، فکری (نویسنده)	طالقانی، نصرالله (شاعر و نویسنده)
ویستی، محمدظاهر (شاعر)	سلطانی، ضیاگل (شاعر)	طیبی، عبدالعظیم (نویسنده)
وشاد، عبدالشکور (نویسنده)	سلیم، سمرت (موسیقیدان)	طرزی، غلام محمد (نویسنده)
وشیاء، سیدقاسم (نویسنده)	سنا، نثارالله (نویسنده)	طرزی، محمود (نویسنده، شاعر و مترجم)
وصین، عبدالقدیر (نویسنده)	سنگوار، سید فضل احمد ایمان (شاعر)	طهوری، ناصر (شاعر)
وصیای، یواجمد (شاعر)	سید، آصف (شاعر و دانشجو)	ظ
وصوی، علی (نویسنده)	سید، علی خواجہ (شاعر)	ظہوری، عبدالله (شاعر)
رفعت، احمد صیاد (شاعر)	سید، میریچہ (شاعر)	ظہر، غلام ظاهر (شاعر)
رفیعی، احمد شاه (شاعر)	سید احمد خان، ملکت‌اشعرا (شاعر)	ط
رفیعی، عبدالنسیب (شاعر)	سیستانی، محمداعظم (نویسنده)	ع
رفیم، عبدالاحد (شاعر)	سیمین، حسن‌زاده (شاعر)	عابد، گل احمد (شاعر)
رفیقین، حبیب‌الله (شاعر)		عابد، ابوالقاریب (شاعر)
رفیعی، میرزا عبدالغفور (شاعر)	ش	عاجز، داماد (شاعر)
ربکاکی، محمد افضل (نویسنده)	شامل، سید محمدحسین (شاعر)	عاقص، غلام جیلانی (نویسنده)
روان، رفادی، عبدالغفور (نویسنده و مترجم)	شایق، اقدی (شاعر)	عارف، محمد علی (شاعر)
روسی، محمد صدیق (نویسنده)	شایق، جمال (شاعر و نویسنده)	عاصی، عبدالغفور (شاعر)
روستا باهنری، نثار (شاعر)	شایق، میر عبدالعلی (نویسنده)	عاشقانی، سید محمدفرعیم (شاعر)
روشان، ؟ (نویسنده)	شایق، میر غلام حضرت (شاعر)	عاشق، سردار محمد (شاعر)
روق، محمدعلی (نویسنده)	شایگان، شجاع‌الدین (نویسنده)	عزیزی، سردار محمد (شاعر)
روشن، محمد عزیز (نویسنده)	شایگر، پروادیان (شاعر)	عزیزی، میر سیف‌الدین (شاعر)
رونی، عبدالرزاق (شاعر)	شرقی، عصمت‌الله (شاعر)	عزیزی، عالیہ (شاعر)
روحینا، کریم (نویسنده)	شجاع، میر علی امیر (نویسنده)	عشرت، قندھاری (شاعر)
روہ، نجفعلی (نویسنده و شاعر)	شغلی، نازق (نویسنده و شاعر)	عشرتی، صوفی غلام‌نبی (شاعر)
رونگر، فریخ (نویسنده)	شمسی، عبدالله (شاعر)	عطار، هروی، محمد علی (مطالعه)
روثورد زریاب، محمد اعظم (نویسنده)	شفیق، محمد موسی (نویسنده)	عطی، فریدون (شاعر)
روین، دکتر سید مقدم (نویسنده)	شکوہی، نظام‌الدین (شاعر)	حلو، زادنبی، سید حیدر (نویسنده و شاعر)
ریاضی، محمد یوسف (نویسنده)	شمس، شمس‌الدین (شاعر)	علی زوی، صبا (نویسنده)
	نسب‌الدین، دروازی (شاعر)	حیسی، بلخی (شاعر)
ر	شمع، وزیر محمد رفیق (نویسنده)	ح
رارح، محمد یونس (نویسنده)	شورش، غلام محمد (نویسنده)	حبار، غلام محمد (مورخ)
ردگو، فضل‌الله (شاعر)	شهاب، محمد صدیق (نویسنده)	حبار، احمد، مینہ گل (نقاش)
ریباب، بیوزمی (نویسنده)	شهرستانی، شاه‌علی اکبر (نویسنده)	حکیم، محمدشاه (شاعر)
زحما، علی محمد (نویسنده و مترجم)	شہید، سید محمد عمر (شاعر)	حکیم، میر عبدالعزیز (شاعر)
	شہید، غلام حسن (شاعر)	حسنگین، مرانی (شاعر)
ژ	شہید، محمد رسول (شاعر)	حنی، عبدالغنی (نویسنده)
ژوبلی، محمد حیدر (نویسنده)	شہید، محمد درجیم (شاعر)	خواص، محمد علم (نویسنده و شاعر)
		خیرتہ، غلام سخی (نویسنده)
س	ص	ف
سالم، طوره خواجہ (شاعر)	صابر، محمد اکبر (شاعر)	فاروق، محمود (نویسنده و شاعر)
سانی، عبدالظاهر (شاعر)	صابر، محمد حسین (شاعر)	فدائی، عبدالاحد (شاعر)
سائق، میرزا محمد امین‌اعلی (شاعر)	صابی، محمد طاهر (نویسنده)	فدائی، هروی، برانقی (شاعر)
سازمان، سید مومن (شاعر و نویسنده)	صابی، محمد سرور (نویسنده)	فرخانی، ناصر (شاعر)
سجادزی، میر علی اکبر (نویسنده)	صافی، محمد عثمان (نویسنده)	فرخانی، غلام حضرت (شاعر)
سحاب، ہارمہ (نویسنده)	صافی، جلال‌الدین (نویسنده)	فرهاد، مولوی (شاعر)
سراہنگہ، محمد حسین (موسیقیدان)	صافی، شمس‌الدین (نویسنده)	
سردار، گابلی (نویسنده)	صراحت، لیل (شاعر)	
سردار، محسن خان (شاعر)	صبر، بیگ محمد (نویسنده)	
سردار، محمد عزیزخان (شاعر)	صفا، ابراہیم (شاعر و نویسنده)	

فرهنگ، محمد هدیق (مورخ)
 فرید، عبدالحمید (نویسنده و شاعر)
 فطرت، محمد صادق (فخرنویس)
 فکرت، آصف (تاریخ نویس)
 فکرت، صالح محمد (شاعر)
 فلاح، غلام قاروق (شاعر)
 فکری، عبدالغفور (نویسنده)
 فوظلایی، وکیلی (نویسنده و خطاط)
 فیض محمد،

ق

قاری، عبدالغلام (شاعر)
 قاری، محمد غوث (شاعر)
 قاری، میر محمد اسماعیل (شاعر)
 قاری زاده، فنیاء (شاعر)
 قاضی، غلامحیدر (شاعر)
 قائل زاده، صفی الرحمن (شاعر)
 قاسمی، فضل الله (شاعر)
 قریش، مراد امین (شاعر)
 قریشی،
 قنبره، حفیظ الله (شاعر)

ک

کاکظمی، محمد کاظم (شاعر)
 کانون، هدیق (نویسنده)
 کورگر، محمد اکبر (نویسنده)
 کریم پور، سائیر (نویسنده)
 کشککی، صباح الدین (نویسنده)
 کشکی، برهان الدین (نویسنده)
 کھاضی، ناصر (شاعر)
 کوهدانی (بیرنگند)، محمد عارف (شاعر و نویسنده)
 کھڑا، احمد علی (تاریخ نگار)
 کھڑا، یوسف (نویسنده)

گ

گورک، حاجی سید اسماعیل (شاعر)
 گوهری، سید صادق (شاعر)
 گوهری، سید صدیق (شاعر)
 گزہ، محمد سرور (نویسنده)

ل

لائق، سلیمان (شاعر و نویسنده)
 لودین، عبدالرحمان (نویسنده)
 لویب، حیدر (شاعر)

م

مایل، غلام رضا (شاعر و نویسنده)
 مایل، مرویہ نجیبہ (نویسنده)
 مایح، اسماعیل (نویسنده)
 مرہمہ، محبوبہ (نویسنده)
 مہرورج، بیہ الدین (نویسنده)
 مہرورج، شمس الدین (نویسنده)
 مہجورہ، صفورا (نویسنده)
 مہجورج، کابلی (شاعر)

محقق، (نویسنده)
 محمدی، ملا محمد شاہ (شاعر)
 محسوبی، عبدالرحمان (نویسنده)
 محذوم، رحمت... (شاعر)
 محذوم، غلام محمد (شاعر)
 محضی، (شاعر)
 مخلص، بدیع حسنی (شاعر)
 مخلص، میرزا محمد محبوب (شاعر)
 مددی، (موسیقیدان)

مزاری، عزت (نویسنده)
 مزہ، عبدالحمید (شاعر)
 مستمند، امیر محمد (نویسنده)
 مستننی، عبدالعلی (شاعر)
 مستفی، عبدالکریم (شاعر)
 مسلم، عبدالاریب (شاعر)
 مصلح، میر زمان الدین (شاعر)
 مطہری، سید ابوطالب (شاعر)
 مطہری، بدیع حسنی (شاعر)
 مطہری، گری (نویسنده)
 معنون، میرزا محمد (شاعر)
 مقبل، خان جانی (شاعر)
 منصور، حفیظ (شاعر)

منگل، سردار محمد (نویسنده)
 مروج، میرویس (نویسنده)
 مروزہ، وحسی (شاعر)
 مولائی، سرور (نویسنده)
 مہجور، عبدالستار (شاعر)
 مہجور، غلام مصطفی (شاعر)
 مہجور، کابلی (شاعر)
 میثاقی، عبدالکریم (نویسنده)
 میر، نادر شاہ (شاعر)
 میرزا، سید کریم (شاعر)
 میرزا، عبدالسلام (شاعر)
 میرزا، محمد جان خان (شاعر)
 میوندوال، محمد حاتم (نویسنده)

ن

نایغ، شمس الدین (شاعر)
 ناچ، بدیع حسنی (شاعر)
 نادم، رستاقی (شاعر)
 نادم، حبیبی (شاعر)
 نادرزادہ، (شاعر)
 ناصر، امیری (شاعر و نویسنده)
 ناظم، مروی (شاعر)
 ناظمی، لطیف (شاعر و نویسنده)
 نادر، سید میرک (شاعر)
 نایب، نقی (شاعر)
 نثار، میر عبدالغلام (شاعر)
 نجفی، بیاضی (شاعر)
 ننگہ نی،... (شاعر)
 ندیم، بلخی (شاعر)
 ندیم، عبدالغفور (شاعر)
 ندیم، نادر شاہ (شاعر)
 نزار، محمد اسلم (شاعر)
 نژی، جلوه (شاعر)

نعمتی، محمد کریم (شاعر)
 نظام، نظام الدین (شاعر)
 نظری، گل احمد (نویسنده)
 نعیمی، علی احمد (شاعر)
 ظفری زاده، فریدون (شاعر)
 نکبخت، حمیرا (شاعر)
 نگہنامہ سیدی، محمد نسیم (نویسنده)
 نبوی، غلام حبیب (شاعر)
 ننگیال، اسحاق (نویسنده)
 نورانی، جلال (نویسنده)
 نورستانی، محمد اکبر (نویسنده)
 نوید، غلام احمد (شاعر و نویسنده)
 نوید، صلاح، حلیل احمد (شاعر)
 نیسان، حیدر (نویسنده)
 نواب رحیمی، عبدالغفور (نویسنده)
 ہوار، (شاعر)

و

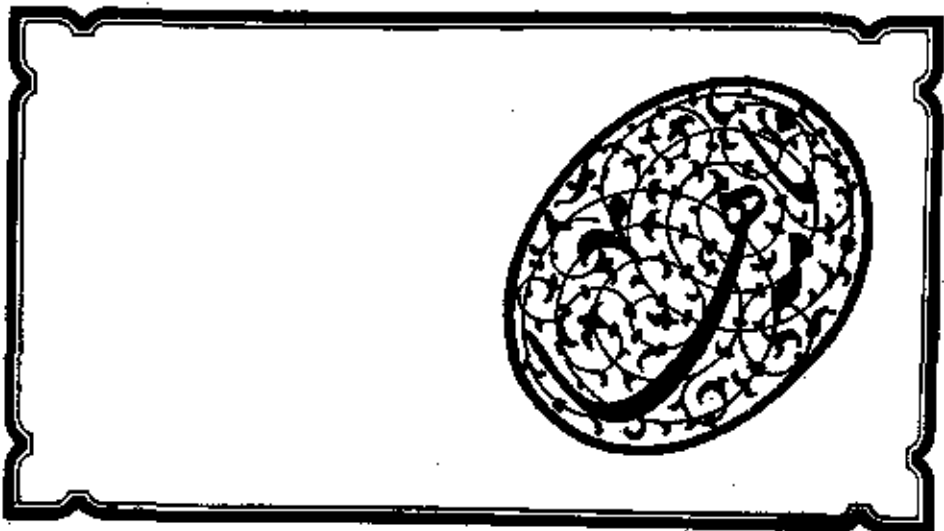
واستہ، فریدون (شاعر)
 واعظ، محمد سرور (شاعر)
 والا، حفیظ الله (شاعر)
 والہ، عبدالحق (شاعر)
 وثیق، عبدالدین (شاعر)
 وحدتہ، اسماعیل (شاعر)
 وحدت، عبدالکریم (شاعر)
 وساد، رشاد (شاعر)
 وکیلی فوظلایی، عزیز الدین (نویسنده و خطاط)
 ونگہ عزیز الدین (شاعر)
 ولایتی، (نویسنده)

ہ

ہاشمی، سید محمد (شاعر)
 ہاشمی، میر حیدر شاہ (شاعر)
 ہدای، (نویسنده و شاعر)
 ہمایون، سرور (نویسنده و محقق متون)

ی

یارقین، شفیقہ (نویسنده)
 یاقوت، محمد صابر (شاعر)
 یحیی، محمد (شاعر)
 یحیی، محمد رفیق (شاعر)
 یسا، گل احمد (نویسنده)
 یسگی، شاہ عبدالغلام (شاعر)
 یوسفی، ہارون (فخرنویس)



نامه‌ای از قاهره

قاهره: ۱۹/۲۳/۱۹۹۰

... بعد از عنوان

اینکه بار دیگر بعد از مدتها انتظار و شوق دیدار، باب مکاتبه که نصف ملاقات و مصاحبه با آن برادر عزیز و مهربان است باز شد نصیحتی است که نمی‌توانم شکر آن را بجا بیاورم و اگرچه سالها است بیدیدار مشرف نشده‌ام و وام مراسله لهیب آتش سوزان فراق دوستان را تا حدی می‌تواند خاموش کند و تسلی بخش باشد... امید است این نامه را در ساعت نیک و در کمال صحت و عافیت مطالعه فرمایید و همیشه در اعمال علمی و فرهنگی خود موفق باشید.

بنده لله الحمد صحت و عافیت دارم و اگرچه مدت هشت سال می‌شود از دارالکتب تقاعد کرده‌ام، الهی الآن در دانشگاههای مصر بخدمت فرهنگ اسلامی و تدریس زبان و ادبیات فارسی و ترکی مشغولم. در دارالکتب اعمال بیلوگرافی متعدد الاجرائی که در زمان مأموریتم انجام داده و بمطبعه کتابخانه تسلیم داده بودم یکی بعد دیگری بچاپ می‌رسد، علاوه بر فهرست مخطوطات فارسی (دو جلد) و فهرست وصفی مخطوطات فارسی مزین با مینیاتور و فهرست مؤلفات جامی که قبلاً طبع شده بود، فهرست مطبوعات عثمانی با اندکس آن در سه جلد سه سال پیش چاپ شد، اینک هر سه یک جلد از فهرست مخطوطات ترکی عثمانی (که پنج جلد است) بطبع می‌رسد.

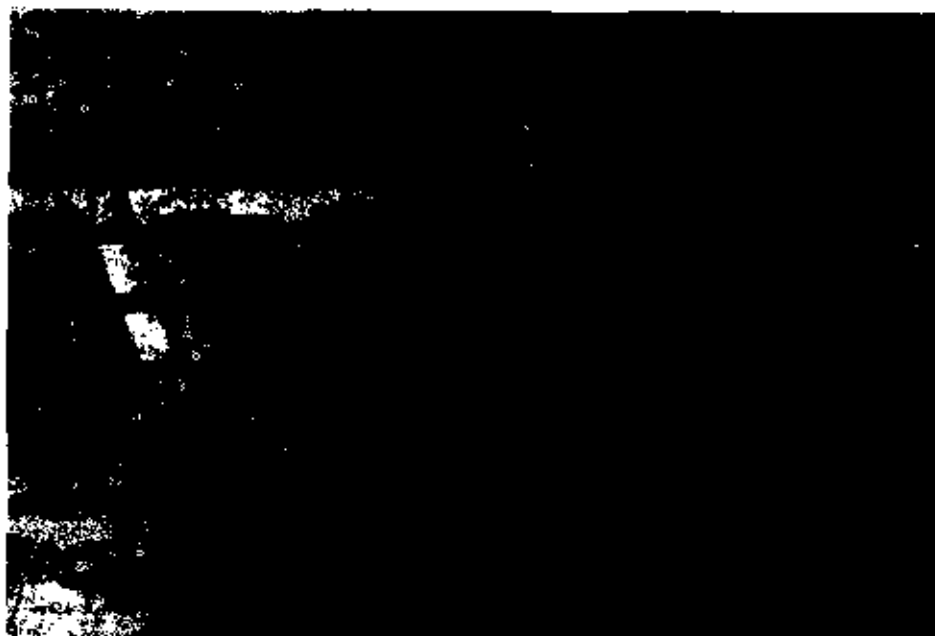
علاوه بر آن بطبع فهرست مطبوعات فارسی که از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۸۰ در کتابخانه ملی مصر (دارالکتب القویة) محفوظ است آغاز کردیم و مشغول تصحیح تجارب طبع آن هستیم. ممکن است [اگر عمر باقی باشد تا سال ۱۹۹۲ طبع آن بانجام برسد.

در مطبعه دو فهرست دیگر در انتظار طبع است: یکی ملحق فهرست مطبوعات ترکی عثمانی و دیگری فهرست مطبوعات ترکی که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۸۰ با حروف لاتینی بکتابخانه وارد شده

است.

به این صورت قراری که ملاحظه می‌فرمایید تمام مخطوطات و مطبوعات شرقی که از تاریخ انشای دارالکتب تا سال ۱۹۸۰ در کتابخانه موجود است در پانزده جلد بچاپ رسید و می‌رسد. امیدوارم عمل صالحی که جالب رضا و دعای نیک مطالبین گرامی باشد تقدیرشان کرده باشم. اما نسبت به مؤلفات فارسی حضرت پدر امجدم که بخط مبارکشان نگاهداشت شده و چاپ نشده بود، همه آنها را به طریقه اوست بچاپ رسانیدم و خالصاً لوجه‌الله توزیع کردم که بعضی از آنها را خدمت فرستاده بودم. اگرچه ضمیمه پیری و عارضه بعضی امراض و مشغولیت‌های دیگر کارها را به تعویق هم می‌انداخت شکر که به برکت دعای والدین و دوستان و احباب همین قدر موفق شده‌ام. یک شماره از مجله آینده (جلد ۱۵ شماره ۵-۲) سال ۱۳۶۸ هـ ش با دو کتاب از مشهورات بنیاد موقوفاتی شادروان دکتر محمود افشار که عبارت از جلد پنجم نامواره دکتر محمود افشار و کتاب تاریخ و زبان در افغانستان از آقای نجیب مایل هروی است بدستم رسید، خیلی ممنون و متشکرم. فرمایش آن دوست گرامی نسبت به نگارش بعضی مقاله‌های متعلق به ایران‌شناسی و تعلیم زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های مصر امریست که انشاءالله اگر صبرم باقی و احوال صحیح‌ام مساعد نگارش آن باشد انجام داده خواهد شد.

در سال ۱۹۷۷ مقاله‌ای مفصل تحت عنوان «الکتاب الایرانی فی مصر» در کتابی که از طرف مرکز فرهنگی ایران در قاهره با اسم «جوانب من الصلات الثقافیة بین ایران و مصر» چاپ شده بود منتشر رسانیده بودم. شاید بمطالعه‌تان رسیده باشد. درین مقاله معلومات خوبی از تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های مصر و مؤلفات اساتید محترم مصری هست، ولی از آن تاریخ بعد کتابها و



پژوهشهای تازه‌ای در موضوع مطلوب با انتشار رسیده است که اگر بتحریر مقاله مطلوبه موفق شوم ذکر آنها خواهد رفت؛ انشاء الله تعالی.

در خاتمه از درگاه خداوند متعال بجناب عالی دوست گرامی‌ام و سائر دوستان عزیز و افاضل ایران صحت و عافیت و مزید موفقیات خواهانم.

با احترام وافر و شوق دیدار و سلام دوستدار شما

نصرت‌الله مبشرالطراوی

۱۹۹۰/۹/۲۳

۳ ربیع‌الاول ۱۴۱۱ ه.س

آینده

نصرت‌الله مبشرالطراوی از خاندانی ارجمندست از مردم بخارا که سالهائی در افغانستان بودند و حال سی‌چهل سال است که در مصراقامت گزیده‌اند. پدرش از فضلا و علمای طراز اول بود. اطلاعاتی که مرقوم داشته‌اند حکایت دارد از علاقه‌مندی و پشتکاری که در سالهای خدمت در کتابخانه ملی قاهره در معرفی نسخه‌های فارسی و کتابهای چاپی فارسی و ترکی صرف کرده‌اند و حاصلی چنین گرانقدر بر جای گذاشته‌اند.

نامه ایشان که یادگار فارسی نویسی خاندانی فارسی زبان از مردم ماوراءالنهرست با سرت بچاپ می‌رسد و چون مقاله ایشان راجع به کتاب ایرانی در مصر را ندیده و نخوانده‌ایم امیدواریم به همین زبان زیبا و استوار و دلپذیر بنویسند و برای چاپ بفرستند.

به یادگار عکسی را که با ایشان در سال ۱۳۵۵ در قاهره برداشتم در اینجا با تجدید مراتب احترام و مودت چاپ می‌کنم.

ابرج افشار

نامه‌ای از کشمیر

... سلام بر شما

سلامی جو بوی خوش آشنائی- و درود: درودی چو نور دل پارسایان

... خبر درگذشت دکتر خانلری گرانقدر برای ما و مخصوصا برای من جگرسوز بود، زیرا دکتر خانلری نظر خاصی برای مرتفع نمودن دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه کشمیر که آنجا به عنوان مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران دوره بازآموزی زبان فارسی برای مدت سه هفته تشکیل دادند، را داشتند. درگذشت وی واقعا لطمه‌ای است بزرگ که به چنین دانشگاهها در هند و پاکستان و کشورهایی که زبان و ادب فارسی در آنها تدریس می‌شود وارد آمده- خداوند متعال به نور رحمت خویش مرقد وی را منور دارد! آمین. بدین وسیله من به دوستان صمیمی و افراد خانواده سوگوار آن پاسدار فرهنگ ایران تسلیت عرض می‌کنم. من دوستان دانشمند و مریبان رفوف ایران را هیچوقت فراموش نکرده‌ام خاصه شخص شما را که همیشه در کتابخانه مرکزی ایران در مورد مطالعات و پژوهشهای ادبی از من راهنمایی می‌فرمودید، با چهره شاداب و خندان بقدر وسعت هرچه من از محضر شخص شما در کار پژوهش و تلاشهای ادبی اندوخته‌ام آن را مثل متاعی عزیز نگاه داشته‌ام و هر وقت آن را به مصرف

می‌رسانم از منت‌های شما تذکر می‌دهم و تشکر می‌کنم.

این سعادت من است که شما هم بنده را فراموش نفرموده‌اید و این پرواضح است از ارسال داشتن مجله مهم تحقیقی و ادبی آینده که چندین شماره از آن موصول گردیده همراه با افغان نامه (دو جلد)، کتاب آینده (چهار جلد)، سیاست اروپا (یک جلد) و نامواره دکتر افشار (در چهار جلد - جلد دوم آن نرسیده). اما تقریباً از یکسال بلکه بیشتر مجله آینده برای من نمی‌آید و شاید درین مدت اگر کتابی هم تحت نظر شما از اداره موقوفات دکتر افشار منتشر گردیده باشد آن هم موصول نگردیده است. دورستان را به احسان یادکردن همت است ورنه هر نخطی به پای خود شرمی افکند (صائب)

لطفاً آینده را و نامواره و یا کتابهایی را که از اداره مزبور انتشار می‌یابد قطع نفرمائید و آب این حوض فیض بخشی را برای من در جریان دارید. بر شما هم لازم است که به عنوان پژوهشکار و محقق سرشناس و دوست قدیمی بنده چراغ زبان و ادب فارسی را در خانه اینجانب که در حدود چهار صدسال تاریخ روایت فارسی دانی و ایران دوستی را دارد، روشن نگاه دارید. آخوند ملا شاه بدخشی (رح)، مرشد دارا شکوه پسر پادشاه شاهجهان، که چهل سال از عمر خود را در خانقاهی واقع در کوه ماران در «نری نگر» پای تخت کشمیر به سر برده و از بدخشان ایران مهاجرت نموده جد بزرگ بنده بود.

... هیچ استادی دانشمند مثل شما نه بازنشست می‌شود و نه از فعالیت تلاش و پژوهش و کار تحقیقی بازمی‌نشیند... بازنشست هرگز کلمه مبدل برای کلمه انگلیسی «ری تیره» Retire نمی‌شود. من خیال می‌کنم فارغ‌الخدمت نزدیک به مفهوم «ری تیره» است. بازنشست گویا مفهوم خانه نشینی را هم دراست.

من هم تازه از دانشگاه کشمیر فارغ‌الخدمت شده‌ام و در کارهای تحقیقی مشغول‌ام. سه کتاب را به پایان رسانیده‌ام. یکی مربوط به حضرت شاه همدان (رح) و کارنامه‌های وی در زبان اردو بالغ بر هفتصد صفحه، دوم درباره مولانا جامی (رح) و سوم ترجمه ذخیره الملوک حضرت شاه همدان (رح) در زبان اردو و با توضیحات و تعلیقات که مجموعاً حدود هزار و پانصد صفحه (در دو جلد) دارد. گاه گاهی لطیفی فرموده کاغذ مرقوم فرمائید.

ای غایب از نظر که شدی همشین دل می‌بینمت عیان و نسا می‌فرستمت

دوستدار ارادتمند شما

شمس‌الدین احمد

موزه ایرانی در برلین

بخشی از نامه پروفیسور گروپ

در سال ۱۹۸۱ در جلسهای که در حضور اعضای انجمن زرتشتیان بمبئی در مؤسسه شرق شناسی K.R. Cama تشکیل شده بود، ضمن یک سخنرانی، به برنامه خود مبتنی بر تأسیس موزه‌ای در کشور آلمان اشاره کردم و نظر این بود که در موزه‌های کاملاً جدید یا در قسمتی از موزه‌های موجود آثار و اسنادی که نمایانگر فرهنگ و تمدن ایران - و بخصوص مذهب زرتشتی باشد به نمایش گذارده شود. گرچه در اغلب موزه‌های بزرگ اروپائی و امریکائی بخش‌های مخصوص آثار باستانی و تاریخ

ایران موجود است، اما در هیچ یک از شهرهای برلن، لندن، پاریس و یا نیویورک فرهنگ ایران زمین بطور جامع و مستقل نشان داده نمی‌شود. مختصات مربوط به دوران اولیه تاریخ ایران - یعنی هخامنشی و ساسانی ضمن فرهنگ و تمدن بابل دیده می‌شود و دوران قرون وسطی هم جزئی از تمدن دوره اسلامی است و در نتیجه امکانی برای ارائه فرهنگ زرتشتی نمی‌ماند و حال آنکه مختصات و اصول آن پایه گذار و اساس فرهنگ دوران اسلامی می‌باشد. بعلاوه کوچکترین اشاره‌ای هم باین نکته مهم صورت نمی‌گیرد که با وجود شیوع مذهب اسلام، هیچگونه تفسیرات اساسی در اصول تمدن کشور ایران پدید نیامده، بلکه زمانهای ایرانی و هنرهای گوناگون دوران ساسانی، بدون انقطاع تا قرون وسطی ادامه یافته و قسمتی از اهالی ایران تا به امروز هم دین زرتشتی خود را حفظ کرده‌اند.

بنیانگذاری یک موزه البته کار پرخرجی است، چون ساختمان مخصوص و مناسب و تعدادی همکاران تمام وقت لازم دارد. عبارت دیگر باید مبالغ هنگفتی برای خرید ساختمان و حقوق کارمندان منظور نمود و البته مناسب‌تر است که موزه جدید در بطن تشکیلات موزه‌های موجود دایر شود. بدین منظور من از مسائلیان پیش با متصدیان موزه‌های برلن و هامبورگ موضوع را مطرح می‌کردم که متأسفانه بی‌نتیجه بود. تا اینکه با اجرای اتحاد دو آلمان امکانات جدید دست داد و از طرف هیئت اسنای موزه شهر ویتن برگ، *Wittenberg* (در پنجاه کیلومتری جنوب برلن) پیشنهادی دریافت شد مبنی بر آنکه برای تأسیس موزه ایران می‌توان از تالارهای موزه آن شهر استفاده کرد. حتی تاریخ افتتاح آن هم از هم اکنون تعیین و برای ماه اکتبر سال ۱۹۹۲ پیش‌بینی شده است و با تشکیل نمایشگاهی بزرگ از آثار ایران شروع شده و این نمایشگاه سه ماه بطول خواهد انجامید. در این مدت بسیاری از اشیاء و آثاری که از کتابخانه‌ها و موزه‌های دیگر آلمان به امانت گرفته می‌شود، در معرض دید عمومی قرار خواهد گرفت و البته سایر وسایلی که خودمان تهیه می‌کنیم نیز جزو آنها به نمایش گذاشته می‌شود، از جمله تشکیلات یک آتشیگاهی است که آقای دستور دکتر فیروزم. کوتوال به من هدیه کرده است. نامبرده موبد آتش بهرام در *Wadiazj* بمبئی می‌باشد و من در نظر دارم اثاثیه و تشکیلات آتشیگاه را همین اسال از هندوستان به همراه بیاورم. البته امیدواری زیادی دارم که هدیه‌های دیگری از جمله لباسهای زرتشتیان یزد، کرمان و بمبئی هم به موزه برسد.

اشیاء امانتی از موزه‌های دیگر نمایانگر تمدن ایران مربوط به ماقبل تاریخ، دوران هخامنشی، اشکانی، ساسانی و قرون وسطی خواهد بود. من خودم بخصوص علاقه‌مندم که دست‌نشته‌هایی از کتابخانه‌های دیگر جمع‌آوری کنیم که شامل شاهنامه فردوسی، اشعار حافظ، نظامی، عمر خیام و غیره باشد. البته لزومی نخواهد داشت که همه این امانتها را فوری پس از خاتمه نمایش مسترد داریم. این امانتها باضافه وسایلی که خودمان تهیه می‌کنیم جمعاً هسته مرکزی موزه ایران را تشکیل خواهد داد که بعدها به مقیاس کوچکتر در تالارهای موزه ویتن برگ تا سالهای زیاد در معرض دید عمومی قرار خواهد گرفت. باگذشت زمان موزه ایران توسعه یافته و به مرحله‌ای خواهد رسید که به نحو شایسته و آبرومندانه نماینده فرهنگ ایران زمین باشد و من یقین دارم که به این طریق با سرمایه نسبتاً محدودی قادر خواهیم بود کلیه آثار و اسناد تاریخی را در معرض دید عموم قرار دهیم.

پاریسیان بمبئی و اینک هم امنای موزه ویتن برگ قول هرگونه همکاری و کمک را داده‌اند و اخیراً عده‌ای ایرانیان هم به نحو بی‌سابقه‌ای داوطلب جمع‌آوری اعانه شده‌اند و مقادیر اول آن به شماره حساب زیر واریز شده است. ضمناً اعانه‌ها مشمول معافیت مالیاتی خواهند شد.

"Iranisches Museum" Konto Nr. 11082393 Sparkasse in Bremen BLZ 29050101

از هدیه و کمکهائی که شما مرحمت می‌کنید بی‌اندازه سپاسگزاری می‌شود و به امید آن روزی که شما را نیز در موزه ایران زیارت کنیم، همسناً امیدواریم که تا آن روز مقداری از گنجینه‌های

موضوع بخشنامه مورخ ۱۷ آبریل ۱۹۹۱ آقای مهندس کیخسرو زارع هم برای عرضه در موزه ایران آماده باشد.

با احترام
پروفسور گردگروپ

آینده

این نامه که به دفتر مجله رسیده چاپ می‌شود. امیدست سازمان میراث فرهنگی بتواند در حد قانونی کمکهایی به این موزه بنماید.

فاضل ماهان

روز ۱۹ مهرماه ۱۳۷۰ گذارم به ماهان اتاده شهری با فضای آزاد و دلشین و هوایی دلکش و مطبوع، مدفن عارف بزرگ و نامدار شاه نعمت‌الله ولی. فرصت را غنیمت شمردم و به دیدار دوست فاضل و همکاری دیرینم آقای احمد معین‌الدینی دبیر بازنشسته آموزش و پرورش شتافتم که در منزل خود واقع در یکی از کوچه‌های قدیمی شهر دور از جار و جنجال و هیاهو، با کمک دوستی فاضل همانند خودسرگرم تهیه و ژوه‌نامه‌ای ابتکاری برای دیوان حافظ بود. در اثنای پذیرائی چندین جلد دیوان حافظ و انوهمی از کاغذ و قیش روی فرش گسترده بود.

آقای احمد معین‌الدینی که پس از سی سال کار مداوم و خسته‌کننده تدریس آنهم در بندرعباس اینک دوران بازنشستگی را در کرمان و ماهان می‌گذرانند به حق یکی از فضلا و نویسندگان بزرگ مملکت بشمار است که هرگز فضل و کمال خود را مایه شهرت قرار نداده و لاجرم قدرش مجهول مانده است، تا آنجا که اگر وضعیت جسمی او اجازه می‌داد حق بود که دانشگاه کرمان از جودش استفاده می‌کرد، اما افسوس که سی سال کار و تحقیق و مطالعه و تدریس، حال و مجال کار موظف را از او گرفته است. این مختصر راجعت تأثیر کار بزرگی که شروع کرده و نزدیک به پایان است و به پاس خدمات فرهنگی آن عزیز به مردم بندرعباس می‌نویسم و برای او و همسر با وفایش که او نیز معلمی دلروز و جهریان بود سلامت و عافیت آرزو می‌کنم.

احمد سایبانی (بندر عباس)

نامه جمال‌زاده به دکتر یوسف ایزدی

... حالاً من هم فصوله بتو ای دکتر یوسف ایزدی می‌گویم که اشعار شما را در کتاب لاله در باغ خواندم، بیشتر اشعارت لحن غم و شکوه و افسردگی خاطر و آه و ناله دارد. تو از قرار معلوم طبیعی و امیدوارم روزگار و زندگی رضایی داشته باشی سعی کن بیشتر در فکر مردم و اطرافیان و کسان و اطرافیان و در و همسایه و خویشاوندان و بیماران خود باشی و خواهی دید که زندگی و عمرت پرنگ دیگری در خواهد آمد و از زیر غم و غصه دائمی اندکی (و شاید بیشتر از اندکی) برکنار خواهی افتاد

و مانند حافظ و شعرای دیگر خودمان لاف‌گامی هم از شادی و خوشی و مسرت و خاطر جمع و شاکر سخن خواهی گفت:

ره همین است مرد باش و برو
من هم درین واپسین مرحله عمر خواهم کوشید که قدمی در این راه بردارم.

قرینت جملزاده

مویوم؟ یا منم؟

در شماره (۵ تا ۸) مرداد ماه تا آبان ۱۳۶۹ شمسی در صفحه ۵۸۵ سال شانزدهم دیدم که خواننده محترمی (که حتماً تا به حال مثل من آبونمان‌شان را پرداخته‌اند) بنام آقای محمد نظام‌الدینی از بندرعباس نامه‌ای در پنج ماده برای آن گرامی مجله (یعنی: آینده) مرقوم داشته که در ماده چهارم آن چنین آمده بود:

ماده ۴- میگویم چرا باید برای دیدن چهره یک نویسنده و یابک شاعر در مجله شما باید انتظار مرگ او را بکشیم یا در یادواره‌های سوزناک دوستان نادیده را زیارت کنیم؟ اگر قرار کار به من واگذار شود خدمت این هم وطن بندرعباسی عرض می‌کنم: یک بنده خدائی که شغلش زراعت بود و ساکن روستای فرض بفرمائید و بخت آباده خراسان دختر ارباب دهه را غیابی برای پسرش نامزد کرد و خوشبختانه ارباب هم باین وصلت رضا داد، اما چون دختر ارباب نابالغ بود قرار شد که وقتی دختر به سن بلوغ رسید مجلس عروسی و شب زفاف و پاتختی، و و... برگزار شود.

یک روز نامزد دختر، یعنی (پسر زارع روستای بخت آباد) دلش برای نامزدش تنگ شد و از پدرش اجازه گرفت که به شهر برود و نامزد و همسر آینده‌اش را حضوری ببیند. موقع حرکت پدرش باو سفارش کرد و گفت:

- علی جان!

- بله بابا!

- تو حتماً میدانی که پدر نامزدت تهرانی است و نامزدت هم همینطور، وقتی به شهر میروی و درب خانه ارباب (پدر نامزدت) را می‌زنی آنها از پشت در از تو می‌پرسند:

- کیه؟

مبادا تو به لهجه خراسانی و دهاتی‌های بخت آباد بگویی... مویوم!

پسر از پدر پرسید:

- پس چی بگویم (بگویم).

پدر راهنمایی‌اش کرد و گفت:

- بگو، منم.

پسرک یا علی آقا، کمی فکر کرد و بعد خطاب به پدرش گفت:

- اما وختی (وقتی) در، ره، واگردن و دیدن مویوم، چی بگویم؟

بهمین دلیل گرامی مجله آینده از چاپ عکس، نویسندگان، محققان، مترجمین، دانشمندان و شعرا برای حفظ آبرویشان معذور است.

خسرو شاهانی

نامه‌ای از پاکستان

بنده یک دنیا ممنونم که شماره‌های مجله «آینده» برای بنده ارسال می‌نمایند. راجع به شمارهٔ بابت آذر-اسفند ۱۳۶۹ خواهم که چیزی بفرس و سانس، در این شماره راجع به جد فقید بنده حافظ محمود شیرانی بذیل «فردوسی شیرانی» عده‌ای کلمات چاپ شده است (ص ۶۶۹). اینجا نوشته است که «حافظ محمود شیرانی محقق و ایرانشناس دانشمند هندی بود که پس از تقسیم سیاسی آن سرزمین در لاهور ماند».

بنده عرض می‌کنم که تقسیم سیاسی سرزمین هند در سال ۱۹۴۷ میلادی رو داد و حافظ محمود شیرانی در ماه فوریهٔ سال ۱۹۴۶ میلادی در زادگاه خود «تونگه» در ایالت راجستان (هند) جهان را بدورد گفت. او بعد از تقسیم سیاسی هند در لاهور هرگز نبود. البته پیش از تقسیم شبه قاره از سال ۱۹۲۲ میلادی تا ۱۹۴۰ میلادی در دانشکده‌های لاهور مشغول درس و تدریس بوده است. در ۱۹۴۰ م لاهور را گذاشته بوطن خویش مراجعت کرد و یک و نیم سال پیش از تقسیم شبه قاره همانجا درگذشت.

این حرفی چند بفرس رفغ اشتباه نوشته‌ام. بیشتر ازین تصدیق نمی‌دهم.

مظهر محمود شیرانی

آینده

این نامه از فرزند دانشمند مرحوم محمود شیرانی فارسی‌شناس، ادیب و محقق دانشمند و طراز اول پاکستان است. مرحوم شیرانی استاد میرز دانشگاه پنجاب بود و اول کسی است که توجه منسوب بودن مثنوی کم‌مایهٔ یوسف و زلیخا به فردوسی شد. مقالات او دربارهٔ فردوسی شهرت علمی بسیار دارد.

ببخندید، اما با هم ببخندید

دگر باره مهار از دست در رفت مرا دینگ سخن جوشید و سرفوت در شمارهٔ اخیر مجلهٔ شریفه «دماغ» از آینده، صفحهٔ ۲۱۰ شماره‌های ۱-۴ در جواب نامه‌ای که این ارادت‌مند نوشتم آمده: «اما در باب چند کلمه از این پنج سطر یک دو جمله سخن دارم، اولاً نامه‌ای که بنده نوشته بودم (ماضی بعید) پنج سطر نبوده بلکه پنجاه سطر بود و اما جواب دو جمله‌ای حضرت عالی دو صفحهٔ مجله را اشغال فرمودند. چه میشود کرد ریش و قیچی بدست دست اندرکاران آینده است. نامه‌ها را نمی‌نویسند یا کم می‌نویسند یا هرچه دلشان خواست می‌نویسند و آنهم با نقطه چین و غیره. من از گشادبازی و دیر رسیدن مجله نوشته بودم، ولی مطمئن باشید باز معتقدم که دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است. از ته قلب امیدوارم بای مهریهائی که مجله به خوانندگان دارند تلاش فرهنگی نشریهٔ گرانقدر آینده عمیق‌تر، شکوهمندتر و استوارتر به راه خود ادامه دهد و بر همه دست اندرکاران آن نشریهٔ وزین آرزوی پیروزی و کامیابی در جهت ارائهٔ هرچه بهتر خدمات فرهنگی را دارم.

در دفتر زمانه فستد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت نامه‌ای اگر نوشته می‌شود بدون نظر و غرض است و سعی کردم نه کسی را برنجانم و نه از

کسی برنجم و یادش بخیر دوران دانشگاه که در آسایش و آرامش بودیم و دوران جوانی و بنده را «گل خندان» دانشکده می‌نامیدند و اما در این دوران وانفسا

پسیرم حالت طفلان دارم
بسم این شوخی طبع ارزانی
گاه از خنده کنم گل ریزی
گاه از گریه گلاب افشانی
یک زمان خنده ز پی دردی بود
این زمان گریه ز بی‌درمانی

درست پنجاه سال پیش از استاد خوشنویسی سید حسن میرخانی درخواست کردم که این جمله را بر اینم با خط خوش بنویسد و هنوز هم در پیش رو دارم. ببخندید اما با هم ببخندید. ببخندید اما به هم نبخندید.

مقصود از نامه‌ام این بود که زور زورکی هم که شده لبخندی به لبان بیاید، حتی در این هنگام پیری که گرفتاریها یکی دو تا نیست و کلکسیون تکمیل است.

تار و بود هستی‌ام بر یاد رفت اما نرفت
عاشقی‌ها از دم، دیوانگی‌ها از سرم
(رهمی معیری)

حسن تشکر از زحمتی که برادر ناشناختم‌ام و نادیده‌ام از اصفهان کشیدند و جواب نامه مرا دادند امیدوارم نرنجند و لبخند بزنند. خداوندا تو آن قدر خوبی که بد را می‌پذیری و ما این قدر بدیم که خوب را هم نمی‌پذیریم و امیدواریم قانع و راضی شده باشند یا اگر...

دل تسلی نشده از نامه نوشتن
کاش خاک می‌گشتم و همراه صبای رفتم

در پایان نتوانستم از این نکته خودداری کنم و جواب دادن به نامه آقای دکتر شفیعی مفصل می‌شود و در این مختصر نمی‌گنجد و تازه آقای مدیر مجله آینده هم بدون شک نمی‌نویسند یا هر چه دلشان خواست می‌نویسند. فقط از من خواسته بودید که «آیا ممکن است نویسنده پرخاشگر؟! یک گوشه مختصر و به قول ورزشکارها بک چشمه از گشادبازیهای این مجله را بازنویسند!»

بنده می‌خواستم به آقای دکتر محمد شفیعی عزیز و اصفهانی عرض کنم حضرت عالی روی گشادبازیهای دست اندرکاران مجله را سفید کردید. چون بعد از چهار سال که نامه‌ام در سال ۶۷ در مجله چاپ شده (آنهم نامه‌ای بی‌سروته! و نارسا و نامفهوم مثل شیر بی یال و دم) هوس جوابگویی به سرتا زده است، و باید سرچشمه گشادبازیها نامید و آنهم اصفهانی بامزه.

این شکایت نامه از نامهربانیهای تست
آنچه دیدم از جداگتیا جدا خواهم نوشت

باز از اینکه خواننده محترم و عزیزی به نامه‌ام جواب داده‌اند جای تشکر و سپاسگزاری است. شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امید دارم که به همت رفیقان برسم به نیکنامی

شرح این هجران و این خون جگر
ایسن زمان بگذار تا وقت دگر

باز در پایان می‌گویم:

گر ما مقصیریم تو دریای رحمتی
جرم گذشته عفو کن و ما جرا میرس

امیدوارم این نامه را که به پرقبای کسی هم بر نمی‌خورد بنویسید. خداحافظ.

دکتر فریدون اسدزاده

آینده

آقای دکتر شفیعی نامه خود را همان موقع که باید نوشته‌اند آینده است که دیر چاپ می‌کند.

خرمای مضافتی

درباره وجه تسمیه خرمای مضافتی بم باید بنویسم نظر جنابعالی کاملاً صحیح است. تا اواخر قرن دوازدهم - بم - نساء، نرماشیر، ریگان را محال اربعه می‌نامیدند و در بعضی از کتب و اسناد بجای ولایات اربعه شهر بم و مضافات می‌نوشتند.

مختصری از تاریخچه خرمای مضافتی چنین است - قریب صد و هفتاد سال پیش مرحوم سلیمان خان عرب معروف به بهجت‌الدوله جد عامریهای بم و کرمان در سفری که به عتبات عالیات نموده پاجوس نخلی به نام خرمای «زبی» از عراق به خود به بم آورده و در ملک خود در رحمت آباد ریگان صد کیلومتری بم به ایرانشهر که هوایش گرم و مرطوب است غرس می‌کند که پس از پیار نشستن محصول آن بهتر از اولیه بوده، سپس پاجوش این نخل را به وکیل آباد بیست کیلومتری بم آورده که هوایش معتدل و زمینی حاصلخیز دارد غرس می‌نماید که پس از به ثمر نشستن متوجه می‌شوند که ثمر این نخل قابل مقایسه با خرمای اولیه در رحمت آباد نیست. بالاخره پاجوش این نخل که در زبان محلی، «جنگنه» نامیده می‌شود به بم رسیده به علت وجود آب و هوایی مطلوب و مناسب در شهر بم خرمائی که از این نخل بدست می‌آید بنام خرمای مضافتی معروف شده که از بهترین نوع خرمای دنیاست و عجیب اینکه هرچای دیگر از پاجوش این نخل را برده و کاشته‌اند، خرمای بدست آمده هیچ شباهتی به خرمای مضافتی نداشته، گویا فقط خاص آب و هوای بم است. البته باید عرض کنم چند نوع خرمای دیگر در بم عمل می‌آید و تاریخ وجود آنها به هزاران سال پیش می‌رسند. شاهد آن استفاده از تنه نخل در ساختمان باستانی ارگک بم می‌باشد که به مرغوبیت خرمای مضافتی نیست، بهمین دلیل تکثیر و غرس آنها مقرون به صرفه نیست، بخصوص اینکه غرس پاجوش نخل در بم گاهی بعد از ده پانزده سال به ثمر می‌نشیند که عمر مفید آن قریب سی تا سی و پنج سال است.

علی عرب (بم)

چند توضیح مربوط به شماره پیش

- یادداشت آقای امیرعظامی درباره دو سند نوروژ در مصر باستان مربوط می‌شود به مقاله‌ای که از آقای همایون صنعتی با همان عنوان در صفحات ۳۴ تا ۳۹ سال ۱۶ مجله چاپ شده است.
- چون زینک شماره پیش عیب فنی داشته است در بعضی از صفحات مجله لکه‌هایی به چاپ رسیده و بعضی از صفحات کم رنگ شده است. لیتوگراف و ما ازین پیشامد متأسفیم.
- در نوشته‌های لاتینی صفحات ۶۱۵-۶۲۶ اشتباهاتی هست که خوانندگان امیدست خود متوجه معایب آن باشند از همین قبیل است در بعضی از کلمات فارسی، بطور مثال ص ۶۳۲ للشوکه که للشوکه شده، تصحیح که تصحیح شده.
- کاریکاتور منقول در صفحه ۵۸۲ متأسفانه بطور نیمه در مجله چاپ شده است. لذا درین شماره تکرار می‌شود.
- ضمن آوردن سرگذشت ایران تیمورتاش مرگ عبدالحسین تیمورتاش به سهو یا تسامح کشته شدن آمده است (صفحه ۶۰۰)

درباره کشف الایات متنویها

آقای مدیر

در شماره ۸-۵ سال شانزدهم آن مجله شریفه (ص ۵۶۴) درباره کشف الایات تهیه شده برای متنویها آقای نصرالله پور جوادی شرحی مرقوم فرموده و سه نکته بر بنده گیرفته‌اند که لازم می‌داند برای روشن شدن ذهن ایشان و خوانندگان گرامی توضیحی داده شود:

مرقوم فرموده‌اند در تهیه کشف الایات متنوی مولوی مرتکب دوباره کاری شده‌ام. برای اطلاع ایشان عرض می‌شود که پس از تهیه کشف الایات شاهنامه که در ۵۰-۱۳۴۸ توسط انجمن آثار ملی ایران چاپ و نشر گردید، این کشف الایات را تهیه و حروفچینی و آماده تهیه فیلم و زینت کردم و فتوکپی آن را به کتابخانه لغتنامه دهخدا دادم و نزدیک بیست سال است که همکاران لغتنامه و دوستانی که آگاهی دارند از آن استفاده می‌کنند، کما اینکه فتوکپی همه کشف الایات‌هایی را که تهیه کرده‌ام به آن کتابخانه اهدا کرده‌ام و مورد استفاده همکاران و دیگر دوستان می‌باشد. در همان اوان ناشی نسخه آماده تهیه فیلم و زینت کشف الایات متنوی را برای طبع در اختیار گرفت، اما سفر طولانی او و پس از مراجعت کمبود کاغذ و سرانجام نشر کشف الایات تهیه شده توسط آقای دکتر شریعت او را از طبع کتاب منصرف ساخت، نسخه مورد اشاره را به این جانب برگرداند. پس کار بنده به شهادت همکاران لغتنامه و دوستان مطلع سالها پیش از کار ده نفر مورد اشاره آقای پورجوادی بوده است و خدا کند که قصد ایشان از عنوان کردن این مطلب عدم اطلاع باشد نه رفع رجوع از دوباره کاری آن عزیزان.

در مورد کشف الایات ویس و رامین هم باید توضیح دهم که این کشف الایات مانند کشف الایات شاهنامه بر مبنای صفحات کتاب نیست، بلکه بر اساس تقسیمات قطعات متنوی و شماره مسلسل آن قطعات و شماره‌های کنار صفحه هر قطعه است. بنابراین هم بر چاپ مرحوم مینوی منطبق است و هم در چاپ آقای دکتر محبوب و هم بر چاپ بنیاد فرهنگ و نیز چاپ قدیم کلکته. مگر آنکه کلمه آغازین بیت در چاپی با چاپ دیگر اختلاف داشته باشد که آن خود بحث دیگری می‌شود، اما در این حال هم کشف الایات تهیه شده این خاصیت را دارد که موضع بیت و اختلاف احتمالی را می‌تواند نشان دهد.

در مورد متنویهای سنائی هم همکاران لغتنامه دهخدا به عدم تعلق یکی دو متنوی که در کتاب متنویهای سنائی و به نام سنائی آمده است واقفند و در نقل شاید از آن متنویها در لغت به فارسی هم به نام سراینده منتهی به نقل از کتاب متنویهای سنائی می‌آورند. کشف الایات تهیه شده برای این متنوی ناظر به عنوان کتاب است، ولی در هر متنوی نام سراینده او ذکر شده است.

دکتر محمد دبیرسیاهی

فارسی در چین

در مجله آینده (۱۶ / ش ۹-۱۲) در حاشیه مقاله خطای نامه ضمن توضیح درباره مسجد نیوجیه (Niuji) پکن سهوی رفته و کتیبه فارسی این مسجد مشهور تاریخی به زبان عربی قلمداد شده است. این غفلت اگر در موارد دیگر و درباره جایی جز چین روی داده بود چندان پروایی نبود. اما از آنجا که تعیین و تشخیص حوزه‌های تاریخی و کنونی زبان فارسی در چین نمایانگر قلمرو نفوذ فرهنگ ایران در اقصای جهان قدیم است و بیشترین اسناد و آثار آنهم نهفته و نهان مانده است فرو داشت این مهم نه تنها روا نیست، بلکه در این موارد خاص نگهداشت و معرفی حتی یک کلمه یا برنوشته کوتاه فارسی که سند فرهنگی در شمار آید واجب اندر واجب است.

در چین کمتر اثر تاریخی اسلامی و مسجد قدیمی است که هویت آشکار ایرانی یا کتیبه فارسی نداشته باشد. زیرا اسلام در چین با زبان فارسی و بوسیله ایرانیان گسترش یافت. البته آثار ایرانی پیش از اسلام در چین و مخصوصاً آثار و جایگاه‌های مانوی، که اینک به عنوان بودائی وانمود می‌شود و اینکار ناآگاهانه هم نیست، جای خود دارد.

در سفری دراز که تابستان امسال به غرب چین و مسلمانان‌های آنجا بر آوردم در مساجد و آثار قدیم اسلامی، هیچ کتیبه تاریخی به زبان عربی ندیدم و از این حیث در چین زبان عربی با زبان فارسی، هیچ قابل مقایسه نیست. بناهای قدیم ایرانی و اسلامی از مساجد و مدارس و بازمانده مقابر و تکایا و خانقاه‌های متروک که امروزه نادانسته همه را مسجد تلقی می‌کند (کما اینکه سلاله‌های عرفانی موجود را هم از قبیل نقشبندی و قادریه و غیره جزو مذاهب فقهی در شمار می‌آورند) بیشترین آنها اگر کتیبه داشته باشند یا آنرا باقی گذاشته باشند فارسی و عموماً مشتمل بر ماده تاریخ‌های منظوم است. در بقعه و خانقاه آفاق خواجه و حظیره مشایخ سلسله در کاشغر (که به غلط یا مصلحت آنرا به عنوان آرامگاه شیان فی (خاتون خوشبو) ملکه تقریباً موهوم چین شهرت داده‌اند) کتیبه‌ها و الواح متعدد فارسی همچنین ماده تاریخ‌های منظوم و بعضی به طرز ابجد و تصریح هست که از دشوارترین انواع ماده تاریخ سازی بشمار می‌آید. در اعتکاف خانه منضم به زاویه خانقاه ماده تاریخی است به شعر فارسی مورخ به سال ۱۳۴۸ قمری بر لوح گره‌انداز از آجر تراش. این کتیبه و نظائر متعدد آن و متون و فرائض بسیار دیگر، همچنین یادبادهای معمران و سالخوردهگان قوم از آن روزگاران، مسلم می‌داند که زبان فارسی تا حدود پنجاه سال قبل و پیش از ۱۹۳۶ که تدریس آن بوسیله حکومت شن سی تسای تحریم گردید، علاوه بر زبان رسمی در حوزه‌های فقهی و آثار و تألیفات اسلامی زبان رسمی فرهنگی و ادبی مناطق مسلمان نشین بوده است و هرگز زبان عربی چین جایگاهی در گذشته نداشت است. لوحه‌ها و کتیبه‌های دو سه زبانه و توأمی هم که بر برخی از آثار و بناهای اسلامی دیده می‌شود، همه در اصل به زبان فارسی بوده و در قدیم بوسیله حکومت‌های محلی به قصد تحریف جعل و بر ساخته شده است. به عنوان روشن‌ترین نمونه در شهر تاریخی تورپان (تورفان) در استان سنجان (شین جیانگ) در مسجد و در سگاهی قدیمی مشهور به منار سلیمان یا امین، که البته هیچیک از این دو نام معتبر نتواند بود، لوحه‌ای است سه زبانه مشتمل بر تاریخ و نام بانی که سالهاست محققان در آثار خود به آن به عنوان یک سند مسلم تاریخی استناد می‌کنند. بر ساخته بودن این لوحه با نیم نگاه بر یک خبره نیز بین آشکار می‌گردد: سر آغاز ناقص و غیر متعارف بخش فارسی، گسست جمله‌ها، غلط‌های بسیار فاحش املایی در خلاف آمد با سیاق ادبیانه عبارات تاریز و درشت نویسی نابهنجار خطوط نوتراش فارسی برای گنج‌نابیدن مطالب جدید آشکارا نشان می‌دهد نیم ستون‌های از متن فارسی لوحه را زدوده ناشیانه عباراتی باز نهاده، جمله‌هایی ناقص را باز نویسی کرده‌اند تا متن مجهول و در افزوده

اوبیغوری را در زیر متن فارسی جای دهند. این نوشته‌های نو نویس نیز برای کهنه نمایی از اندازه بیش سائیده شده و کهنگی زمان فرسود کتیبه که بطور طبیعی باید در همه قسمت‌ها همسان و یک نواخت باشد در مقایسه با بخش‌های اصیل حالت یک بام و دو هوا یافته است.

کتیبه مسجد نیوجیه، که البته بهتر است لوح برافراشته خوانده شود، نیز به زبان فارسی است. چنانکه می‌گویند در جریان انقلاب فرهنگی مانند بسیاری از سنگ‌نوشته‌ها و از جمله کتیبه فارسی جامع قدیم شهر شی آن (مبدأ راه ایریشم) سترده و زدوده شده است. البته در هنگامه انقلاب فرهنگی برخی از آثار باستانی و ملی چین نیز به عنوان آثار ارتجاع آسیب دید یا ویران گردید و اکنون به هنگام بخودباز آمدن از آنهمه تطاول با تحسر و تأسف یاد می‌شود.

در کتیبه مسجد نیوجیه آثار و بقایای حروف حک شده فارسی کاملاً آشکار و نمایان است بی آنکه بتوان ربطی میان آنها داد و مضمون و مطلب را استخراج کرد. اگر در سرآغاز این سنگ نوشته چند سطر به زبان عربی آمده که شمای آن بهتر نمایان است، بعلت آنست که بر سنت کتیبه نویسی ایرانی معمولاً خطبه کتیبه‌های فارسی مخصوصاً در الواح و کتیبه‌های منصوب در مساجد و مشاهد به زبان عربی و آمیخته با آیات مبارک و احادیث شریف است.

در حدود نود سال پیش از این متن سالم و کامل این کتیبه به طرز چاپ مستقیم از سنگ نگاشته‌ها و برنوشته‌ها (Chinese Rubbing) که هم اکنون هم برای تکثیر آثار هنری حکاکی در چین بسیار متداول است برای میرزا علی امیرخان امین‌السلطان اتابک اعظم نسخه برداری شده و در ایران موجود است. در سال ۱۳۲۱ قمری اتابک در سفر خود به گرد جهان همراه با حاج مسخیرالسلطنه هدایت و ملترمان خویش از یکن دیدار کرد. هنگام بازدید از مسجد نیوجیه که در آن زمان چیان من



وی سی (Qianmen Wei Si) در آوانویس لاتین Q بجای یکی از چند گونه چ خاص چینی نهاده می‌شود، خواننده می‌شد برای تعمیر ساختمان مسجد مبلغ ۲۰۰۰ دلار که در آن وقت مبلغی کلان بشمار می‌آمد در تاریخ ۲۱ شعبان ۱۳۲۱ قمری (نوامبر ۱۹۰۳) در اختیار ملا نورالدین بخارایی امام مسجد قرار داد. او هم به عنوان سپاسگزاری نسخه کتبه‌های مسجد را که مورد توجه اتابک قرار گرفته بود به اتابک اهداء نمود.^۱

چنانکه از مدارک و قرائن تاریخی برمی‌آید ائمه و مشایخ مسجد نیوجیه ایرانی بوده‌اند. هنوز مزار محمد بن محمد بن احمد برهانی قزوینی (متوفی ۶۷۹ هجری) و علی بن قاضی عمادالدین بخارایی معروف به قوام‌الدین داعی (متوفی ۶۸۲) در صحن کوچک مسجد برجاست. به احتمال زیاد برهان‌الدین ساغرچی ملقب به صدر جهان شیخ‌الاسلام مشهور خان بالغ در نیمه سده هشتم از اخلاف همین مشایخ ایرانی بوده است. از نظر مصطلحات و القاب رجال اطلاق داعی بر علی بن قاضی عمادالدین بخارایی نیز تأمل‌انگیز است.

علاوه بر این وجود نسخه‌های خطی فارسی در مسجد که مسلماً اندک ماندگاری از بسیاران است، همچنین قرآن نفیسی با ترجمه کهن فارسی که از دیر باز در مسجد نگهداری شده است و کهن‌ترین مصحف شناخته شده یا معرفی شده در چین است و از لحاظ قدمت نسخه نیز اهمیت خاص دارد. همه نمایانگر غلبه عنصر ایرانی و زبان فارسی بر محیط این مسجد کهن پکن و جامعه قدیم اسلامی چین است.

* اطلاق چاپ لوسی که استعاره‌ای افشار برای چاپ افت اصطلاح کرده‌اند در این مورد بسیار جامع و سازگار است.

۱- مطالب و ارقام در هر دو چاپ سفرنامه تشریح به مکه معظمه (۱۳۲۴ و ۱۳۲۸ با تغییر نام) در مقایسه با نسخه دستنویس خود حاج مخبر السلطنه هدایت متفاوت است و نام مسجد هم بکلی تصحیف شده است.

گلچین

غزلی را که در شماره ۸-۵ آینده (ص ۳۷۳) تحت عنوان «گلچین» به چاپ رسانده‌اید، بنده در تاریخ ۲۷/۹/۶۵ خطاب به شاعر و محقق ارجمند آقای احمد گلچین معانی سروده‌ام. ایشان در آن زمان به سبب بیماری پوستی، سخت رنجور بودند و شعر حاکی از آن حال است. بحمدالله پس از چندی بهبود یافتند.

نسخه غزل ظاهراً توسط خود استاد (و یا کسی از نزدیکان ایشان) برای چاپ فرستاده شده است، به هیچ گونه اشاره‌ای به انگیزه سرایش آن.

اگر صلاح دانستید در شماره بعد توضیح لازم را مرقوم بفرمایید، با اصلاح اغلاط زیر:

بیت اول	گفت	گفت
بیت سوم	این جانان	این که جانان

نام خانواده‌ی شاعر هم که از ارادت‌مندان سرکار است، باید به فهرمان تصحیح شود. این غلط در فهرست مندرجات نیز به چشم می‌خورد.

محمد فهرمان

ترافیکنامه

توجه جنابعالی را به نکته آتی (آینده!) جلب می‌کنم. در یکی از شماره‌های مجلهٔ «آینده» [سال ۱۳۶۹، شماره‌های ۹-۱۲] که اخیراً یکی از دوستان یادآوری کرد، شرحی دربارهٔ مجلهٔ «گل آقا» آورده شده بود، همراه با دو نمونه از مطالب آن، یعنی شعری از استاد ابوالقاسم حالت و نیز قبل از آن، شعر «ترافیکنامه!» که بنده، مرتکب آن شده بودم.

اما این شعر دوم - که اول چاپ شده بود! - چنان می‌نمود که گویا سرودهٔ استاد حالت است و یا سرودهٔ «لاادری!» در حالیکه در شمارهٔ ۱۱ مجلهٔ «گل آقا» در سال ۶۹، نام و برخی از مشخصات سرایندهٔ شعر مذکور یعنی «آقا جمال» حفظ الله تعالی، در صدر مطلب، ذکر شده بود با امضای خود «گل آقا». فقط از باب اینکه در عرصةٔ «شیر تو شیر» های تاریخی و اسناد تاریخی، که «دهر» را رسم و ره دیرین است، چشم زخمی به اسناد و مدارک و مآخذ و رفرنسیات وارد نشود یادآوری شد. هرچند با تأخیر.

جلال رفیع

مشارالملك و وثوق الدوله

... مرحوم مشارالملك و مرحوم وثوق الدوله دو دوست صمیمی بودند که اختلافات سیاسی دوستی عمیق و ریشه‌دار آنان را نمی‌توانست از هم جدا کند... در آن دوران اشخاص می‌توانستند در آن واحد هم وزیر باشند و هم وکیل و مرحوم مشارالملك پس از استعفا از وزارت مالیه تا آخر کابینهٔ وثوق الدوله به عنوان وزیر مشاور عضو آن کابینه بود. پس ملاحظه کردید که مشارالملك تا پایان حکومت وثوق الدوله در قوهٔ مجریه بود و کنار هم گذاشته نشده بود و فقط برای آنکه امضایش ذیل قرارداد ۱۹۱۹ نباشد از وزارت مالیه استعفا کرد...

علی مشار

آینده

با نقل این چند سطر از مرقومهٔ آقای علی مشار به موضوع پایان می‌دهیم.

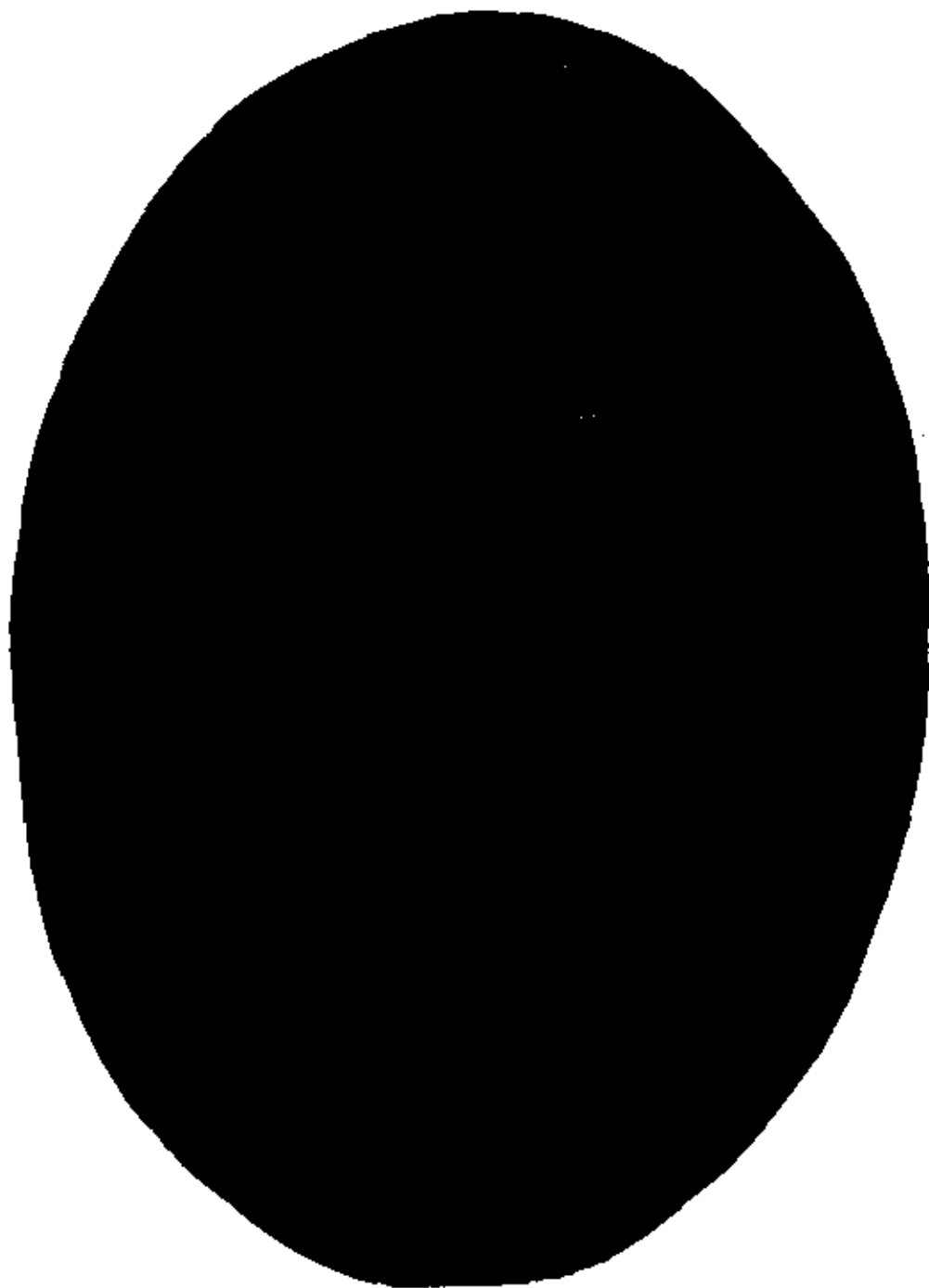
۵ اسفند ۷۰

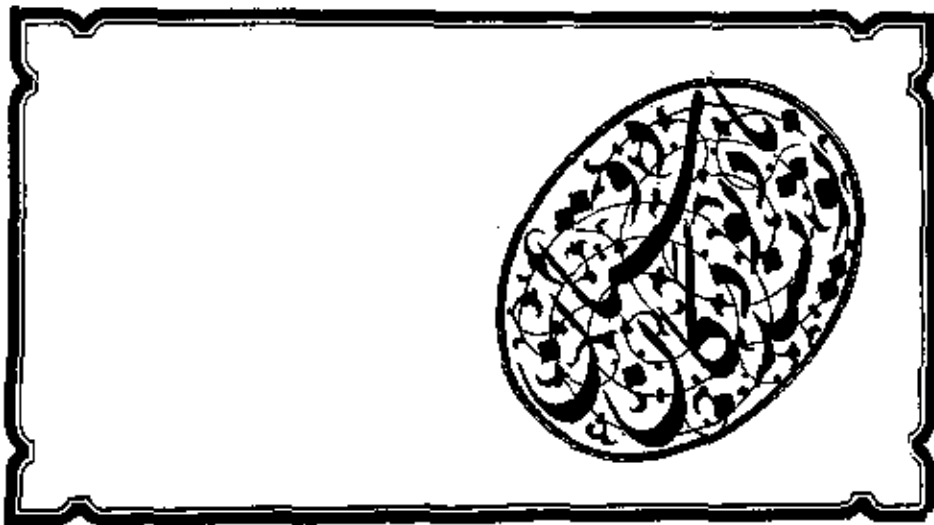
آقای مدیر محترم مجلهٔ آینده

پس از سلام، در شمارهٔ مرداد - آبان ۷۰ مجلهٔ آینده، صفحهٔ ۶۳۵ خط آخر صفحه، برخوردیم به نام خود که در ارتباط با کتاب «سخن‌ها را بشنویم» آورده شده بود. تعجب کردم زیرا برخلاف قول بود. شاید فراموش نکرده‌اید که به پیشنهاد شما و استقبال من قرار ما این بود که نام من هیچ‌گاه در «آینده» آورده نشود. ممنون خواهم شد که این چند کلمه را در شمارهٔ آیندهٔ مجله، ستون نامه‌ها درج فرمائید.

محمدعلی اسلامی ندوشن

آینده - از ناشران خواهش داریم کتابهای تازهٔ خود را با صوابدید مؤلف محترم بفرستند.





دکتر محمدعلی حقیقی

پزشکی ایران در نیم قرن اخیر با نام دکتر حقیقی آمیخته است. چه او متجاوز از پنجاه و دو سال عمر پربرکت خود را در خدمت جامعه دانشگاهی و اعتلای حرفه پزشکی نهاد. آشنایی اینجانب با آن مرحوم بیش از چهل سال است از سال ۱۳۲۷. درمی‌گذرد. اینجانب در آن زمان دانشجوی سال اول پزشکی بودم و چون مختصری در کارهای مطبوعاتی دست داشتم از من خواستند در انتشار نامه دانشکده پزشکی که تنها مجله پزشکی فارسی زبان معتبر آن دوره بود همکاری نمایم. نامه دانشکده پزشکی با صاحب امتیازی استاد دکتر نصرالله کاسمی و به سردبیری مرحوم استاد دکتر سید محمد بهشتی اداره می‌شد. از همان زمان کار در مجله به پشتکار و علاقه‌مندی و سرعت انتقال و خصوصاً شوق عمیق دکتر حقیقی در حل مشکلات پی بردم. ایشان در آن زمان سردبیری دانشکده پزشکی را داشت. دانشکده‌های دندانپزشکی و داروسازی هم جزو آن بود. استاد دکتر حقیقی مدت پانزده سال در مرتب سردبیری دانشکده پزشکی فعالیت کرد و با رؤسای مختلف و معروفی همچون دکتر جواد آشتیانی، دکتر منوچهر ابوال، دکتر احمد فرهاد و دکتر جهان‌شاه صالح که بدون شک دارای سلیقه‌های متفاوت بودند همکاری کرد و خاصانه، بی‌ریا و با وفاداری کامل در خدمت آنان بود. ولی معروف بود که عملاً اداره دانشکده با سردبیر است. در آن زمان نه تنها دانشکده پزشکی تهران بلکه دانشکده‌های پزشکی نوبی شهرستانهای تبریز، مشهد، اصفهان و شیراز عملاً از رهبری دانشگاه تهران استفاده می‌کردند. لذا وسعت فعالیت دکتر حقیقی در سطح کشور بود.

از خصائل جالب و برجسته دکتر حقیقی منظم بودن در کار و مقید بودن به انجام وظیفه بحد کامل بود. همیشه در محل کار خود حضور داشت. از امکانات سفرهای خارج از کشور به حداقل (دو یا سه بار در مدت بیست و یک سال آن هم برای شرکت در کنفرانس رؤسای دانشگاههای پزشکی یا آموزشی به مدت چند روز) اکتفا نمود. از اول صبح تا دیروقت بعد از ظهر در دانشکده بود و اطافش همیشه بر روی ارباب رجوع، دانشجو، استاد و مردم عادی باز بود. هرکس به آسانی می‌توانست وارد اطافش شود و او را ملاقات کند و مسائل خود را مطرح نماید.



مجاور اتاق سردبیر، اتاق استادان قرار داشت. در آن زمان اکثر دروس نظری در تالارهای دانشکده پزشکی تدریس می‌شد و استادان بالینی از بیمارستانها، استادان علوم پایه از بخش‌های دانشکده پزشکی، به آن اتاق می‌آمدند و پس از اندکی استراحت به کلاس درس می‌رفتند. در این فاصله مسائل مربوط به بخش خود را با دکتر حفیظی حل و فصل می‌کردند. دکتر حفیظی در مورد شروع و خاتمه کلاسها و حضور و غیاب دانشجویان و شرکت استادان مطابق برنامه خیلی دقیق بود. هیچ کلاسی نبود که حفیظی از تشکیل و خاتمه آن بی‌اطلاع باشد.

در دوران طولانی سردبیری دانشکده پزشکی، که باید گفت دانشکده‌های نوجوان و نوپا بود، اکثر نظام‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های مربوط به خدمات پزشکی، اداره بخشهای بیمارستان، انتخاب دستیار، تربیت و تعیین اهراد پیراپزشکی و به‌کارگیری افراد در سطوح مختلف، خدمات پزشکی و آئین‌نامه‌های ترفیع و ارتقاء، مسافرت‌های علمی هیأت آموزشی دانشکده پزشکی توسط دکتر حفیظی تهیه می‌شد. آئین‌نامه‌ها بنابه بستگی به نوع آنها می‌بایست در شورای دائمی مرکب از تعدادی از استادان بانتخاب شورای عمومی استادان که همگی استادان کامل در رشته خود بودند مطرح و تصمیمات آنها اجراء می‌شد. شورای عمومی، شورای رؤسا و معاونین دانشکده‌ها و شورای دانشگاه و مقامات قانون‌گذار خارج از دانشگاه به تصویب می‌رسید. استاد در تمام این موارد با پیگیری بی‌نظیر و توضیحات لازم موارد مربوطه را از تصویب می‌گذراند. اگر نگویم تمام ولی بیشتر آن قواعد و نظام‌نامه‌ها هم اکنون به قوت خود باقی است.

آموزش دانشجویان و کار در بیمارستانها به دقت مورد توجه دکتر حفیظی بود. او با ایجاد پستهای بازرسی یک کنترل شبانه‌روزی از بیمارستانها می‌کرد و خصوصاً در مورد کشیک شب و خدمات سرپائی و درمانگاهی نهایت سعی را داشت و در تمام موارد از خشونت خودداری داشت و بنا به سنت یزدی بودن بسیار آرام، صبور و نرم، ولی مطمئن و با جدیت مسائل را پیگیری و معایب را برطرف می‌کرد.

در دوران طولانی سردبیری، او، دانشگاه تهران همانند سایر سازمانها از نظر مالی در مضیقه بود.

دکتر حفیظی سعی می‌کرد با آن بودجه ناچیز بهترین امکانات را فراهم آورد و از دلخوریها و خاصه خرجیها جلوگیری کند. کارمندان اداری همکار دکتر حفیظی بسیار محدود و انگشت شماره، اما حتماً از لایق‌ترین و قانع‌ترین افراد از نوع خود بودند و هر یک در کار خود آتقدیر نبحر داشتند که یقیناً امکان تعیین جانشین برای آنها ناممکن بود. این کارمندان صدیق خود را کاملاً وقف پیشرفت و توسعه دانشگاه پزشکی می‌کردند و همیشه در محل کار خود حاضر و جوابگوی صحیح ارباب رجوع بودند.

قبل از برقراری کنکور سراسری، دانشگاه پزشکی رأساً کنکور پذیرش دانشجویان را انجام می‌داد و در تمام این دوره‌ها دکتر حفیظی مسئول کنکور ورودی دانشگاه پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی بود و با نهایت دقت و اطمینان با همان کارمندان کم از عهده این کار برمی‌آمد. بعدها که مقررات کنکور سراسری کشور وضع شد، اکثراً آئین‌نامه‌ها و دستورالعملهای دانشگاه پزشکی دانشگاه تهران به کار گرفته شد.

دکتر حفیظی در کتاب جامع خود به نام راههای دانشگاه پزشکی، که الحق در نوع خود از کتابهای بالارزش تاریخ پزشکی جدید است، کلیه این قواعد و آئین‌نامه را جمع‌آوری کرده است. دکتر حفیظی در اواخر عمر خود در صدد بود کتاب مزبور را با تغییرات پیش آمده تجدید چاپ کند و امیدواریم فرزندش دکتر علی حفیظی و یا برادرش دکتر مهدی حفیظی استاد جراح دانشگاه علوم پزشکی تهران آن کار را به پایان برسانند.

هنگامی که دکتر حفیظی در سال ۱۳۴۲ معاون دانشگاه پزشکی و در سال ۱۳۴۵ رئیس دانشگاه پزشکی شد، کمافی‌السابق نظم و ترتیب پیشین را از دست نداد و همواره همانند سردبیر دانشگاه پزشکی ظاهر می‌شد. در گوشه‌ای از اطاق ریاست دانشگاه پزشکی خارج از میز رئیس می‌نست و به کارها رسیدگی می‌کرد و اغلب معاونین و همکارانش نیز در همان اطاق حضور داشتند. در مدت قریب به شش سال دوره معاونت و ریاست دانشگاه پزشکی نشان داد که متعلق به مردم، دانشجویان و استاد و برای خدمت به آنها است، نه ریاست بر آنها، خاصانه و با حیاتی مخصوص به خود به کارها رسیدگی می‌کرد. در برخورد با پرخاشگران و زیاده‌طلبان و مهاجمین به حقوق مردم ایستادگی داشت و مقاومت لجوجانه‌اش زبان زد بود. ولی در مقابل دانشجویان، ضمه‌ها، نیازمندان پدران به کمک آنها می‌شتافت. در تمام این مدت از مزایای قانون فولتایم دانشگاه (که از سال ۱۳۴۲ در دانشگاه متداول شده بود) استفاده نکرد. با همان قانون به اصطلاح پارت نایمی کار کرد و بازنشسته شد. بخشی از بعد از ظهر و اوایل شب را منتظماً به مطب کوچک خود در واقع در میدان شاهپور سابق، که مدتی هم منزل مسکونی‌اش بود، می‌رفت و به کار بیماران و دردمندان می‌پرداخت و با آنکه متخصص بیماریهای کودکان بود، هیچگاه به عنوان متخصص پولی اضافی دریافت نکرد و حتی پولی که به عنوان ویزیت به او داده می‌شد نگاه نمی‌کرد و گاهی نیز از کمک مالی به بیماران مستمند کوتاهی نداشت، برخی از داروسازان محل کار شامد بودند. به گفته دکتر محمود شروین در عزای آن مرحوم:

طیب خردمند و روشن ضمیر
مددیار بیمار و بزدان پرست
حفیظی پزشکی که با سعی او
بسی خسته جان از ملالت پرست

و به گفته دکتر باقر مشایخی

با ننی خسته بجزغم بیمار نداشت
آنکه جان دادبحق در ره بیمارکجاست

دکتر حفیظی پیش از تشکیل سازمان نظام پزشکی ایران، به‌همراهی عده‌ای از استادان و صاحب‌نظران در تنظیم قانون نظام پزشکی شرکت کرد. در اولین دوره انتخابات نظام پزشکی ایران به

عنوان نماینده تهران در سازمان مرکزی برگزیده شد و در همان دوره به عنوان سردبیر سازمان نظام پزشکی ایران از طرف منتخبین انتخاب گردید. کاری بزرگ در پیش بود و باید هرچه زودتر آئین نامه‌ها و مقررات جدیدی وضع کرد. الحق دکتر حفیظی نهایت سعی را در این مورد نمود و اکثر آئین نامه‌های موجود دستاورد دکتر حفیظی است. دکتر حفیظی در همه انتخابات سازمان پزشکی شرکت کرد و همواره نام او در صدر جدول منتخبین قرار داشت.

دکتر حفیظی در مدت هفده سال به عنوان سردبیر کل سازمان نظام پزشکی (از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۵) مدافع جدی و خستگی ناپذیر حقوق جامعه، چه پزشکی و چه بیمار بود. او اعتقاد فراوان داشت که پزشکان علیرغم تمایلات سیاسی و اجتماعی متفاوت باید در مقام والای خود خدمتگزار جامعه باشند و به درد بیماران برسند. به این مناسبات بود که عمیقاً در دل پزشکان و بیماران قرار گرفت و هر یک او را مدافع جدی خود می‌دانستند.

در طی این دوره هفده ساله دکتر حفیظی همیشه با دولتمردان و سازمانهای دولتی در اصطکاک بود، خصوصاً در مقابل مداخلات وزارت بهداشتی ایستادگی می‌کرد، و این خود باعث زحمات فراوان برای او شد. با این حال ایشان با کمال شجاعت و صراحت در مقابل مداخلات غیرسالم به پا می‌خواست به گفته دکتر فرامرز گودرزی

همیشه طرفدار مظلوم بود
جانمرد و آزاده و بردبار
به جان بست خاک این بوم بود
شجاع و زبان آور و سازگار

تا اینکه در همین راه سلامتی خود را از دست داد.

در دوره ریاست نظام پزشکی مرحوم دکتر منوچهر اقبال که هر کس می‌توانست از خوان نعمت همت او استفاده کند، دکتر حفیظی کوچکترین چشم داشتی نداشت و با اینکه از نظر مالی بی‌نیاز نبود به خرج خود (و با قرض) برای جراحی قلب به امریکا رفت و پس از بازگشت علیرغم توصیه پزشکان معالج باز به خدمت در نظام پزشکی بدون دریافت دستمزد ادامه داد و شبانه‌روز خود را وقف خدمت به مردم کرد و نظام پزشکی به مباشرت او سر و سامان یافت. باز بنا به شعر دکتر گودرزی

نظام پزشکی از او نام یافت
طبابت از او فرو سرمایه یافت

دکتر حفیظی عاشق کارش بود. عاشق مردم بود. عاشق خدمت بود. به گفته دکتر چوپک:

استاد عشق بود و طبیی نگو خصال
میگفت در نماز عشق بمرگاه کبریا
عشق نبی و مهر علی بود در دلش
و زاین زلال عشق فشاندی بکام ما
نامش حفیظ و حافظ مجمع و نظام ما
خدمت بیخلق حرفه و اصل و مرام ما

دکتر حفیظی در زمان جنگ تحمیلی فرزند برونش را از دست داد و او این موضوع را با کمال شجاعت پذیرفت. باز از گفته دکتر گودرزی:

چو سوی جنان رفت فرح پسر
در آن ماتم او همچو سروی سهی
تسوکل به حق کرد والا پسر
به جا بود با شوکت و فرهی

دکتر محمدعلی حفیظی مراحل خدمات دانشگاهی را از دستیاری تا استادی طی کرد و در سازمان نظام پزشکی هم بزرگ منشی و عشق به خدمت را مردانه نشان داد. دکتر زرکش در شایش گفته است:

ما درس وفا را ز تو آموخته داریم
بر دل غم فخران تو آسان نتوان کرد

در مرگ دکتر حفیظی جامعه پزشکی ایران عزادار شد، زیرا که یکی از فرزانه‌ترین و پخته‌ترین نسل پزشکی ایران را از دست داد. به گفته دکتر بازوکی:

دکتر حفیظی رفت نامش زنده و جاویدماند
نامه اعمال او ثبت است در کون و مکان
دکتر مسلم بهادری

دکتر حسین گونیلی

یکی دیگر از دانشگاهیان خدمتگزار، دلسوز و کاردان در سن هشتاد و هفت درگذشت. دکتر حسین گونیلی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود و تدریس جغرافیای تاریخی ممالک اسلامی را تا روزی که حدود بیست سال پیش بازنشسته شد، در آن دانشکده برعهده داشت. تحصیلات متوسطه او در دارالفنون بود و سپس در دانشسرای عالی درس خواند و پس از سالهایی که در دبیرستانها به تدریس تاریخ و جغرافیا پرداخته بود و دوره دکتری این رشته را در دانشگاه تهران به پایان برد و به رتبه‌های علمی دانشگاهی رسید.

دکتر گونیلی یکی از ارکان اداری بسیار معتمد وزارت فرهنگ بود و چون دانشگاه مستقل شد دعوت دکتر علی اکبر سیاسی را پذیرفت و به دبیرخانه دانشگاه تهران منتقل شد و از همان آغاز امور دفتر بازرسی دانشگاه نوبت او قرار گرفت و با حسن رفتار و تدبیر کردار و آرامی گفتار، همیشه محافظ حقوق عمومی و مدافع صادقی نسبت به حقوق افراد بود.



موقعی که دانشگاه تهران برای نخستین بار در تاریخ فرهنگی کشور عده‌ای دانشجوی خارجی از کشورهای هند، پاکستان، فرانسه، آمریکا، آلمان، چکوسلواکی، ژاپون پذیرفت که به تحصیل دوره عالی زبان فارسی بپردازند، اداره امور آنان به گونیلی واگذار شد. او توانست با آماده ساختن اطباقهای باشگاه دانشگاه، وسایل آسایش رادروزرگاری که کشورمان گرفتار عواقب سالهای جنگ بود و آمادگی عمومی برای چنین خارجیانی نبود فراهم سازد تا این غریبه‌های جوان و ناآشنا با محیط ایران در کمال خوبی بتوانند تحصیل کنند. همه آن دست به مراتب بلند علمی رسیدند و اگرچه اکنون اغلبشان بازنشسته شده‌اند و یا در گذشته‌اند آثار تحقیقی و دانشگاهیشان در جهان پراکنده است.

نام چند از آنها را نمونه وار می آورم:

نذیر احمد (هند)، عابدی (هند)، محمد باقر (پاکستان)، وزیرالحسن صابدی (پاکستان)، درگذشته، رودلف ماتسوخ (چکوسلواکی، درگذشته)، ژیلیر لازار (فرانسه)، ژان اوبن (فرانسه)،

مارتین دیکسن (امریکا، درگذشته)، ریچارد فرای (امریکا)، ت. کورویاناگی (ژاپون) و عده‌ای دیگر که نامشان را به یاد نمی‌آورم. هر یک از اینان را در هر کجا که دیدم، دیدم که محبت‌های پدری و مهمان‌نوازی گونیلی را از یاد نبرده‌اند و جویای سلامت‌شان هستند.

دکتر گونیلی مدیری بود شایستهٔ احترام. با فرودستان مهربان بود. با ظرافت و زبان نرم آنان را به کار وامی‌داشت و به نظم و ترتیب عادت می‌داد. با معاندان زودتر از همه به دبیرخانه می‌آمد و دفتر حضور و غیاب را در اطاق خود می‌نهاد تا خود ناظر آمد و شد باشد.

گونیلی می‌کوشید به هر کس که می‌آمد، در سلام گفتن پیشی گیرد. پس از آن به راه می‌انداخت و به بازدید ساختمان و باغ زیبای دانشگاه (در سالهای ۱۳۲۵ بعد) و باشگاه می‌پرداخت و به باغبانان و خدمتگزاران سر می‌کشید و به دردشان و گرفتاری‌هایشان گوش می‌داد و ضمناً عیب و علت‌هایی را که در کارشان دیده بود به آنها گوشزد می‌کرد. من در طول سی سال که در دانشگاه بودم ندیدم کسی را از استاد تا باغبان - که ازو گلابه‌ای کند.

رشتهٔ تدریس او چنانکه گفته شد تاریخ ممالک قلمرو اسلام بود. در آن روزگاران نوشته و کتاب درین زمینه چندان نبود. کتابخانه‌ها چنانکه باید مواد نقشه‌ای و کتابی، مخصوصاً منابع جدید و روزگانی « نداشتند و او ناچار بود که برای هر کشور (بطور مثال سودان) مطالب را به زمان نزدیک به ما برساند. هیچ از یاد نمی‌برم آن سالهایی را که در همصحبتی رفیق شفیق و دانشمند کتابشناس محمدتقی دانش‌پژوه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق می‌گذشت و دکتر گونیلی هفته‌ای یکی دو بار به آنجا می‌آمد و جویای این کتاب و آن کتاب بود و اگر احیاناً صاحب فضل دیگری را هم آنجا می‌دید فوری نقائص کار خود را در میان می‌گذاشت و از آن شخص کمک و مدد می‌خواست. چند رساله‌ای که درین رشته به چاپ رسانید همیشه نخستین مدارک در زبان فارسی شمرده خواهد شد و ارزش پیشگامیش را نباید از یاد برد.

گونیلی در سفر مردی بود مردانه. خوش سخن بود اما کم‌گفتار. ملایم بود اما مراقب و همراه. سه یا چهار بار پیش آمد که هم‌سفر شدیم و آن بدین مناسبت بود که مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر بانی حرکت می‌شد. دو سه بار به قم رفتم و یک بار به قزوین. فروزانفر بود که همسفران را برمی‌گزید و از میان همه شاگردان و ارادتمندان دکتر حسین گونیلی و دکتر منوچهر ستوده را برای این سفرها برگزیده بود. من که می‌راندم به دستور مرحوم فروزانفر بیشتر می‌بایست گوش می‌بودم و حواسم به رامدگی متوجه می‌ماند. ستوده هم که اصولاً خاموش است و نادره گو- فروزانفر می‌گفت گونیلی تو حرمی بزنی که راه کوتاه شود و او با ادب تمام می‌گفت ما در محضر تان هستیم برای اینکه فیض ببریم و بیاموزیم و حضرت عالی هستید که باید با سخنان دلپذیرتان راه را برای ما دلپذیر بفرمائید. گونیلی مظهر ادب و آداب دانی بوده خدایش بیامرزد و روانش را در شادمانی نگاه دارد.

ایرج المشار



ابراهیم خواجه نوری

اسفند ۱۲۷۹ - فروردین ۱۳۲۰

چون پدرش را در یکسالگی از دست داد زیر نظر برادر بزرگش ابوتراب نظم‌الدوله تربیت شد. در روزگار جوانی روزنامه «نامه جوانان» را منتشر کرد، ولی پس از چاپ اولین شماره به زندان افتاد و چهار ماه زندانی بود و اتفاقاً همان وقت بود که میرزاده عشقی هم محبوس بود. پس از آن به اروپا رفت و مدت هشت سال در بروکسل درس خواند و در حقوق و علوم اداری دیپلم گرفت. پس از بازگشت به ایران و کالت عدلیه را پشه کرد. پس از شهریور بیست وارد سیاست شد. یکی از تأسیس کنندگان حزب عدالت بود. علی دشتی و جمال امامی و دکتر احمد هومن از مؤسسين دیگر آن حزب بودند، ولی همه اعتقاد داشتند: عینش علی است و دال دشتی. بمانی همه آلت است مشتی. روزنامه این حزب نامش ندای عدالت بود و خواجه نوری یکی از نویسندگان پرکار آن بود و عنوان بعضی از مقالاتش مثل مکتوب - عقاید الله‌ها - هزار و یک سوال بیجا - اولین برخورد زود شهرت می‌گرفتند.



در همین دوران نگارش «بازیگران عصر طلائی» را شروع کرد. جزوه‌هایی بود در شرح حال معروفترین رجال سیاسی دوره احمد شاه و رضا شاه. سرگذشت مدرس - تیموز تاش - بهراسی - طهماسبی - داور از آن جمله بود. پس از نوشتن نه سرگذشت این کار را متوقف کرد. همیشه می‌نوشت که بالاخره سرگذشت رضا شاه را هم خواهد نوشت و عنوان آن را «سر بازیگر عصر طلائی» گذاشته بود.

خواجه نوری از راه حزب و سیاست و بازیگران عصر طلائی زود وارد گود سیاست عملی شد. چندی معاون نخست وزیر (در چهار دولت) بود و سپس سناتور شد. ظاهراً چون با لایحه تشکیل سازمان امنیت مخالفت کرده بود پس از دوره اول دیگر انتخاب نشد.

به رشته روانشناسی و مباحث اجتماعی مخصوصاً روانکاوی دلپستگی داشت. مردی بود بسیار اجتماعی و علاقه‌مند به حشر و نشر با طبقات مختلف و در چندین کمیته و شوری عضویت داشت.

از تألیفات او معروفترها را برمی‌شمارم.

- اولین برخورد (۱۳۳۹ ش)

- بازیگران عصر طلایی (۱۳۲۲ ش)

- چرا انگلستان خفته بود؟ (ترجمه از کتاب جان. اف. کندی. ۱۳۳۵).

- رموز روانی مدیریت (۱۳۳۷ ش)

- روانکاوی (۱۳۳۶ ش)

- سیمای شجاعان (ترجمه از جان. اف. کندی. ۱۳۴۰ ش)

- شگفتیهای جهان درون (۱۳۴۱ ش)

- عقاید لاه آقا (بی تاریخ)

- مردان خود ساخته

- مکتوب (۱۳۴۴).

دکتر علی اسدی

۱۳۱۴- آذر ۱۳۷۰

درجه دکتری را از دانشگاه سوربن گرفت. مهمترین خدمت و کار او مدیریت مرکز سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی (۱۳۴۵-۱۳۵۶) و سپس مدیریت پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران بود.

از نوشته‌های چاپ شده اوست: افکار عمومی و ارتباطات - مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی رسانه‌های همگانی - قدرت تلویزیون (ترجمه) - زوال تمدن سوداگری (ترجمه) - زاین کشور شماره ۱ (ترجمه) جهان در آستانه قرن بیست و یکم (ترجمه).

جلال مساوات

از متخصصان کتابداری و کتابشناسی و علم مدارک روز ۱۸ دی ۱۳۷۰ درگذشت. سالهای درازی در مرکز اسناد و مدارک علمی خدمت عاشقانه کرد.

دکتر علی مظاهری

پاریس ۳ آذر ۱۳۷۰

در سن هفتاد و هفت سالگی در فرانسه درگذشت. سالهای دراز بود که در آن کشور می‌زیست. اطلاعاتش در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران بود. اما نظریاتش نگاه ابدی و مخصوص به خود او می‌شد و افسانه‌آمیز می‌نمود.

کتابهای او عبارت است از:

La famille Iranienne en temps anté-Islamique. Paris. 1938.

La vie quotidienne des Musulmans au Moyen Age (xe-xiiiè Siècle). Paris 1951

دیگر آثارش چنین است: ترجمه رساله انباط میاه الخفیه کرجی، ترجمه رساله جبر کوشیار جیلی، اسناد ایرانی راه ایریشم و روابط قدیم ایران و چین.

سیکتین سالور

۸ نوامبر ۱۹۹۱ در کانادا درگذشت. زندگی فرهنگی ادبی او با نگارش مقالات در مجله صبا آغاز شد. علاقه مندی به نگارش مقالات تاریخی متناسب با ذوق عامه داشت و در داستان‌پردازی تاریخی ماهر بود. کتابهای تاریخی چندی بر همین شیوه نوشت و چاپ کرد. آثارش خواننده زیاد داشت.

من با او همدرس دبستان و دبیرستان بودم. چند سالی در دبستان باغ فردوس تدریس و دو یا سه سال در دبیرستان فیروز بهرام. خدا بیامرزدش.

دکتر یحیی ارمجانی

سالهای دراز استاد تاریخ در دانشگاههای امریکا بود. در آذر ماه ۱۳۷۰ در آن کشور درگذشت.

دکتر حسین بنایی

منهد ۱۳۹۰. بروکل ۱۳۷۰

از پیشگامان ورزش و کوهنوردی و پشاهنگی و تربیت بدنی بود. پدرش از خاندانی یزدی بودند که در منهد می‌زیست. دکتر بنایی سمنهای عالی و مختلفی را که مرتبط با امور ورزش بود کسب کرد و همیشه معروف به خدمتگزاری بود. از کارهای دلچسب و نمونه‌آویز او ایجاد تأسیسات کلک چال در دامنه‌ای از توچال است.

دکتر بنایی در نقاشی و خوشنویسی به مدارج والایی رسید.

مارتین دیکسون

Martin Dickson

۱۹۲۴-۱۴ مه ۱۹۹۱

استاد مطالعات خاورمیانه در دانشگاه پرینستون (امریکا) بود. درجه دکتری را از همان دانشگاه در

سال ۱۹۵۸ دریافت کرد و از سال بعد به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۷۸ به استادی رسید. اساس مطالعات و تحقیقات او در زبان و ادبیات فارسی و تاریخ اسلام بود. بهترین کار او مقدمه‌ای است که بر چاپ عکس شاهنامه طهماسبی نسخه معروف به هوتون نوشته است.

۱۱.

محمد صادق فقیری

(شیراز ۱۳۱۹ - ۱۳۷۰)

محمد صادق فقیری یکی از دبیران فاضل و پژوهشگر دبیرستانهای شیراز بود. از کارهای پژوهشی او، همکاری در تألیف فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی پارس در دو جلد و همچنین دو جلد فهرست کتابهای خطی کتابخانه حضرت احمد بن موسی و شاهچراغ، با شادروان علیقلی بهروزی بود.

کتابشناسی فریدون توللی مندرج در شماره ۱۱-۱۲ مجله آینده به قلم تحقیق او بوده است. غلط‌گیری دقیق صفحات ماشین شده و تهیه فهرستهای کتاب: انجمن‌های ادبی شیراز، از اواخر قرن دهم تا به امروزه در حدود ششصد صفحه به دست او انجام گرفته است. اخیراً فهرستی از کتابها و روزنامه‌های چاپ سنگی در چاپخانه‌های قدیمی شیراز در دست تألیف داشت که به بیماری مزمن دچار شد و در بامداد چهارشنبه چهارم فروردین ۱۳۷۰ درگذشت. حسن امداد

مظفر قهرمانی

مظفر قهرمانی فرزند نصرالله معین دفتر و نویسنده کتاب: «از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابوالورد فارس» در ۵۹۵ صفحه در ۲۴ خرداد ۱۳۷۰ در سن هفتاد و چهار سالگی در شیراز درگذشت.

او سالها در استخدام وزارت کشور بود و در سمت شهردار برازجان و کازرون و دره گز ابیورد خراسان خدمت کرده است.

وی اخیراً کتابی بنام: «اوضاع و احوال عشایر فارس از آغاز قاجاریه تا انقراض سلسله پهلوی» تألیف کرده که زیر نظر ایرج افشار در دست چاپ است و در بهار ۱۳۷۱ منتشر خواهد شد. قهرمانی گاهی شعر می‌گفت و تخلصش مظفر بود.

حسن امداد

یاد شهریار تبریزی

در شماره گذشته نقد مرحوم اخوان ثالث بر منظومه شهریار تبریزی درج شد.

چاپ آن مقاله به مناسبت احترام خاصی است که مجله آینده به منزلت ادبی محمدحسین شهریار تبریزی شاعر پارسی‌سرای بسیار مقتدر و بلند قدر آسمان ادب داده، شاعری که در اشعار خود چند بار آذربایجان را ستوده و در مواقعی که بر آذربایجان ستمهای سیاسی می‌رفت فریاد وطن‌خواهانه آغاز کرد و در اشعار دلسوزانه‌های سجاوای اخلاقی و مظاهر آن را نمود. چون مقام او ارجمند است و نقد کننده هم از شاعران بلند مرتبت کنونی بود خوانندگان و پژوهندگان طبعاً درج چنین مباحثی را مفید می‌دانند و به دیده نقد ادبی بدان می‌نگرند.

فاضل محترم و گرامی آقای ابوالفضل علی‌محمدی قطعه‌ای را به خط اخوان ثالث فرستاده‌اند که آن مرحوم به قصد بیمارپرسی برای شهریار سروده بوده است و چون حکایتی است از ارادت اخوان به شهریار می‌خواستیم آن را عیناً گراور کنیم ولی دریغاً که آن فتوکپی در مطبعه گم شد. به جای آن عکس مرحوم شهریار چاپ می‌شود و از آقای علی محمدی خواهشمندیم کپی دیگری مرحمت کنند که بعداً چاپ شود.



محمدحسین شهریار سخنرایی نامور تبریز

برای تجدید یادی از شهریار تیریزی این چند بیت او به مناسبت فرارسیدن نوروز به چاپ می‌رسد.

تسنور لاله افروزد نهیب باد نوروزی
 بر آمد چیره بر ضحاک نهیمن کاوه نوروز
 درخت گل به گلشن دختری گلدوز راماند
 بهاری بیوفاداری به خود چندین منسازای گل
 ندانم راز شور و مستی این آبخاران چیست
 ندانم آتش حافظ بر این اوراق دیوان چیست
 بیساکز شعله آهسی تسنورینه افروزی
 به دوش از سرو و شمشادش درفش فتح و پیروزی
 چمن خود از گل و بوته نگارین کارگلدوزی
 که تایک هفته تاراج است میر نوروزی
 که چون حافظ نوائی جاودان دارد به مرموزی
 که تادرم گرفته ناله‌ای دارم شبانروزی...

از غزل دیگر

عروس باغ و بهارم به خواب دوش آمد
 سحر به بوی گلم دیده باز شد کز در
 به شادباش بهارم شکوفه بر سر ریخت
 به نقش پیرهن پریشان بشارت داد
 شقایق افسر و سوسن سپاه جاویدان
 سیده دم به چمن شو که از دم اسحار
 که بانگی بلبلم از نیمه شب به گوش آمد
 به عشوه دختر خندان گل فروش آمد
 کز این شکفتن گل نیش رفت و نوش آمد
 که کوه و یسه و صحرا پرند پوش آمد
 چمن کتیبه‌ای از نقش داریوش آمد
 جوانه‌های بهاری به جنب و جوش آمد

عالم حیوت

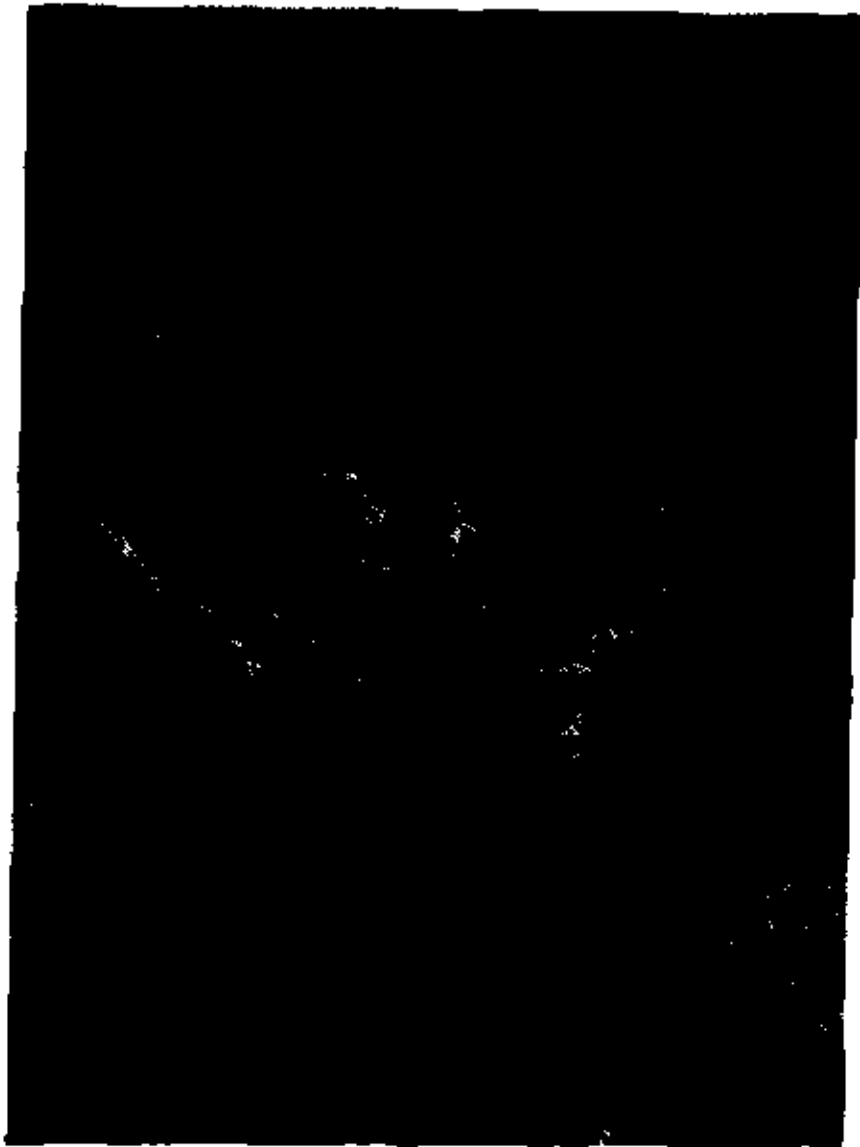
در شماره پیش یاد محمود غنی زاده آمد و می‌بایست غزل مشهور او هم چاپ می‌شد، ولی از قلم افتاده اینک با پژوهش چاپ می‌شود.

گم شدر هم به دشت، نشان قدم کجاست
 آن را که خیمه در طلب او برون زدیم
 بال و پریم به ساحت بیگانه پاک ریخت
 مکن ستارگان شیم طعنه می‌زنند
 این رهبران به نقطه لادرایم برند
 تفسیر وحی و باطن تزیل گومخوان
 شوریده را که باز نداند سر از قدم
 کیهان زبون قوه بی‌شعر قضاست
 جسم ضعیف را به ره سبیل حادثات
 در کشور وجود به جایی نرفت راه
 فرسوده شد قدم زنگاپو حرم کجاست
 بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست
 آن شاخساران که سویش پریم کجاست
 شمیر بر قزای شه صببدم کجاست
 دستی زدستگیر مروت شیم کجاست
 ما را سرمایه پر پیچ و خم کجاست
 امکان فحص و بحث حدوث قدم کجاست
 کس را مجال دم زدن از پیش و کم کجاست
 دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست
 آن ره که می‌رود به دیار هدم کجاست

محمود غنی زاده

داور و دکتر میر در پس قلعه

آقای جمال حداد این عکس که در تیرماه ۱۳۰۹ برداشته شده است برای چاپ در مجله به مناسبت انتشار مقاله‌ای در اسوال دکتر یوسف میر فرستاده‌اند.
از راست به چپ: علی اکبر داور (دراز کشیده) - مهین الملک - آقاخان دیوان بیگی - ملک آرائی - دکتر یوسف میر اروانی.





مشخصات کتابهایی درین بخش می آید که نسخه‌ای از آنها به دفتر مجله رسیده باشد و درباره آنها که برای پیشرفت پژوهشهای ایرانی سودمندی بیشتر دارد معرفی نوشته می شود.

تذکره صفویه (کرمان)

تألیف میرمحمد سعید مشیزی (بردمسیری) - مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم - ۱۳۶۹، رقی - ۲۲۹ ص.

باستانی پاریزی کهنه کتاب مندرس و فراموش شده‌ای را که گوشه‌های زیادی از آن مرتبط با تاریخ کرمان است فراچنگ آورده و با افزودن تعلیقات و یادداشتهایی به شیوه مخصوص به خود آن را در دسترس کرمان دوستان و تاریخ نگاران دوره صفوی قرار داد.

این متن سوا و ورای دیگر کتب تاریخی دوره صفوی است. تاریخ رسمی و معارف نیست. پر است از ریزه کاریها و نکته‌هایی که معمولاً مورخان دیگر آنها را در خور نگارش نمی دانند. مؤلف کتاب مقامات مختصر دیوانی داشته و آنچه نگاشته است تقریباً شنیده‌ها یا اطلاعات و مشهودات خود اوست. وقایع و حوادث کرمان را از عهد گنجعلی خان تا سال ۱۱۰۴ درین کتاب دربردارد.

اوراق زیادی از نسخه کهنه پوسیده افتاده و اوراق زیادی از آن پاره و سستیده شده است و باستانی با مهارتی توانسته است مطالب را به هم ربط بدهد و به اصطلاح امروزها «بازسازی» کند.

کتاب الصیدنة فی الطب

از ابوریحان بیرونی به تصحیح و مقدمه و تحشیه عباس زریاب
تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، وزیری ۸۰۸، ۵۶ ص (۸۰۰ تومان)

مندرجات مقدمه عالمانه زریاب عبارت است از: نسخه اصلی کتاب الصیدنه - افتادگیهای نسخه بورسه - نسخه‌هایی که از روی نسخه بورسه نوشته شده است - ترجمه فارسی کتاب الصیدنه - کتاب خواص ادویه که به آخر ترجمه فارسی کتاب صیدنه در نسخه مغیسا افزوده شده است. متن عربی

صیدنه چاپ پاکستان - ترجمه روسی صیدنه - مطالبی از صیدنه در حاشیه منهج البیان [ابن جزله] - محمد بن مسعود غزنوی [مصحح و مقابله کننده صیدنه] - غضنفر تبریزی [کاتب نسخه عربی بورسه] - منابع کتاب الصیدنه - ابوالعباس الخشکی و کتاب حبیب العروس تمیمی - ابومعاذ جوانگانی - بشر السجری - ابن سمعون.

دکتر زریاب متن عربی را به ترتیب اسامی مواد و نباتات شماره گذاری کرده و مطابق ترتیب او ۱۱۱۶ نام در کتاب الصیدنه مضبوط است - در کنار نام عربی یا فارسی یا یونانی و جز اینها اسم علمی و کلمه یونانی را به خط یونانی آورده است. در ذیل هر عنوان نسخه بدلهای و نکات تصحیحی و تعلیقات معنوی مذکور شده است.

دکتر زریاب موارد الفاده در نسخه عربی را از نسخه ترجمه فارسی نقل کرده است. کتاب با فهرس مواد گیاهی و کانی و اسماء اشخاص و کتب پایان می گیرد.

یکی قطره باران

جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی - به کوشش دکتر احمد تقضلی

تهران، نشر نو، ۱۳۷۰ وزیری، ۷۳۷ صفحه

حاوی سی و شش مقاله تحقیقی است در زمینه های ادبی و تاریخی و لغوی و فرهنگی از دکتر محمد امین ریاحی - علی اصغر سعیدی خویی - دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی - دکتر منوچهر ستوده - دکتر ناصر تکمیل همایون - رضا رضازاده لنگرودی - ایرج افشار - دکتر منصوره اتحادیه - یوسف رحیم لو - دکتر برادران شکوری - دکتر جعفر شعار - دکتر رسول پورناکی - قدرت الله روشنی زعفرانلو - کیکاوس جهاننداری - دکتر عنایت الله رضا - محمدمتقی دانش پژوه - علینقی منزوی - دکتر شرف الدین خراسانی - دکتر محمد علی اسلامی ندوشن - دکتر فتح الله مجتباتی - دکتر جلال مینبی - دکتر مهدی محقق - دکتر غلامحسین یوسفی - دکتر جلال خالقی مطلق - دکتر آذرنش آذرنوش - محمدمقلی جوانشیر خویی - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر محمد دبیر سیاقی - مصطفی مقرب - دکتر علی اشرف صادقی - احمد اقتداری - عبدالرحمن عمادی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر بهمن سرکاراتی - جلیل اخوان زنجانی - دکتر احمد تقضلی

تاریخ ادبیات ایران

از صفویه تا عصر حاضر. تألیف ادوارد براون ترجمه دکتر بهرام مقادری، تحشیه

و تعلیق دکتر ضیاء الدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات

مروارید، ۱۳۶۹، وزیری، ۵۲۵ ص

آخرین مجلد تاریخ ادبیات ایران تألیف براون دوبار پیش ازین بصورت یک بخش و سپس خلاصه ترجمه شده بود و کفایت مراجعات را نمی کرد و می بایست ترجمه کامل و دقیق از آن در دسترس باشد و خوشبختانه دکتر بهرام مقادری بدین کار گران پرداخت و موفق به انجام داد آن شد. در باب اهمیت و اعتبار تألیف براون کلمه ای لازم نیست نوشته شود. هنوز که هنوز است کتاب

درجه اول است. البته تألیف بسیار گرانقدر دکتر ذبیح‌الله صفا با دامنه وسیعی که دارد و نمونه‌هایی که ذیل هر بحث در آن آمده است. روالی دیگر دارد و اهمیتی دیگر.

بعضی مسامحات از قبیل این که به جای ترکیه باید عثمانی باشد (ص ۴۰۹)، چرند و پرند درست نیست و چرند پرند درست است (ص ۱۲ و ۴۱۴) در چاپ‌های بعدی قابل زدودن است. همچنین مناسبت دارد که بعضی ملاحظات بر نوشته‌های براون افزود ازین قبیل که قصیده وصف پاریس (ص ۲۸۲) در سفرنامه حاجی پیرزاده آمده است و آن قصیده را حاجی از آن خود برشمرده است و معقول هم همین است نه از زبان کسی که پاریس را ندیده بوده است. مقدمه سفرنامه حاجی پیرزاده دیده شود.

تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی

تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا

جلد پنجم از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجرت. بخش سوم اثر فارسی و پارسی نویسان. تهران. انتشارات فردوسی. ۱۳۲۰. وزیری. ۱۴۲۱ تا ۱۹۹۶ ص.

عناوین مندرجات این بخش از کتاب والای دکتر ذبیح‌الله صفا که نمونه پشتکار عاشقانه و دانش گسترده اوست عبارت است از وضع عمومی اثر و ویژگیهای آن - انواع آثار منثور و موضوعات آنها - شرح احوال و آثار پارسی‌نویسان (هفتاد و هشت تن) از صفحه ۱۸۱۵ به بعد فهرست اعلام جلد پنجم کتاب است.

اهمیت خاص تحقیق دکتر صفا درین است که سراسر قلمرو زبان فارسی مورد رسیدگی و بحث اوست و جزین تنها به معاریف و مشاهیر اکتفا نکرده است، بلکه با نگرش به فهرست نسخ خطی اکثر کتابخانه‌ها توانسته است بسیاری از گمنامان را از زاویای فراموشی به صفحات تاریخ ادبیات در ایران بیاورد و آنها را به دوستان ادب فارسی بشناساند.

مجموعه آثار فارسی احمد غزالی

به اهتمام احمد مجاهد، چاپ دوم. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۲۰. وزیری. ۵۷۰ ص (شماره انتشار ۱۷۱۷)

چاپ اول این مجموعه ارزشمند چون با چاپ نامأنوس و آی بی ام چاپ شده بود ضرورت داشت که با حروف خوب تجدید طبع شود و نوشته‌های استوار و زیبایی احمد غزالی به صورت مقبول و شایسته در دسترس باشد. خوشبختانه چاپ دوم دارای مزایای چنین است.

دو بیت و نوزده صفحه از کتاب مقدمه است در احوال و آثار غزالی و مطالب مرتبط با نسخه‌ها و متن و سلسله‌های صوفی‌ای که غزالی بر آنها تأثیر گذارده است.

آثاری که از غزالی درین مجموعه است عبارت است از بحرالحقیقه - رساله الطیور - سوانح -

عینه (نامه به عین القضاة) - نامه‌های دیگر به عین القضاة - وصیت (پند) - آراء و عقاید او مأخوذ از کتب دیگر - اشعار.

تعلیقات و توضیحات مصحح از صفحه ۲۳۱ تا ۴۷۰ و سپس فهرستهای مختلف است.

شرح ادوار

با متن ادوار و زوائد انواند از عبدالقادر بن عیسی حافظ صراعی به اهتمام
تقی پیش، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۵۸ ص

هفتاد صفحه مقدمه مصحح کتاب است درباره موسیقی در میان ایرانیان و اعراب و کیفیات تأثیر
و تأثر آن در هر یک و از هر یک، سرگذشت و کارهای عبدالقادر (۷۶۸-۸۳۸).
ادوار تألیف صفی‌الدین ارموی است و عبدالقادر این شرح را بر آن نوشت که گاه به زبده‌الادوار
یاد شده است.

از شرح ادوار شش نسخه شناخته است که قدیمی‌ترین مورخ به سال ۸۴۵ هجری است
(کتابخانه سپهسالار تهران)، در تصحیح همین نسخه اساس قرار گرفته و نسخه‌های نور عثمانیه و
کتابخانه ملی تهران با آن مطابقت شده است.

مصحح بر هر یک از ابواب پانزده تعلیقات و یادداشت‌هایی لغوی و اصطلاحی و موضوعی
نگاشته و به پایان هر یک الحاق کرده است. فهرست لغات و ترکیبات و اصطلاحات هم برای این متن
مهم تهیه و چاپ شده است.

تاریخ مسقط و عمان، و بحرین و قطر

و روابط آنها با ایران

تألیف محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی - تصحیح و تحشیه و پیوستها از
احمد اقتداری، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۱۷ ص.

نام اصلی اجزای این کتاب را سدیدالسلطنه به سیاق عنوان گذاری قدما مفاتیح الادب فی تواریخ
العرب و شقایق النعمان فی احوال مسقط و عمان گذاشته بوده است. آقای اقتداری به حق آن را با نامی
دیگر چاپ کرده‌اند تا زود موضوع کتاب دستگیر شود که چیست.

اساس این تألیف از سال ۱۳۱۴ قمری است و مؤلف در سال ۱۳۳۳ با به دست آوردن
مدارک و اطلاعات تازه آن را به روایت و تحریر جدید آراسته است.

تحقیقات سدیدالسلطنه در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی است و اطلاعات اقتصادی و انسانی
هم در تلو آنها مندرج است.

پیوستهای آقای اقتداری عبارت است از جغرافیای تاریخ عمان و یمن - زنگبار پیش و پس از آل
ابوسعید - ارتش ایران در ظفار - حکام آل ابوسعید - پیشینه ماقبل تاریخ بحرین - جغرافیای تاریخی
بحرین (مأخوذ از عباس اقبال و سعید نفیسی) - حکام آل خلیفه - جغرافیای تاریخی قطر - قطر
مهاجرنشین ایرانی - حکام آل ثانی - نقد دو کتاب چاپ قطر که نسبت به مطالب تاریخی اعمال غرض
شده است.

مجموعه اشعار بدیع الزمان فروزانفر

با مقدمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. به اهتمام عنایت‌الله مجیدی. تهران. انتشارات طهوری. ۱۳۶۸. وزیری. ۱۸۸ ص

فروزانفر کم شعر می‌گفت ولی غالب اشعارش سخته و استوار و دلوازست و بوی شعر و سبک خراسان از آن می‌تراود.
مجموعه‌ای که مجیدی توانسته است از اینجا و آنجا گرد آورد و غنیمتی است برای علاقه‌مندان به شعر سنتی فارسی و جزین این اشعار تا حدودی مبین روحیات و حالات فروزانفرست در جریان زندگی دانشگاهی، علمی، اجتماعی.

روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

به کوشش دکتر محمد اسمعیل رضوانی - فاطمه قاضیه تهران. انتشارات سازمان اسناد ملی ایران با همکاری مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۱ ص. ۲۰۰ تومان.

پیش ازین درین مجله مقاله‌های مفصل درباره سفرنامه نویسی ناصرالدین شاه انتشار یافت و سفرنامه‌های آن پادشاه شناسانیده شد و اطلاعاتی از این سفری که روزنامه خاطرات آن را منتشر کرده‌اند نداشتیم که بدهم. در مقدمه این روزنامه هم اشارتی به آن سلسله مقالات نشده است. به هر تقدیر سفرنامه‌های ناصرالدین شاه یکی از منابع معتتم جامعه‌شناسی و جغرافیای طبیعی و انسانی ایران است. مخصوصاً این روزنامه خاطرات چون جنبه خصوصی دارد از نوعی دیگرست و خوانندگی‌تر از دیگر سفرنامه‌های اوست.

آوا

گروهی از ایرانیان فرهنگ دوست و موسیقی شناس در شهر ماینز (آلمان) مؤسسه فرهنگی و هنری آوا را تأسیس کرده و در پی آن مجله خوب و ارزشمندی را به همان نام آوا منتشر ساخته‌اند. مجله آوا فصلی است. هر شماره آن در ۶۴ صفحه است. مصورست و سراسرش به مقالات موسیقی و ترانه‌های موسیقاری و آواز آراسته است.

مقالات و بندرجات این مجله هم نوشته‌هایی یا گفتارهایی است از موسیقی شناسان و موسیقی دوستان و اغلب آنها ناظرست به مباحث مربوط به موسیقی سنتی. درین دو شماره مقالات خوب و خواندنی درباره عبدالله دوامی، عارف قزوینی و ملک الشعراء بهار چاپ شده است. در شماره اول سخنان نقر و ارزشمندی از محمدرضا شجریان استاد بزرگوار و نامور درج شده است. خواننده علاقه‌مند از مطاوی آن به نظرات عمیق این دانای دلواز آواز ایران آگاهی می‌یابد. مجله آوا به دبیری ا.ح. سعیدی منتشر می‌شود.

فرهنگهای فارسی و فرهنگگونه‌ها

تألیف دکتر محمد دیوبالی، تهران، انتشارات اسپرک، ۱۳۶۸، وزیری، ۵۰۰ ص. (۳۶۰ تومان)

کتابی است که چهل سال پیش بر سر آن رنج برده شده است. دیوبالی چهره شناخته‌لفت شناسی است. بیگمان باید همه فرهنگنامه‌های موجود پیشین از زیر چشم و انگشتان دست او گذشته باشد. گواه شاهد صادق در آستین است و همانا این کتاب است که نمونه‌ای است از اشراف و احاطه در موضوع.

کتاب در پنج بخش است: فرهنگهای فارسی در سه شاخه ایران، شبه قاره هند و آسیای صغیر - فرهنگهای فارسی به زبانهای دیگر - فرهنگ زبانها و گویشهای محلی - فرهنگهای موضوعی - فرهنگ گونه‌ها.

تیبه فهرست اعلام مؤلفان برای این کتاب ضرورت داشت و نبودنش نقص آن شمرده می‌شود. مؤلف در توصیف هر فرهنگ با تناسبی شایسته به معرفی آن پرداخته است. میزانش درست است.

مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج - فارسی و طبری

مؤداوری، نسخه برداری و تدوین سیروس طاهباز - با نظارت شاکیم یوشیج. تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۰، وزیری، ۸۴۰ ص.

کاملترین مجموعه اشعار نیما یوشیج است. از قصه رنگ پریده (سال ۱۳۰۶) تا شب همه شب (آبان ۱۳۳۷) به انضمام رباعیات (صفحه ۵۲۰ - ۵۷۴)، چند غزل و قطعه و قصیده (ص ۵۷۵ - ۶۰۹)، روجا دفتر شعرهای طبری بزرگ‌گردان فارسی از علی پاشا اسفندیاری و اسفندیار اسفندیاری (ص ۶۱۱ - ۸۴۰).

طاهباز دوستدار حقیقی نیماست و در راه نشر آثار او سنگ تمام گذاشته است.

دیوان حافظ به خط میرعماد

مقدمه عبدالعلی ادیب برومند - تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹، وزیری، ۵۱۲ ص.

چاپ زیبا و ممتازی است از دیوان حافظ. خط نسخه از آن میرعماد دانسته شده است. به اعتبار یادداشت‌هایی چند که در قرن سیزدهم چند تن از فضلاء فارس بر پشت نسخه نوشته‌اند. آقای ادیب برومند هم در مقدمه خویش به تسجیل مطلب پرداخته‌اند و آن را از میر دانسته‌اند. نسخه به ایشان تعلق دارد.

نام گواهانی که خط را از میر دانسته‌اند داوری پسر وصال، احمد و قار پسر وصال، میرزای

سنگلاخ، محمدحسین خوشنویسی است. تردید نیست که نسخه ممتازست و خط نستعلیق پخته و استادانه‌ای است. اما چون نسخه رقم کاتب ندارد باید آن را منسوب به میر کرد. در هر حال نسخه‌ای است هنری که به چندین هنر هم در روزگار ما آراسته شده است. خوشنویسی مقدمه و عنوان از جلیل رسولی است. نقاشیهای درون از استادان بنام نگارگری و مینیاتور کنونی (ده تن) و طرح حاشیه از علیجان غلیجانیپورست و چندین هنرمند چاپ در زیبایی و نفاست آن وقت و ذوق مصروف کرده‌اند.

غزلیات حافظ

به تحقیق عبدالملکی ادیب برومند - با همکاری یوراندخت برومند. تهران. انتشارات پازتک. ۱۳۶۷. وزیری. ۱۰۰۵ ص.

آقای ادیب برومند در ارائه غزلیات حافظ، چاپهای قزوینی / غنی و دکتر خانلری را با نسخه خطی کتابت پیرحسین مورخ ۸۷۴ هجری و آنچه را برتر یافته در متن گذاشته‌اند. ایشان می‌نویسد در مقابله نسخ قدیم هرجا نتوان ضبط مرجع را یافت ناگزیر باید به نسخه‌های بعدی مراجعه کرد و گزینشهای برتر را برای یک متن خوب اختیار کرد. (ص ۲۸). در پی آن مواردی را از نسخه مورخ ۸۲۴ آورده و با آوردن روایتی که درست می‌دانند نادروستی نسخه قدیم را نموده‌اند.

ایشان به ابیات هر غزل شماره‌ای داده و در صفحه مقابل آن بر اساس آن شماره‌ها اختلاف‌های مضبوط در قزوینی و خانلری و پیرحسین را آورده‌اند و توضیحی هم در سبب مرجع دانستن کلمه مختار ذکر کرده‌اند. چهار صد و هشتاد و پنج غزل درین چاپ آمده است.

طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

به کوشش مرتضی سرچینان - محمد باقر فیض زاده بار فروش، تهران. چاپ و نشر بنیاد. ۱۳۷۰. سه جلد. وزیری.

جلد اول و دوم سرگذشت و نمونه اشعار شاعران طنز پردازسته. (حدود یکصد و شصت نفر). جلد سوم حاوی پیشگفتاری است در قلمرو طنز و تاریخ تحلیلی مطبوعات طنز و نکاهی. مجموعه شیرین و خواندنی و گزاینی است. جزین تذکراتی است که برای سرگذشت شاعران مفید واقع می‌شود.

سفرنامه گروته

به قلم هوگو گروته - ترجمه مجید جلیلووند، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹، رقی -
۳۴۲ (۱۹۰ تومان)

سفرنامه نویس آلمانی است که در سال ۱۹۰۷ (مقارن وقایع مشروطیت) به ایران سفر کرد. سفرنامه اش حاوی اطلاعات مهمی مخصوصاً دربارهٔ منطقه لرستان و کرمانشاه و همدان است. در تهران به حضور محمدعلی شاه می‌رسد و دربارهٔ او و مجلس و جریان مشروطیت و رقابت و روس و انگلیس خواننده خود را از اطلاعاتی آگاه می‌کند. او از راه تبریز به اروپا برمی‌گردد. ترجمه کتاب حکایت از لطف ذوق و مهارت مترجم در زبان آلمانی و تسلط او بر زبان فارسی دارد. امیدست علاقه‌مندان به این رشته را از ترجمه سفرنامه‌های دیگری برخوردار کنند.

نکاتش عزیز دولت آبادی،
سرایندگان شعر پارسی در قفقاز

تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۵۳ ص. ۲۰۰۰ ریال

به مناسبت اهمیت این کتاب چکیده فهرست مندرجات آن نقل می‌شود:

فصل اول: پارسی سرایان آران، اردو باد (۱۶ سراینده) - باکو (شش سراینده) - بردع (یک سراینده) -
خلاط (دو سراینده) - شروان (چهل و هفت سراینده) - قراباغ (پنجاه و نه سراینده) - گنجه (سی و پنج
سراینده) - نخجوان (چهار سراینده)، فصل دوم: پارسی سرایان ارمنستان، ایروان (سیزده سراینده)، فصل
سوم: پارسی سرایان داغستان، دربند (سیزده سراینده)، فصل چهارم: پارسی سرایان گرجستان، تفلیس
(بیست و پنج سراینده).



ACTA IRANICA
26-30

آکتا ایرانیکا به سی مجلد رسید. این مجموعه گرانقدر علمی یادگاری است از تجمع ایرانی‌شناسی در سال ۱۳۴۵ در تهران. در آن سال مرکز بین‌المللی مطالعات هند و ایرانی، با گرفت و پرفسور دوشن گیلین استاد زبانهای ایرانی و دانشگاه لیز (که اکنون بازنشسته است) دبیری و مدیریت آنجا را یافت و توانست سلسله آکتا ایرانیکا را بنیادگذاری کند.

میان سالهای ۱۹۸۷ - ۱۹۹۰ پنج جلد از آن انتشار یافته است که سزاوار است خوانندگان مجله را از نشر آنها آگاه سازیم.

- 26 -

TROISIEME SERIE, VOLUME XIII

Monument art of the Parthian period in Iran. By Trudys Kawami.

Leiden- Brill, 1987. 272 p/72

کوامی ژاپنی از متخصصان تاریخ و هنر دورهٔ پارسی ایران است. او در این کتاب محققانه که به

دوازده فصل تقسیم شده به مطالب زیر پرداخته است.

- ۱- تاریخ کوتاه دورهٔ پارتیان در ایران
- ۲- میراث هنری پارتیان
- ۳- پیکر تراشیدهای شاهانه
- ۴- پیکره‌های بازیافته در ایذه (خوزستان) و اشیاء وابسته
- ۵- بعضی پیکره‌های خوزستان (بخش ۱)
- ۶- بعضی پیکره‌های خوزستان (بخش ۲)
- ۷- سنگ نگارهٔ تنگ سروک و آثار وابسته
- ۸- پیکره‌های هراکلوسی
- ۹- پیکر تراشیدهای درهٔ ایذه
- ۱۰- پیکر تراشیدهای گوناگون
- ۱۱- شکل نیاسهای ایرانی در دورهٔ پارسی
- ۱۲- نتیجه.

ضمیمهٔ ۱- پادشاهان

ضمیمهٔ ۲- کوه خواجه

فهرست تفصیلی و تحلیلی مجسمه‌ها، پیکره‌ها، سنگ نگاره‌ها و اشیاء پارسی (۶۳ قفره) هفتاد و دو تصویر پایان کتاب مستندات مؤلف در تحلیل مطالبی است که ارائه شده است. تازه‌ترین تألیف است دربارهٔ دورهٔ پارسی که باید هرچه زودتر ترجمه شود.

- 27 -

TROISIEME SERIE, VOLUME XIV

Bahai Walad. Grundzuge seines Lebens und Seiner Mystik.

Von Fritz Meier. Leiden, Brill, 1989. 484p.

فریتز مایر استاد بازنشسته سویسی از بزرگان تحقیق در رشتهٔ عرفان ایرانی است. نخستین کار او تصحیح فردوس المرشدیه در حالات و سخنان شیخ ابوالحسن کازرونی بود و پس از آن چه به صورت کتاب و چه مقاله و چه گفتارهایی برای دائرةالمعارف اسلامی این رشته را دنبال و کتابهای متنوع و درجه اول منتشر کرد که از آن جمله کتاب مفصلی بود دربارهٔ شیخ ابوسعید ابوالخیر که چند سال پیش در همین سلسله از او به چاپ رسید.

اینک کتاب مفصلش در احوال و عقاید و سخنان بهاء ولد (پدر مولانا) به زبان آلمانی منتشر می‌شود. مؤلف در این تحقیق شگرف و پرمایه از جمله به این مطالب پرداخته است.

معارف بهاء ولد - بهاء ولد و خوارزمشاه - سفر به سوی غرب - بهاء ولد و خانواده‌اش - آیا بهاء ولد یک صوفی است - بهاء ولد و معتزله - ثنویت و سلسله مراتب مشایخ - فردوس و حوریان کارهای مایر به شیوهٔ محققان و مکتب شرقشناسان آلمانی معلوم است از حواشی و یادداشتهای بسیار و مبتنی بر مآخذ و منابع اصیل و دست‌اول.

DEUXIEME SERIE, VOLUME XII

A Green Leaf. Papers in honor of Professor Jes P. Asmussen.

Edited by W. Sunderman, J. Duchesne - Guillemin, F. Vahman.

Leiden, Brill. 1988. 547 p.

مجموعه پنجاه و یک مقاله است به انتخاب آسمون ایرانشناس نامور دانمارکی. این مقالات به موضوعهای پارسی باستان - فارسی میانه - دیگر زبانهای ایرانی میانه و ایرانی آرامی، فارسی تازه - آیین زردشت - مانویت و گنوس گرایی مسیحیت و اسلام - بودایی - تاریخ و جغرافیا - قوم شناسی و اساطیر تقسیم شده است: (فهرست مطالب آن در صفحه بعد چاپ شده است)

- 29 -

TROISIEME SERIE. VOLUME XV

Wörter aus Xurasan und ihre Herkunft.

Von Davoud Monchi-Zadeh.

Leiden, Brill. 1990. 300 p.

داود منشی زاده ۶۱۲ واژه خراسانی را در این کتاب توضیح لغوی و تحلیل زبانشناسی کرده و هر جا توانسته شواهدی از متون گذشته آورده است.

- 30 -

TROISIEME SERIE. VOLUME XVI

Iranica Varia: Papers in honor of Professor Ehsan Yarshater.

Leiden, Brill. 1990. 291 p.

مجموعه مقالاتی است اهدا شده به احسان یارشاطر به مناسبت خدمات فرهنگی و ایرانشناسی او. شرحی که در احوال او نگاشته شده به قلم مشترک مری بویس و گند. ویند فوهرست.

جشن نامه

چون اکثر مطالب مندرج در سه جشن نامه مذکور در ذیل درباره ایران است فهرست مندرجات آنها نقل می شود

- ۱ -

ETUDES IRANO-ARYENNES OFFERTES A GILBERT LAZARD

STUDIA IRANICA. CAHIER 7.

PARIS. 1989. 383+27 P.

این جشن نامه به ژیلبر لازار استاد زبانهای ایرانی در دانشگاه پاریس و عضو آکادمی فرانسه تقدیم شده است.

- ۲ -

PEMBROKE PAPERS (1)
PERSIAN AND ISLAMIC STUDIES IN HONOUR OF P.W. AVERY
EDITED BY CHARLES MELVILLE.
CAMBRIDGE, 1990. 254 P.

این جشن نامه به مناسبت آغاز بازنشستگی پیتز ایوری استاد دانشگاه کمبریج به او اهدا شده است.

- ۳ -

INTELLECTUAL STUDIS ON ISLAM. ESSAYS WRITTEN IN HONOR OF
MARTINDICKSON.
EDITED BY M.M. MAZZAOUI AND VERA B. MOREEN.
SALT LAKE CITY, 1990. 2677.

این جشن نامه به احترام مارتین دیکسن استاد زبان و فرهنگ ایران در دانشگاه پرینستون (امریکا) تهیه و به او تقدیم شد. دیکسن در ۱۹۹۱ درگذشت.

دو مجموعه درباره یزد
از انتشارات «فرهنگ ایران زمین»



گنجینه حسین بشارت

برای پژوهش در فرهنگ و تاریخ یزد

- ۱- تذکرة شعرای یزد: پژوهش و گزینش عباس فتوحی یزدی، تهران ۱۳۶۶.
- ۲- واژه نامه یزدی: گردآوری ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۹
- ۳- میکده (تذکرة شعرای یزد): تألیف محمدعلی وامق، به کوشش حسین مسرت.
- ۴- تاریخ سالشماری یزد: گردآوری اکبر قلمسیاه
- ۵- اسناد بازرگانی یزد در روزگار قاجار به کوشش دکتر اصغر مهدوی (زیر چاپ)
- ۶- یزد در سفرنامه ها: گردآوری اکبر قلمسیاه

یزدنامه

- ۱- یزدنامه، جلد اول: گفتارها و جستارهای تاریخی و فرهنگی، نگارش و گردآوری ایرج افشار (زیر چاپ)



ژنېر لاراز

Introduction « Es hommage » (de C.-H. de Frobergsson).....	4	GRINET, F., Les 'Hans' dans les documents seldjûques du Mont Mugh.....	165
T. Ne des matières.....	14	GYZELIN, R., Note de typologie sassanide. Les cachets personnels de l'Ormuzd-Moghad.....	185
Liste des travaux de G. Lezard.....	40	HEBARDSCHEIDT, C., Le paragraphe 70 de l'inscription de Bisoutun.....	193
ARJAN, J., Bibliographie des livres persans imprimés en Iran sur les dialectes iraniens (en persan).....	4	HILMACH, H., Bactran Kufisch. Kufisch, Avestisch, makedonisch.....	209
ARJAN, J.P., Bemerkungen zu einer „arvan“ Fälsch-Persischen QohMât - Übersetzung.....	1	KELLERS, J., Amir Muzâh n'est pas un dieu créateur.....	217
AUBREY, J., Le témoignage d'Élie-Bazziz sur la turquisation de l'Azerbaïdjan.....	5	KREFFER, C.M., Les belles-mères à Casse-Légar. Notes de dialectologie afghane.....	229
BALLET, H.W., Zoroastrian <i>frâh</i> 'fortune'.....	14	LADENBERGER, C. DE, Attirénes arti et avari.....	237
BALLET, L., Les rêves des jours de la semaine planétaire dans les langues turques.....	23	LECOQ, P., Le classement des langues irano-aryennes occidentales.....	247
BLAU, J., Le künde lozi.....	31	MACKENZIE, D.N., Khatâretgan in the law books.....	265
BOYER, M., The poems of the Persian Shâh and the Zand (Yakman Yâh).....	59	OMANOV, M.-N.O., Firâzavî's Sâgh-Nâmeh. Approaches to Textual Criticism.....	277
DUCLOS-GUILLEMIN, J., La musique dans le céd.....	79	RAMS, A., L'infernale va Baluch.....	283
ELMONTY, J., Bâstâ.....	87	SCHWARTZ, M., Pers. <i>jangand</i> <i>judes</i> , etc. 'To take an oath' (not 'to drink sulphur').....	293
ESENBERG, R.E., A Khazars' Nightmare.....	95	SPEYEROS, D., Du posteo ajâzand au wâpâst: (arwâ) ou /krol/? Note de dialectologie persane.....	297
FROBERGSSON, C.-H. DE, Les récits d'inscencos (<i>inscenc</i>) dans l'œuvre de Nâsiri.....	99	SHAFER, S., Notes on the Preposition <i>Ma</i> in Julzâr-Persian.....	315
FYFE, R.N., An Historical Problem in the Study of the Dialects of Fars.....	109	SHAW-WILLIAMS, N., A New Fragment from the Parthian Hymn-cyclic <i>Harâzâgânâh</i>	321
GAZDARVÂN, J., Margâret the Pearl.....	113	SILBERBERG, P.O., Verbal Heteronyms and the Imperfect in Middle Persian and Parthian.....	333
GIGNOUX, Ph., Sur le composé latin du Manichéisme à l'Épiphânien.....	137	SOMMERBAUM, W., Ein manichäischer Bekenntnistext in neupersischer Sprache.....	355
GHOLI, G., Un cas possible de différenciation locale entre <i>stâr</i> et <i>stâr</i>	151	TAPAZZOLI, A., Iranian Nouns.....	367
		YARSHATER, E., The dialect of Arân and Bisgân.....	371

Alphabetical list of authors and titles of contributions	ix
Til Jes	xii
Biography of Professor Jes P. ASMUSSEN	xv
Bibliography of the works of Jes P. ASMUSSEN	xvii
Acknowledgement	xxix

I Iranian Texts and Languages

a) Old Iranian

ITO, Gikyo, On Yasna 32:16 (Gardica XVI)	3
KELLENS, Jean, Une variation du limbre de l'Anaptyxe en vieux-avestique	13
SCHMITT, Rüdiger, Achämenideninschriften in griechischer literarischer Überlieferung	17
SKALOWSKI, Wojciech, Old Persian <i>szaraka-</i>	39

b) Middle Persian

BALK, Michael, <i>Kivvāda</i>	45
BARLEY, H. W., <i>Gard-dānān</i>	61
HERRMANN, Rüdiger, Zoroastrian Divorce	63
HUMMACH, Holmut, and WANG, Shiqing, Die paläo-chinesische Bilingue von Xi'an	73
KANGAS, M. P., Eyalet I. Ch. XI of Manuščir Yūdāyānsā. A critical study	83
SKALI, Mansour, <i>Fahāvān</i>	93
TAPAZZOLO, Ahmad, The King's Seat in the Fire-temple	101

c) Other Middle Iranian Languages, Irano-Armenic

EILERS, Wilhelm, Euphonisches i und der armenische Emphaticus auf -yd	109
EMBERGER, Ronald Eric, Some verses from the <i>Lashkvarānā</i> in Khotanese	125
GREENFIELD, Jonas C., <i>Nergol dāby</i>	135
SMYTH-WILLIAMS, Nicholas, Syro-Sogdica III: Syriac elements in Sogdian	145
SKARZYŃSKI, Proda OKIOT, The Khotanese <i>Mrolyajama</i>	157
SUNDBERGH, Werner, Der Schüler fragt den Lehrer. Eine Sammlung biblischer Ritsel in soghdischer Sprache	173

d) New Iranian

ALAVI, Bozorg, Neologismen in der modernen persischen Schriftsprache	189
BECKA, Jiri, A Continuator of Judéo-Persian Literature	199
LAZARD, Gilbert, Remarques sur le fragment Judéo-Persan de Dandā-Ūnāq	203
LORENZ, Manfred, Die Anfänge der Pāsto-Literatur und das Pāsto Xarāna	211
SHARBEK, Shādi, An early Gnostic fragment in an unknown Iranian dialect	219
ULAS, BO, The manuscript tradition of Mišbāh al-Arviš and the application of the stemmatic method to New Persian texts	237
YARHAMAN, Freydan, Two Baktīrī Prose Texts. Stories of the fools	253
YARSHATER, Ehsan, Approaches to the translation of Persian poetry	259

II Religion Schema

a) Zoroastrianism

STUCK, Mary, The Lady and the Scribe; some further reflections on Anāhīt and Tīr	277
OSKELA, Gheorghe, A Note on the stagi and Endemus of Rhodes	283
† HARTMAN, Steve S., Questions on sujet du «Temps de l'Avant»	289
KOTWAL, Firuz M., Initiation into the Zoroastrian priesthood: process, ritual practice and an old Pahlavi text	299

b) Manichaeism and Gnostic Studies

BRANOFF, Ugo, Sur la question des deux limbs de l'homme dans le Manichéisme	311
BÖRNER, Alexander, Zum Selbstverständnis des Manichäismus	317
DAURVILLE, J. W., Marcion's Reading of Gal. 4.3: Philosophical background and influence of Manichaeism	339
DUCHENNE-GUILLEMIN, Jacques, On the Origin of Gnosticism	349
KLAASCH, Hans-Joachim, Das Tor als Symbol im Manichäismus	365
LEU, Samuel N. C., Sources on the diffusion of Manichaeism in the Roman Empire	383

c) Christianity and Islam

CHAPOT, Philippe, Les antécédents nestoriens de la Chéhadé	403
OLSON, Todd, Imagery of divine epiphany in Nusairi scriptures	407

d) Buddhism

DE JONG, J. W., Buddhism and the equality of the four castes	423
LEWYTER, Christian, Buddhist references to old Iranian religion	433
ZANZI, Peter, Das Prädikat <i>Sāva</i> in arabischer Überlieferung	445

III History, Geography, Ethnography, Mythology

a) History and Geography

DANABADIAN, M., and V. LUYBET, Zartostriā, a magus in Babylon	457
FAYL, Richard N., Minorities in the History of the Near East	461
HONG, Weiher, Großartig Darius und sein Urmutter	475
JAKSCHMIDT, Gerdra S., An Islamic manuscript on Iran	483
KLEIN, Oskar, Sams: «Nations Francorum»	489
WIPER, Dieter, Zu einigen iranischen Ortsnamen bei Ptolemäus	493

b) Ethnography and Mythology

ARATMAN, G. E., and N. Kh. GEVORGIAN, Zādi Miscellany. Notes on some Religious Customs and Institutions	499
BRUN, A. D. H., The allegory of Anāyāg	509
RUBIN, James R., The rise of Muššir Ašn Bahārn Yazad amongst the Parthians of Nevsārī, India	521
TAMMUN, Finn, A ghazal by Badr-un-nisā "Bībān"	535
TOPADAROV, Fridrik, The Sorbian funeral customs. Some notes on Herodotus IV, 71-75	539
PLANCHET (I-XXIV)	549

foreword	1-111
CHARLES MELVILLE	
A Note on Persian Prosody	1-5
HUBERT DARKE	
Hawk and Dove in Sufi Combat	7-25
SIMON DIGBY	
Some General Accounts of the Safavid and Afsharid Period, Primarily in English	27-41
JOHN EMERSON (<i>Harvard College Library</i>)	
Rewriting the Social History of Late Qajar Iran	43-57
JOHN GURNEY (<i>University of Oxford</i>)	
The Deportation of the Armenians in 1604-1605 and Europe's Myth of Shāh 'Abbās I	59-71
EDMUND HERZIG (<i>University of Manchester</i>)	
The Execution of Amīr Hasanak the Vazir: Some Lessons for the Historical Sociology of Iran	73-88
HOMA KATOUZIAN	
The Barmakid Revolution in Islamic Government	89-98
HUGH KENNEDY (<i>University of St Andrews</i>)	
The End of Czarist Rule in Iran	99-114
PAUL LUFT (<i>University of Manchester</i>)	
A Note on the <i>Maqāma</i> Form	115-122
M.C. LYONS (<i>University of Cambridge</i>)	
Some Notes on Premodern Islamic Social Description	123-130
LOUISE MARLOW (<i>Wellesley College</i>)	
Sa'ādī's Arabic Ghazals	131-140
JOHN MATTOCK (<i>University of Glasgow</i>)	
Allusion in Ḥāfiẓ: Joseph and his Brothers	141-158
JULIE SCOTT MEISAMI (<i>University of Oxford</i>)	
<i>Pādshāh-i Islām</i> : the Conversion of Sultan Mahmūd Ghāzān Khān	159-177
CHARLES MELVILLE (<i>University of Cambridge</i>)	
The Date and Attribution of the <i>Rass Anonymous</i> . Notes on a Persian History of Shāh Ismā'īl I	179-212
A.H. MORTON (<i>London School of Oriental and African Studies</i>)	
<i>Mīrzā, Mashūf and Jāja Kabūt</i> : Some Cases of Anomalous Noun Phrase Word Order in Persian	213-228
JOHN R. PERRY (<i>University of Chicago</i>)	
Ṣādiq Chūbak's World-view	229-236
J.A.F. ROBERTS	
Class, State and Revolution: the Case of the Iranian Revolution, 1978-1979	237-254
A. REZA SHEIKHOLESLAMI (<i>St Antony's College, Oxford</i>)	

Preface	vii
Salute to a Coauthor: Martin Bernard Dickson S. Cary Welch	3
PART I	
1. The Qizilbash Turcomans: Founders and Victims of the Safavid Theocracy Hans R. Roemer	27
2. The <i>Kitab-i Amiri</i> of Babai Ibn Lutf (Seventeenth Century) and the <i>Kitab-i Sar-Guzasht</i> of Babai Ibn Farhad (Eighteenth Century): A Comparison of Two Judaeo-Persian Chronicles Vera Basch Moreen	41
3. The Religious Policy of Safavid Shah Isma'ili II Michel M. Mazzaoui	49
4. The Anthology of Poets: <i>Muzakkir al-Asbab</i> as a Source for the History of Seventeenth-Century Central Asia Robert D. McChesney	57
5. Timur's Genealogy John E. Woods	65
6. Regicide and "The Law of the Turks" Ulrich Haarmann	127
7. Women and Religion in the Fatimid Caliphate: The Case of Al-Sayyidah Al-Hurr'ah, Queen of Yemen Lella al-Imad	137
PART II	
8. A Sentence of Junayd's Andras Hamori	147
9. Khankhanan 'Abdur Rahim and the Sufis Annemarie Schimmel	153
PART III	
10. Disorientation and Reorientation in Ibn Sina's <i>Epistle of the Bird</i> : A Reading Peter Heath	163
11. Hermes and Harran: The Roots of Arabic-Islamic occultism Francis E. Peters	185
PART IV	
12. Treatise on Calligraphic Arts: A Disquisition on Paper Colors, Inks, and Pens by Simi of Nishapur Wheeler M. Thackston	219
13. The Peck <i>Shahnameh</i> : Manuscript Production in Late Sixteenth-Century Shiraz Louise Marlow	229
Index	245

نشریات تازه

فصلنامه چلیبا

صاحب امتیاز دکتر سید علی میریان - مدیر مسئول دکتر حسین محیی‌الدین الهی قمشه‌ای.
این فصلنامه مخصوص خوشنویسی و مطالب مربوط به خط انتشار می‌یابد. چاپ نشریه خوب و حاوی تصویر خطوط و قطعات خط خوب است. هر نخستین شماره که دفتر این مجله به تصادف آن را دیده دوازده نوشته و مقاله و پژوهش درج شده است. نخستین دفتر چاپ تابستان ۱۳۷۰ است.

تاریخ و فرهنگ معاصر

زیر نظر سید هادی خسروشاهی و رسول جمعریان - ناشر مرکز بررسیهای اسلامی - قم (۱۳۷۰)

نخستین دفتر این مجموعه به عنوان جلد اول منتشر شده است و بطوری که به دفتر مجله یادآوری شده است پس از این با اخذ پروانه امتیاز به صورت مجله منتشر خواهد شد. نشانی: قم، صندوق پستی ۱۳۶. بخشهای این مجله عبارت است از: نهضت‌های اسلامی و اصلاحی - اسناد تاریخی - خاطرات - مصاحبه - آشنایی با مراکز اسناد و تاریخ - یادواره - نسخه شناسی و معرفی کتاب.

در سرآغاز این دفتر آمده است: «پیرداختن به تاریخ و فرهنگ معاصر اگر واجب عینی نباشد بی‌تکلیف است که حیانت دارد. تاریخ ایران، ایران اسلامی و دوره معاصر از پربارترین مقاطعی است که مورخان ایرانی باید بدان بپردازند و بی‌تعریف و بی تحقیق منطقی در اختیار مردم مسلمان ما قرار دهند...»

در زمینهٔ ایران‌شناسی

به کوشش چنگیز بهلوان

سومین دفترست که به کوشش و توفیق ایران‌دوستی چنگیز بهلوان در زمینهٔ مباحث ایران‌شناسی نشر می‌شود. مقالات این شماره از چنگیز بهلوان، علیقلی

بیانی، احمدرضا قایم‌خواه، علی محمد ساکسی، پرویز ورجاوند، علی‌اصغر سعیدی، عباس میلانی، کوروش اسدی، نیما مینا، پرویز منصوری، عبدالنسی سلاسی است. قسمتی ازین شماره به گفتگوهای بهلوان با چند تن جمدلان افغانی اختصاص دارد.

بهلوان در سه مقالهٔ خود نکته‌های تازه‌ای را دربارهٔ سیاست ایران‌شناسی بیان کرده است.

چاوش

ماهنامهٔ فرهنگی، ادبی، هنری و اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: پولاد فرح‌زاد - زیر نظر شورای نویسندگان.

نخستین دفتر این مجلهٔ ماهانه که حاوی دو شماره ۱ و ۲ است در ۱۶۰ صفحه منتشر شد. مقالات آن متنوع و جلد آن در نوع خود - برای یک مجلهٔ ماهانه - ممتاز است. از دکتر جلال خالقی مطلق و شاهرخ مسکوب و شمس لنگرودی و دکتر بهرام مفادی و... مقالاتی در آن درج شده است.

نامهٔ فیلسفانهٔ علی ایران

با همکاری دفتر پژوهش‌های فرهنگی - به سرپرستی محمدحسن خوشنویس - مدیر مسئول حمید محبی - زیر نظر مصطفی اسلامی. دومین سال مجله با مقالات خواندنی و فیلسفانه‌ای قابل استفاده آغاز شده و شمارهٔ اول و دوم آن به دفتر مجله رسیده است.

پیام کتابخانه

فصلنامهٔ ادبی، فرهنگی - دبیرخانهٔ هیئت انبای کتابخانه‌های همومی کشور. مدیر مسؤول محمد ابراهیم انصاری لاری. مدیر اجرایی کمال‌الدین نصیری.

بخش اول: کتابداری - بخش دوم: کتاب‌شناسی و کتاب‌پردازی - بخش سوم: کتاب‌گزاری.

گزارش ویژهٔ این شماره دربارهٔ ترجمه است.

دفتر این نشریه در صورتی که تمایل دارند فهرست مندرجات آنها در فهرست مقالات فارسی درج شود دستور خواهند داد که منظمأ شماره‌های مجله به

و دو ملت برای دوست داشتن یکدیگر و عشق و درزیدن به هم چیزی کم ندارند» (ص ۴ شماره اول)

کتابشناسی - فهرست

آقای، یدالله (با همکاری گروه)

کتابنامه یزد، یزد، سازمان برنامه و بودجه استان یزد، ۱۳۶۹، وزیری، ۳۲۸ ص.
درین کتابشناسی با ارزش مشخصات ۱۵۵۱ کتاب و مقاله آمده است.

دوب امامیه، محمد تقی (و) شاهرخ پیمانی

کتابشناسی طب سنتی و گیاه درمانی، اصفهان، کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، ۱۳۶۵، وزیری، ۹۶ ص.
دوبست و شصت و یک مرجع درین کتابشناسی یاد شده است.

صمدی، حسین (ح.ص)

کتابشناسی شیخ فضل الله نوری، تهران، مرداد ۱۳۷۰، رقمی، ۱۵۱ ص.

کتابخانه ملی ایران

□ کتابشناسی ملی ایران ۱۳۶۵، نیمه دوم، تهران، ۱۳۶۸، رحلی بزرگ، ۲۳۸ ص. (شماره ۵۸)

□ کتابشناسی ملی ایران ۱۳۶۲، نیمه دوم، تهران، ۱۳۶۹، رحلی بزرگ، ۲۷۲ ص. (شماره ۵۲)

□ کتابشناسی ملی ایران ۱۳۶۷، نیمه دوم، تهران، ۱۳۶۹، رحلی بزرگ، ۳۷۹ ص. (شماره ۶۲)

گلریز، محمدعلی

مینودر یا باب الجنة قزوین، جلد دوم، شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین، تهران، انتشارات طه، [۱۳۶۹] وزیری، ۱۰۲۵ ص (۵۰۰۰ ریال) (مجموعه تراث قزوین).

سندوق پستی شماره ۵۵۳، ۱۹۵۷۵ فرساده شود. شاید اگر کمی از گل و برته ها و طرحهای درون صفحات کاست شود ظاهر مجله دلپذیرتر شود.

کتاب یاز

زیر نظر دکتر محمدجعفر یاحقی و محمدرضا خسروی، مشهد، آذر ۱۳۷۰، وزیری، ۱۹۹ ص (۱۱۰۰ ریال)
سومین کتاب است حاوی مقاله های خوب و خواندنی که به یاد دکتر غلامحسین یوسفی منتشر شده است.

فصلنامه کرمان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر سید احمد سام، از انتشارات مرکز کرمان شناسی (کرمان)، در زمینه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی.
دو شماره از این فصلنامه جالب و دلپذیر تاکنون منتشر شده است. شماره اول مربوط به تابستان ۱۳۷۰ در ۹۲ صفحه و شماره دوم مربوط به پاییز ۷۰ در ۱۰۸ صفحه، اغلب مطالب این مجله خوش چاپ مرتبط است با مسائل فرهنگی و اجتماعی کرمان، دارای تصاویر و عکسهای دیدنی، گاهی مطالب غیرمرتبط با کرمان نیز در این فصلنامه دیده می شود. معلوم نیست چرا فصلنامه مذکور در تهران و سایر شهرستانها توزیع نمی شود؟

آشنا

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه اسلامی - مدیر مسئول و سردبیر: متین مسلم.
این مجله ماهانه، فرهنگی و ادبی است و هدفش آنکه فرهنگ و ادب ایران را به کشورهایی که فلبو زبان فارسی است و به فارسی خوانی علاقه مندند و مخصوصاً عزیزان پارسیگوی آسیای میانه معرفی کند. درین مجله مقاله های تحقیقی و نیز نوشته های عمومی و غیره های فرهنگی مندرج است و چون هدفی والا و ارزشمند را در پیش گرفته است موفقیت آن آرزوی همه دوستان زبان فارسی است و همانطور که یکی از اعضای هیأت تاجیکی گفته است ما هم مستقیم:

دهباشی، علی (گوردآورنده)

فردوسی و شاهنامه. مجموعه سسی و شش گفتار. تهران. نشر مذهب. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۲۷ ص (۴۰۰ تومان)

سی و شش مقاله و گفتار است که پیش ازین هر یک به موقعی و درجانی چاپ شده است و به همین ملاحظه سواروار و ضروری بود که سال چاپ و محل چاپ هر نوشته گفته می‌آمد.

گزینش مقالات با سنجیدگی انجام شده است، ولی ظاهراً گوردآورنده کوشیده است که در انتخاب رعایت تمایل و ذوق خوانندگان امروزی را نسبت به نویسندگان بنماید. شاید بهین مناسب است که از فزونی و فروغی و تقی زاده و سلک الشعراء بهار مطلبی نیاورده، درحالی که این سه تن درباره فردوسی از مقدمین تحقیقات‌اند. مگر چند نکته که در مقاله آقای دکتر سجادی نقل شده است.

دو گروه نوشته درین مجموعه خوب دیده می‌شود. عده کمتری از آنها مثالانی است قدیمتر مانند نوشته‌های کریمسن سن و دکتر رحمدی و محیط طباطبائی و تولدکه و رشید یاسمی و بقیه مقالات و تحقیقاتی است که در بیست ساله اخیر نگارش یافته و به هر حال همه دارای ارزش است و در مجموع تقریباً همه مباحثی را که خواننده می‌خواهد درباره شاهنامه و فردوسی بداند دربرمی‌گیرد و همین حکایت از حسن ذوق گوردآورنده و تجسس او دارد و یکی از بهترین مجموعه‌هایی است که درین چند ساله درباره فردوسی منتشر شده است.

دهباشی، علی

یادنامه پروین احتشامی. تهران. ناشر: دنیای ماور. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۸۹ ص (۴۵۰ تومان)

مجموعه‌ای است دلنند از مقاله‌های خواندنی و ارزشمند که ادبا و فضلالی ایران درباره پروین نوشته‌اند.

کاش این مجموعه به ترتیب تاریخ نگارش مقالات منظم شده بود. درین مجموعه چهل و دو گفتار آمده و در پایان اص ۵۴۰ بیت گزیده‌ای از اشعار پروین به چاپ رسیده است.

مرحوم سرسنگ محمدعلی گلریز از محققان تاریخ فزون بود و با تحقیق وسیع در متون و منابع کتاب بنود را که مجموعه‌ای است بسیار مفید در تاریخ آن شهر تألیف کرد و نوبت یافت که دانشگاه تهران آن را به چاپ رسانید.

پس از آن ماکوشش وسیعتر به تهیه فهرست مؤلفات دانشمندان فزون پرداخت که همین کتاب حاضرست و حق بود نام فرعی کتاب فهرست مؤلفات دانشمندان فزون گذاشته شده بود.

کتاب به ترتیب الفبایی نام کتابهاست و ذیل آن به مناسبت و شرح احوال مؤلفان آمده است. کتابی است مفید و حاوی نام و نشان ۱۹۷۵ کتاب است.

کلیات

شیرازیان، جمال‌الدین

روش تحقیق انتقادی متون. تهران. انتشارات لنگرک. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۲ ص (۱۹۵ تومان)

باب نخست: نسخه‌شناسی، باب دوم فواید من‌شناسی و تصحیح آن، باب سوم اصلاح متن. تدوین فرهنگ اسلامی.

مجموعه‌ها

انوار، محمود

سینه حافظ. تهران. دانشگاه تهران. [۱۳۶۸] رقع. ۱۹۰ ص.

حاوی مقاله‌هایی است درباره حافظ از استادان دانشکده ادبیات.

درویشیان، ولی‌الله

در جستجوی سرچشمه‌های الهام شاعران. تهران. نثر چشمه. ۱۳۶۹. رقع. ۱۲۴ ص.

هشت مقاله است درباره بعضی از اشعار پروین احتشامی، علی‌اکبر دهخدا، شهریار، م. امید، پرویز سائل خانی، ادیب‌المسالک قزاقی، سنجیران ادوارد ژرف، حسین سرور.

نشان دهنده آن است که اخوان در تاریخ ادبیات و شعر معاصر ایران مقام شایسته‌ای یافته است.

ذکاتونی، قراقرز، علیرضا

حافظیات. مجموعه مقالات دربارهٔ حافظ. همدان. نشر مسلم. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۰۸ ص (۱۸۰۰ ریال)

نمونهٔ دقت نظر علیرضا ذکاتونی در مباحث ادبی همین مقاله‌های اوست که دربارهٔ حافظ و دقتی از اشعار او نوشت و در نشریه‌های مختلف چاپ شده بود و ضرورت داشت یکجا در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

کاخانی، مرتضی

باغ بیدرگی. یادنامهٔ مهدی اخوان ثالث (م. امید) - ۱۳۷۰. ۱۳۶۹. تهران. نشر ناشران. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۳۴ ص (۷۰۰۰ ریال).

ادیان و مذاهب

حلی، علی اصغر

آشنایی با علوم قرآنی یا مقدمات لازم برای فهم قرآن مجید. تهران. اساطیر. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۷۸ ص. (۱۴۰۰ ریال)

در نه فصل است: تفسیر، تأویل و تزییل - مصادر تفسیر - مفسران بزرگ - تاریخ قرآن - اقسام قرآن (محکم، منشاء، ناسخ...) - اعجاز قرآن - آفریده یا نافریده بودن قرآن - علوم قرآنی - علم کلام.

خسروشاهی، مرتضی

نارائت‌الکواکب علی خیارات‌المنکاسب اعداد و تقویم سید هادی خسروشاهی. قم. مرکز البحوث الاسلامیه. ۱۴۱۲ ق. وزیری. ۴۰۷ ص.
کتاب فقهی است در مباحث خیار و سقطات آن و ماهیت عیب و شروط.

سروشیان، جمشید سروش

به یاه پیرمغان. تهران. ۱۳۶۹. رقی - ۱۷۵ ص.

دفتری است از پژوهشها و اندیشه‌های دانشمند گرامی دربارهٔ دین و آیین زرتشت، مخصوصاً آنچه دربارهٔ سوادآموزی نزد زرتشتیان نوشته است جناب دقت نظرست.

طاووسی، محمود

نامگانی استاد علی سامی. بیست و سه مقاله در زمینه‌های باستانشناسی، فرهنگ، ادب، تاریخ و هنر ایران. جلد اول. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۰۷ ص.

نام و مشخصات کتاب گویاست که چه در آن است. مقالات از دکتر محمد تقی میر - دکتر رضا شعبانی - دکتر ماهیار سوابی - دکتر ضلالترضا وطن دوست - ایرج افشار بیستانی - دکتر ابراهیم فیضی - دکتر علام‌الدین آذری - عبدالعلی ادیب بروعد - دکتر رقیه بیزادی - سیدحسن موسوی - پرویز خانی - سنجهر مظفریان - دکتر جلیل دوستخواه - دکتر شهید میرفخرانی - عبدالله عقیلی - ایرج افشار - دکتر منصور رننگار فسانی - دکتر زکریاالدین همایونفرخ - عبدالله آصفی - کمال زین‌الدین - مهدی مظلوم‌زاده - لطف‌الله یارمحمدی - رحیم دهقان - علی موسوی است.

طاهباز، سیروس

بدرود با مهدی اخوان ثالث و دیدار و شناخت م. امید. دفترهای زمانه. تهران. ۱۳۷۰. رقی. ۷۸ و ۲۶۰ ص.
این دفتر دو بخشی است. بخش اول شعرها و نوشته‌هایی در رثا، و به یاد اخوان ثالث. بخش دوم عیناً تجدید چاپ دفترهای زمانه سال ۱۳۴۷ است که برای چهل سالگی اخوان منتشر شد.

این مجموعه با به‌باغ بی‌برگی، و مجموعه دیگری که به یادبود اخوان انتشار یافته است و ما ندیده‌ایم

مباحث اجتماعی

انصاری، عبدالعزیز

انتشارات ستاسی. ۱۳۶۹. وزیري. دو جلد.
۲۹ + ۱۱۳۹ + ۲۵ ص (۷۰۰ تومان).
ابوالقاسم انجوي شیرازی در مقدمه ضمن به دست
دادن تاريخچه خوب و بسيار شيرين از فولکلور ايران
به روشني فوايد کار با ارزش مرحوم مهدي پرتوي
آملی را بر گفته است.
بي تردید کتاب مذکور در سلسله کتابهای مربوط به
امثال جای خاص و معتبری خواهد داشت.

روانی پور، منیر و

باورها و انسانهای جنوب. تهران. نشر
نچوا. ۱۳۶۹. رقی. ۱۰۲ ص.
شازده روايت است از قصه‌های روستایی و بومي
در جنوب با ذکر نام گوینده و محل شنیده شده از لحاظ
مردمشناسی کاری با ارزش است.

صمدی، محمد

مقدمه‌ای بر واژه‌نامه‌های زبان کوردی. مه‌یاد.
۱۳۷۰. رقی. ۱۰۰ ص. (چاپ استیلی)
کتابشناسی فرهنگهای کوردی است و معرفی
احوال یازده تن که آن فرهنگها بازمانده پژوهش و
تألیف آنهاست.

متون کهن فارسی

ادکایی، پرویز

مروج اسلام در ایران صغیر. احوال و آثار میر
سید علی همدانی. به انضمام رساله همدانیه.
همدان. دانشگاه بوعلی سینا. ۱۳۷۰. وزیري.
۱۹۷ ص.
یکی از مبسوطترین و بهترین سرگذشتهای
سید علی همدانی عارف مشهور قرن هشتم هجری
است یا کتابشناسی منظم و مبوب.

امیرمحمود بن خواندمیر

ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه
طهماسب صفوی به کوشش فلانرضا طباطبائی.
تهران. موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

ایرانیان مهاجر در ایالات متحده، پژوهشی
در حاشیه‌نشینی دوگانه. ترجمه دکتر ابوالقاسم
سری. تهران. انتشارات آگه. ۱۳۶۹. رقی. ۱۹۱
ص.

حاوی: شکل حاشیه‌نشینی دوگانه - رخنه غرب -
مهاجرت ایرانیان - انواع ایرانیان مهاجر - مهاجر
بی‌جامه - رابطه اجتماعی و فشارهای ساختاری
مهاجر و روابط برون‌گروهی - مهاجر و جامعه میهن -
مهاجر و فرزندانشان - نتیجه.

طلوعی، محمود

بهشت خیالی. ایرانی در غربت. تهران.
کتابسرا. ۱۳۷۰. رقی. ۲۸۶ ص.
گزارشی است از گرفتاریها و مشاهدات محمود
طلوعی در سفر اروپا و امریکا و وصف وضع و حال
ایرانیان در بلاد و اقطار مختلف جهان.

دید وسیع و منتقدانه طلوعی و شیرینی زبان و بیان
او کتاب را خواندنی و هیرت‌انگیز ساخته است.

زبان و لغت

اکبری شانه‌چی، امیرحسین

فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران. نشر
مرکز. ۱۳۷۰. وزیري. ۲۱۰ ص.
بیش از یازده هزار واژه درین فرهنگ ضبط
است. ازین که مؤلف فهرست منابع مکتوب در آغاز
کتاب آورده است معلوم می‌شود خود به نجسی و
گرد آوری حضوری پرداخته. بهر حال در مقدمه کوتاه
خود اشارتی به طرز کار خود اصلاً نکرده است.
از علاقه‌های اختصاری نامهای جغرافیایی
محلتهای دایران و افغانستان و تاجیکستان نیز همین
استنباط می‌شود.
به هر تقدیر فرهنگ کارآمد و مفیدی است. حق
بود کنار هر لغت مرجع نقل آن گفته شده بود.

پرتوی آملی، مهدي

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم. با مقدمه
ابوالقاسم انجوي شیرازی. چاپ دوم. تهران.

حبیبی، احمد

محیا شاهرزی از جنوب، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۰، رقص، ۱۷۵ ص و چند هکس (۱۵۰ تومان)

و محیا یکی از شاعران محلی زیبا و شناخته جنوب ایران است. ترانه‌هایش در کوهساران و بیابانها و سفرها و در میان چوپانان و روستائیان ناموری دارد. دلاویزست و عاشقانه. دوست فاضل کوشای ما آقای احمد حبیبی که در بستگه تدریس می‌کند و خود از آن سرزمین است این مجموعه را به خوبی و آراستگی تنظیم کرده است.

نمونه‌وار چند شعر محیا نقل می‌شود:

□

خدایا روز امیدم سر آمد
شب نومیدم اندر بر آمد
ز اول تا به آخر عمر محیا
به ناراج دو زلف دلیر آمد

□

بهار آید زمین گلجوش گردد
در آید یار و اطلس پرش گردد
در آید یار محیا با جوانی
گل و بلبل به هم بیهوش گردد

حقیقت، عبدالوہاب

نگین سخن، شامل شیواترین آثار منظوم ادبیات پارسی، جلد هفتم، تهران، نشر کومش، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۲۴ ص.

مجموعه گزیده حقیقت از مفصل‌ترین منتخبات اشعار فارسی است و معمولاً شعرهای خواندنی و دلپذیر را دربردارد.

رضوی نژاد صومعه‌سراپی، ابوظالب

چهار صد شاعر برگزیده پارسیگری، حاوی شرح و احوال و معرفی بهترین اشعار درباره حکمت عملی زندگی انسانها، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۶۹، وزیری، ۱۱۹۸ ص.

نام کتاب گویای مقصودی است که مؤلف در انتخاب اشعار دارد. برای هر شاعر چند سطر از

باقر لارستانی همچون محیا، نجما و این لطیف از شعرای ترانه گوی جنوب ایران است که اشعارشان وارد زبان روستایی و کوهستانی و چوپانان و ساربانان می‌بوده است.

اشعار این شعرا غالباً به هم خلط شده است، چنانکه دویستی به‌بهار آمد زمین گلجوش گردیده که در اینجا به نام باقرست توسط آقای حبیبی به نام محیا چاپ شده است.

بهزادی اندوهجوادی، حسین

تذکره شاعران کرمان (ستارگان کرمان)، تهران، نشر هیرمند، ۱۳۷۰، وزیری، ۵۶۶ ص (۵۲۰ تومان)

درین تذکره سرگذشت چهار صد و ده شاعر کرمانی از قدیم‌ترین ایام تا کنون ضبط است. مؤلف فاضل در مقدمه و ضمن سرگذشت خود دل‌سختگیها و نارواییهای روزگار را گناه جدی و گناه به شوخی گفته است.

شعرهای خوب ناشنیده از شاعرانی که نامشان را برای نخستین بار می‌بینیم درین مجموعه زیاد دیده می‌شود.

ثروت، منصور

گنجینه حکمت در آثار نظامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۸۰ ص، (۲۸۰ ریال)

اساس این تألیف با ارزش رساله ختم تحصیلات آقای منصور ثروت است که به راهنمایی مرحوم دکتر حسن سادات ناصری تهیه شده است.

مباحث عمده کتاب عبارت است از فصل اول: معرفی حکیم نظامی حاوی تاریخ اجتماعی و سیاسی عصر نظامی (اتبکان - احمد بیان و سروانشاهان - خاقانیان) - اوضاع فرهنگی - شرح حال شاعر - مثر و مملکت - شخصیت - معاصران - مدوحان - آثار نظامی - خاورشناسان و نظامی - انتقاد از نظامی.

فصل دوم حکمت در آثار نظامی عنوان دارد. فصل سوم تهذیب اخلاق - فصل چهارم تدبیر منزل - فصل پنجم سیاست مدن.

زندگیش آمده و سپی منتخب اشعارش. در مواردی که غزلی یا قصیده‌ای نقل شده خوانی بدان داده شده است.
اینگونه مجموعه‌ها و گزیده همیشه خواستاران و سلیقه‌مندان خود را خواهد داشت.

زنگلی، جعفرقلی

دیوان عرفانی جعفرقلی زنگلی ملک‌الشعراء کرمانج (کردی، ترکی، فارسی، عربی). به اهتمام کلیم‌الله توحیدی. مشهد، ۱۳۶۹. وزیری. ۵۰۷ ص.

شاعر درسالهای پس از ۱۳۱۴ قمری فوت شده است.

وفاکرمانشاهی، جلیل قریشی‌زاده

باغ ابریشم. هزل کرمانشاهان در قلمرو شعر امروز. به همت کیومرث عباسی قیصری. تهران، ۱۳۷۰. رقمی. ۵۲۳ ص.

این مجموعه دلپذیر به حق به شاعر گرامی پدالله بهزاد کرمانشاهی اهدا شده است. درین مجموعه گزیده اشعار هشتاد و شش شاعر کرمانشاهی مندرج است. برای آنکه ارجح این مجموعه بهتر مشهود شود قطعه پدالله بهزاد نقل می‌شود:

بُو آمد

استاد پدالله بهزاد

زاد بوم

غُرش «میگه» ما در گوش
گوید: ای مرده، جای ماندن نیست
خیز و تا پای می‌دهد، بگریز
کز بلای چمنین، کس ایمن نیست
«بمپ» خارها شکاف ویرانگر
دوست با سرزمین دشمن نیست
هسر کجسا ره بَره ز حَسَدَت وی
در امان هیچ گوی و برزن نیست
می‌گذارد به سختی آهن را
آدمی سخت‌تر از آهن نیست
خانه، سنگ ز سیخ و بُن ویران

و آدمی بین، که سرش برهن نیست
ور کسی زنده مانده است او را
بسر شهیدان مجال شیون نیست
شب همه شب ز بیم حمله خصم
روزی را چراغ روشن نیست
نفسی گر زنی به آسایش
از بسلازادنی سترُون نیست
ظلمت انگیز شد جهان، گویی
در چراغ زمانه روشن نیست
با چنین حال زار و جسم نزار
بهر تو هیچ حیلت و فن نیست
نستوانی ستیزه با دشمن
دفع شمشیر کنار سوزن نیست
در بمبائی و جان ز کف بدی
جز ترا، خون تو، به گردن نیست



گویم آری هر آنچه گفتم
عزم رفتن و لیک درمن نیست
نگریزم ز دشمن، ارجه مرا
دست و یازوی مرده افکن نیست
روشن‌ست از قروخ دل ره من
چشم غم از پرتوی به روزن نیست
بر تن دره و رنج سوده مرا
به ز آئید هیچ جوشن نیست
ننهم پَسای جز به راه ثبات
که مرا، خوف مرگ، رهزن نیست
آدمی، بی‌وطن نیارد زیست
مسخ اگر هست، بی‌ثیمن نیست
نکنم راه بوم خویش رها
کنه، گرامی ترم ز میهن نیست
گو، بمان و به نام نیک بمر
چند گویی که بجای ماندن نیست

وفاکرمانشاهی، جلیل قریشی‌زاده

هزل در قلمرو شعر معاصر. تهران. بهار

۱۳۷۰. رقمی. ۳۱۵ ص. (۱۸۰۰ ریال)

درین دفتر خوش انتخاب غزل‌های قریب به

دویست و هفتاد شاعر معاصر مندرج است.

کسوف طولانی، دفتر شعر، رشت، کتابفروشی
 طاهتی، ۱۳۶۷، رقمی، ۱۸۱ ص.
 نمونه‌ای نقل می‌شود:

شعر معاصر

اوجی، منصور

در روشنای صبح، شعر امروز فارس، شیراز،
 انتشارات نوید، ۱۳۷۰، رقمی، ۳۲۵ ص (۲۱۰
 تومان)

اوجی شاعر خوب سخن و لطیف فکر فارسی
 درین مجموعه دلپسند، نمونه‌هایی از اشعار نیسایی
 منوچهر آنژی - منصور اوجی - علی بابا چاهی - منصور
 برمکی - شاپور نیباد - شاپور جورکش - حسن حانسی -
 پرویز خانقی - اورنگ خضرائی - مینا دست فیب و
 کیوان نریسانی را گرد آورده و به صورت خوش
 طرحی به چاپ رسیده است. انتشارات نوید با انتشار
 این کتابها به آراستگی، در وضع چاپ شهرستانها
 تحولی را به وجود آورده است.

تولفی، فریدون

شگرف، چاپ اول (۱)، تهران، انتشارات
 جاویدان، ۱۳۷۰، رقمی، ۲۳۱ ص.
 شگرف را همین نام در سال ۱۳۵۳ انتشار داد و
 تعجب است که باز هم در شناسنامه آن را چاپ اول
 قلمداد کرده‌اند.

گل به جلوه رخ آراست اشتیاق دیدن کو
 بانگ بلبلان برخاست رغبت شنیدن کو
 ساقی بهار ای دوست جام لاله پیش آورده
 شور و حال برمستی، ذوق می کشیدن کو
 شد به هر چمن پیدا مسد هزار گل، اما
 دست آرزوها را اختیار چیدن کو
 با جسون ناکامی دست در گریبانم
 در سماع بزم وصل، جامه بر دریدن کو
 هر ما همه دردا در جدال گلچین رفت
 ناز گلپذاران را، فرصت خریدن کو
 گر جهان همه بستان، و آسمان نگارستان
 باگمان تلخ تیر لذت پریدن کو
 ای بهار چسان پرور از دیار ما مگذر
 گر زمین زگل بستر، بخت آرمیدن کو
 هر چه گفتم و گفتمی جان به طاق نیسان ده
 شوکران عزت را، تاب برگزیدن کو
 جز نوای غم یاران، بر نیایدم از نای
 نغمه‌های شادی را شوق آفریدن کو
 ۱۳۵۵

یزدانی، منوچهر

مسافرت، تهران، چاپ دوم، انتشارات
 نیلوفر، ۱۳۶۷، رقمی، ۶۹ ص.
 نمایشنامه‌ای است.

دیرسیاهی، محمد

رگ رنگی از آب شیرین و آب شور، تهران،
 ۱۳۷۰، رقمی، ۱۱۲ ص

مجموعه اشعار دکتر محمد دیرسیاهی لغت شناس
 و ادیب و محقق نامور روزگار ماست که محرش دواز
 باد، او شعر را به نقش می‌سراید و ابائی ندارد که به
 بحرهای کم آشنا و مزوج به واژه‌هایی باشد که
 معنای آنها برای خوانندگان امروزی ناشناخته است.

قشقی ازین دختر با نام «بنجاه لطیفه» اشعاری
 است که دیرسیاهی بر اساس طبقه‌های متون عمید
 زاگانی سروده است.

تاریخ و سرگذشت

تهرانی، آقا بزرگ

طبقات اعلام الشيعة (قرن یازدهم)، به
 اهتمام علی تقی ستروی، با مقدمه علی اصغر
 مروارید، بیروت، مؤسسه فقه‌الشیعة، ۱۴۱۱،
 و ذری، ۷۲۳ ص.

صالحی، بهمن

دانشگاه تهران. ۱۳۷۰. وزیر، ۲۷۳ ص.
این تألیف محققانه و جذاب محبوبی اردکانی به
سبب نایابی تجدید چاپ شده است.

پان نامه طبری

به مناسبت بزرگداشت یکهزار و یکصدمین
سالگرد درگذشت شیخ الصورخین ابوجعفر
محمد بن جریر طبری، تهران. سازمان چاپ و
انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مرکز
تحقیقات علمی کشور. ۱۳۶۹. وزیر، ۷۵۲ ص.
مفالات کنگره در چهار بخش تنظیم شده.
زندگینامه و آثار - فقه و تفسیر - تاریخ و اسطوره - زبان
و ادب

یست و نه مقاله درین مجموعه چاپ شده است.

دوره قاجار

افتخار، ایرج

خاطرات و اسناد مستشارالدوله. مجموعه
چهارم. مشروطیت در آذربایجان. تلگرافهای
۱۳۲۵، ۱۳۲۹ قمری. تهران. انتشارات طلابه.
۱۳۷۰. وزیر، ۳۰۸ ص (۱۱۵ تومان)
نام کتاب گویای مطالب آن است. تلگرافهای
منسرج درین مجموعه موجب بسط اطلاعات منسرج
در کتابهای تاریخ مشروطیت خواهد بود.

امین‌الدوله، علی (به کوشش حافظ فرمانفرمایان)
خاطرات سیاسی امین‌الدوله. چناب سوم.
تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۰. وزیر، ۲۸۸
ص. (۱۸۰۰ ریال)

مبتأ تجدید چاپ پیشین است با مقدمه حاوی
نظرات ناشر.

دقیقی، عباسعلی خان میربخت

گزارشهای تلگرافی آخرین سالهای عصر
ناصرالدین شاه (۱۳۰۹ - ۱۳۱۳ هجری قمری)،
خبرهایی از خوی با مقدمه دکتر محمداسمین
ریساحی. به کوشش شهربار خرمشام. تهران.

ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد

تاریخ ثعالبی مشهور به ضرر اخبار ملوک
الفرس و سیرهم. پاره نخست ایران باستان. همراه
با ترجمه مقدمه زنتیرگ و دیباچه مجتبی مینوی.
پیشگفتار و ترجمه از محمد فضائی. تهران. نشر
نقره. ۱۳۶۸. وزیر، ۵۲۰ ص (۲۰۰ تومان)

مقدمه مجتبی است تحقیقی و حاوی همه دلائلی
که درباره مؤلف ضرورت دارد. (شصت و شش
صفحه). سپس ترجمه مقدمه زنتیرگ و سپس دیباچه
کوتاه مرحوم مجتبی مینوی می آید. پیش ازین ترجمه
دیگری توسط محمود هدایت ازین کتاب نشر شده بود
که چندان پست نبیناد. اما مترجم زبان رسا و استوار و
مناسبی برای متن اختیار کرده.

شمس اشراقی، ع.

نخستین شبکه‌های اسپراتوری اسلام.
اصفهان. دفتر خدمات فرهنگی استاکد. ۱۳۶۹.
رقمی کوچک. ۲۳۰ ص.

کریمین سن، آرتور

نخستین انسان و نخستین شهروار در تاریخ
انسانهای ایران. ترجمه و تحقیق احمد کفلی و
زاله آموزگار. جلد دوم. تهران. نشر نو. ۱۳۶۸.
وزیر، ۲۰ + ۳۷۷ تا ۵۵۸ ص.

این جلد به روایات مربوط به جسم است. کتابی
است کم نظیر در زمینه خود که هنوز پس از قریب هفتاد
سال که از تألیف آن می‌گذرد روزگانی مانده است.

کشاورز صدر، محمدعلی

عقاب کمازبان یا کریم خان زند. از سرگ
نادر... تا شکست علیمردان خان. چناب دوم.
تهران. ۱۳۶۹. وزیر، ۱۶۷ ص.
مترجمان درین رشته زمینه خود از اساتید فن و
تخصص‌اند.

محبوبی اردکانی، حسین

تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. با
پادداشت کریم اصفهانیان. چاپ دوم. تهران.

۱۳۶۹، رقمی، ۳۳۸ ص (۱۶۰۰ ریال)

مجموعه‌ای است بسیار مفید برای تاریخ محلی خوی در دوره ناصری و آگاهی یابی بر بعضی جنبه‌های عمومی تاریخ عصر ناصری. تفصیل فقیه را دکتر ریاحی در مقدمه میسوط و بازگشای خودنیک بیان کرده است. سرگذشت تلگرافچی آن عهد و خاندان دنبلی را علی‌اصغر سعیدی خوبی به زیبایی و مستند نگاشته است. نقل متن تلگرافها به دقت و خوبی انجام شده است.

شهریار خرغام با انتشار این مجموعه خدمتی گرانقدری به خاک خوی و به تاریخ ایران کرد.

رشیدیه، فخرالدین

زندگینامه پیر معارف رشیدیه بنیانگذار فرهنگ نوین ایران. تهران. انتشارات میرمند. ۱۳۷۰، وزیر، ۲۷۲ ص (۲۰۰ تومان)

هرچه بیشتر درباره رشیدیه و مکتب و معارف پرور عصر مشروطه به بعد نوشته شود مقام و منزلت و اهمیت عمق خدمت و هوشمندی کم‌نظیرش مشهود می‌افتد و سزاواری دارد.

درین مجموعه مقالات مقداری اسناد و مدارک تازه هم ارائه شده است. کاش نامهای هم که رشیدیه به تنی زاده هنگام وزارت مالیه او نوشته است درین مجموعه چاپ شده بود.

سوداری نیا، صمد

مشاهیر آذربایجان. تبریز. انتشارات ذوقی. ۱۳۷۰، وزیر، ۵۸۵ ص.

کتاب خوب و مفیدی است برای شناخت عده‌ای از بزرگان سیاسی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی که در جریان مشروطیت مصدر اقداماتی بوده‌اند. سرگذشت بیست و شش تن در آن آمده و سپس چند مقاله که از جمله تاریخ روزنامه‌نگاری فکاهی و انجمن سعادت استانبول و بعضی مقالات تحضیقی دیگر.

غلامرضا، ناصر

سرداری از قاجار. تهران. سازمان انتشاراتی کسری، [۱۳۷۰]، وزیر، ۱۸۴ ص (۱۰۰۰ ریال)

سرگذشت امیر اعظم عضدی پسر وجیه میرزا سپهسالار است که در استبداد و فطرت محلی نمونه بود و پس از مبارزات مجلس به آزادیخواهان پیوست و ردای مشروطیت طلبی پوشید. مردی بود عجیب، خوش خط و ادیب هم بود. بالاخره هم به دست شتم دیدگانش کشته شد.

مدارک و منابعی که آقای غلامرضائی از منطقه به دست آورده و درین مجموعه چاپ کرده مغتنم است. **فروزی، محمدشایخ**

قانون فروزی، انتقاد اوضاع اجتماعی ایران دوره ناصری، به کوشش ایرج افشار. تهران. انتشارات طلایه. ۱۳۷۰، وزیر، ۱۰۶۲+۱۰۶۷ ص. (۸۵ تومان)

مفتاح، عبدالعلی

نقدی بر خاطرات محتاج‌الدوله. تهران. [۱۳۶۹] چاپ استنسیلی. رقمی، ۳۷۰ ص.

نقی پور، علی‌اکبر

یاسر محمدخان سردار مشروطه. تهران. ۱۳۶۹، رقمی، ۲۲۲ ص. و چشند عکس (۱۴۰ تومان)

سرگذشت مشروطه خواه دلبری است از مردم کرمانشاهان که اشاراتی به فعالیتهای آزادیخواهی او در آذربایجان و تهران در کتب مشروطه بود، ولی ضرورت داشت که کتابی مستقل در احوالش به دست باشد و کاش این رساله خواندنی بیشتر بتنی بر ارائه اسناد و مدارک می‌بود.

دوره معاصر و خاطرات

آرامش، احمد

خاطرات سیاسی احمد آرامش. به کوشش غلامحسین میرزاصلح. تهران. نشر جی، ۱۳۶۹، وزیر، ۳۳۹ ص.

شیفته، نصرالله

زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد

شده بود.

حسینی (برساوش)، محسن

فرهنگ و جغرافیای هلی آباد کتول. تهران. انتشارات خرم‌مند. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۵۲ ص.
رسالة مفردی است درباره منطقه‌ای از گرگان که در اهواز به کول مشهورست و مرکز آن هلی آباد نام دارد بر سرراه مشهد.

مندرجات و مطالب این دفتر عبارت است از جغرافیای طبیعی - کشاورزی - جغرافیای انسانی - گویش - وضع فرهنگی - صنایع - روستاها - فرهنگ مردم - نغمه‌ها و ترانه‌های کولی (بید)، ضرب‌المثلها - باورها - لباس محلی - خانه‌های سنتی.

مؤلف گرامی دانشجوی رشته زمین شناسی و همش در جمع آوری این تألیف شایسته قدردانی است.

خاماچی، پرویز

طواف سهند. تبریز. انتشارات ذوقی. ۱۳۶۹]. وزیری. ۲۲۳ ص.

مؤلف دیر فاضل رشته جغرافیاست و کتاب بزرگش به نام فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی یادگاری ارزشمند از او و اینک کتاب طواف سهند مجموعه است از بصیرت و دانائی او.

طواف سهند حاوی هشت فصل است با این عناوین: گذری و نظری بر افسار سهند (تبریز، اسکو، آذرشهر، مراغه، هشترود، پنان آباد، لیفران، کندوان، سهند آباد). موقعیت سهند و مسائل جغرافیایی - سایل انسانی در فملرو سهند (عشایر - کوچ نشینی - هفته بازارها...) - مسائل روستائی فملرو سهند - سهند در تاریخ (بیلاقی‌ها - جهانگردان...) سهند در ادبیات - اصلاحات روستایی و عشایری سهند. انتشار این کتاب با ارزش را به آقای خاماچی تبریک می‌گوئیم.

خاماچی، پرویز

فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی (مناطق جغرافیائی). تهران. سروش. ۱۳۷۰. وزیری.

مصدق نخست وزیر ایران در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی. تهران. نشر کوشش. ۱۳۷۰. وزیری ۳۸۶ ص (۲۵۰۰ ریال)

فیروزکوهی، نعمت‌الله

افسانه حیات. تهران. مرداد ۱۳۶۹. رقمی. ۴۰۳ ص (۲۳۵ تومان)

خطاطرات مجلسی است که دوران کهنوت را می‌گذراند و به همین سبب که از معلمان خطاطرات متعدد و مفصل در دست نیست کتاب ارزشمندی است و بسیاری از مسائل اجتماعی را می‌توان از مطاوی این گئونه نوشته‌ها به دست آورد.

مرسلوند، حسن

زندگینامه رجبال و مشایخ ایران (۱۲۹۹-۱۳۲۱ هـ. ش) جلد دوم (ب - ث). تهران. انتشارات الهام. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۲ ص (۵۲۰ تومان)

مهدی نیا، جعفر

زندگی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی. تهران. انتشارات پانوس. ۱۳۶۹. وزیری. ۸۷۷ ص (۴۵۰۰ ریال)

جغرافیا و شهرنامه‌ها

پرزگو، علی

گذر سرزمین ایزد. دگر گردی بجمستان و بیجستانیان. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۳۲ ص.

درین رساله متفرد مربوط به آبادی بیجستان نزدیک گناباد این مطالب هست: بیجستان کهن - هویت. نظام اجتماع و اداره جامعه - آب و زمین - کشاورزی - مهاجران - بیجستان نوین - فراز و نشیبهای دگر گردی اجتماعی - عکسهای خوبی از مناظر و آثار باستانی منطقه در کتاب چاپ شده است.

سراسر کتاب با دید مطالعه اجتماعی تألیف شده است و ارزشمندی خاص دارد. گاش تقصیلی درباره یافته‌های بیجستان امثل سفره) و زراعت زعفران گفته

۵۲۷ ص.

این کتاب علمی ارزشمند به ترتیب حروف الفبایی نام آبادیهات و مشخصات میراث حدود یکصد و شصت آبادی در آن آمده است. با هکتهای خوب، آمارها، نقشه‌ها و معرفی انبیه و آثار باستانی و تاریخی و سابقه تاریخی هر آبادی. عکسها همه رنگی است و نسبتاً خوب چاپ شده است.

زهرانی، فضل‌الله

گلستان خوانسار. تهران. ۱۳۷۰. وزیرری. ۱۶۲ ص + ۱۶ عکس رنگی زیبا.

مجموعه‌ای است باغسلاته درباره خوانسار حاوی: نام خوانسار - آب و هوا - تقویم - یازدهای ورزشی - زبان خوانساری - واژه‌نامه - صرف افعال - جمله‌مل - چند شعر - یوسف بخشی (شاعر) - ذوالجبارین - اهل شهر - صدسال در چند سطر - ادیب خوانساری - محمودی خوانساری - حوزه علمی - دانشگاه پیام نور - هنرستان خوانسار - واحدهای آموزشی - هاماجوساریا - ماحخوانساریا - سفرنامه‌ها.

ساوه نامه

مجموعه مقالات مجمع تاریخ و فرهنگ ساوه. ساوه اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۹. رقص. ۱۶۲ ص.

حاوی: ساوه باستان از پرویز اذکائی - ساوه از ولادیسیر مینورسکی - سلمان ساوسی و حافظ شیرازی از علیرضا ذکائی فراگزلو - سه دانشمند ساوسی از مرتضی ذکائی - گویش ساوه از احمد نعمتی.

سراج‌الدین حاجی میرزا عبدالوفا (میرزا)

تحفه اهل پنجاور. با مقدمه دکتر محمد اسدیسان. تهران. انتشارات بسوهلی. ۱۳۶۹. وزیرری. ۳۸۴ ص.

سفرنامه بسیار دلپذیر و خواندنی است از مردی پنجاوری که روزگار او را به دشواریها و زنده‌اندن در می‌اندازد و در اکتاف و قطار بلادی چند سفر می‌کند. زبان کتاب چون فارسی بخفرائی است دلچسبی خاص دارد.

نخست بار کتاب در سال ۱۳۳۰ قمری در بخارای شریف چاپ شده بوده است. افسوس که برای کتاب فهرست اعلام (مختصراً جغرافیایی) تهیه نشده است.

سلطانی، محمدعلی

جستارهایی تاریخی و تاریخ سفصل کرمانشاهان. با مقدمه دکتر عبدالحمین نوابی. جلد اوله. تهران. ۱۳۷۰. وزیرری. ۶۲۷ ص. (۳۷۰۰ ریال)

آقای محمدعلی سلطانی از فضلای ایراندوست کرمانشاه پایه استواری برای نگارش جغرافیا و تاریخ کرمانشاهان برداشته و نخستین مجله آن را به بهترین ترکیب و تدوین منتشر کرده است. درین مجله که به تصویری از ساختمان عمادیه مزین است این مطالب مندرج است:

فصل اول: جغرافیای تاریخی - ناهواربها - طارها - منابع آبهای زیرزمینی - رودخانه‌ها - جنگه و ذشت و جنس خاکه - بادها - حیوانات - منابع معدنی - جنگل - اوضاع اقتصادی و تجارتی - باغداری و دامداری و مرغداری و زنبورداری و صیدسامی - صنایع و معادن - راهها - اوضاع مرزی و حدود مرحدی کرمانشاهان - اوضاع نظامی کرمانشاهان

فصل دوم: صنایع دستی - حکاکی
فصل سوم: اخلاق و آداب و رسوم - عروسی - سوگواری - نکاح و حنیه‌ها - یازدهای محلی - ترانه‌ها و ورزشهای باستانی و سنتی - پهلوآنان - شکار - غذاهای محلی - خشکیار - پوشاک و زیورآلات

فصل چهارم: زبان و گویش

فصل پنجم: تاریخچه فرهنگ و معارف

فصل ششم: تاریخچه مطبوعات

فصل هفتم: تاریخچه نمایش

فصل هشتم: موسیقی

فصل نهم: چاپ و کتاب و کتابخانه

فصل دهم: احوال و آثار نویسندگان و مترجمین

و مستقین

فصل یازدهم: تاریخچه انجمنهای ادبی

فصل دوازدهم: نقاش و وصال و قطاع و صحافت

یکی از مهمترین رساله‌های مفرد است که درباره جغرافیای تاریخی و وضع اجتماعی و آثار باستانی یک منطقه کوچک نگارش یافته است و به راستی باید به آقای مرتضی فرهادی تبریک گفت. در جلد اول که عنوان فرخیش «جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره (شهرستان خمین) و معنانشاسی نام برخی جاهاء است این مطالب مندرج است: جغرافیای تاریخی کمره - کمره و خمین در روزگار ما - دهستان رستاق - دهستان جابلق - دهستان حمزه‌لو - دهستان گله‌زن - دهستان دالایی - کوههای کمره.

در جلد دوم این مطالب را می‌خوانیم: کوترخانه‌های کمره - فرهنگ آب و هوایی کمره - دوره نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه - آیینها و باورهای مشکه زنی در کمره و بالاخره آلبوم تصاویر زامی‌بینم.

عکسهای رنگین کتاب بسیار بد چاپ شده است. این کتاب بیشتر بر اساس دید علوم اجتماعی و مطالعات مردم‌شناسی است.

مدرسین زاده، محمدحسین

ابرقوه و راه ابریشم. برای عوامل جغرافیایی مؤثر و تحولات اکوسیستم. اصلهان، فیروز نشر. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۲۲ ص.
حایری جغرافیای طبیعی - جغرافیای انسانی - آثار تاریخی - تحولات ابرقوه - مسائل اجتماعی

مسکوی، اعظم

مسنی و بهشت گمشده. ویراستار دکتر جمشید صداقت کیش. شیراز. انتشارات شیراز. ۱۳۶۹. رقصی. ۲۱۲ ص.
حایری جغرافیای طبیعی - جغرافیای انسانی - سابقه تاریخی منطقه - گویش لری - جغرافیای اقتصادی - آثار باستانی - رویدادهای مهم تاریخی - فرهنگ مردم.

مجموعه ارزشمندی است برای شناختن منطقه‌ای که اطلاعات مربوط به آن در کتب قدیم کم است.

فصل سیزدهم: خوشنویسان - عکس و عکاسی
فصل چهاردهم: بهداشت و درمان
فصل پانزدهم: گمرک
فصل شانزدهم: ارتباط عمومی و حمل و نقل
فصل هفدهم: تاریخچه شهرداری (بلدیه)
هیچ یک از کتابهای شهرها تاکنون بدین تفصیل و دقت نگارش نیافته است.

جلد دوم به ایلات و طوایف و خاندانهای شهری و حکمرانان و ولایح داخلی و نهضت مشروطیت و جلد سوم به ادیان و مذاهب و عرفا و خاندانهای مذهبی و فرق صوفیه اختصاص خواهد داشت.

سیاهپوش، محمدتقی

پیدایش تمدن در آذربایجان و مبادی آن در جغرافیای باستانی منطقه. تهران. نشر توس. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۳۶ ص.
کتاب اول تحولات جغرافیایی آذربایجان - کتاب دوم اساطیر و قصص - کتاب سوم: مبادی تمدن و سرچشمه آن.

سیفی، قمری، مرتضی

مروری بر جغرافیای تاریخی ساوه. تهران. انتشارات مجید. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۶ ص.
مندرجات و مطالب این کتاب جغرافیایی عبارت است از: بررسی ساوه از دید زمین‌شناسی - ساوه شهرک اسلامی - معانی لغوی، حدود فعلی و آثار باستانی ساوه - گفتار جغرافیای‌نویسان و ولایح نگاران ایرانی - نوشته‌های جهانگردان - رجال و مشاهیر ساوه. کاشی فستی هم به فرهنگ مردم و زبان اختصاص یافته بود.

طویفی، عزیز

تاریخ جامع بندرانزلی. جلد اول. انزلی. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۰۲۲ ص.

فرهادی، مرتضی

نامه کمره. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۹. وزیری. دو جلد. ۳۷۱+۳۳۲ ص.

ناصرالدوله، عبدالعظیم میرزا

سفرنامه بلوچستان [از ماهان تا چاه بهار] با مقدمه دکتر محمدایریم بیستانی پاریزی. به کوشش محمد رسول دریاگشت. کرمان. مرکز کرمان شناسی - ۱۳۷۰. وزیری. ۱۷۶ ص (۱۵۰۰ ریال)

آقای دریاگشت با دقت در متن به این نتیجه رسیده است که به ظن لوی این سفرنامه نوشته عبدالعظیم میرزاناصردوله است.

نسخه متعلق به صرام الدوله بوده است و در کتابخانه فرهنگ اصفهان نگاهداری می‌شود. با نشر این سفرنامه و سفرنامه‌های نصرالدوله و علاءالملک که قبلاً چاپ شده و چهار رساله مفرد عهد ناصری مربوط به بلوچستان که در فرهنگ ایران زمین اجلد ۲۸ چاپ شده است مواد خوبی برای تحقیق در جغرافیای تاریخی بلوچستان فراهم شده است.

آقای دریاگشت رساله را به اسلوب خوبی به چاپ رسانیده و فهرستهای قابل استفاده‌ای بر آن افزوده است. عکسهای مناظر هم مفید فایده است برای کسانی که آن صفحات را ندیده‌اند.

نوربخش، حسین

جزیره قشم و خلیج فارس. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۶۳ ص. (۳۹۰۰ ریال)

حسین نوربخش یکی از متخصصان شناخت مناطق کرانه خلیج فارس است و کتابهای متعددش (خلیج فارس و جزایر ایرانی - بندر لنگه - بندر کنگه - چگونگی صید مروارید در خلیج فارس) پشوانه‌ای است برای آنکه ارزش کتاب حاضرش مشخص شود. مندرجات این کتاب محققانه در سی و هشت بحث است: موقعیت جغرافیایی - وضع طبیعی - آب و هوا - وضعیت آب جزیره - پوشش گیاهی و درختان - حیوانات و پرندگان - حوادث طبیعی - بنادر و نگرگاهها - نامهای جزیره - حوادث تاریخی - تقسیمات کشوری آن - سربندر - جمعیت - دین و مذهب - مساجد و زیارتگاهها - علما و بزرگان - زبان و لهجه و لغات - سازمانها و تأسیسات - آموزش و

پرورش - بهداشت و درمان - آثار تاریخی - جاذبه‌های توریستی - راههای ارتباطی - برق - صنایع دستی - کارگاههای نساجی و لنج سازی - صید ماهی و میگو و مروارید - آداب و رسوم زندگی - غذاها و نانها - ضرب‌المثلها و اعتقادات - کشاورزی - معادن - اوزان و مقیاسها - بیماری اقتصادی - بندر آزاد - گورستانها - واژه‌های محلی لنج و کشتی - فرهنگ لغات.

ولوقی، محمد باقر

لار شهری به رنگ خاک. پژوهشی در زبانشناسی و تاریخ لارستان. لار. انجمن لارشناسی و مؤسسه نشر کلمه. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۱۸ ص.

پس از تألیفات احمد انصاری درباره لاره این کتاب برای علاقه‌مندان به آن خطه دفتری نازه و دلپند و آموزنده است. مندرجات آن عبارت است از:

- نگاهی گذرا به تاریخ لارستان

- صرف فعل در گویش لاری

- همبندبهای گویش محلی شیرازی و لاری

- امثال و حکم در گویش لاری

- راهنمای اماکن باستانی لار

مفصل‌ترین بخش کتاب قسمت امثال و حکم است (ص ۱۲۱-۱۹۳) که با همکاری آقای یوسف رزاقیان گردآوری شده است.

یوسفی‌نیا، علی‌اصغر

تاریخ تنکابن (مجال ثلاث) تهران. نشر قطره. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۰۵ ص + تعدادی عکس کتاب ارزشمند و مجموعه گسترده‌ای است درباره تنکابن که به مجال ثلاث هم شهرت داشته است.

مباحث و فصول این کتاب عبارت است از: احوال باستانی - نوادهای باستانی گیلان و سازندگان - نژاد آریا و شمال ایران - کرانه نشینان خزر در پیکارهای ملی زمان هخامنشیان - دوره‌های اشکانی و ساسانی - حملات مقاومت شمال - خاندانهای علوی در شمال - سروری دیالنه بر ایران - جنبش اسماعیلیه - حکومت سادات و جنگهای ملوک الطوائف - فتح گیلان و

سیاه مشقهایی است از خطاط تاماوری و زیبا نویس معاصر که روی کاغذ باطله‌های سیاق نوشته آنها را تقیق و کثابت کرده است. آخرین بر قلم و ذوق هنرمندش باد.

سپنتا، ماسان

چشم انداز موسیقی ایران. تهران، انتشاراتی مشعل. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۶۷ ص.

تاریخ خوب و شیرین و خواندنی موسیقی در ایران است. دکتر مرتضی بی‌تردید درین زمینه از متخصصان و مطلقان است.

□ کمال الملک

{ مجموعه مقالات دربارهٔ آواز فریادی - عبدالحمین نوائی - قاسم فنی - حسنعلی وزیری - حسین‌الله ابهری - محمد گلشن } تهران، انتشارات هیرمند. ۱۳۶۸. وزیری. ۱۶۵ ص.

منصوری، پرویز

فکوری بنیادهای موسیقی. تهران، نشر چاووش. با همکاری انتشارات چشم و چراغ. وزیری. ۳۱۲ ص.

کتابی است بسیار اساسی که با نهایت دقت و تنویسی و به طرز دلربایی چاپ شده است.

آستان قدس رضوی

الف - مؤسسه چاپ و انتشارات

□ دیوان ابوطالب کلیم همدانی - مقدمه،

تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان. مشهد.

۱۳۶۹. وزیری. ۷۵۱ + ۸۸ ص (شماره ۱۱۹)

مقدمه فاضل شاعر محمد قهرمان گویای همه نکات ضروری است برای اینکه دانسته شود با چه مقدمات و مبانی این چاپ صحیح و خوب فراهم شده است. مشخصات نسخه‌های خطی سهم و نسخه‌های چاپی پیشین آمده و تفصیلی هم در احوال شاعر بر گفته شده است.

□ کاروان هند. تألیف احمد گلچین معانی.

مازندران - سوابق تهاجمات روسها به گیلان - تا اینجا جلد اول عنوان دارد.

جلد دوم: دوران قزق - حکومت خاندان خلعت بری بر محال ثلاث - دوران مشروطیت - فتح تهران - وقایع مقاومت شمال (میرزا کوچک خان) - داستان عقب نشینی - رؤیای فتح تهران - فرجام بازیگران حوادث شمال - واپسین جنبش طبقه مملوک پس از حادثه شهریور ۱۳۲۰.

مطالب کتاب سراسر تاریخ است که بر منطقه گذشته است و مؤلف آنها را براساس منابع و مآخذی که مشخصات آنها را آورده تنظیم و تألیف کرده است. متأسفانه فهرست اعلامی که برای کتاب فراهم شده است در حرف دوم مرتب نشده و طبعاً قابلیت چنین فهرستی کم و حتی موجب دردسر است. امید است در چاپ دیگر اصلاح شود.

هنرها

حقیقت، عبدالرفیع

تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی از کهن‌ترین زمان تاریخی تا پایان دورهٔ قاجاریه - از مانی تا کمال الملک. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. ۱۳۶۹. وزیری. دو جلد ۱۰۸۰ ص و عکسهای زیاد (۹۶۰ تومان)

نام کتاب گویای مطالب آن است. جلد اول اطلاعات مربوط به همهٔ هنرها را دربردارد و به ترتیب دوره‌های تنظیم شده است، از هخامنشیان تا قاجاران و در هر دوره شعبه‌های هنری مطرح شده است.

جلد دوم حاوی اطلاعات در احوال هنرمندان است به ترتیب هر دوره. چاپ تصاویری که در پایان از آثار هنرمندان چاپ شده است خوب نیست و گویای هنر آنان نتواند بود، زیرا اغلب را از روی کتبهای دیگر کپی کرده‌اند.

رسولی، جلیل

یادگار. سیاه مشق نستعلیق. تهران. چشم و چراغ. ۱۳۶۷. رقمی. دوازده لوحه.

است. فهرست لغات و ترکیبات هم برای این مجموعه فراهم شده است.

□ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی

از دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات پازنگ.

۱۳۶۹. وزیری. ۳۰۸ ص.

کتابی استاساسی و محققانه در زمینه‌ای که نوشته‌های زیادی در آن باره نداریم از جمله آقای دکتر عبدالکریم گلشنی رساله مفردی چند سال پیش منتشر کرده بودند.

کتاب دکتر ریاحی به نسبت آنکه خود چند سال در ترکیه ریزن فرهنگی بود و توانسته بود که به کتابخانه‌ها و مراجع فرهنگی و ذخیره‌های علمی آنجا دستیابی دامنه‌دار پیدا کند اهمیتی دیگر دارد.

عناوین مبسوط عمده این تألیف عبارت است از وضع فرهنگی و اجتماعی روم - اوج گسترش زبان فارسی در دوره سلجوقیان - شعر و ادب فارسی در دوره ایلخانان - مولوی و ادبیات مولویه - متون عصر ایلخانان - شاهنامه خوانی و شاهنامه سزایی پس از فتح استانبول - شعر فارسی در عصر محمد فاتح - بایزید دوم و فارسی در عصر او - فارسی زبان رسمی نامه‌نویسی - فرهنگ نویسی و شرح و توجیه متون - عمیق‌تأثیر ادبیات فارسی در زبان و ادب ترکی - زبان فارسی و تعدد ادبی در عثمانی - تأثیر ادب عثمانی در ادبیات جدید فارسی - فارسی و زبان ترکی امروز ترکیه.

بالتجسس وسیع‌تر در خزانه کتابخانه‌های ترکیه بر دامنه اطلاعات ما راجع به نفوذ و رواج و دامنه زبان فارسی در منطقه بالکان و هم قلمرو عثمانی روز به روز افزایش خواهد یافت و مخصوصاً در رشته تاریخ نگارشیهای متعددی هست که به بعضی از آنها فلیکس تااور (ایرانشناس فقید چکوسلواکی) دست یافته بود و از آن جمله است داستان سفر ریچ راجح به سفر جنگی سلیمان به قصد تسخیر دیار رنگروس که به فارسی مطلوبی است و آن دانشمند آن را در مجله Archiv Orientalni (سال ۱۹۳۵/۶) و بطور مستقل (در ۱۲۰ صفحه) به چاپ رسانید و ترجمه‌اش را هم در سال ۱۹۵۶ در همان مجله منتشر کرد.

مشهد. ۱۳۶۹. وزیری. دو جلد ۲۲+۱۶۷۵ ص. (شماره ۱۲۰)

کتابی است محققانه حاصل چهل پنجاه سال انس و آشنایی مؤلف با احوال شاعران عصر صفوی که به هندوستان رفته‌اند. از امهات کتبی است که برای تاریخ ادبیات سبک هندی و شعر دوره صفوی نگارش یافته است.

□ جنگ جهانی دوم. تألیف هانری میشل

ترجمه دکتر عباس آگاهی. مشهد. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۲۸ ص (شماره ۱۵۵)

ب - بنیاد پژوهشهای اسلامی

□ بحثهایی پیرامون اسلام. از محمد جواد شری. ترجمه محمد جواد پورمرادی. مشهد. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۷۰ ص (۶۰۰ ریال)

□ درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی. قرون یکم تا هشتم. روش شناسی و عناصر کتابشناسی. از کلود کاهن، ترجمه اسدالله علوی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۳۶ ص (۱۴۰۰ ریال)

از منابع معتبر کتابشناسی تاریخ ممالک اسلامی است. درباره ایران هم اطلاعاتی در آن هست.

□ نگاهی به وقف و آثار اقتصادی و اجتماعی آن. از مصطفی سلیمی قر. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۶ ص. (۱۰۰۰ ریال)

عناوین فصول: احکام و ابعاد فقهی وقف - تاریخچه وقف در اسلام - وقف در ایران - وقف در بین سایر ملل - آثار اقتصادی - اجتماعی وقف.

انتشارات پازنگ

که از سوی مؤلفان رسیده است به ناشر

□ رباعیات جامی

به کوشش محمود مدیری. تهران. انتشارات پازنگ. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۲۴ ص (۶۰۰ تومان)

ششصد و نود و پنج رباعی درین مجموعه از روی مقدمه مرجع گردآوری شده است. از صفحه ۱۵۷ به بعد مرجع هر رباعی و بعضی توضیحات گفته شده

نصیح کرده و به چاپ سپرده است.
این جلد هم همانند مجلدات پیشین با اسانت و دقت نقل و تصحیح شده است و سخاویت تعلیقات و یادداشت‌های مفید تاریخی، عرفانی و دستوری و لغوی است.

□ بازخوانی شاهنامه

تأملی در زبان و اندیشه فردوسی. از مهدی قریب. تهران. انتشارات توس. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۴۴ ص (۱۳۰۰ ریال)

حواوی مقالاتی است محققانه و دلپسند از قریب:
- غننامه رستم و سهراب: تضاد عشق با حماسه
- مقدمه‌ای بر شاهنامه فردوسی
- هنگامه دوازده رخ: زهرخندی برافشار
- پادشاهی گرشاسب در شاهنامه
- مسیر پرتضاد رنج سی ساله.

□ بر ساحل کویر نمک

نگارش عبدالکریم حکمت پیمائی. تهران. انتشارات توس. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۹۶ ص. (۳۲۰۰ ریال)

تاریخ و جغرافیا و مردمشناسی و جامعه‌شناسی ناحیه خور و بیابانک و جندق است در هفت بخش: جغرافیای طبیعی - جغرافیای تاریخی - نگاهی گذرا بر تاریخ اجتماعی - خصوصیات اجتماعی، اقتصادی - فرهنگ عامیانه - جندق و بیابانک از دیدگاه شعر. کاش نام این کتاب برای آنکه زود به خواننده تفهیم شود بیابانک گذاشته شده بود زیرا سمنان و دامغان و کاشان و اردستان و... هم ساحل کویر نمک است.

تحقیقات حکمت بر اساس منابع و مدارک اساسی و اسناد خطی محلی و شاهدات دقیق خود اوست.

□ پندھشی

از فرنیج دادگی. ترجمه و شرح مهرداد بهار. تهران. انتشارات توس. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۳۷ ص.

نمونه‌ای است از یک پژوهش علمی دقیق، با

نویندۀ ناشناس این متن تاریخی جای جای در آن مصراعها و ابیات زیبای فارسی آورده است که حکایت از ذوق ادبی و شعرشناسی او دارد.

- ویرانه را به فرقه بومان گذاشتیم.
- من همان گیرم ندیدم این کهن ویرانه را
- رخت ازین رهگذر سبیل حوادث بر بند
- گرچه بس منزل زیاست ولی بر خطروست
- از رای صبح آیین در یک نفس توانی
- دروای آتشین را از آب بگذرانی (از مولف کتاب)
- با زبان تیز هرکو دم زند از گوهرش
می‌شود روشن چون تیغ آن دم که آید در میان (مولف)

□ مضامین مشترکه در شعر فارسی

تحقیق و تألیف احمد گلچین معانی. تهران. پازنگ. ۱۳۷۸. وزیری. ۲۹۷ ص. (۲۶۰ تومان)
کار با ارزش حاصل سالهای دراز نجیب و تفحص در دواوین شعرا و آشنایی با شعر فارسی است. مثلاً مضمون: «درد دل من نهفتنی نیست» را مؤلف در شعر هشت سراینده یافته و ابیات هر یک را با اشاره به سال وفات آنان و به ترتیب تقدم تاریخی آورده است و فقط شاعر یکی از آنها که ظاهراً قدیمتر است نامشخص است.

ما درد دل خود به گفتن نتوانیم
گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم.

انتشارات توس

□ اتس التأمین

متنی عرفانی به پارسی روان و شیوا. تصنیف احمد جام (زنده پیل). تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل. ۱۳۶۸. وزیری. ۷۰۴+۸۳ ص. (۶۵۰ تومان)

دکتر علی فاضل دانشمند فاضل و نجیب پیش ازین مفتاح النجات، روضة‌المدنیه از تصانیف شیخ جام را منتشر فرمود و نیز ملخصی از سراج السائرین را و اینکه اتس التأمین را به دسترس دوستداران رسانیده است و بنا بر آنچه در مقدمه کتاب حاضر یاد آور شده است کتوزالحکمه و متن کامل سراج السائرین را هم

آشناگرداندن علاقه‌مندان، از هر گروه و در هر سن، با آثار زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران، نوعی که این آشنایی مقدماتی بتواند انگیزه مطالعه و شیخ بیشتر در این زمینه و انس با آن آثار شود. بدین منظور گزیده‌های مزبور طوری فراهم می‌آید که از نظر اندیشه و موضوع و رغبته انگیزی و دلپذیری و نیز از لحاظ زبان فارسی توجیه خوانندگان را به خود جلب کند و در عین حال صورتی ساده و مطبوع عرضه گردد. مقدمه فراهم آورنده متن در معرفی و ارزیابی اثر نیز بدان منظور بضمیم می‌آید که به این مقصود کمک کند. این گزیده‌ها به اهتمام دانشمندان صاحب نظر و براساس حتی مصحح و انتقادی و معتبر فراهم می‌شود. بعلاوه ضبط و تلفظ کلمات و اعلام مشخص است و اصول نقطه‌گذاری در آن رعایت می‌گردد تا مطالعه متن برای خوانندگان آسان باشد. آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و عبارات عربی که در متن آمده باشد نیز با اعراب گذاری است.

در پایان کتاب، لغات و ترکیبات و اصطلاحات، اسامی خاص، عبارات عربی یا دشوار و پیچیده برترتیب شماره صفحات و سطور (با آیات) توضیح داده می‌شود. این توضیحات بسیار مختصر و ساده و در حد ضرورت خواهد بود.

فهرستی از منابع و مراجع مورد استفاده فراهم آورنده - که در بخش توضیحات از آنها یاد شده - نیز در آخر کتاب آمده است.

پیشنهاد کننده این خدمت فرهنگی استاد و دانشمند گرانقدر و ادب پرور جناب دکتر غلامحسین یوسفی هستند که طی سالیان عمر پربرکت خود خدمات شایان و ارزنده به زبان فارسی و فرهنگ ایران کرده‌اند؛ و از راه لطف پذیرفته‌اند که آغازگر این مجموعه باشند.

همچنین مرهون لطف استاد ارجمند جناب دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی هستیم که با راهنماییهای ارزنده خود مشوق ما در این خدمت فرهنگی بوده‌اند. بدیهی است در ادامه راهمان هیچ‌گاه از همراهی و همگامی استادان ادیب و فاضل بی‌نیاز نخواهیم بود.

امید آن است که این مجموعه بصورت دیوبت و مدخلی باشد برای ورود همگان بخصوص جوانان به

روش درست و انصاف عالمانه و ریزه‌بینی در همه جوانب امر. امیدست بنویسم مقاله‌ای که در خور این اثر کم ماند باشد در آینده چاپ کنیم.

هرکس به فرهنگ درخشان باستانی ایران علاقه مندست باید این متن ارزشمند را بخواند که سخنی بسیار مطالب‌بارزش است و جهان‌بینی و علم شناسی ایرانیان آن روزگار را خوب می‌نمایاند.

آ دین و دولت در ایران

نقش علماء در دوره قاجار. از حامد الگار. ترجمه ابوالقاسم سری. چاپ دوم. ۱۳۶۹. وزیری. ۴۵۵ ص. (۲۵۰۰)

نام کتاب گویای سنجرات و مطالب آن است. بی‌گمان از کتابهای اساسی درین زمینه است.

در ترجمه مسامحات کوچکی هست که اصلاح شدنی است مانند اسجرا، (ص ۱۶۵) در نام دکتر محمود افشار که چون به آلمانی Alfshar نوشته شده بود است چنین برگردانیده شده. یا دیولافوا که درین ترجمه به قیاس املائی فرانسوی دیولافوی نقل نشده است (ص ۲۶۹) یا آمده (ص ۱۳۳) که آمده آمده - در فهرست اعلام هم بهتر آن است که اسامی معاصران براساس الفبایی نام خانوادگی باشد نه نام شخصی و سید و حاجی و میرزا پیش اسم برداشته شود.

آ سیاه مشق ۳

از ه. ا. سایه (هوشنگ اینهاج). تهران. انتشارات توس. ۱۳۶۹. رقعی. ۲۴۱ ص.

شعر هوشنگ، دوست دیرین و گرامی معرفی لازم ندارد. شعرش آفاق را گرفته است.

□ فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی

اثر هانری کورین، ترجمه جنود طباطبائی، تهران. انتشارات توس. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۳۳ ص.

انتشارات سخن

□ از میراث ادب فارسی

از میراث ادب فارسی، مجموعه‌ای است برای

در عقاید و آراء دینی ملل مختلف یاستانی.

سألهای نهضت ملی

جلدهای پنجم و ششم کتاب سیاه. تألیف حسین مکی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۸۰ و ۴۸۷ ص.

کتاب خاطرات و اطلاعات شخصی آقای مکی است و اسامه ومدارک و صورت مذاکرات مجلس و مندرجات بعضی از جرائد.

دانشکده ادبیات کرمان

□ خصصه خواجهی کرمانی

به تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۸ + ۷۶۰ ص (۷۰۰ تومان)

چاپ خوبی شده است از مجموعه متونهای خواجه. نیاز کرمانی با ذوق شعری خود و تکاپ چهار نسخه خطی که قدیمترین آنها مورخ ۷۵۰ است، این چاپ را عرضه کرده است. به او تبریک می گوئیم.

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

□ اندیشه سیاسی غزالی

از حاتم قادری. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۲۱ ص.

درباره عقاید غزالی مطالعات وسیعی توسط علمای عرب و سنسورقان اروپا شده و در زبان فارسی است که هنوز تحقیق جدی عرضه نشده و کتاب حاضر، رساله مفرد قابل توجهی است که با ارجاع به منابع خوب بدین موضوع پرداخته است.

فصل اول - اوضاع سیاسی، فصل دوم - وضعیت مذهبی، فصل سوم، زندگینامه، فصل چهارم - اندیشه سیاسی غزالی (نظریه و فعل - مراتب سیاست - عقاید. عاملان سیاست).

□ سیاستگزاران و رجال سیاسی در روابط

جهان زیبای ادب و فرهنگ ایران.

ازین مجموعه منتشر شده است:

۱- در آرزوی خوبی و زیبایی. گزیده بوستان سعدی. انتخاب و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی - تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۵۷۲ ص.

۲- داجینی ازگل. گزیده گلستان سعدی. انتخاب و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۷۳ ص.

۳- ره آورد سفر. گزیده سفرنامه ناصر خسرو تصحیح و توضیح دکتر سعید محمد دبیرسیاقی. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۴۹ ص.

□ دیوان امیری فیروزکوهی

به کوشش امیر بانوی امیری فیروزکوهی (مصفا). چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. دو جلد. ۱۵۰۲ ص (۱۱۰۰ تومان)

انتشارات علمی

□ پله پله تا ملاقات خدا

درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلالالدین رومی. نوشته دکتر عبدالحمین زرین کوب. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۶۵ ص. (۳۶۰۰ ریال)

سومین کتاب است از زرین کوب درباره مولانا و به منظور آن این کتاب تألیف شده است که برای عموم خواندندش آسانتر باشد. زرین کوب در شاساندن مولانا به شیوه نوین و به زبان فرهنگی والا رنجی عظیم متحمل شده است.

□ دو قلبر و وجدان

سیری در عقاید و ادیان و اساطیر. تألیف دکتر عبدالحمین زرین کوب. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۶۱۱ ص.

مجموعه مقالات ارزشمندی است از زرین کوب

خارجی ایران

به ضمیمه قوانین امور تشکیلاتی و استخدامی وزارت امور خارجه. تهران. ۱۳۶۹. وزیر. ۱۸۹ ص.

درین رساله اساسی وزرای خارجه - سؤزلان سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ایران و هیاتهای نمایندگی در جامعه ملل و سازمان ملل از سال ۱۱۹۸ قمری (۱۲۰۳ هجری) آمده است.

سامعانی که در چنین کار گسترده مانند اصلاح شدنی است مانند اینکه امیر ذکاءالدوله (ص ۱۰۵) امیر سهام‌الدین ذکاءالدوله غفاری امدان صفحه) و نظام‌الدین خوبی، نظام‌الدین امامی خوبی و اعتصام‌زاده ابوالقاسم اعتصام‌زاده درست است.

□ قاره جنوبگان در حقوق بین‌الملل و جامعه جهانی

از حمیدرضا ملک محمدی نوری - تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۰۷ ص (۱۲۰۰ ریال)

عناوین اصلی فصول کتاب عبارت است از: وضعیت حقوقی قاره جنوبگان و نظام معاهده ۱۹۵۹ - قاره جنوبگان و جامعه جهانی بحثی در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل.

منظور از قاره جنوبگان بخشی است از جهان که قطب جنوب مشهور می‌بود. کتاب مبتنی بر مآخذ خارجی معتبرست.

□ گزیده استاده سیاسی ایران و عثمانی. جلد سوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیر. ۸۰۱ ص.

فصل اول: امور نشریاتی - فصل دوم: امور اتباع و کنسولی - فصل سوم: امور اقتصادی و ارتباطی (قراردادها) - فصل چهارم: مسئله زوار، امور حج - فصل پنجم مسئله شیخ عبیدالله - فصل ششم صورتهای امامی صدر اعظمها و شیخ الاسلامها.

کاری است بسیار مهم و باارزش که از سالها پیش می‌بایست انجام می‌شد تا مورخان و پژوهندگان می‌توانستند به این مآخذ بنگرند و تحقیقاتی را عرضه کنند که در اختیار سیاستمداران و دیپلماتهای وزارت خارجه باشد و بر آگاهیهای آنان افزوده شود. مثلاً

فست اسناد مربوط به طفیان شیخ عبیدالله کرد و تخطیهای او به خاک ایران از مباحثی است که ما را پیش از پیش با جریان آن مسئله آشنا می‌کند.

از این گونه کتب که از جانب مؤسسه تحقیقاتی منتشر می‌شود انتظار نقلی امامی به طرز درست می‌رود. زیرا بر اساس آن مطلب به کتب دیگر منتقل خواهد شد. بطور مثال اشاره‌ای می‌شود:

Baron Julius Reuyter (ص ۵) درست نیست. نام کامل این شخص (۱۸۱۸-۱۸۹۹) بارون پل ژولیوس رویترست و کلمه رویتر به آن صورت نیست که دوبار در کتاب آمده (ص ۵ و ۶). دوست آن Reuter است. املاء دیولاوا به فرانسه هم در صفحه ۶ غلط است. نام وسط ادوارد براون هم گراتویل است نه گابویل (ص ۷)

همانطور که نسبت به مجلدات پیشین گفته شد در خواندن اسناد گاهی مسامحات و بدخوانی هست. از جمله (صفحه ۱۶۱) بتنجی الوزراء والامراء للفر (به جای للفر) ص ۱۸۳ است. معین الملک (صفحه ۷۰۳ سطر ۴ خط ناصرالدین شاه) امین الملک است، به عینا (ص ۱۷۵۴) در دستخط ناصرالدین شاه بینهاست.

□ کتاب سبز

سلسله نشریات تازه‌ای است که این دفتر برای شناساندن کشورها به افرادی که در امور سیاسی هستند منتشر می‌سازد.

فصل این سلسله رقصی است و تاکنون طبق صورتی که پشت دفتر مربوط به بلژیک (۱۳۷۰) چاپ شده است اطلاعات مربوط به پنجاه کشور در پنجاه دفتر به چاپ رسیده.

□ لودگوزن در خلیج فارس

بر پایه اسناد وزارت امور خارجه. [په کوشش ابراهیم صفائی] تهران. ۱۳۷۰. وزیر. ۱۱۱ ص.

□ مجموعه مقالات خلیج فارس

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانیهای عرضه شده به سینه‌ها و کنفرانسها پیش از انقلاب

□ مسئله فلسطینی. و ماهیت طرح صهیونیسم. از
راشدالفتوشی. ترجمه سیدهادی خسروشاهی.
تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۲۱ ص.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

□ اقوام مسلمان اتحاد شوروی

تألیف شیرین آکینر. ترجمه محمدحسین
آریسا. تهران. ۱۳۶۷. وزیر. ۵۸۷ ص (۲۰۰
تومان)

اکنون که این مردم از فید شوروی رهایی یافته‌اند
مطالعه چنین کتابی در خور توجه بیشتر است و باید
مورد علاقه همه کسانی باشد که به فرهنگ تاریخی و
مشترک ایرانی علاقه دارند.

□ بهمن نامه

از ایرانشاه بن ابی‌الخیر. ویراسته دکتر رحیم
عقیقی. تهران. ۱۳۷۰. وزیر ۸۱+۶۸۲ ص
(۴۲۰ تومان)

منظومه بهمن نامه از حساسه‌های زیبا و از منتهای
گرائقدر زبان فارسی است. دکتر عقیقی استاد پیشین
دانشگاه مشهد که در رشته فرهنگ ایران باستان و زبان
فارسی آثار خوب و ارزنده دارد در مقدمه هشتاد و
یک صفحه‌ای درباره سرایسده منظومه و موضوع
و ارزش کتاب و پایه‌ریزی داستان آنچه بایسته است
گفته است. فواید دستوری و لغوی متن را هم به خوبی
برشمرده است.

در تصحیح این متن اوائل قرن ششم هجری از
نسخه‌های سه گانه خطی که قدیمیترین مورخ هشتصد
هجری است و یک نسخه چاپی استفاده شده است.
فهرست واژه‌ها و ترکیبات و کنایات از مسیرات
کتاب است.

□ پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی

تفسیر و تحلیل شاهنامه، برگزیده اشعار.
جلد دوم (دقترهای چهارم و پنجم و ششم)
نوشته فضل‌الله رضا. تهران. ۱۳۶۹. وزیر.

اسلامی ایران. تهران. ۱۳۶۹. وزیر. ۹۷۶ ص.
مجموعه خوب و جسع و جوری است. از
نوشته‌های محققان ایران که به هنگام سینار
خلیج فارس (سال ۱۳۴۱) و پس از آن در مجله‌ها از
جمله مجله بررسیهای تاریخی ارائه شده است و
ضرورت داشت که تجدید چاپ شود و در اختیار
متصدیان کنونی امور و مسائل خلیج فارس باشد.

□ مغرب بزرگ

از استقلالها تا سال ۲۰۰۰. نوشته پل پالتا.
ترجمه عباس آگاهی. تهران. ۱۳۷۰. وزیر.
۳۵۴ ص. (۱۶۰۰ ریال)

□ نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور
خارجه

[به اهتمام] ابراهیم صفائی. تهران. دفتر
مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۰. وزیر.
۱۹۹ ص.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

□ اسرائیل پایگاه امپریالیسم

و حرکت‌های اسلامی در فلسطین. از هادی
خسروشاهی. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۶۰ ص.

□ اسلام و صلح جهانی.

از سید قطب. ترجمه سید هادی خسروشاهی
و زین‌العابدین قربانی. تهران. ۱۳۶۸. رقمی.
۲۴۸ ص.

□ رسالت تشیع در دنیای امروز

(گفتگوی دیگر با هنری کرین) از علامه سید
محمد حسین طباطبائی. با مقدمه و توضیحات
علی احمدی میانجی و سید هادی خسروشاهی.
تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۱۸ ص.

□ ما چه می‌گوئیم. از سید قطب. ترجمه سید
هادی خسروشاهی. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۱۰
ص.

اکثر اخوان صفا و ارباب و قاضی و طلاب این خطه و قتیان این خطه در فهم زبان نازی نه استوار بودند آن را به فارسی درآورد.

مصحح فاضل متن عربی و فارسی را با هم درین کتاب عرضه کرده بر هر دو تعلیقات و فهرست لغات افزوده است.

جلد اول این کتاب نغز و دلپسند حدود بیست سال پیش منتشر شده بود و بزودی شهرت گرفت و مقام ادیبی مؤلف در کنار حریت علمی او مشهود افتاد. کتاب خواندنی و لذت بردنی است.

□ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی.

تألیف برتولد اشپولر. جلد دوم. ترجمه مریم میراحمدی. تهران ۱۳۴۹. وزیری. ۵۲۷ ص.
ترجمه این تألیف ممتاز از ایرانشناس فقید برتولد اشپولر (متوفی ۱۹۹۰) تیسه تمام مانده بود (نیهه اولی توسط دکتر محمد جواد فلاطوری به بهترین صورت سالها پیش به فارسی منتشر شد).

در این جلد حیات معنوی فرهنگ، تشکیلات اداری ایران، مناسبات حقوقی، اوضاع اقتصادی، فشرندی اجتماعی مردم، مناسبات مالکیت ارضی، مالیاتها، اوضاع نظامی، زندگی روزمره مطرح است. این گونه اصلاحات در چاپ دیگر ضروری است
نکیی (ص ۷۳ و ۱۳۰ و ۴۶۰) به جای نیکئی (نام مؤلفی است)، تسوتیرنگ به جای زوتنیرنگ (ص ۴۲۴)، گنجوسمان (ص ۴۲۲) به جای گنج عثمان، فرانده (ص ۴۵۰) به جای فران، دیوان لغت الترک (ص ۴۵۱) به جای دیوان لغات الترک، المرغانی (ص ۴۵۵) به جای مرغنی (در صفحه ۴۸۰ درست است)، المرشیدیه (ص ۴۶۸) به جای المرشیده، کوشش خانم میراحمدی در نقل این کتاب اساسی قابل تقدیر است و رفع مسامحات کوچک در چاپ دیگر از ایشان انتظار می رود.

□ تحفة الاخوان فی خصائص الفقیان

تألیف کمال الدین عبدالرزاق کاشانی. با مقدمه و تصحیح و تعلیق دکتر سید محمد دامادی. تهران، ۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۹ ص. (۲۲۰ تومان)

مؤلف از عارفان و تصوف شناسان مشهور است. در سال ۷۳۶ درگذشته است. چندین تألیف در تصوف دارد که در مقدمه کتاب معرفی شده است و از آن جمله است تحفة الاخوان درباره قتیان (جوانمردان) که متن اصلی به عربی است و بعدها مسعود اوراق «چون

□ جامعه زهد، خرقه و خرقه پوشی
تألیف سیدعلی محمد سجادی، تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۴۱ ص (۱۶۰ تومان)
یکی از آداب مهم صوفیه درین رساله مسنود خوب و منظم شرح و وصف شده است.

□ درة التاج

بخش حکمت عملی و سیر و سلوک. تألیف قطب الدین شیرازی. به اهتمام ساهدخت بانو همایی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۶۹+۵۶ ص.
در مقدمه مفصل شرح احوال اجسامی قطب و تألیفات او آمده و سپس معرفی درة التاج و نسخ آن (چهار نسخه) پیش گرفته شده است. در پایان مقدمه ارتباط درة التاج و لطائف الحکمة ارسوی مطرح گردیده.
تعلیقات مصحح مربوط به هر بخش در پایان آن بخش چاپ شده است.

□ دیوان فیاض لاهیجی

به اهتمام و تصحیح ابوالحسن پروین پریشانزاده. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۳۰+۱۵ ص.

فیاض نخلص عبدالرزاق لاهیجی مؤلف گوهر مراد است. دیوانش با توجه به هفت نسخه خطی تنظیم و تصحیح شده است.

□ زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان

نوشته محمد مناظر احسن. ترجمه مسعود رجبینیا. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۸۸ ص.
اصل کتاب به انگلیسی است و مسعود رجبینیا ساندکارهای دیگر خود آن را با زبانی روشن و روان

مؤسسه مطالعات و پژوهش فرهنگی

□ خاطرات اسارت.

روزنامه سفر خوارزم و خیوه. از سرهنگ اسماعیل میریچجه. به کوشش صفاء الدین تیراتیان. تهران. مؤسسه مطالعات و پژوهش فرهنگی. ۱۳۷۰. ویرزی. ۱۷۷ ص و عکسهای چند.

در پیشگفتار مصحح خواننده با اطلاعات خوبی دربارهٔ ترکمنها و شهرهای خیوه و خوارزم آشنا می‌شود و سپس به مؤلف و مشخصات نسخه کشانیده شده است. بنایه حدس مصحح براساس قرائن نویسنده در سال ۱۲۶۸ از تهران به خراسان اعزام می‌شود از سوی حاکم‌السلطنه والی خراسان به نواحی مرو فرستاده شده است.

این سفرنامه با سفرنامهٔ رضاعلی هدایت (که آن هم چاپ شده است) ما را با وضع خوارزم و خیوه در قرن سیزدهم هجری خوب آشنا می‌کند.

□ کرسی نشینان کابل.

احوال دولتمردان افغانستان در روزگار امیران الله خان. از اوراق مید مهدی فرخ. به کوشش محمد آصف لکرت هروی. تهران. مؤسسه مطالعات و پژوهش فرهنگی. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۱۹ ص.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

□ تاریخ عثمانی

از پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشلی. جلد دوم. ترجمهٔ دکتر وهاب ولی. تهران. ۱۳۷۰. ویرزی. ۹۰۳+۲۶ ص. (۲۵۰۰ ریال)

□ جامعهٔ ژاپنی

از پروفیسور چیه ناکانه. ترجمهٔ دکتر نسرین

و استوار عرضه کرده است.

کتاب دربارهٔ پویناک، خوراک، خانه، شکار، بازیها، جشنهاست و طبعاً همه از مباحث و مطالبی است که خواندنتش کشتش دارد.

□ سبک‌شناسی هنر معماری دوسوزمینهای اسلامی نوشته ج. هوگ (و) هانری مارتین. ترجمهٔ پرویز ورجاوند. تهران. ۱۳۶۸. ویرزی. ۲۷۹ ص.

کتاب اول (هنر معماری) از ج. هوگ است و کتاب دوم هنر اسلامی زیر نظر هانری مارتین.

□ شاهنامهٔ فردوسی و تراژدی آنتی

نوشتهٔ خجسته کیا. تهران. ۱۳۶۹. ویرزی. ۱۱۱ ص.

بخش اول: ساختمان تقدیرگونهٔ داستانهای پهلوانی - بخش دوم: چند تفاوت اساسی میان داستانهای پهلوانی شاهنامه و تراژدی آنتی - بخش سوم: خوابهای شاهنامه.

□ عبادی مابعدالطبیعی علوم نوین

از ادوین آرتور برت. ترجمهٔ عبدالکریم سروش. تهران. ۱۳۶۹. ویرزی. ۲۲۵ ص.
از کتابهای خوب درین موضوع است و اگرچه شصت سال از زمان تألیفش می‌گذرد هنوز از منابع اساسی است.

□ مستدرک حافظ نامه

از بهاء الدین خرمشاهی. تهران. ۱۳۶۸. ویرزی. ۱۳+۱۳۴۳ تا ۱۴۶۸ ص.
نگاهی است به تقدما و نظرهای عنوان شده بر حافظ نامه.

کتابسرا

□ درمان کلسترول در هشت هفته بدون توسل به دارو یا تحمل محرومیت. از دکتر رابرت کوالسکی. ترجمهٔ دکتر سیاوش آگله. تهران. کتابسرا. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۹۶ ص.

□ فرهنگ و تمدن امریکای میانه (پیش از کلمب) تألیف مهران کندری. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۷۳ ص (۱۴۰۰ ریال)

□ قدرت و فرانسائی یا شوشیطانی ویرواسته استیون لوکس. ترجمه فرهنگ رجائی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۲۸ ص (۲۷۰۰ ریال)

□ مجموعه‌ای است از مقالات در چهارده گفتار و هریک از نویسندگانی است متخصص در زمینه مورد بحث. مقالات واصل، ماکس وبر، میشل فوکو، ریمون آرون از آن زمره است.

□ کتابشناسی ایران فهرستی از مقالات و کتابهایی که به زبانهای اروپائی درباره ایران چاپ شده است. تألیف دکتر یحیی ماهیار نوایی. جلد هشتم. (جغرافیا). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۰۶ ص. (۳۵۰۰ ریال)

□ کتابشناسی توصیفی منابع تاریخ علوم اسلامی تألیف دکتر سیدحسین نصر. با همکاری ویلیام چیستیک. جلد سوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۰ ص (۱۶۰۰ ریال)

□ دکتر سیدحسین نصر با پایه گذاری این کتابشناسی عظیم و منظم راه را برای آیندگان بازگشود و مشخصات کارهایی را که مستشرقان در تاریخ علوم اسلامی انجام داده‌اند در دسترس همگان گذارد.

□ نسوی نامه تحقیق در آثار ریاضی علی بن احمد نسوی. پژوهش و نگارش ابوالقاسم قربانی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۰ ص (۸۲۰ ریال)

□ نوای شاعر فردا یا سرازخودی یا رموز بیخودی از فیلسوف محمد اقبال لاهوری. با مقدمه و حواشی دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۹۹ و ۱۵۲ ص (۹۰۰ ریال)

□ حکمی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۷۷ ص (۸۰۰ ریال)

□ جوامع حکایات و نوامع الروایات از سیدالذین محمد عوفی. جزء اول از قسم چهارم. به مقابله و تصحیح مظاهر مصفا. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۹ ص (۱۶۲۰ ریال)

□ خدا در فلسفه برهانهای فلسفی اثبات وجود باری. [ترجمه مقالاتی از دائرة المعارف فلسفه]. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۶ ص (۱۲۰۰ ریال)

□ راهنمای ساخت خانه‌های ضد زلزله. ترجمه و گردآوری بیژن رفیعی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۹ ص

□ زبان اوستائی اثر س. ن. سوکولوف. ترجمه دکتر رقیه بهزادی. تهران. ۱۳۸۱+۱۶ ص. (۷۰۰ ریال)

□ فارسی اصطناعی تألیف دکتر ایران کلباسی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۰۱ ص (۸۰۰ ریال)

□ فرهنگ اساطیری و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تألیف دکتر محمد جعفر یاحقی. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش. ۱۳۶۹. وزیری. ۴۷۶ ص. (۳۳۰۰ ریال) یکی از کتابهای مرجعی خوب، ضروری و شایسته تقدیر و برای همه کسانی که در ادبیات فارسی تجسس می‌کنند یا نمونه‌هایی از آن را می‌خوانند مفید است. چاپ کتاب مرغوب و حروف انتخاب شده متناسب است.

□ ارزشمندی کار یاحقی درین است که برای اغلب مواد شواهد متعدد آورده و مراجع را به اسلوب کتابشناختی یاد کرده است.

من دو مثنوی فارسی است از اقبال لاهوری با شرح لغات از مرحوم مشایخ فریدنی.

نشر تاریخ ایران

□ جنبش میرزا کوچک خان

بنابر گزارشهای سفارت انگلیس در تهران گردآورنده و مترجم غلامحسین میرزا صالح. تهران. ۱۳۳۹. رقع. ۱۷۷ ص. (۱۰۰۰ ریال)
از منابع اصلی برای تجسس در جریان نهفتگیان تواند بود. محمدعلی مهدی خان (ص ۲۲) نادرست و محمدعلی خان درست است که مدیر روزنامه پامداد روشن بود.

- لقب پسر مشاورالملک، مدیرالملک بود نه مدیرالملک (ص ۲۶) و مراد عبدالحمین خان محمود انصاری است.

- سعدالدوله (ص ۳۰، ۵۰، ۱۳۰) ظاهراً درست نیست و ساعدالدوله است.

- سعدالملک (ص ۵۵) ظاهراً ساعدالملک است (ص ۹۶)

- مزیدالمصور (ص ۸۴) رامزید حضور توان نوشت.

□ مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز

(نصرت الدوله). به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مانی) و سیروس سعدوندیان. تهران. ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰. در جلد ۱۷+۲۶۲+۲۶۲ و ۱۹+۳۹۶ و حکها.

مجموعه مهم و اساسی است برای دقت در احوال و اعمال شاهزاده نصرتالدوله از جسورترین و بلندپروازترین رجال دوره احمدشاهی که در دوره رضا شاه هم مصدر مناصبی شد.

نصرتالدوله با عقد قرارداد ۱۹۱۹ شهرت گرفت. وزیر خارجه بود که قرارداد امضا شد و قسمتی از پولی که انگلیسها در قبال امضای قرارداد داده بودند به او رسید. با اینکه رضا شاه آن پول را در قبال پولی که انگلیسها از دولت ایران گرفتند ازو گرفت منصب

وزارت هم به او داد.

نصرتالدوله پس از قرارداد به وعده و عهد و انگلیسها میخواست در ایران مصدر کودتا باشد که نشد. پس به زندان سیدضیاء افتاد. پس از آن به مجلس وارد شد و به کمک و دفاع مدرس اعتبار نامه اش پذیرفته شد. اما در همان مجلس مخالف روش مدرس و مصدق بود و یکی از کارگردانان خلع سلطنت قاجار شد و در پادشاهی بهلوی فرد بسیار مؤثری بود. بعد در دوره رضاشاه وزیر شد و به زندان افتاد و کشته شد. زیرک و بلندپرواز و جاهطلب و ولخرج و خوش بیان و خوب نویس و باسواد بود.

جلد اول این مجموعه نامهها و اسناد اوست مقارن مجلس چهارم و پنجم و جلد دوم که ابام محسن نام یافته حاوی خاطرات اوست که مطلب اساسی کم است و بیشتر جنبه رمانتیک دارد. بحثی از حقوقی جرات است که میخوانسته است کتابی درین رشته بیرازد. بحثی دیگر گزارشهای محکمه اوست از روی روزنامهها و بالاخره خاطرات حسینالله خان فریود است که از کارکنان دستگاه نصرتالدوله بوده است (در دوره حکومت فارس و همچنین پس از آن).

نشر خرم

□ اسلام یا ملوکیسیم

بضمیمه انسانة اسلام چاپ. از مصطفی محمود. ترجمه سید هادی خسروشاهی. قم. ۱۳۷۰. رقع. ۱۷۵ ص.

□ اندیشه و عمل سیاسی مسلمین. مقاومت در برابر محراب از کلیم مدیقی. قم. ۱۳۷۰. رقع. ۲۲۴ ص (۸۰۰ ریال)

کلم مدیقی از متفکران اسلامی کنونی است که نوشته هایش به زبان انگلیسی انتشار پیدا می کند.

□ امام علی (ع)

صدای حدالت انسانی. از جرج جبرداق. ترجمه هادی خسروشاهی. تجدید چاپ. قم. ۱۳۶۹. شش جلد.

محمدامین ریاحی. چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. سه جلد. ۱۹۶ + ۱۳۱۰ ص. (۱۱۰۰ تومان)

مهمترین متن تاریخی دربارهٔ دوران پادشاهی نادرشاه افشارست و دکتر محمدامین ریاحی در تصحیح و تعلیق آن توانایی علمی خود را نموده.

□ داستان انقلاب

تألیف و ترجمه محمود طلوعی. تهران. نشر هلم. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۰۱ ص. (۵۵۰ تومان)

نوشته‌های سیاسی طلوعی پرکشش و پرخواب است. چهل سال پیش است که به نگارش تفسیرهای سیاسی آموخته و آمیخته شده و قلمش عظیم است. درین کتاب به اکثر نوشته‌ها و مدارک قابل استناد انگاه کرده است.

سابقهٔ انقلاب در ایران را از روزگار برزی آهاز کرده است.

نشر گستره

□ صوفیانه‌ها و مارفاندها

تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران. از نادر ابراهیمی. بخش اول: از آغاز تصوف تا حملهٔ غزها همراه با دوست نمونهٔ منتخب و تحلیل آنها. تهران. نشر گستره. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۷۳ ص.

کتابی است در زمینهٔ ادبیات عرفانی زبان فارسی با زبانی دیگر، اندیشه‌ای دیگر، تحلیلی دیگر، قلمی دیگر و البته تنهایی دور از انصاف نسبت به محققان / اینک ابراهیمی درین کتاب تازه چه عرضه کرده است در همان عبارات نام کتابش مندرج است و چند جلد دیگر در پی دارد.

مندرجات آن چنین است: فصل اول مقدمات و مکالمات - فصل دوم نمونه‌ها و لحظه‌های تحلیلی آنها.

در نمونه‌ها از کشف المحجوب، پستان‌العارفین، شرح نرف، رسالهٔ فشریه، طبقات الصوفیه حکایاتی آورده و برای هر یک از آن کتابها مقدمه‌ای به معرفی

از مشهورترین تألیفاتی است که به زبان عربی دربارهٔ حضرت امیر (ع) به روشی تازه و جذاب نگارش یافته است. مترجم بر بخشهایی از این تألیف توضیحات و نکاتی را الحاق کرده است که در پایان هر یک از مجلدات می‌آید.

□ انسان بین مادیت‌گویی و اسلام

از سید قطب. ترجمهٔ هادی خسروشاهی. چاپ چهارم. قم. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۱۶ ص.

سید قطب از نویسندگان مشهور عماید اسلامی است و کتابهایی چند از او به فارسی ترجمه شده است و از آن جمله است تفسیرش.

□ پژوهشی دربارهٔ انجیل و مسیح

از محمدحسین آل‌کاشف الفطاء. به ضمیمهٔ پرورشی اندیشهٔ مسیحیت. ترجمهٔ سیدهادی خسروشاهی. قم. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۶۰ ص. (۱۰۰۰ ریال)

□ دو مذهب

به ضمیمهٔ کلیسا و استعمار از هادی خسروشاهی. قم. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۰۲ ص.

دو مذهب یکی عامل ارتجاع و امبریسلم و دیگری در راه ملت‌ها برای نودها توجیه شده است.

□ شناخت آماری جهان اسلام

از هادی خسروشاهی چاپ چهارم. قم. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۴۴ ص. (۵۰۰ ریال)

نشر علم

□ تاریخ هشت‌هزارسال شعر ایرانی

پژوهنده دکتر رکن‌الدین همایونفرخ. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. دو جلد. ۱۱۲۸ ص

نام کتاب گویای موضوع آن است.

□ عالم آرای نادری

تألیف محمدکاظم وزیر مرو. به تصحیح دکتر

گفته شده است.

□ صولت السلطنه هزاره

و شورش خراسان در کردستان سال ۱۳۲۰ شمسی. تهران. انتشارات پیش با همکاری انتشارات پروین. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۳۷ ص.

صولت السلطنه یکی از سرکردگان ایللی مهم خراسان بود که از عهد کلنل محمدتقی خان در منطقه شهرت یافت و بعدها در دوره رضاشاه محدودیت یافت و تحت نظر بود و سپس مدتها در زندان بود. پس از شهریور آزاد شد و در زمستان شورش کرد و بر بخشی از خراسان مسلط شد.

رساله‌ای که آقای بیات با دقت مخصوص به خود عرضه کرده است حاوی اسناد و مدارکی است درباره این قیام که توانسته است در مسائل ملی استاد بیابد. رساله بسیار مفیدی است.

□ عملیات در ایران.

جنگ جهانی اول. ۱۹۱۴-۱۹۱۹. نوشته جیمز ماپرلی. ترجمه کاوه بیات. تهران انتشارات رسا. ۱۳۶۹. وزیری. ۶۴۰ ص.

از منابع بسیار معتبر و اساسی است برای تاریخ ایران در دوران جنگ جهانی اول. این یادداشتها که پیش از سال ۱۹۲۹ نگارش یافت سالهای دوازده مجاز به انتشار در انگلیس نبود زیرا/ مطالب آن منافعی با مصالح انگلیس بود. تا اینکه در سال ۱۹۸۷ منتشر گردید. و اینک آقای کاوه بیات به طرز خوبی آن را به فارسی زبان عرضه کرده است.

خوشبختانه از ناحیه آلمانیها هم مدارکی و نوشته‌هایی در همین زمینه منتشر شده است که باید سعی به انتشار فارسی آنها کرد. از آن جمله است خاطرات فن هتینگ که هنوز به فارسی در نیامده است.

□ خاطرات دوران سپری شده.

خاطرات و اسناد یوسف افتخاری ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹. به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی. تهران. انتشارات فردوسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۸ ص (۱۵۰۰ ریال).

کتابهای کاوه بیات

□ انقلاب خراسان

مجموعه اسناد و مدارک ۱۴۰۰ شمسی. به کوشش کاوه بیات. تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۱ ص.

مجموعه اسناد خوبی است مربوط به جریان قیام کلنل محمدتقی خان که از میان اسناد امیر تیمور کلانی به دست آمده است. این مجموعه بکشد و نود و دو سندست اعم از نامه‌های خصوصی و تلگرافهای دولتی و اوراق مطبوعه.

خوشبختانه اکنون که اسناد کنسولگری انگلیس در مشهد به اهتمام غلامحسین میرزا صالح و اسناد خاندان ملک الشعراء بهار به اهتمام دکتر مهرداد بهار و این مجموعه در دست است سادقت تاریخی بیشتری می‌توان به نحسی پرداخت و حادئه کته شدن کلنل را واضح ساخت.

□ ایران و جنگ جهانی اول.

اسناد وزارت داخله. به کوشش کاوه بیات. تهران. سازمان اسناد ملی ایران. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۷۱ ص.

مجموعه سعید و جهل سند است مربوط به چهار دایره وزارت داخله متضمن اطلاعات دست اول از جریانهایی که در هر نقطه مملکت وقوع می‌یافته است. عکس عده‌ای از اسناد مهمتر در پایان به چاپ رسانیده شده است.

□ شیخ شاملی دانشتانی.

نوشته فیس روی مک‌لین. ترجمه و تلخیص کاوه بیات تهران. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۴۲ ص.

اولین کتاب مبوطی است که فارسی زبانان با فعالنهای شیخ شامل علیه روسها آشنا می‌شوند. شیخ شامل مرد عجیب و دلاور و قوم دوستی بود.

1

فهرست مندرجات سال هفدهم
(۱۳۲۰)

	اسدزاده، فریدون		آدمیت، همورث
۵۹۱	- گله از دیرشدن آینده	۹۲	- گذری گذرا بره گشتی برگزیده
۸۶۱	- بخندیده، اما با هم بخندید		آزموده، ابوالفضل (ترجمه)
	اسلام پناه، محمدحسین	۵۴۹	- مراسم حزب اجتماعيون
۱۳۳	- اعلام کرمان در جامع التواریخ حسنی		آستانه‌ای، مهدی
	اسلامی ندوشن، محمدعلی	۲۰۶	- در بشکند، سخن نشکند
۸۶۸	- نامه‌ای کوتاه	۶۰۹	- باد دکتر خانلری
	اسماعیلی پور، ابوالقاسم	۷۶۵	- گوشه‌ای از تاریخ جای
۷۶۸	- استاد کوه مغ (بررسی و نقد کتاب)		آقاچانی، عبدالکریم
	اعظمی، نیلی	۱۴۲	- بنرو- کرگان (دو نام در تالش)
۱۱۳	- کردگل		آل بوید، اسدالله
۱۱۵	- کشتی، پشتر	۶۷۹	- انسانه دلکش (دوبیتی)
	افشار، ایرج		ابوالقاسمی، محسن
۱۶۵	- درگذشت غلامحسین صدیقی	۷۸	- فرهنگ تاریخی زبان آسی
۱۷۴	- درگذشت علی پاشا صالح		احمدی، محمودرضا
۱۷۶	- درگذشت غلامحسین بوسقی	۴۲۸	- زمانه (غزل)
۱۸۵	- درگذشت دکتر محمدباقر نصیرپور		اخوان ثالث، مهدی
۱۸۹	- درگذشت عدنان ارزی	۲۹۸	- نقد و نظرها بر دفتر اشعار شهریار
۱۹۱	- درگذشت هوشنگ طاهری	۵۹۷	- شعر
۱۹۲	- درگذشت جهانگیر تفضلی	۷۳۷	اخوان زنجانی، خلیل
			- خیزش

۷۱	- سه کتاب درباره تالش و نات	۱۹۲	- درگذشت زهرا خانلری
۲۰۰	- کشته شدن عبدالحمین خبزی امداد، حسن	۱۹۳	- درگذشت حسین لسان
۸۷۹	- درگذشت مظفر قهرمانی	۱۹۸	- درگذشت عبدالله والا
۸۷۹	- درگذشت محمد صادقی قنبری امیر خسرو، دهلوی	۱۹۸	- درگذشت حسین میرخانی
۲۱	- شعر و زبان فارسی	۱۹۸	- درگذشت محمد علی راشد محصل
۲۵۳	- تکمیل فهرست مقالات فریدون توللی امیرغفران، فروغ	۱۹۹	- درگذشت سراج منیر
۲۹۶	- آه از حسرتم آه (شعر) ایزدینا، حمید	۱۹۹	- درگذشت گان دیگر
۲۰۳	- به یاد سفر کوتاه کرمان و ماهان باقرزاده، علی	۲۱۹	- یادگاری از غلامحسین صدیقی
۲۵۱	- صدای جوز (شعر) بختیار، مظفر	۲۰۵	- معرفی کتابهای تازه
۸۶۵	- فارسی در چین بختیاری، نیا، بهزاد	۵۳۹	- کمسیون معارف
۸۱۳	- نثار نابوت پرهانی، مهدی	۵۳۷	- مشکوة و مرعشی
۵۷۱	- روشن تر از خاموشی (نقد و بررسی کتاب) بنائی، ثانی، جلال	۶۰۰	- درگذشت امیرحسین جهانگل
۲۳۷	- بیری (شعر)	۶۰۰	- درگذشت ایران تیمورتاش
۷۶۰	- پیشینی سوم شهریور ۱۳۲۰ بهادری، مسلم (دکتر)	۶۰۱	- درگذشت نیره میرفخرانی
۸۷۰	- درگذشت دکتر محمدعلی حقیقی پیرامی، تقی	۶۰۱	- درگذشت ایرج جهانشاهی
۳۱۵	- قابوسنامه و گونه پهروزی، محمدجواد	۶۰۲	- درگذشت فربرز نسیمی
۵۷۳	- ریاضی بهزاد، عبدالله	۶۰۲	- درگذشت مستوفی الممالکی
۵	- با فرزند ایران (شعر)	۶۰۲	- درگذشت محمدحسین اسدی
۲۳۹	- زاد بوم (شعر) بهمنی، محمدعلی	۶۱۰	- معرفی کتابهای تازه
۳۷۵	- گل خربت پیش، تقی	۷۶۲	- اشتباه در قانون فزونی
۷۰۳	- ویرایش پارسی، ژاد، ایوج	۷۶۵	- گوشه‌ای از تاریخ چای
۸۲۲	- ایران شناسی در زبان	۸۰۶	- قبالة تاریخ
		۸۳۳	- شعر فارسی در مجمع‌الآداب ابن خلدون
		۸۵۶	- درباره نصرالله میسران‌الطرازی
		۸۷۳	- درگذشت حسین گونلی
		۸۷۶	- درگذشت ابراهیم خواجه نوری
			- درگذشت علی اسدی، جلال مساوات، علی مظفری
		۸۷۷	- درگذشت سبک‌کین سالور، یحیی ارمجانی، حسین بنائی، مارتین دیکسن
		۸۷۸	- یاد شهریار تبریزی
		۸۸۰	- معرفی کتابهای تازه
		۸۸۳	- افشار، محمود
		۲۳۱	- لغترو زبان فارسی
			- افشار، مهدی
		۳۸	- پای نکره، پای مرغه
			- افشاری، مهرا
		۶۶۶	- ورق‌الخیال در آئین قلندری
			- اقتداری، احمد

	جکتاجی، م. پ		پرتو، مهران
۶۰۷	- درگذشت علی زماکتاری	۲۵۳	- تکمیل فهرست مقالات تولی
	جمال زاده، محمدعلی		پرواز، سیاوش
۷۲۶	- خاطراتی از کمیته ملیون ایران در برلین	۳۹۲	- گل باغ (شعر)
۸۵۹	- نامه‌ای به دکتر بوست ایزدی		پرهام، مهدی
	جمشیداف، پروانه جان	۲۳۴	- التفاسیل
۳۶۹	- زبان فارسی و تاجیکستان		پیه‌موتسه، آنجلومیکله
	حائمی، حسن	۴۷۶	- تاریخچهٔ ایرانشناسی در ایتالیا
۱۳۵	- کورک		تفضلی، جهانگیر
	حالت، ابوالقاسم	۷۳۸	- فرام السلطنه و ایران ما
۳۷۵	- بهشت آزادی (شعر)		تقی‌زاده، سیدحسن
۵۸۱	- حسین (شعر)	۵۶۲	- نامه به علی سهیلی
	حسینی، حمید		ثمن، عبدالکریم
۸۱۹	- بحث در وزن شعر	۶۰۸	- روانی افغانی برای خانلری (مصدیه)
	حلیم شاه، سلیم شاه		توللی، فریدون
۳۷۰	- نقی ازل (شعر)	۲۴۰	- آفرین، قلم
	حمیدی شیرازی، مهدی	۲۵۵	- نامه به نصرت‌الله نوح
۵۰۷	- از روی تخت بیمارستان (شعر)	۲۵۶	- - رنجیده (شعر)
	خانمحمیدی آذری، یحیی	۲۵۶	- نامه به دکتر محمود عنایت
۸۰۸	- فولی‌شاعر اهل کجاست؟	۲۵۷	- نامه به پرویز خاقتی
	خاقتی، پرویز	۲۵۹	- نامه به محمد شفیعی
۳۷۶	- من همان من نیست (غزل)	۲۶۱	- نامه به ایرج افشار
۱۴۵	- خشم پنهان (غزل)	۲۶۲	- گم‌گرفته عمر (شعر)
	خسروی، خسرو	۲۶۳	- هزار آوا (شعر)
۶۵۴	- ده در شاهنامه	۲۶۴	- اوج درد (شعر)
	خلیلی، خلیل‌الله	۲۶۵	- به حمیدی عزیز (شعر)
۳۷۷	- آئینهٔ اندیشه	۲۶۶	- سخن (شعر)
	دبیرسیاقتی، محمد	۲۶۷	- سنگ دشمن (شعر)
۲۰۲	- گنج	۲۶۸	- شعر
۶۷۶	- پدید آمد از فراز کان زر	۲۶۹	- یادی از اصغهان
۸۶۳	- دربارهٔ کشف‌الایات مشوی	۲۷۹	- غزل
	درویدیان، ولی‌الله		توللی، مهین
۳۷۳	- حریق نب (شعر)	۲۷۰	- یاد فریدون (شعر)
	دولت آبادی، عزیز		تیموری، ابراهیم
۱۳۰	- ختم الغریب	۶۹۷	- نگاهبانی استاد و تاریخ نویس ایرانیان
۵۹۳	- زوازو-زواتو		تروتیان، بهروز
	ذکاء، یحیی	۱۵۱	- سه نکتهٔ ادبی - لغوی
۱۴۱	- جام سیمین آقا رستم روزافزون		جالسی، احمد - نذیراحمد
	ذوالقدر، حمیدالله	۲۴۰	- عبداللطیف عباس گجراتی

۷	سری، ابوالقاسم - دانای نوس (شعر)	۲۷۱	- درخ از فریدون (شعر) رجب‌زاده، هاشم
۱۹۳	سعیدی، علی‌اصغر - درگذشت حبیب‌قلی کاتبی	۱۵۵	- یکسال دیدارهای خاور شناسان در ژاپن، ۱۵۵
۶۵۲	سلطان‌زاده پسبان، حسینعلی - عقل و عشق (شعر)	۳۶۷	- چهل سالگی عمر
۲۰۷	سعیدی، احمد (ا. شنوا) - دهان بندی	۶۷۵	- شاهنامه شناسی در ژاپن رجیبی، صفر
۲۰۸	- طرز زندانی شدن تیمورناش سیاسی، محمد	۲۷	- راههای دیرینه خوزستان رحمانیان حقیقی
۳۷۷	- صفای صبح صفاخان (شعر) شاهانی، خسرو	۳۷۵	- شبهه طامات رحیبی، عبدالقدیر
۵۷۷	- معجزه دستمال (شعر)	۸۵۰	- ادیبان و شاعران و دانشمندان افغانستان رضاء فضل‌الله
۵۷۸	- درد دل (شعر)	۲۲۲	- فریدون، شاعر شیراز رضایی گیمخاژانه، عبدالعلی
۸۶۰	- مویوم، منم شایگان، حسن	۱۱	- به یاد نیراز هامون (شعر) رضوی، عبدالحسین (دکتر)
۵۰۸	- بیت و پنجمین سالمرگ روح‌الله خاکنی شعبانی، احمد	۳۰۴	- ایران (شعر) رضی، هاشم
۱۱۱	- نامه‌های زاده به مومنین‌الملک	۶۸۳	- مرگ در دیانت زرتشتی رعنا حسینی، کرامت
۲۷۳	- سالشمار فریدون تولی	۸۱۸	- شهاب‌الدین قاشق رفیع، جلال
۶۰۸	- درگذشت محمدصادق ظهیری	۸۶۸	- تراشکانه روضائی، محمدعلی
۷۹۷	- کلوب ایران، هیئت و داده... شعبی، محمد	۱۱۷	- نوشته‌ای از جلال همای زاهدی، فروغ (ترجمه)
۲۱۰	- دفاع از آینده شمس‌الدین احمد	۲۲	- بهمن فارسی زوبین جبران، غلامرضا
۸۵۶	- نامه‌ای از کشمیر شهریار، محمدحسین	۱۸۴	- درباره‌ی دکتر غلامحسین بوسقی زیست‌شناسان لغاری
۸۸۱	- دو غزل شهیدی، جعفر	۸۰۵	زمان لانی
۴۹۸	- گزارش اهدا جایزه‌ی دکتر محمودانشار به عبدالحسید بدوی	۲۵۴	- اعلان انتخاباتی تولی سالار بهزادی، عبدالرضا
۸۴۵	- زبان فارسی در مصر شیخ‌الاسلامی، جواد	۳۶	- کودتای بهنجاری سایبانی، احمد
۵۸۳	- مشاورالملک و وکالت سیرجان صدارت، علی	۸۱۵	- دروازه‌ها و راهداری بندرعباس فاضل ماهان
۳۷۶	- خار دانگیر (غزل) صدیقی، غلامحسین	۸۵۹	ستوده، منوچهر
۷۴۷	- داوری ابدان ناپذیر تاریخ صدیقی، محمدعثمان	۷۹۱	- واژه‌های پزشکی پارسی (پرسی کتاب)

۷۰	- زنجیر یزدی	۱۴	- رمز نگاه (شعر)
	علی یف، صالِح	۳۱۹	- اسکندر در ادبیات فارسی
۵۳۹	- مراسمات حزب اجتماعیون عامیون		صدیقی کردستانی، محسن
	عین السلطنه سالور	۲۱۴	- عکس اتحاد اسلام - ترکان خانون
۶۴	- تقاش ایتابائی در الموت		صفاری، رحیم
	فهرجستانی، محمدعیسی	۷۵۷	- خاطرات
۳۶۷	- زبان فارسی در افغانستان		صناعی، محمود
	غنی زاده، محمود	۶۴۸	- روباه و گرگ (شعر)
۵۰۲	- مثنوی		صنعتی، همایون
۸۸۱	- عالم حیرت (غزل)	۴۱۴	- طبیعت بی جان (شعر)
	فرزین، عبدالحسین	۶۵۳	- طول و عرض شعر
۵۷۹	- شعر		صهبا، ایراهیم
۷۶۲	- سید محمد فرزانه	۶۵	- خزان زندگی (شعر)
	قولادوند، عزت الله		ضیائی، صادق
۲۸۱	- مهدی اخوان ثالث (شعر)	۵۸۷	- نامه‌های انسان کرم و شولتربرگ
۲۸۲	- درباره اخوان ثالث (بخش اول)		طباطبائی، میراحمد
۴۷۴	- ایرپهنی (قصیده)	۳۶۶	- ای زبان فارسی (شعر)
۶۳۵	- یادگار روزگار باستان (شعر)		طباطبائی مجد، غلامرضا
۷۰۹	- درباره اخوان ثالث (بخش دوم)	۵۵۴	- قتی زاده و قتی اف
	قاسمی، ابوالفضل		طغرا مشهدی
۶۵	- سیاستمداران ایران (بخش پنجم)	۳۷۹	- باران (شعر)
۵۲۴	- سیاستمداران ایران (بخش ششم)		فقرخان احسن
	قاسمی، شریف	۳۷۹	- باران (شعر)
۸۴۴	- طوطیان هند		عابدی، گامیار
	قائمیان، حسن	۱۴۹	- تالشی
۵۰۵	- شعر	۲۱۵	- گلچین گیلانی
	قهرمان، محمد		عارف قزوینی
۲۸۱	- مهدی اخوان ثالث (شعر)	۱۰۸	- نامه‌ای به کنل نصرالله خان کلهر
۳۷۳ و ۸۶۷	- گلچین		عرب، علی
	قیصری، ایراهیم	۸۶۳	- خرمای مضافتی
۲۱۹	- یادداشتی درباره غلامحسین یوسفی		عرفانی، گرمائی
۸۱۰	- نکته‌های ادبی	۶۳۷	- زلزله (شعر)
	کاظمی، حسین		عسکری کامران، محمدعلی
۲۵۰	- فریدون تولی و شعری در رثاء او	۱۴۵	- سه غزل چاپ نشده از فرخی یزدی
	کاظمی، محمدکاظم		عطائی، امیر
۶۵۱	- پیاده خواهم رفت (منظومه)	۵۹۱	- دو سند از نوروز در مصر باستان
	کسمائی، ابوالقاسم		عقیلی، عبدالله
۸۲۴	- خاطراتی درباره شروطیت و قیام جنگل	۷۹۱	- اولین فرمان سانسور مطبوعات در ایران
	کلیم کاشانی		ملائی اردکانی، حسین

	۳۷۹	- باران (شعر)
		کفرهای مجتبی
۸۶۸	۱۲۳	- ستاره پرستان بین‌النهرین
		گروپ، گرد
۹۱	۸۵۷	- موزه ایرانی در برلین
۵۷۹		گل نظر
۷۰۸	۳۷۱	- سمرقند (شعر) و دویینی
		گنجی، محمدحسن (ترجمه)
۶۵۱	۷۸۲	- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
		گورکیز، هانیبال
۸۱۷	۴۲۹	- کلیله و دمنه در زبان آشوری
		مبشرالطرازی، نصرالله
۳۹۵	۸۵۴	- نامه‌ای از قاهره
		متینی، جلال
۲۳۶	۱۸۰	- درباره دکتر غلامحسین یوسفی
		مجیدی، عنایت‌الله
۶۴۲	۵۴۳	- نامه شمس‌العلماء درباره فروزانفر
		نامه‌های فروزینی به فروزانفر
۷۷۰	۷۹۴	مجیدی، نورمحمد
		- شهر باستانی زیز
۱۸۷	۱۴۷	محدث، هاشم
		- نسب نامه‌های جمعی
۱۳	۲۰۵	محقق، مهدی
۶۶۶	۸۴۱	- مجمع علمی نسخه‌های خطی اسلامی
		محمود شیرانی، مظفر
۳۷۲	۸۶۱	- نامه‌ای از پاکستان
۵۷۹		محیط طباطبائی، محمد
		- فرهنگ ادب
۴۱	۱۵	- ای همزبان من (شعر)
		- ناکرده‌ها (شعر)
۱۳۴	۶۴۶	مختاری، محمدعلی
		- درگذشت دکتر محمد طباطبائی
۱۹۷	۱۹۵	مدیری، محمود
		- زواره
۱۹۸	۳۵	مدنی، رضا (ترجمه)
۲۱۹		- طفیان ۱۲۷۱ قمری در رشت
۶۰۴	۳۸۰	مزارعی، فخرالدین
		- ایران (شعر)
۱۳۸	۱۰	شعر
		- عباراتی از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان راجع به
	۵۰۶	
		مشار، علی
		- مشارالملك و وثوق‌الدوله
		مصاحب، شمس‌الملوک
		- ناله خاموش (شعر)
		- شعر
		- قصیده شکره و اشک
		معرفت، الفهر
		- سراب (غزل)
		معززی، علی‌اصغر
		- طایفه‌های کنول
		مقرئ، مصطفی
		- چند هموند فارسی (بخش دوم)
		ملک آذانی، منوچهر
		- تولدی و آینده
		ملول، چارلز
		- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
		منصوری، فیروز
		- زمین‌لرزه‌های تبریز (پرسی کتاب)
		منوچهری، علاءالدین (دکتر)
		- درگذشت دکتر نصیریور
		موسوی گیلانی، رحمت
		- حرف حساب (شعر)
		- شعرش از دنیا نرفت (شعر)
		مؤید ثابتی، طلی
		- گلگشت در گلین (قصیده)
		- شعر
		میر، محمدعلی و علی‌محمد (دکتر)
		- یادی از دکتر یوسف میرا بروانی
		میرزادی، محمود
		- دو نکته دستوری در لهجه خوری
		میرعلیقتی، علیرضا
		- درگذشت رضا گلشن راد
		- درگذشت حمید وفادار
		- تراود یک حکایت
		- درگذشتگان موسیقی ایران
		میرنیا، علی
		- جبار، جارجی
		فاطمه‌الاسلام، گومانی
		- عباراتی از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان راجع به

	۵۳۶	سید هاشم قندی
۲۵۲		فاطمی، لطیف
	۳۷۷	- مجسر آتش (نصیده)
۳۸۰		نجاشی، رحمت‌الله
	۵۷۵	- نافع جداباته (نقد و بررسی کتاب)
۱۲۸		نذری، رحمت
	۳۷۰	- تا بازدید ای آفتاب (شعر)
۲۰۴		نذیراحمد- احمد جالی
	۴۴۰	- عبداللطیف عباسی گجراتی
۳۵۵		نظام شهیدی، جوان
۳۶۲		- نظری درباره کتل محمدتی خان
		نگهبان، عزت‌الله
	۲۴۴	- توللی و باستانشناسی
		نوح، نصرت‌الله
	۴۹۹	- یاد محمود غنی زاده و شعر او
		نوشاهی، عارف
	۱۲۹	- فراند غیانی
	۱۵۱	- شستن کتاب
	۷۸۴	- فهرست مقالات فارسی (نقدکتاب)
	۸۰۷	- مؤلف المنخلص
		نیکویه، محمود
	۸۲	- ادبیات فارسی (نقد و بررسی کتاب)
		واقفی، ایوب
	۲۱۷	- قریبین - کرمانشاه
	۴۵۱	- نسخه بدل و ادبیات الهامی شاهنامه
	۵۹۵	- درباره سخنانی از مانی
		وفاکرمانشاهی، جلیل
	۱۴۹	- پاسدار زبان فارسی (غزل)
		ویلیامز، فیکلاسی
	۲۲	- بهمان فارسی
		هاشمی، علی
	۵۴۳	- سید هاشم قندی
		هدایت، عبدالله (تیمسار)
	۵۳	- خاطرات
		هدایتی خوشکلام، منوچهر
	۲۹۷	م به یاد اخوان ثالث
		هژیو، عبدالحسین
	۹۹	- نامه به تقی زاده
		هیبونی، صادق
		- چند توضیح و نکته
		هنجه، ژولیوس سزار
		- طغیان ۱۲۷۱ قمری در رشت
		هنر، علی محمد (سیاسکت گیلکند)
		- شمیدن
		هومن، احمد
		- سرانجام سرانشکر شبیانی
		یوسفی، غلامحسین
		- تاهمت عالمی، تاهمت آدمی (نوشته و شعر)
		- گلستان دری (نقدیه)
		متفرقه
		- مصرامی فهلوی از رشید الدین فضل الله
		همدانی
		- انتشارات ایرانی کلوس شواتز
		- گنجینه اسناد
		- دو مهر تاریخی
		- هفتت در هفت پیکر نظامی
		- لیبوگرافی و صحافی گران شد
		- سیرغ ویژه نامه فرهنگ و ادب تاجیکستان و ازبکستان
		- فهرست مندرجات مجموعه های فارسی
		- چند کتاب ایرانشناسی
		- چند کتاب تازه درباره ایران
		- چند هایگو درباره ایران و افغانستان
		- فهرست مقالات فارسی
		- قطران تبریزی، ترکی پارسی گوی
		- چند کتاب تازه ایرانشناسی
		- شناسائی چند نام در اسناد
		- نقش نظامی به قلم سوسن آبادی
		- نقاش صادق هدایت
		- نمونه دیپلم دکتری قدیم
		- طرح پژوهش فرهنگ افغانستان در تاریخ معاصر
		- چند توضیح مربوط به شماره پیش
		- کاریکاتور تلویزیون
		- داوور و دکتر میر در پس قلمه

آینده

مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
این مجله هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.
بنیادگذار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۴۰ : چهار دوره) : دکتر محمود افشار
مدیر مسؤل کنونی و صاحب پروانه انتشار : ایرج افشار
همکاران مدیر : کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)
محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)
بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود
نشانی پستی مدیر مجله : صندوق پستی ۵۸۳ - ۱۹۵۷۵ - نیاوران (تهران) - ایران
نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود
نشانی پستی دفتر مجله : صندوق پستی ۳۱۴۱ - ۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران
تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵ ، تلفن خانه مدیر : ۲۸۳۲۵۴

محل دفتر اداری : تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه بخشایش (عارف نسب) -
کوچه لندن - باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸
دفتر روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک و خرید مجله باز است

نقش بهرام

- تهیه علامت برای مؤسسات و بنیادها (لوگو - آرم)
 - برجسب‌های تولیدات و محصولات
 - سرنامه و سرپاکت
 - طرح پشت جلد کتاب
 - صفحه بندی و کارهای چاپی
 - بروشور و کانالک بازرگانی (فارسی - انگلیسی)
- بهرام افشار - تلفن ۶۴۰۶۴۲۶ (کتابفروشی تاریخ)

بهای اشتراک دوره ۱۸

خواهشمندست تا اعلام بهای اشتراک برای دوره بعد
از فرستادن وجه اشتراک خودداری فرمائید.

AYANDEH

JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

Founded in 1925

by Dr. Mahmood Afshar

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS
CONCERNING IRAN

Editor: IRAJ AFSHAR

All comments and articles should be
addressed to the editor:

P.O. Box 19575-583
Niyavaran, Tehran, Iran

Subscription Representative
Asia Department
Otto Harrassowitz
Postfach 2929
Wiesbaden, Germany

Director of Administration
Babak Afshar

Abroad Directors of Administration
Bahram Afshar, Kooshlar Afshar, Arash Afshar

vol. 17, No. 9-12
(1991 - 1992)

